زیتون سرخ...

در بین مسائل مهمی که در دستور کار محافل سیاسی و امنیتی و مراکز پژوهشی اواخر قرن بیستم قرار گرفت، می‌توان به پیدایش حرکت‌های انقلابی و سیاسی و اجتماعی و اصلاح‌گرایانه در گوشه و کنار جهان اسلام اشاره داشت. برخی از این جنبش‌ها به دلیل فراهم بودن شرایط زمانی و مکانی، «مقاومت» در برابر اشغالگری و بیعدالتی را راهبرد استراتژیک خود قرار دادند. جنبش حزب‌الله لبنان یکی از این گروه‌ها است که رمز موفقیت آن در مبارزه با اشغالگران و آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان و کمک به جنبش‌های مقاومت فلسطینی و اصلاح ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه لبنان تجلی یافته است.

در این میان شهید گرانمایه سیدعباس موسوی بقاعی، دبیرکل پیشین حزب‌الله نقش ارزنده‌ای در حوزه شکل‌گیری این شکست‌ناپذیری ایفا کرد، و در راه تحقق اهداف و آرمان‌های ملت‌های مستضعف و تحت ستم منطقه و جهان گام‌های مؤثری برداشت، در دریای بیکران پیکار و جهاد فی سبیل‌الله به یقین رسید. زنده یاد شهید دکتر فتحی الشقاقی دبیرکل پیشین جنبش جهاد اسلامی فلسطین در سوگنامه همرزم خود، شهید سیدعباس موسوی با تعبیری گویا و با واژه‌های وصف ناپذیر فریاد برآورد: «حزبی که دبیرکل آن شهید شود هرگز شکست نمی‌خورد». فتحی که همواره آرزوی شهادت، در راه آرمان مقدس خود داشت، شاید نمی‌دانست که سه سالی نمی‌گذرد، و خود نیز به لقای سیدالشهدای مقاومت اسلامی و سایر شهیدان راه حق می‌رسد. راهی که هر دو از صمیم قلب آن را گزینش کرده بودند. چرا که هر دو خود را شاگرد مکتب امام حسین(ع) و مکتب امام خمینی(ره) می دانستند.

به درستی که سیدشهدای مقاومت لبنان، سرور صاحبدلان اهل جنوب، امانت دار موفق و جهادگر شایسته راه خدا بود. اگر دیروز سیدالشهدای مقاومت در ملأ عام ایستاد، و با بیان گویا اعلام کرد که سربازی از رزمندگان حزب‌الله و مقاومت اسلامی است و تا آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی جنوب از پای نمی‌نشیند. هرگز برای اسرائیل شاخه زیتون به دست نمی‌گیرد. امروز به علامه سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله و همه مجاهدان و رزمندگان مقاومت نشان داده‌اند که همان راه را ادامه می‌دهند و دستاوردهای آنان در پیکار با دشمن صهیونیستی و پیروزی‌های جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ بیانگر استمرار این راه هست. شهید موسوی از معدود رهبرانی است که به آرمان خود عشق می ورزید و تا آخرین لحظه حیات به تحقق اهداف ملت‌های اسلامی اعتقاد قلبی داشت و به راهی که انتخاب کرده بود وفادار ماند. به زندگی مسلمانان محروم جنوب لبنان ارزش داد و به زندگی ملت مبارز فلسطین اصالت بخشید.

ماهنامه شاهد یاران در پرتو تجلیل از مقام شامخ شهیدان نهضت جهانی اسلام و زنده نگه‌داشتن یاد این شهید بزرگوار، در هفدهمین سالگشت عروج ملکوتی او، این ویژه‌نامه را به علاقمندان تقدیم می‌کند.

سردبیر

پیام تسلیت مقام معظم رهبری، در پی شهادت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعباس موسوی دبیر کل پیشین حزب‌الله لبنان

این سید عالیقدر علم را با عمل، و گفتار را با صدق و فداکاری توأم کرده بود...

در پی شـهادت حجت‌الاسـلام والمسـلمین سیدعباس موسـوی دبیرکل پیشـین حزب‌الله لبنان به‌دست نظامیان رژیـم جنایتکار صهیونیسـتی از سـوی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی پیام تبریک و تسلیتی صادر شد.

متن پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی:

بسم الله الرحمن الرحیم

مـن المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه. فمهنم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلو تبدیلا.

با تألم و تأسـف بسـیار خبر شـهادت مظلومانه روحانی مجاهد و خسـتگی‌ناپذیر و رهبر فـداکار حزب‌الله لبنان حجت‌الاسلام آقای سیدعباس موسوی و همسر و فرزند خردسـالش را به‌دسـت جنایت بار رژیم صهیونیسـت دریافت کردم.

رحمت خدا بر این سـید عالیقدر و شـجاع و با اخلاص و هوشـمند و لعنـت و نفریـن خـدا و خلـق خـدا بر صهیونیسـت‌های ددمنش و خون آشام که در راه مقاصد پلید و تجاوزکارانه خود از هیچ جنایتی رویگردان نیستند، و بر حامیان خبیث و مستکبرشـان که با چشـم پوشی از جنایـات بزرگ آن رژیم و کمک بـه ادامه آن، چهره ضد انسانی و خباثت بار خود را بیش از پیش آشکار می‌کنند، و از هیچ توطئه و خیانتی علیه مسـلمانان حق طلب روی نمی‌گردانند.

خون به ناحق ریخته این شهید بزرگوار و عزیز و همراهان مظلومـش مبارزه حق طلبانه مردم لبنان و فلسـطین را بر ضد اشـغالگران صهیونیسـت جدی‌تر و عمیق‌تر خواهد ساخت. این سید عالیقدر که علم را با عمل، و گفتار را با صدق، و فداکاری را با درایت توأم کرده بود، در راه هدف الهـی و مقدس خود که دفاع از اسـلام و مقابله با ظلم و تجاوز بوده به شـهادت رسید و به سعادت ابدی نائل آمد و راه او به‌وسـیله یاران و هم سنگرانش و ملت مسلمان و مظلوم لبنان و فلسطین ادامه خواهد یافت.

اسـرائیل و امریکا بدانند که این‌گونـه جنایـات نخواهد توانسـت راه سـلطه گـری ظالمانه آنـان را هموار کند، و ملت‌هایـی را که در طول سـالیان دراز مـورد ظلـم و شـرارت آنان قرار گرفته‌اند بترساند.

اینجانب این شهادت افتخار آمیز را که پاداش خداوند به جهاد مستمر آن انسان مخلص و فداکار بود به ملت لبنان و به جوانان پاک و عزیز حزب‌الله و رهبران آن مخصوصاً به خانواده و دوسـتان و ارادتمندان آن شهید بزرگوار تبریک و تسـلیت می‌گویم و رحمت و فضـل الهی را برای وی مسئلت می‌کنم. والسلام علی عباد الله الصالحین

سیدعلی خامنه‌ای

۱۴۱۲/۸/۱۳ قمری ـ مطابق با ۱۳۷۰/۱۱/۲۸ شمسی

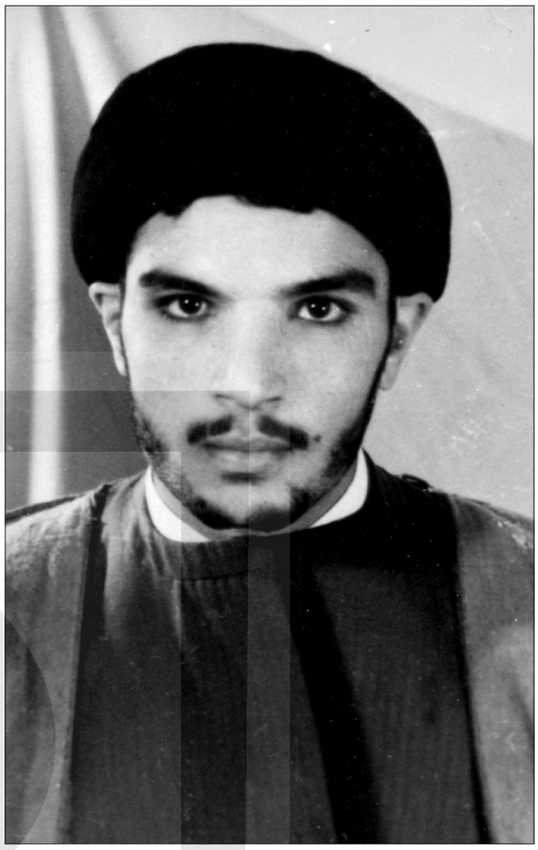

هرگز خسته نشد و در برابر زورگوی ساختگی سر خم نکرد...

زندگینامه شهید سیدعباس موسوی
دبیر کل پیشین حزب‌الله لبنان

شـهادت سـید عباس موسـوی نشـان دهنده یک اقدام تروریسـتی اتفاقی برای ترور شخص عادی نبوده است. بلکه این عملیات تروریستی با برنامه ریزی حساب شده به مورد اجرا گذاشـته شـد. به هر حال شهید سید عباس موسوی در رختخواب نمرد، بلکه بسان کسی است که با بیش از هزار ضربه شمشیر کشته شده است.

شـهادت سید عباس حجتی است بر ضد دشمن و دنیا و حجتی است بر کسانی که تمایلات نفسانی و درونی، آنان را به سازش با دشمن فرمان می دهد.

تولد و رؤیا:

بالاخره رؤیا تحقق یافت، رویایی که به واقعیتی دوست داشتنی تبدیل می شـود و کودکی که همه با اولین طنین صدایش، نوای شادی می نوازند...

مادرش رؤیای قدومش را به این دنیا بر دسـت حضرت ابو الفضل العباس (ع) می بیند که او را به مادرش پیشکش می کند، او هدیه اهل بیت (ع) اسـت... ما این کودک را با نفس خود تزکیه کردیم و قلب او را با پاکی قلب مان، طاهر گردانیدیم... چشـمان او را با نور الهی سورمه کشیدیم... چنان که چشمان ما با آن سورمه شده است. مادر این نوزاد زیبا را در آغوش می گیرد... دسـت نوازش بر سـر او می کشـاند... او را عباس می نامد... آنگاه خبر تولد این نوزاد مبارک میان شیعیان بخش جنوبی بیروت دهان به دهان می چرخد... «ضاحیه» این منطقه فراموش شـده و بی سرپناه در جنوب پایتختی که در انواع زینت ها و زرق و برق ها غرق شده است.

در آنجا، در منطقه الشـیاح در بخش جنوبی بیروت سید عباس در برابر اولین بارقه های امید به زندگی توأم با جهاد و ایمان چشـم گشـود. در این بخش مردمانی دردمند و محروم با سختی های زندگی دست و پنجه نرم می کنند. خشم و ناله های شبانه خود را در کوچه های تاریک این بخش پنهان می کننـد. در چنین دریای متلاطم از انبوه مشکلات، زنان اطراف خانه سید عباس با شنیدن خبر تولد این نوزاد شتابان به سوی خانه او روانه شدند... تا قدوم این مولود پر برکـت را به مادرش تبریک گویند... به او که از روستای نبی شیث در منطقه بقاع به بخش جنوبی بیروت مهاجرت کرده کمک نمایند. مردان نیز به نوبه خود تولد نوزاد جدید را به پدرش که پیوسته زمزمه سپاس به درگاه خداوند را بر زبان داشت، تهنیت گویند. این چه مولودی است که در سال ۱۹۵۲ فرا رسیدن حیات تازه ای را برای

> **او تندیـس زهـد و تواضع بـود و با نزدیـکان و اطرافیـان بـا روحیه‌ای والا برخورد می‌کرد و پیوسـته سعی داشـت در رفتارش تعـادل را حفظ کند و از رکود و انزوا دوری نماید و از ظواهر و تجملات زندگی بپرهیزد**

مردم محروم لبنان نوید داد، و آنگاه مسـیر زندگی سراسر جهـاد و ایمان خود را آغاز کرد؟ حیات او هر چند مانند ابرهای بهاری کوتاه بود، ولی آنقدر بخشنده بود که با باران محبت و عاطفه خود دلهای شکسته مستضعفان را سیراب می کرد. و دشـت وجودشان را از امید به برپایی حکومت عدل الهی برای مستضعفان در گستره این دنیای غرق شده در مادیات آبیاری کرد.

و چگونه این سید تا این اندازه شکیبا و پر مهر و در چنین مرتبه ای از انسـانیت و بخشندگی نباشد، در حالیکه او از سلاله مبارک شجره بنی هاشم است، که با سایه خود دنیایی مملو از جاهلیت را بهره‌مند سـاخته و با دست رسالت و نبوت آن را به سرچشـمه ایمـان و معرفت هدایت کرده است.

سید عباس نه تنها از طرف پدر و مادر هاشمی نسب بود. بلکه با رفتار انسان دوسـتانه، نوع دوستی، بخشندگی و تواضع خود، به ارزش های جدش پیامبر هاشـمی (ص) اصالت بخشـید. و این ویژگی با شخصیت برجسته و پر جرأت و حق طلب او عجین شده بود، سید از نظر فطری و غریزی هاشـمی بـود، و این فطرت در رفتـار و کردار او آشـکار شـده بود. لذا از دوران کودکی با مردم مهربان بود و به مشـکلات زندگی آنان رسـیدگی می کرد. زخم مظلومان و درد ستمدیدگان را التیام می بخشید. دیدگاهها و موضع گیری های اصولی خود را شجاعانه بیان می کرد. شخصیت برجسـته ای داشت که او را در میان دوستان و اطرافیانش متمایز می ساخت. به رغم سن کمی که داشت سـعی می کرد راهنمای دردمندان باشد و آنان را به سوی کارهای نیک رهنمون سازد. ایشان جوان مؤمن و متعهدی بود که از سرچشمه زلال قرآن و تعالیم قرآنی سیراب شده بود. در مکتب کربلا شکل گرفته بود، و برای اعتلای اسلام پناهگاه همیشگی او مسجد و دعا بود.

سـید از همان ابتدا نسبت به دردها و رنج های مردم آگاه بود. نسبت به گسـترش آگاهی های دینی امت اسلامی احساس مسئولیت می کرد. ایشان بر این باور بود که علت همه دردهـا و بدبختی های مسـلمانان موجودیت رژیم غاصب صهیونیستی در منطقه است که استکبار جهانی آن را در سرزمین مسلمانان کاشته است. تا خاری در چشم و تیغی در پای این امت باشـد. یکی از نتایج دردناک وجود ایـن رژیم، آوارگی و بیچارگی زنـان و مردان و کودکان فلسطینی است. این مشکلات و نارسایی ها سید عباس را از سن نوجوانی آزار می داد. او همواره بهترین و شیرین ترین لحظات عمر خود را به اندیشیدن درباره سرنوشت

ملت مظلوم فلسطین سپری کرد. به نشانه همدردی با ملت فلسطین و تلاش برای آزادی سرزمین های اشغالی در چندین دوره آموزش نظامی شرکت کرد. از جمله دوره ای که در یکی از اردوگاههای فلسطینیان در دمشق تشکیل شده بود. پس از آن مرحله انقلاب فلسطین از مهمترین عناوین سرآمد زندگی او شده بود. این مسئله همواره در گفتار و کردار ایشان به روشنی تجلی یافت. پیوسته اخبار مربوط به فلسطین و مبارزات حق جویانه فلسطینیان را پیگیری می کرد. اخبار و گزارش های روزنامه الثوره را مطالعه می کرد. شکستگی پایش در جریان دوره آموزش نظامی او را از ادامه راه انقلاب باز نداشت. سید بر این باور بود که زخم بدن در برابر زخمی که بر پیکره دین و شرف امت وارد آمده ناچیز است. به ویژه که این زخم از سوی دشمنی سنگدل و مستکبر و متعصب و وقیح عارض شده باشد .

سید عباس به خوبی می دانست که راه سختی را انتخاب کرده است. آنقدر از عزم و شور و عشق و اراده و آگاهی و تعهد برخوردار بود، که سراسر وجودش را سرشار از ایمان و جهاد و عقیده می ساخت،به گونه ای که باعث شده بود از خود نمادی از ایمان انقلابی و آگاهی و پایداری در برابر هرگونه ذلت و تبعیت بسازد.

اولین گام در راه بیداری:

یکی از نقاط بارز زندگی شهید سید عباس موسوی ملاقات وی با امام سید موسی صدر در سال ۱۹۶۸ در محله الاوزاعی در جنوب بیروت بود که در نتیجه آن تفاهم و محبت میان آنها ایجاد شد و سید موسی صدر پی برد که در برابر یک شخصیت بارزی قرار گرفته که می تواند نقش مهمی در آینده مردم خود داشته باشد لذا او را تشویق کرد وارد حوزه علمیه ای بشود که سید موسی صدر در شهر صور ایجاد کرده بود و به "معهد الدراسات الاسلامیه" شهرت داشت. او به در خواست امام موسی صدر پاسخ مثبت داد و در آن مدرسه به تحصیل مشغول شد تا زمانی که این مدرسه به مؤسسه ای در البرج الشمالی در جنوب لبنان منتقل شد و به این ترتیب او از اولین طلبه هایی بود که در این مؤسسه به تحصیل مشغول شد.

او در شانزده سالگی عمامه بر سر گذاشت و این امر موجب شد، تعلق امام موسی صدر به او بیشتر شود و نیز علاقه او در گسترش معارف دینی در او تقویت شود لذا بعد از فارغ التحصیل شدن از این موسسه از وی خواست به عراق رفته و دروس دینی را زیر نظر شهید محمد باقر صدر پی گیرد و همین نیز شد....

هجرت به نجف اشرف:

آنگاه این سید جوان، همه لذت های زندگی و خوشی ها را رها کرده، تا برای اولین بار به خارج از کشور هجرت کند. در حالی که دیگران به کشورهای اروپایی و غربی هجرت می کردند، سید به مدینه العلم پیامبر اکرم (ص) حوزه علمیه نجف اشرف مهاجرت کرد تا به دامان ایمان و معرفت که آرزوی دیرینه اش بود پناه ببرد. در نجف ابتدا در کلاس برخی اساتید حوزه تلمذ کرد، و هنگامی که به سطح دروس خارج فقه صعود کرد، به کلاس درس شهید آیت الله سید محمد باقر صدر، محبوب و مراد خود پیوست.

شهید سید محمد باقر صدر که چنین شخصیتی کم نظیر و چنین صفای روحی و همت عالی در تحصیل علوم دینی را در وجود سید عباس یافت او را برگزید و به بیت علمی خود نزدیک کرد. همه راهها و گذرگاههای علمی خود را در برابر او گشود. تا هر اندازه و در هر زمان که خواسته باشد از آن بنوشد و خود را با آن سیراب کند. استاد هیچ گاه در پاسخ گویی به پرسش های دغدغه آمیز شاگرد که فکر او را اشغال کرده بود دریغ نمی کرد. حتی دربهای قلب خود را به روی او باز گذاشت. به گونه ای که چندین بار گفته بود عباس پاره جگر من است. البته خود سید عباس شایستگی مهر و محبت استاد بزرگ خود را داشت. چرا که دروس خارج و سطح را در زمان کمتر از پنج سال به پایان رساند.

اولین بازگشت به لبنان ۱۹۷۳

به دلیل اشتیاق و مهر بی پایانی که سید عباس موسوی نسبت به خانواده و بستگان در سینه داشت، سر انجام پس از چهار سال دوری از وطن و اقامت در حوزه علمیه شهر نجف اشرف در محضر علمای دین و مجتهدان بزرگ و در پیشاپیش آنان امام شهید سید محمد باقر صدر در تابستان ۱۹۷۳ به لبنان بازگشت. او آمد تا چهره هایی را که دوست داشت زیارت کند واز برکت و رضای آنها بهره ببرد و از دعای خیر آنها توشه ای برای آینده برگیرد و این بار تنها به عراق باز نگشت بلکه با رفیق راه شهادتش دختر عمویش به نام خانم سهام الموسوی به آنجا رفت. این خانم در حالی که چهارده سال داشت با شهید سید عباس که بیست و یکسال داشت ازدواج کرد و دیری نپایید که به ام یاسر معروف شد .

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همچون قطره آبی بود که همه آمال و آرزوهای ملت ما را در برابر خشکی و پژمردگی زنده کرد، و نفسی تازه در کالبد بی‌جان این ملت شد

بازگشت مجدد به عراق

سید به نجف به شهر امید و معرفت بازگشت. این بار در کنار او قلب تپنده و چشم بیداری قرار داشت که پیوسته در حال خدمت به او و برآوردن نیاز هایش بود و سید نیز محبت او را به مهر و توجه او را با دوستی پاسخ می داد وبا چشم تقدیر به صبر او در برابر کمبود های غربت نگاه می کرد.

او نماد زهد و تواضع بود و با نزدیکان و اطرافیان با روحیه ای والا برخورد می کرد و پیوسته سعی داشت در رفتارش تعادل را حفظ کند، و از رکود و انزوا دوری نماید و از ظواهر و تجملات زندگی بپرهیزد. یکی از کسانی که با او در نجف اشرف بود، می گفت: او با در آمد کمی که داشت با صبر و قناعت و امید به رحمت خدا زندگی می کرد.

کودک در آغوش مادر، سید عباس موسوی است.

این چکیده ای از سختی های زندگی سید عباس به همراه همسر و شریک زندگی اش بود که البته نه فقط ضعفی در اراده آنان وارد نکرد، بلکه از آنها انسانهایی ساخت که به صورت جدی تر در تحصیل علوم حقیقی و عرفان پاک از هرگونه رسوبات دنیوی مشغول شدند.

شهید سید عباس با ژرف نگری مسیر زندگی اش را می پیمود وهیچگاه ساعتهای زندگی اش را بی هدف سپری نمی کرد، وپیوسته در پی تحصیل علم واقعی وعرفان خالی از شوائب دنیوی بود، وانتخاب شهید محمد باقر صدر از سوی سید عباس به عنوان راهبر فکری تاثیر بسزایی در شکل گیری زیر ساختهای فکری وصیقل یافتن شخصیت مورد نظر وی بود، لذا ما بین این دو سید پاک و طاهر روابط محکم و والای روحی برقرار شد و گویی شهید سید عباس گمشده و آرمان بزرگ فکری خود را یافته بود. سید فکر نورانی و دیدگاه روشن خود را در وجود شهید صدر یافت، و شهید صدر نیز متقابلاً احساسات و همدلی خود را نسبت به سید عباس ابراز داشت. لذا روابط روحی عمیقی بین آنها نشأت گرفت و نتیجه آن دیدارهای پی درپی وهدفمندی بود که طی آن شهید صدر مسئولیت هایی را به سید عباس موکول کرد.

فعالیت های شهید سید عباس در شهر نجف اشرف

مردی همچون شهید سید عباس با بی حالی و بیکاری کاملاً غریبه بود و راضی نمی شد پرچم مسئولیت ایمانی و جهادی را از دستش بر زمین بگذارد لذا در کنار مجاهدت در دروس حوزوی بخش بزرگی از وقت خود را برای تبلیغ و ترویج اصول دینی و برگزاری جلسات بحث و بررسی امور مربوط به امت اسلامی اختصاص می داد، و این جلسات به او فرصت خوبی داد تا ملاقات های مفیدی با دیگر طلبه های کشورهای دیگر داشته باشد و پیوسته سعی داشت، آنان را در سطح عالی از مسئولیت قرار دهد تا بتوانند به صورت هدفمند در برابر استکبار جهانی و یورش فرهنگی و غربزدگی جوامع اسلامی ایستادگی کنند و بیشتر سعی می کرد، توجه طلبه ها را به سوی قاره سیاه و مردم آن متوجه سازد چرا که معتقد بود غرب با تمام سلطه و توان خود سعی دارد ضمن ضعیف نگه داشتن آنان همه نعمتها و امکانات طبیعی شان را به نفع خود به یغما ببرد. او در توجه به برادران مسلمان از جهان بینی بازی برخوردار بود و با تمام وجود سعی داشت، رسالت اسلامی را که پیامی جز مساوات و اخوت ما بین بنی آدم ندارد، به همه جای این کره خاکی برساند و با جدایی دین از سیاست مخالف بود. او در دوران اقامت در عراق مردی پر جنب و جوش بود و مجدانه در همه زمینه ها فعالیت می کرد

و با مردم صبور عراق که در زیر یوغ حکام بعثی رنج می کشیدند همدردی می کرد و در عین حال خبرهای مربوط به مشکلات مردم جبل عامل را دنبال می کرد، که قهرمانانه در برابر فرزند نامشروع غرب صهیونیست و مزدوران آن مقاومت می کرد.

مشـکلات و مصائب دو ملت مورد علاقه شهید صدر یعنـی ملت عراق و لبنان و بی توجهی جوامع بین المللی نسـبت به بیعدالتی ها و ستمهایی که در حق آنان روا می شـود، هسـته مقاومت روحی در برابر طاغوتیان زمان و ستمکاری و شرارت بازی هایشان را در وجود او تشکیل داد و معتقد بود که علمای روشـنگر لبنان در کشورشـان فعال باشـند، شهید سید عباس موسـوی شاگرد وفادار و گوش بفرمان امام خمینی (ره) بود وی به تشکیل حکومت اسـلامی اعتقاد داشـت و معتقد بود این وظیفه به عهده علمای دین در هر مکان و کشور می باشد وبا همه وجود معتقد بود که آخرت نتیجه دنیاست، و کسی که می خواهد در برزخ به نجات بشریت بپردازد باید مسیر حق و باطل را در دنیا رهبری نماید و بین این دو چنانچه امام خمینی می فرماید) «هرچه هست باطل است»، زیرا در مفهوم اسلامی مقوله ای به نام پادشاه وجود ندارد چون خدای یکتا مالک مردم ومعبود مردم است (ملک الناس اله الناس). از سوی دیگر آشنایی شهید عباس با شیخ الشهدا راغب حرب در نجف اشرف آن دو را همچون دو روح در یک کالبد قرار داد. افکارشان یکی بود و به همین خاطر نیز عنوان شهادت در کتاب زندگی آنان مشترک شد.

آن دوره بسیار سخت از تاریخ حوزه علمیه نجف اشرف و سـایر مراکز مقدس اسـلامی عراق، و دوره پر التهاب جنوب لبنان، سید شهید نقش مهمی ایفا کرد، و حلقه وصل بین شهید سـید محمد باقر صدر و سید ناپدید شده امام موسی صدر بود و همه ساله پس از عاشورا (در ماه محرم) به لبنان می آمد و امام صدر را از اوضاع حوزه علمیه نجف و مشـکلات ملت عراق و ظلمی که از سـوی زمامداران ظالم وقت بر آنان اعمال می شـد، باخبر می ساخت. البته شخص سید عباس از تعقیب و پیگرد دژخیمان صدام در امان نبود، و در سـال ۱۹۷۸ ناچار بـه ترک حوزه علمیه نجف و بازگشت به لبنان شد. مأموران بعثی بارها به خانه او یورش بردند و ایشـان را در فشـار و تنگنا قرار دادند. این امر موجب شد سید شهید محمد باقر شخصاً از شهید بخواهد عراق را ترک کند، ودر یکی از روزها که مصادف با عاشورای حسینی بود و در آن روز طاغوت عراق دستور داده بود راهپیمایی عاشورایی مردم را بمباران هوایی کنند. در همین روز بود که سید شهید در حالی که نامه ای برای امام موسی صدر همراه داشت بطور مخفیانه عراق را ترک کرد. پس از خروج او بود که مأموران صدام دوباره به خانه او یورش بردند ولی با اراده خداوند سـبحان توانسـت از دسـتگیر شدن و اعدام رهایی یابد و برای تکمیل رسالت جهادی اش به لبنان باز گردد. به این ترتیب بعد از ۹ سال تحصیل علوم اسـلامی در حوزه نجف اشرف شهید سید عباس به لبنان بازگشت و مدتی بعد خواهر و همسرش ام یاسر به ایشان پیوستند.

آخرین بازگشت به لبنان

سید در حالی که رسـالتی خطیر بر دوش داشت به لبنان بازگشت. رسالت او احیای ارکان و اصول دین و ایستادگی در برابر طاغوت و قدرت های استکباری در هر نقطه ای از این کره زمین بود، و اولین اقدام او جمع آوری برادرانی بود که از شهر نجف تبعید شده بودند وبرای این منظور حوزه کوچکی تشـکیل داد ونام آنرا حوزه امام منتظر (عج) نام گذاشت، وسعی کرد وقت این روحانیون صرف پیگیری دروس دینی و حوزوی شود. این حوزه که در شهر بعلبک تشکیل شـده بود، توانست نقش موثری در تبلیغ دین در همه مناطق لبنان داشته باشد، و سید عباس نقش پدر دلسوز

معتقد بود هیچگاه نمی توان مقاومت را از مردم جدا کرد، چنانچه نمی توان ذات انسـانی را از انسان جدا کرد، و معتقد بود همه مـردم در حفـظ مقاومت در برابر خدا مسئولند، بویژه که مقاومت مختص یک گروه یا یک فرقه نیست، بلکه متعلق به همه مردم است

و مسئول و رهبری امین برای این حوزه داشت، و چه شبها و روزهایی را برای برآوردن نیازمندی های طلبه این حوزه صرف نکرد و بالاخره موفق شد علما و مجاهدانی را از آن فارغ التحصیل نماید.

پس از گذشـت مدتی این حوزه را به روی برادران سـپاه پاسداران باز کرد و به دستور امام خمینی(ره) برای کمک به ملت لبنان و نشر فرهنگ انقلاب اسلامی و تعالیم آن و تاسـیس حکومتی که به مستضعفین احترام بگذارد، آمده بودند همچنین هدف از آمدن آنها پایه گذاری بسیج مردمی بر ضد رژیم صهیونیسـتی و استکبار جهانی و آموزش و آمادگی آنان در برابر دشمنان اسلام بود، واین امر، انقلاب بزرگی در مسـئله مقابله با رژیم صهیونیستی ایجاد کرد و این حوزه به اولین پایگاهی برای شـکل گیری و توسعه نیروی انسانی رزمندگان مقاومت و بسیج جوانان مسلمان و ایجاد روحیـه پایداری و مقاومت و انهـدام دیوارهای ترس و رعب ایجاد شـده توسط آمریکا و نیروهای چند ملیتی تبدیل شد. این پایگاه تاثیر زیادی در بالا بردن روحیه نیروهـای اسـلام در برابر اقدامات جهنمی و وحشـیانه دشـمنان و تلاش آنها برای سرکوب و فرونشاندن خشم ملت ها و به زانو درآوردن آنان در سـایه اوضاع وخیمی که ایجاد کرده بودند داشت. می توان گفت: سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی همچون قطره آبی بـود، که همه آمال و آرزوهای ملت لبنان را در برابر ناتوانی و ضعف زنده کرد، و نفسی تازه در کالبد بی جان این ملت دمید.

در آوریل سال ۱۹۸۰ حادثه دردناک شهادت آیت الله سید محمدباقر صدر اتفاق افتاد، ایشان در آخرین وصیتنامه خود شهید سید عباس را نماینده و وکیل خود در لبنان معرفی کرده بود. شهادت شهید صدر، اراده آهنینی در روحانیون لبنان بوجود آورد که توانستند نقش مهمی در بیداری ملت محروم و سرکوب شده ایفا نمایند. شهید موسوی به عنوان یکی از شاگردان شجاع شـهید صدر پیوسته از مردم می خواست ترس و اضطراب را از خود دور سازند. او پیوسته دیدگاهها و بیانات شهید صدر را برای آنان بازگو می کرد و مـی گفت که رژیم بعثی دیوار بزرگی از ترس در برابر ملت عراق ایجاد کرده اسـت. اما من این دیوار را با خون خـود منهدم خواهم کرد. به رغم خروج سـید عباس از عراق، اما ارتباط ایشـان با مردم عراق و علمای آنجا قطع نشـده بود. برخی علمای عراق که هر چند مدت یکبار به لبنان می‌آمدند، این ارتباط را حفظ می‌کردند.

شـهید سید عباس با کمک و همفکری همسرش ام یاسر پس از مدتی حوزه علمیه الزهراء (س) را تشکیل داد، که در آن احکام علوم اسـلامی به خواهران تدریس می‌شد. این حوزه توانست زن مسلمان را از رفتارهای های باطل و افـکار توهمی و بیهوده نجات دهـد. زنان منطقه بقاع بیشـترین بهره را از وجود این حوزه بردند. شـهید سید عبـاس به همین حد اکتفا نکرد، بلکه بـا توجه به اعتقاد خود مبنی بر اینکه وحدت اسلامی از وحدت علمای آن آغاز می شود، لذا سعی کرد انجمنی به نام «تجمع علمای مسلمین لبنان» ایجاد نماید و در سال ۱۹۷۶ اولین هسته این تجمع در منطقه بقاع شکل گرفت.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران

تقدیر این بود که کلمه حق به گوش همه جهان برسد و پرچم اسلام به دست مبارک اشخاصی به اهتزاز درآید که ترس یا چشمداشت، آنها را از پای در نیاورده بود. براستی این ها جانهای مشتاق شهادت بودند. بهترین شیوه رسیدن به شهادت را جستجو می کردند. از آن انقلابی که در ایران اسـلامی پدید آمد، پیروی می کردند. انقلابی که زمین را زیـر تاج و تخت طاغوتیان به لـرزه در آورد و حکومت اسلامی را پس از خواب طولانی زنده کرد. مستضعفان را از قید و بند مستکبران آزاد ساخت. به حکومت های باطل فهماند، که حکومت باطل پایدار نمی ماند. حکومت حق تا قیام قیامت پایدار است. گرچه این یک رؤیا و یک خواب سـختی بود ولی امام خمینی (ره) آن را به واقعیت تبدیل کرد. به نحوی که دشمنان پیش از دوستان این حکومت را به رسمیت شناختند. سید شهید سردمدار قافله ای بود که در راه امام خمینی (ره) حرکت می کرد.

شهید موسوی بر سر کودکان آورد افغانستان دست نوازش می کشد.

به این ترتیب برای شهید سید عباس موسوی رؤیای تشکیل حکومت اسلامی تحقق یافت. آرزوی دیرینه او پس از دیدار با امام خمینی (ره) در ایران اسلامی تجسم واقعی پیدا کرد. ایشان که همراه جمعی از دوستان برای زیارت امام (ره) به تهران آمده بود، از رهنمودهای پر فیض امام بهرمند شد. از ایشان چگونگی برخورد با تحولات آینده و تکلیف سازماندهی فعالیت های جهادی آموخت. ایشان تکلیف شرعی خود را در این رابطه مشخص ساخت. سید پس از این دیدار با عزم و صلابتی قوی به لبنان باز گشت، و به فریادی تبدیل شد که روح ایمان را در دل های مردم زنده می کرد و آگاهی سیاسی و جهادی را در آنان تقویت می نمود. روح انقلاب و مقاومت و آمادگی برای مقابله ومبارزه را در دل جوانان دمید. تمام دغدغه او این بود که به آنان بیاموزد چگونه شاگردانی وفادار و سربازانی حقیقی در قافله جهادی امام خمینی (ره) باشند. عشق او به انقلاب اسلامی برتر از هر عشق و هوسی بود، عشق وجدان صاف به برترین نماد بود. عشق عابدی به نماز و نیایش که به لحاظ روحی در وجود شخصیت رهبر مقدس آن ذوب شده بود

شهید سید عباس موسوی مقام رهبر فقید انقلاب اسلامی را در امتداد ولایت ائمه اطهار (ع) و نماد رؤیای گمشده ای می دانست، که در گذر تاریخ طولانی در خاطره خونین تشیع حنیف ثبت شده است، آن شهید در دیدگاه فقهی و سیاسی امام خمینی (دیدگاه ولایت عامه فقیه) را شرط لازم برای بیداری و قیام مسلمانان می دید. معتقد بود که رهبری دینی بایستی از همه ضرورت های یک مرجعیت جامع الشرایط فقهی و سیاسی و اجتماعی برخوردار باشد. بطوری که وحدت امت از طریق وحدت رهبری تحکیم می یابد. لذا ولایت فقیه در تفکر وعملکرد شهید عباس موسوی یک چهار چوب مرجعیتی تشکیل داد وبر تمام فکر واندیشه او سایه افکند لذا در محراب آن (ولایت فقیه) به تعبد پرداخت وهمه چیز خود را برای آن در طبق اخلاص گذاشت، واین امر در ولایت مطلق او به امام خمینی وپس از آن به خلف ایشان امام خامنه ای دام ظله آشکار شد.

به حق می توان گفت که بهترین اوقات شهید سید عباس موسوی زمانی بود که فرستادگان امام خمینی (ره) از سپاه پاسداران گرفته تا دیگران به دیدار ایشان می آمدند و همه چیز خود را در خدمت مستضعفان و مبارزه با دشمن غاصب سرزمین لبنان قرار می دادند. سرزمینی که نگهبانان آن خفتند و گرگ های خون آشام به تکه پاره کردن آن پرداختند.

و به رغم همه دوره های آموزشی و رزمی که پیشتر پشت سر گذاشته بود، ولی شهید سید عباس موسوی به اولین دوره آموزشی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پادگان «جنتا» در منطقه بقاع پیوست، و به این وسیله سرمشقی برای دیگران شد و به این ترتیب عالم روحانی شد، که به دست شاگردان خود آموزش می دید تا به این وسیله اسوه ای برای رهبری متعالی و دلیل بر روحیه صاف وعالی باشد و بتواند بر روحیه کلیه برادران مجاهد تاثیر مثبت بگذارد.

تکامل نهضت اسلامی در لبنان

گسترش فعالیت های جهادی سید عباس بر ضد دشمنان اسلام به ویژه دشمن صهیونیستی امری اجتناب ناپذیر بود. سید یکی از طلبه های پیشگام و شرکت کننده در دوره آموزش نظامی بود که توسط برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۹۸۲ در منطقه بقاع دایر شد. بدین وسیله اولین هسته مبارزه در سایه انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت، و در آن دوره جوانان فداکاری حضور داشتند که حیات خود را وقف جهاد و شهادت در راه خدا کردند. مظلومیت خود را به نمایش گذاشتند، تا قاطعانه نشان دهند اسرائیل افسانه سست پایه است. آنان نشان دادند که رژیم صهیونیستی، رژیمی ساختگی و شکست پذیر است. این رژیم قابل فروپاشی است. تنها مشت های مؤمنان و دست های حسینی طالب شهادت توانایی شکست رژیم را دارند.

به این ترتیب در سایه مشکلات بزرگ و معضلات گرانی که یورش اسرائیل و نیروهای چند ملیتی در آن زمان برای لبنان ایجاد کرده بودند و در کشاکش مشکلات و بحران های سیاسی لبنان، حزب الله تولد یافت. این نوزاد مبارک به برکت تأییدات و اندیشه های راهبردی امام خمینی (ره) چشم به جهان گشود، و شهید سید عباس موسوی طلایه دار این حرکت انقلابی بود.

به طوری که خود را در صحنه رو به گسترش فعالیتهای جهادی خستگی ناپذیر یافت، و برای مدتی از پیگیری امور ومسائل مربوط به حوزه علمیه مشغول ساخت ودر مقابل تمام ساعتها و دقایق و ثانیه های خود را در رسیدگی به امور حزب الله صرف کرد، لذا افرادی برای پیگیری امور درسی حوزه به نیابت از خود قرار داد و بدون توجه به نیازهای شخصی خود و خانه و خانواده اش پیوسته در حال نقل و انتقال بین منطقه بقاع و ضاحیه بیروت بسر می برد، تا بتواند پرچم اسلام و تعالیم انقلاب را در همه جا منتشر سازد.

جنوب لبنان سرگذشت جدایی ناپذیر با سید الشهدای مقاومت اسلامی دارد. سرگذشتی که با قلم جهاد وبا عرق و خون نوشته شد، حکایت پیکری که اگر عضوی از آن به درد آمد سایر اعضا به همدردی با آن بپا می خیزند. درد جنوب زخمی در قلب سید ایجاد کرده بود. سرزمین ابی ذر غفاری جایگاه ویژه ای در دل ایشان داشت. لذا قبل از یورش اسرائیل به سرزمین جبل عامل سید به روستاهای جنوب رفت و مسئله ولایت فقیه و رهبری امام خمینی(ره) و لزوم ریشه کنی این غده سرطانی را برای مردم آن سامان تشریح کرد. وقتی تهاجم نظامی کور اسرائیل به لبنان آغاز شد، سید شهید خانه خود را در بعلبک ترک کرد و به سوی بیروت و از آنجا به سوی جنوب رفت. در شهر جبشیت با امام آن شهید راغب حرب دیدار کرد. تکلیف شرعی امام امت را به آگاهی او رساند. تکلیف برای رویاروی با اسرائیل در همه جا وبا هرگونه امکانات و ابزارهای موجود. شیخ راغب (که چند سال بعد به خیل شهدای مقاومت لبنان پیوست و به شیخ الشهدا معروف شد) با تمام اخلاص آن تکلیف را دریافت، و به آن عمل کرد. با صدای بلند فریاد بر آورد عقیده سلاح است، دست دادن به دشمن به معنی برسمیت شناختن دشمن است. هیچگاه خسته نشد. سر را در برابر زور گویان ساختگی خم نکرد. بر موضع خود پایدار ماند، تا این که با قافله سالارانی که حیات خود را فروختند تا بهشت را خریداری نمایند، رحلت کرد. شهادت وی در روز شانزدهم فوریه سال ۱۹۸٤ خونی بر دل شهید سید عباس موسوی و اندوه در وجود او ایجاد کرد. سید یقین داشت که خود نیز روزی به قافله شهیدان خواهد پیوست. اگر چه با تاخیر صورت گیرد. او یقین داشت که خون او به طوفان های بنیان شکنی تبدیل خواهد شد که دشمن را ریشه کن می کند.

باید اساس و شالوده تربیتی و آموزشی ما ریشه در تاریخ و قرآن ما داشته باشد و تربیت قرانی نسل‌های مسلمان می‌تواند آنها را در برابر نه فقط آمریکا بلکه همه استکبار ونیز برای ایجاد یک حکومت اسلامی قدرتمند و مبتنی بر عدالت و مساوات تقویت نماید

سید شهید در سال ۱۹۸۵ پس از پذیرش تصدی مسئولیت اداره بخش شورای حزب الله در جنوب لبنان به این منطقه عزیمت کرد و در منطقه حی الرمل در شهر صور در یک خانه ساده به لحاظ ساختمان و اثاثیه سکونت کرد. خانه ای که با خانه های اهالی محروم و مستضعف جبل عامل تفاوتی نداشت. آنگاه همه وقت خود را صرف تدارک نیازهای برادران رزمنده مقاومت گذراند. به گونه ای که با گذشت زمان همه رزمندگان مانند خانواده سید شده بودند. به مشکلات آنان رسیدگی می کرد و کمبودهای آنان را بر طرف می کرد. جان و دل خود را به آنان بخشید. چرا که مقاومت را خلاصه عمر و تلاش خود و میراث گرانبهای شهید آیت الله سید محمد باقر صدر (ره) و امام فقید آیت الله خمینی (ره) می دانست. هیچ مشغولیتی به دل راه نمی داد.

در جنوب لبنان به ویژه در خطوط جبهه، بسیاری از دوستان و اطرافیان امیدوار بودند که سید به مأموریت های سخت و خطرناک نرود. بارها محاسن پاک او را می بوسیدند تا از رفتن به جبهه خودداری کند. ولی سید مخفیانه می رفت و مخفیانه باز می گشت بدون آن که در این باره مطلبی را فاش کند. بدون این که بر وظیفه او در قبال خدمت به مستضعفان تاثیر بگذارد، شبها را در کنار رزمندگان و سنگر نشینان می گذرانند. راههای کوهستانی و تنگه ها و دره ها را می پیمود. وبا سعه صدر و با آرامش به شکایت های مردم جنوب گوش می داد. هیچ شهروندی عبارت متواضعانه «در خدمت شما هستم» او را فراموش نمی کرد. در سال ۱۹۸۷ سید مجبور شد سرزمین جنوب را ترک کند. اما خاطره های حضور در سرزمین جبل عامل همچنان در قلب او زنده مانده بود. چرا که این سرزمین را دوست داشت، و برای برطرف نمودن محرومیت مردم آن سامان می اندیشید.

سید عباس و انتفاضه فلسطین

قضیه مردم فلسطین و تلاش برای آزادی این سرزمین، یکی از دغدغه های بزرگ سید عباس موسوی را تشکیل می داد. درد و رنج اهالی قدس و مسجد الاقصی و همه اماکن مقدس این سرزمین که محل بعثت پیامبران اولی العزم را در دل دارد، ایشان را همواره آزار می داد. در جلساتی که با مردم داشت همواره بیانات و دیدگاههای امام خمینی(ره) را مبنی بر لزوم ریشه کنی اسرائیل بازگو می کرد. هنگامی که امام دستور برپایی روز جهانی قدس را صادر کرد، سید عباس با لباس نظامی و پیشانی بند جهادی با نوشته «یا مهدی ادرکنی» پیشاپیش راهپیمایان آن روز عظیم حرکت می کرد. زمانی که دشمنان اسلام سعی کردند اتحاد بین مردم جنوب و فلسطین را بشکنند، سید با عزم راسخ سعی کرد بحران ایجاد شده را حل کند و فتنه را به اسرائیلی ها و مزدوران آنان باز گرداند. با تمام وجود سعی کرد میان مرم لبنان وفلسطین وحدت و همبستگی ایجاد نماید.

سید عباس و مردم جنوب لبنان

تلاشهای سید عباس بر مسائل مربوط به مستضعفان لبنان و رزمندگان مقاومت در جنوب و انتفاضه مردم فلسطین در داخل سرزمین های اشغالی محدود نمی شد. او همواره سعی می کرد تشکیلاتی را متشکل از نیروهای مؤمن به مبارزه با استکبار جهانی به رهبری علمای مسلمان جهان ایجاد نماید. در راستای همین مسئله سعی کرد به کشورهایی همچون الجزایر و پاکستان و افغانستان و کشمیر و نیز جمهوری های مسلمان نشین شوروی سابق نیز توجه کند. در همین رابطه سید شهید به دعوت جنبش

فقه جعفری پاکستان پاسخ مثبت داد و به عنوان نماینده حزب الله در کنفرانس جهانی کشمیر در اسلام آباد شرکت کرد گرچه به لحاظ امنیتی به ایشان سفارش شده بود به این کنفرانس نرود.

سید شهید و دبیر کلی حزب الله

سید شهید در ماه مارس سال ۱۹۹۱ به دبیر کلی حزب الله انتخاب شد. اما ایشان این مسئولیت را به عنوان تکلیف شرعی و نه تشریفاتی پذیرفت. البته بسیار نگران بود که نکند این پست او را از اهداف رزمندگان مقاومت و خواسته های مردم دور کند. هنگامی که مردم برای عرض تبریک و تهنیت به محضر او آمدند به آنان گفت: به من تسلیت بگویید نه تهنیت چرا که من دوست دارم همیشه میان مجاهدان و رزمندگان مقاومت حضور داشته باشم. دوست ندارم منزوی شوم. به رغم مدت کوتاه دبیر کلی ایشان که حدود ۹ ماه طول نکشید، و به شهادت او منجر گردید، سید توانست کارهای زیادی را در زمینه های مختلف اجتماعی و ملی و سیاسی و فرهنگی و تبلیغی انجام دهد. به طور شبانه روز برای اعتلای کلمه الله تلاش کرد، وبا طرحها و برنامه های به جا و روشن و شیوه منطقی بدور از تشنج و مبالغه گوی توانست یک چهره اجتماعی و انسانی بارزی از خود ایجاد نماید، به طوری که شرایط آن مرحله به وجود ایشان نیاز مبرم داشت. او توانست چهره های سیاسی و ملی و اجتماعی بسیاری اعم از رسمی و مردمی و نیز شخصیت های حزبی و سیاسی لبنانی و فلسطینی را جلب کند. هیئت های مردمی و علمایی و عشائری و گروهها و تشکل های اجتماعی و اقتصادی به دیدار او می آمدند. در دوره دبیر کلی حزب الله سید شهید پیوسته در حال سفر و بازدید از مناطق گوناگون لبنان بود. از بخش های فقیر نشین حومه بیروت، به روستاهای جنوب و شمال لبنان و منطقه بقاع و بقاع غربی و به محله های فقیر نشین و مستضعف نشین بازدید می کرد. به درد دل مستمندان و شکایت محرومان گوش می داد. و عبارت «من در خدمت شما هستم» را تکرار می کرد. او به مردم توصیه می کرد که مقاومت را حفظ کنند.

سید شهید در دوره دبیر کلی حزب الله در بسیاری از کنفرانس ها و همایش های بین المللی و اجتماعات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داخلی شرکت کرد. یکی از مهمترین سخنرانی های پر شور خود را در مراسم گردهمایی سالگرد ارتحال امام خمینی(ره) در کنار سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت در ژوئن سال ۱۹۹۱ ایراد کرد. علاوه بر این، سید سخنرانی های متعددی در همان سال به ویژه در همایش «سرچشمه های قدرت در فریضه حج» که از سوی تجمع علمای مسلمین لبنان در هتل کارلتون بیروت برگزار گردید. ونیز سخنرانی در همایش حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین در تهران در اکتبر ۱۹۹۱ ایراد کرد. سید شهید همچنین در راهپیمایی باشکوه مردم لبنان در برابر سفارت آمریکا در محله عین المریسه بیروت به منظور محکوم نمودن کنفرانس صلح مادرید شرکت کرد و با سخنان آتشین خود ابعاد این توطئه را تشریح کرد. همچنین در گردهمایی ماه فوریه سال ۱۹۹۲ حزب الله در منطقه اوزاعی بیروت، در حمایت از مسلمانان الجزائر سخنرانی کرد. سید در دیدار از خانه های مستضعفان در منطقه وادی ابو جمیل به علت فروریزی یکی از ساختمان های آن در فوریه ۱۹۹۲ و بالاخره سخنان ایشان در جبشیت چند ساعت قبل از شهادت که به مناسبت سالگرد شیخ راغب حرب در ۹۲/۲/۱۶ ایراد گردید. به عنوان سخنرانی خدا حافظی ایشان محسوب شد.

سید عباس موسوی در نه ماه تصدی مسئولیت دبیر کلی حزب الله به مشکلات مستضعفان بسیار اهمیت می داد. از جمله طوفان برفی که به کشت زارها و مناطق لبنانی آسیب رساند و طی آن بسیاری از لبنانی ها بویژه مناطق محروم

از شدت سرما مردند، بدون اینکه دولت لبنان به این مسئله رسیدگی کند. نیز سید شهید از فرو ریختن یک ساختمان در "وادی ابو جمیل" بسیار متاثر شد، و این در نتیجه بی توجهی وبی تفاوتی مسئولین دولت بود و وقتی آن منظره را دید اشک از دیدگانش فرو ریخت و این مسئله بر سلامتی او اثر گذاشت، ولی با این وجود اصرار داشت در مراسم بزرگداشت همرزم ورفیق دوران غربت اش شهید شیخ راغب حرب در روستای جبشیت شرکت کند، واین مراسم که در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ برگزار شد به عنوان یک روز جاودانه و تاریخی ثبت شد... چرا که او در حقیقت شهیدی بود که در بزرگداشت شهید شرکت می کرد، سخنانی را در سالگرد شهادت شهیدی القا می کرد... مجاهدی بود که آخرین سطرها را در کتاب جهادش می نوشت و در حقیقت از طریق بزرگداشت شیخ الشهدا شهادت خود

علی‌رغم خطرهایی که این سفر برای سید داشت ولی ایشان به عمق مسئولیت خویش در برابر خدا واقف بود و می‌دانست که نبرد با استعمار طولانی و تلخ خواهد بود و بهای آن خون خواهد بود

را بزرگ می داشت. ایشان طی این مراسم از دردهای مردم سخن گفت و خطبه جامعی ایراد کرد، که شامل و صیت نامه اش نیز شد و بعد از ایراد سخنانش همه جای جبشیت سرکشی کرد وبا خانواده شهدا واسرای آن دیدار کرد و با برخی خانواده های مستضعف دیدن کرد، سپس به همراه همسر و فرزندش به منطقه ضاحیه (بخش شیعه نشین جنوب بیروت) آمد، ولی چشمان خیانت پیوسته او را تحت تعقیب داشتند وبالاخره آن حادثه دلخراش روی داد. و روح یک ملت از پیکرش به پرواز درآمد، و خون کربلایی اش بر زمین ریخت تا پیروزی جدیدی از آن بر آید و نفس مطمئنه آن به سوی پروردگارش به پرواز در آید...

سرور رزمندگان مقاومت

مقاومت بزرگترین آرمان سید الشهدای مقاومت بود، که چونان لباس زیبای ایمان و مرصع به ستاره های پرچم جهاد، قامت او را پوشانده بود. مقاومت را سرمشق و نماد آزادی سرزمین های اشغالی جنوب و سپس سرزمین فلسطین می دانست. می پنداشت که چشمان بیدار رزمندگان در دل شب های تاریک جنوب، و شبهای تیره و تار این امت را روشن نگه خواهد داشت. پیوسته با زبان دل می گفت: «مقاومت عنوان شرف و عزت و ثروت ماست، مقاومت دژ تسخیر ناپذیر ما در مقابله با نفوذ بیگانگان است». سید با صفای روح و پاکی نفس درک کرده بود که این مردم قادر نیستند خود را از سلطه سیاه بیگانگان رها کنند، مگر از طریق تداوم مقاومت و مقابله با دشمنان قسم خورده. ریشه کنی اسرائیل از منطقه را تنها هدف مقاومت می دانست. لذا معتقد بود که نبرد تا رسیدن به این هدف باید ادامه داشته باشد. سید شهید معتقد بود که مقاومت یک حرکت جهادی و ایمانی است و سرباز زدن از آن سرباز زدن از ایمان است. مقاومت یک اندیشه سیاسی یا یک وضعیت زود گذر نیست، بلکه یک تکلیف شرعی است که به هیچ عنوان تحت تاثیر شرایط وتحولات بین المللی قرار نمی گیرد. مقاومت نباید در خدمت یک حرکت سیاسی قرار گیرد. بلکه بالعکس باید حرکت های سیاسی در خدمت مقاومت باشند. مقاومت یک حرکت سازش پذیر و یا انعطاف پذیر نیست. هیچ کسی نباید تصور کند که مقاومت تمام خواهد شد یا از آن دست خواهیم کشید. تا زمانی که خون در رگ های امت مان جاری است، مقاومت ادامه خواهد داشت. سید معتقد بود که مسئله مقاومت باید در صدر همه امور قرار گیرد وتا زمانی که اسرائیل در سرزمین ماست کسی نمی تواند آن را متوقف کند. هر کس از مقاومت دست بکشد، مزدور است وبزرگترین جنایتی که ممکن است در حق مقاومت انجام شود، محدود ساختن آن توسط دستگاههای تبلیغی وشایعه پراکنی وهر گونه فعالیت است.

شهید موسوی مقاومت و رزمندگان مقاوت را با تمام وجود و از صمیم قلب و مهر دوست داشت وزمانی که با جوانان مقاومت اسلامی اجتماع می کرد، انگیزه آنان را نسبت به تکلیف شرعی وتحمل مسئولیت وایستادن با جرات ما بین دستهای خدا برای آزادی اولین قبله مسلمانان را می ستود وهمیشه به حمایت مردم وگرایش های آنها به مقاومت افتخار می کرد وآنها را جهاد عملی انسان های جبل عامل به حساب می آورد، لذا معتقد بود هیچ گاه نمی توان مقاومت را از مردم جدا کرد، چنانچه نمی توان ذات انسانی را از انسان جدا کرد، ومعتقد بود همه مردم در حفظ مقاومت در برابر خدا مسئول اند، بویژه که مقاومت مختص یک گروه یا یک فرقه نیست، بلکه متعلق به همه مردم است لذا همین مردم برای تضمین آینده خود باید از مقاومت نگهداری کنند. همه توطئه ها یی که بر ضد مردم انجام می شود در پای دژ تسخیر ناپذیر مقاومت فرو خواهد ریخت واین مقاومت است که اسرائیل را به لرزه در آورده وموجب شده مردم سرزمین های اشغالی احساس کنند که مردم جنوب قوی ترین مردم هستند، اگرچه به لحاظ مادی و تسلیحاتی ضعیف هستند و این که می توانند آن را اسوه خود قرار دهند.

سربازی در ارتش انقلاب

سال ۱۹۷۹ سال خیر و برکت الهی و باز شدن درهای رحمت آسمان به روی لب هایی که از شدت خشکی ترک خورده بودند. سال روشن شدن وجدان هایی بود که تیرگی یأس آنها را پژمرده کرده بود. آن سال، سال احیای مردم و ظهور امام خمینی، قافله دار مستضعفان در طول تاریخ وغربت زندگی بود، که خیمه آن سایه بزرگی بر استضعاف ملتها ومشقت هایشان افکند. امام مقدس بود، آن به پا خاسته ای که از سکوت خود خارج شد وعرش طاغوت را به لرزه در آورد، دون اینکه از هیچ ابزار مادی

استفاده کند، و تمام تکیه او قدرت الهی بود که به وسیله آن به شرق و غرب و به هرگونه تبعیت وسر سپردگی نه گفت.

براستی این سید شهید از نخستین کسانی بود که به زیر پرچم انقلاب اسلامی درآمد واز اولین شاگردانی وپیروان انقلاب امام واز مدافعان آن بوسیله فکر وزبان وعمل واز عاملان به اندیشه ها وخط رهبری آن ونیز خط ولایت فقیه بود، وی براستی خود را در امام خمینی ذوب کرد ودر خط استاد شهید خود سید محمد باقر صدر حرکت کرد، کسی که از مردم خواست در امام خمینی ذوب شوند چنانچه خود در اسلام ذوب شد، شهید سید عباس نشانه های امام حسن و امام حسین (ع) را در شخصیت امام خمینی، و سرنوشت و سرانجام اسلام عزیز و چراغ راه خود به سوی آینده در جمهوری اسلامی ایران یافت. شهید موسوی سربازی در ارتش اسلام بود که هسته آن را امام امت وضع کرد وشاگردی از شاگردان انقلاب و ارزش های دفاع مقدس بود. و در حالی که به اعتلای ارزش های

انقلاب و برپایی حکومت اسلامی تلاش می کرد، به درجه شهادت نایل آمد.

شهید سید عباس نشانه راه

ما گروهی هستیم، که در سرتاسر میهن اسلامی برای بیداری امت و قیام همگانی تلاش می کنیم، بایستی در درجه اول اصول و راه های بیداری وقیام را بیابیم که علم ودانش در طلعیه آن قرار دارد، و از مهمترین بنیان های آن به حساب می آید، پس علم سلاحی است در دست کسی که از آن برخوردار است. لذا مقدرات زندگی در دست او خواهد بود. این دیدگاه تابناک سید شهید نسبت به ضرورت فراگیری علوم اسلامی و شناخت افق های معرفت بود. او عقیده داشت که انسان آزاده هیچ گاه نمی تواند از چالش عقب افتادگی که استعمارگران آن را در سرزمین ما گسترده اند. بیرون آمد مگر این که علم را وسیله و چراغ راه شب های تیره خود قرار دهیم. سید همیشه این نکته را گوشزد می کرد، در حالی که اروپا در تیرگی جهل و نادانی دست و پنجه نرم می کرد. میهن اسلامی منبع علم و تخصص در همه زمینه ها بوده است. تا کنون کتاب های دانشمندان و اندیشمندان مسلمان در دانشگاه های اروپایی تدریس می شود. تمدن اروپا بعد از یورش صلیبیان به کشورهای اسلامی واستفاده آنها از علوم ودانشگاه های اسلامی آغاز شد. همین ها سنگ بنای پیشرفت و تمدن آنها را تشکیل می دهد.

سید شهید بر این باور بود که دانش سالم و اطلاع رسانی شرافتمندانه و صادقانه می تواند بشریت را به بالاترین قله های پیشرفت و ترقی رهنمون سازد. او تاکید می کرد که اروپا و آمریکا با ارزش های علمی و ابزارهای معنوی در دنیا حکومت نمی کنند. زیرا دولت های غربی با اصول معنوی وارزش های انسانی فاصله دارند. تحکیم سلطه آنها بر دنیا به وسیله ابزار علم صورت می گیرد که از طریق آن به فضا و اعماق زمین ها نفوذ پیدا کرده اند. متاسفانه کار آنها به جایی رسیده که برای تسخیر انسان ها نیز از ابزار علم استفاده می کنند. غربی ها به جای این که علم را در خدمت انسان قرار دهند، از علم برای سرکوب انسان بهره می گیرند. تبلیغات و اطلاع رسانی آنها نیز تکمیل کننده حلقه های زنجیره جهنمی آنهاست. انسان ها را همچون گله های چهارپایان به این سو و آن سو و در خدمت منافع خویش سوق می دهند.

او معتقد بود که جمعیت یک میلیاردی مسلمانان جهان وظیفه دارند طرح ها و برنامه تکامل یافته در اختیار داشته باشند تا به وسیله آن بتوانند فرهنگ را در همه عرصه های جامعه گسترش دهند. تنها به این وسیله می توانیم اولین گام را در راه تحول اجتماعی برداریم. به طور مثال اگر بتوانیم برنامه های قرآنی را از طریق شبکه های تلویزیونی و رایانه ای به نمایش بگذاریم بی تردید می توانیم مردم را به سوی پیشرفت سوق دهیم. آنگاه یک فرد مؤمن می تواند پیام های دینی را به طور سریع و صحیح دریافت نماید.

سید شهید عقیده داشت که اطلاع رسانی یکی از مهمترین وسایل است که باید مورد توجه قرار گیرد. به شرطی که سخن وعمل در آن با هم مطابقت داشته باشد، زیرا وقتی اطلاع رسانی به یک چیز هرج و مرج تبدیل شود، نفاق و دروغ را بدنبال خواهد داشت وبهترین مثال برای آن شایعات حکام عرب از پیروزی های خود در جنگ ۱۹۶۷ بود که موجب سرخوردگی و ناباوری مردم از تلخی شکست و ننگ آور آن بود، وبه نظر سید شهید خطرناک ترین چیزی که دست اندرکاران رسانه ها به ان گرفتار می شوند دورغ است ورادیوها و خبرگزاری های مزدور یا خریداری شده بهترین دلیل بر آن هستند و دروغ در اخبار جنگ بیش از خبرهای دیگر صورت می گیرد. لذا امام خمینی (ره) به میهمانانی که از ایران دیدن می کردند گفتند: «به مردمان خود حقیقت را بگویید، چیزی را بگویید که فقط دیده اید».

برخی گمان کرده اند که اجرای فعالیت های رسانه ای تنها از طریق دستگاه های بخصوصی امکان پذیر است. سیاستمدارانی که خواستند مسئولیت رهبری مردم را بر عهده داشته باشند، اجازه ندادند مردم نظارت کنند. از نظر سید شهید هر فرد مسلمان باید یک فرستنده رادیویی باشد. شایسته است یک میلیارد مسلمان جهان پیام آور و مبلغ اسلام باشند. ما باید یک میلیارد فرستنده متحرک رادیویی در دنیا باشیم، تا به راحتی بتوانیم اخبار تحولات جهان اسلام را منتشر نمائیم. این کاری بود که بازرگانان صدر اسلام در جزیره العرب انجام می دادند. انواع کالا و کتاب قرآن را همراه خود به مناطق گوناگون جهان می بردند و از این طریق مردم را به خدا پرستی فرا می خواندند. اگر کسی دعوت آنان را می پذیرفت کالای خود را به او می فروختند و گرنه از فروش کالای خود امتناع می کردند. به این ترتیب اگر هر فرد مسلمان به یک شخص روشنفکر و مبلغ دین تبدیل شود، مسلماً بهترین مردمی خواهد بود که به سوی جهانیان فرستاده شده است. سید معتقد بود که ما در سایه یک انقلاب واقعی در سطح جهان به سر می بریم. این انقلاب به دست امام خمینی (ره) شکل گرفته و از همه جهات اقتصادی و فرهنگی و فلسفی و اجتهادی قابل گسترش می باشد. برای این که بتوانیم نسل حاضر را برای مقابله با استکبار جهانی و سایر مسائل اجتماعی و سیاسی تربیت و یکپارچه کنیم باید اساس و شالوده تربیتی و آموزشی ما ریشه در تاریخ و قرآن داشته باشد. تربیت قرآنی نسل های مسلمان، می تواند آنها را نه فقط در برابر آمریکا بلکه در برابر همه قدرت های استکباری ونیز برای ایجاد یک حکومت اسلامی قدرتمند و مبتنی بر عدالت و مساوات بسیج و تقویت نماید.

ابعاد اخلاقی زندگی سید شهید عباس

این لوح سنگ که خاطره دوران های شکوهمند گذشته بر آن نوشته شده است. این مرد خدا جوی و فروتن که جامه ایمان بر تن کرده، و در راه حق نشسته است. این گلوی پیوسته در ازنای تاریخ... کدام راز را در خود دارد؟ با کدامین نگاه زیبای خود تو را به روشنایی چشمانش جذب می کند؟ با درخشش چشمان پر فروغش... از ژرفای عمق وجودش آغوش باز می کند و با مهر و محبت و صلابت ایمان، آینده درخشانی را نوید می دهد. این چه قلب پاک و پر مهری است که در این سینه پر محبت و رأفت جای گرفته است؟ این چه کمالی است که این مجاهد نستوه در برابر مردان کهنسال خم می شود و بر دستان آنان بوسه می زند؟ یا در برابر کودکان سرگردان سر فرود می آورد تا برگونه اشک آلودشان بوسه زند؟ چه انگیزه ای سید را وا می داشت تا از خواب شیرین شب چشم بپوشد و از خانواده های فقیر و نیازمند سرکشی کند؟ خانواده هایی که تهی دست و بینوایی زندگی شان را بی رمق کرده است.

بیماران و یتیمان و بیوه زنانی که نان آورشان دار فانی را وداع گفته آرامش می بخشید. مردم مستمندی که جز خدا کسی را نداشتند، و تنها خوشنودی او را می جستند. به راستی که رحمت خدا پاسخ درخواست های پر نیاز و آرامشی برای دلهای تفدیده است. این سید شهید بود که بیچارگان را عاشق شد، و به فقرا محبت کرد و با آنان زیست و غم و غصه و سختی و حرمان آنها را با تمام وجود درک کرد و خالصانه سعی می کرد حرمان را از آنان دور سازد.. چه کاری می توانیم برای فرزندان شهدا

به این ترتیب مردمی که طالب شهادت هستند لاجرم پیروز وعزیز هستند و این مردم ما در ایران و لبنان و فلسطین با صدای بلند به مستکبران جهان می گویند: پشتیبانی خودتان را بر سنگ استضعاف ما بزنید به اذن خدا شاخه‌های تان خواهد شکست و ما باقی خواهیم ماند

انجام دهیم که تن و روح خود را به خدا تقدیم کردند؟ لذا به خانه هایشان می رفت و آنان را مورد دلجویی قرار می داد. همچون پدری مهربان با قلبی بزرگ و چشمانی اشک باری که سیمای بزرگ منشی برگونه های پاک او ترسیم شده بود. همین رفتار را با خانواده شهدا و اسرای مقاومت داشت. آنان همواره زیارت می کرد و جویای احوال آنان می شد. از نیازهای شان سؤال می کرد. و آنان را به صبر و بردباری فرا می خواند. به آنها امید می داد که شب طولانی سپری خواهد شد. به این ترتیب مسئولیت دبیر کلی حزب الله او را از مسئولیت دینی و اخلاقی دور نکرده بود. بارها اتفاق افتاد که از گریه مادر داغدیده و شکایت یتیمان گریه کند. بارها او را میان یارانش یعنی فقرا و مستضعفان دیده اند که با آنان سخن می گفت و حال شان را جویا می شد.

آنان نیز به گرمی از او استقبال می کردند. با سبزی و تره بار فروشان دوره گرد سخن می گفت و وضعیت کار و کسب شان را جویا می شد.

شهید موسوی در دژی از عاج و دور از مردم زندگی نمی کرد تا صدای ناله انها را نشنود و گریه انها را نبیند بلکه میان آنان ودر وجود آنان زیست و هرچه که آنها را خشنود می ساخت او را نیز خشنود می ساخت و هر چیزی که آنها را ناراحت می کرد، او را نیز ناراحت می کرد او فقیرانه میان مردم فقیر زیست و عشق فقرا و مستضعفان را در دل خود پروراند و احترامش نسبت به دیگران در رفتارش آشکار بود و تا آنجا که ممکن بود از بیچارگی و بدبختی آنها می کاست وسعی داشت کابوس مشکلات را از انان دور سازد. او به راستی تواضع خود را از سرچشمه زلال اهل بیت (ع) گرفته و خلف صالحی برای اجدادش بود. پس ای سید شهید گرچه بدنت از میان ما رفت اما روحت همچنان نشان راهی است برای عزت و سربلندی، و عنوانی است برای جاودانگی، وفریادت همچنان ایمان و اخلاق را در گوش مان زمزمه می کند و در وجود ما آرامش و سعادت ایجاد می کند.

نگرانی های شهید موسوی

قلب بزرگ سید شهید جایگاهی برای هر نگرانی و هر ناله دردناک و برخاسته از دل مردمی داشت که از آتش استکبار داغدار شده بود و یکی از ویژگیهای منحصر به فرد سید شهید این بود که دریایی از غمهای بزرگ و دردهای عظیمی را در سینه خود پنهان داشت و آنها را اظهار نمی کرد، مگر زمانی که بر پیکره امت اسلامی آسیب وارد می آمد و با آب قلب پاک خود ان را می شست.

او از نوجوانی با درد و غم مردم فلسطین زندگی کرد و حتی عملاً برای از بین بردن کابوس اشغالگران و حد اقل از بین بردن آسایش آنها تلاش کرد وی زخم اهالی جنوب و مردم فلسطین را یکسان و مشترک می دانست و با تمام احساس با انتفاضه مردم فلسطین زیست و به وحدت انسانها و وحدت سرنوشت دو ملت برادر اعتقاد داشت. او با توجهات خود سعی می کرد از غمهای مردم منطقه بگذرد وبه غمها و محنت های دیگر ملل اسلامی و مستضعف دنیا بپردازد همچون جنوب افریقا تا آن طرف مشرق زمین ونیز الجزائر که حوادث آن ابرهای تیره ای از حسرت وغم در اعماق قلبش ایجاد کرد وهیچ گاه محنت های مردم آسیای میانه و سختی ها ورنج های مسلمان مجاهد کشمیر را از یاد نبرد.

این دوره دوره ملت‌ها است و نه دولت‌ها و ما با کمک مردمی که در ۱۷ مارس اسرائیل را با ذلت از لبنان خارج کردند این مسئولیت را به عهده خواهیم گرفت و پرچم جهاد و مقابله را بلند خواهیم کرد تا زمانی که این دولت را ساقط کنیم و هر چه می‌خواهد بشود مهم نیست

او روز خود با مشکلات مسلمانان آغاز می کرد و شب را در فکر آنان بسر می برد و نه تنها با گفتار خود از آنها دلجویی می کرد بلکه در عمل نیز به جهاد و فعالیت می پرداخت، او طی جنگ تحمیلی علیه ایران یکی از سربازان اسلام بود و قبل از اینکه از او خواسته شود به لبنان باز گردد در عملیات و الفجر شرکت کرد. او در کنفرانس ها و نشست های اسلام چندی در دمشق و تهران و اسلام آباد و آلمان شرکت جست و روابط محکمی با سران و رهبران انقلابیون برقرار کرد، از جمله علامه سید عارف حسینی رهبر شیعیان پاکستان که در آوریل ۱۹۸۸ از لبنان دیدن کرد و سید عباس در دیدارهای علامه از چندین روستای مقاوم جنوب و پایگاه ها و محورهای نبرد علیه دشمن صهیونیستی با او همراه شد. سید قبل از شهادت با یکی از برجسته ترین علمای آفریقا دیدار کرد و صحبت های زیادی پیرامون وضعیت مسلمانان آفریقا و ضرورت بیدار سازی مستضعفان این خطه صورت گرفت و معتقد بود که خط سیر اسلام عبارت است از قافله ای از فقرا و ستم دیدگان که پا برهنه حرکت می کنند ولی افق های جدیدی برای زندگی ترسیم می کنند که طاغوتها و مستکبران از آن می ترسند. اما دیدار سید از پاکستان برای شرکت در کنفرانس کشمیر به دعوت از سوی جنبش اجرای فقه جعفری صورت گرفت و زمانی که خواست به این دعوت پاسخ مثبت دهد اطرافیان از ایشان خواستند آنجا نرود ولی سید بر این امیر اصرار کرد و اتفاقاً استقبال گرمی از سید به عمل آمد وبا توجه شرکت کنندگان در کنفرانس روبرو شد و طی سخنانی در آن کنفرانس به مهمترین مسائل جهان اسلام و مسلمانان پرداخت و بر این مسئله تاکید کرد که بر ملت های مسلمان دنیا است که سرنوشت خود را در دست بگیرند و تصمیمات شان آزادانه و به دور از هر گونه فشار یا سازش یا تحریک از سوی برخی جهت ها باشد. دیدار سید از پاکستان که در ۱۹۹۰/۳/۲۱ صورت گرفت، اگر نگوئیم به مثابه مشت محکمی به صورت استعمارگران بود ولی یک سفر کاملاً غیر منتظره بود.

علی رغم خطرهایی که این سفر برای سید داشت ولی ایشان به عمق مسئولیت خویش در برابر خدا واقف بود و می دانست که نبرد با استعمار طولانی و تلخ خواهد بود و بهای آن خون خواهد بود پس از آن سید به دعوت رئیس منطقه کشمیر سردار عبد الحی قیوم به آنجا رفت و از اردوگاه ها ی مهاجرین در مظفر آباد دیدن کرد، و از اوضاع و احوال آنان با اطلاع شد و آنان را به سیر در راه خدا و پیگیری جهاد تشویق کرد و گفت: هیچ کس نمی تواند سرزمین شما را آزاد کند مگر تفنگ و خود... وما به اذن خدا تا آخرین نفس با شما خواهیم بود واین دیدار سید با مجاهدین کشمیر دیدار تا بین انقلابیون به پا خواسته بود لذا چیزی جز رد و بدل کردن مشکلات ودردها ما بین آنها نبود وبه آنان نیز جمله همیشگی «ما در خدمت شما هستیم» را گفت و اظهار داشت ما برای ایستادن در کنار شما و تایید انقلاب و حمایت از شما در برابر اشغالگر طمعکار آمده ایم. واین روح همدردی اسلامی همگانی است که موجب می شود سید همان کلمات را بگوید، و همان موضع را که در لبنان گرفته در پاکستان ودر کشمیر اتخاذ کند. به این ترتیب قبل از ترک کشمیر پیام رادیویی برای انقلابیون کشمیر فرستاد و به آنان قول داد از اهداف و آرمان آنها که در حقیقت قضیه اسلام است حمایت کند. از آنان خواست همیشه روحیه آزادی و آزادگی را حفظ کنند و جانشینان عزیز خدا روی زمین باشند. زیرا عزت اساس شخصیت انسان مسلمان است. سید پیام خود را با این جمله به پایان رساند : «تا زمانی که با خدا باشید قوی خواهید بود وتا زمانی که به او تکیه کنید چیزی جز پیروزی در انتظارتان نخواهد بود».

سید پس از دیدار از کشمیر به افغانستان رفت و آنجا با رهبران و سران گروههای مبارز به گفت و گو نشست. به آنان توصیه کرد وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کنند. به آنان گفت : «من احساس می کنم اگر به دیدار شما برادران مجاهد و مبارز افغان که علیه استکبار شوروی می جنگید نمی آمدم، سفرم به پاکستان بیهوده می شد». سید عباس برای رفتن به افغانستان از همان راهی رفت که مجاهدان افغانی می رفتند. زمانی که وارد مرز افغانستان شد نماز شکر به جای آورد. از قبور شهدای افغانستان و نیز از برخی پایگاههای مجاهدان دیدن کرد، و توانست روحیه جهاد و سلوک الی الله و پیمودن راه حق را به آنان تاکید نماید. در حالی که قلبش از غم و اندوه ایتام و بیوه زنان افغانی دردمند بود، خاک افغانستان را ترک کرد.

سید شهدای مقاومت

این رؤیای شهادت است، رؤیای عابدی در محراب شهادت که روز و شب خود را می شمارد. شب هایی که برای دستیابی به شهادت، به عبادت و راز و نیاز می گذراند، تا شاید خداوند سبحان او را به تاج شهادت مفتخر سازد. او اطمینان کامل داشت که صلح بر این سرزمین رنج دیده سایه خواهد افکند. و آن روز دور نیست. هر شهیدی که در راه این امت بر زمین می افتد با خون خود سطری به کتاب آزادی می افزاید. هر قطره خونی که زمین جنوب را آبیاری می کند، طهارت و آزادی را برای امت اسلامی به ارمغان می آورد. امتی بزرگ که با قیام امام خمینی(ره) و هزاران شهید انقلاب در ایران و افغانستان و فلسطین و لبنان و سایر سرزمین های اسلام لباس ذلت و خواری را از خود دور ساخته است. لذا به عنوان یک امت اسلامی باید بیش از دیگران به خون شهدا و فداکاری های آنان احترام گذاشت. تفاوت میان ملتی که ذلت و خواری را

عمامه شهید سید عباس موسوی و شیخ راغب حرب در نمایشگاهی که از سوی مقاومت ترتیب یافت.

پذیرفت و ملتی که راه های استقلال و پیروزی و سربلندی را پیمود بسیار است. تفاوت معنوی که از شعور و آگاهی و شناخت مفهوم زندگی نشأت گرفته است. زندگی که در میان پاره های اجساد طاهر شهدا دیده می شود و زندگی افقی و یکنواختی که در اشـخاص بی تفاوت و نا آگاه و نادان دیده می شود.

به این ترتیب مردمی که طالب شهادت هستند لاجرم پیروز وعزیز هستند و این مردم ما در ایران و لبنان و فلسطین با صدای بلند به مستکبران جهان می گویند: پشتیبانی خودتان را بر سنگ استضعاف ما بزنید به اذن خدا شاخه های تان خواهد شکست و ما باقی خواهیم ماند. آرمان شهید سید عباس نسبت به شهادت همه وجود او را فرا گرفته بود و شهدا یادگاران خاطرات او بودند که هر صبح و شام آنها را یاد می کرد. همیشه برای شان دعا می کرد که منزل گاهشان بهشت باشد. همیشه با غبطه و حسرت از آنها یاد می کرد ومی گفت: «آنان در رسیدن به کرامت از ما پیشی گرفتند». او شهدای عملیات میدون و الخزان و الحقبان را ستارگانی توصیف می کرد که شب های تیره ما را نورانی ساخته اند. افق روشن عزت و کرامت مردمان ترسیم کرده اند.

سالگرد شهادت شیخ راغب حرب

شانزدهم فوریه هر سال تاریخی است که تاریخ دیگری را در دل دارد ویک برهه زمانی اسـت که روزهای خوش وناخوش را با هم یکجا جمـع می کند. تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۸٤ و ۱٦ فوریه ۱۹۹۲، فاصله ای بین دو مرحله شهادت. مرحله شهادت شیخ راغب حرب شیخ الشهدای مقاومت اسـلامی و مرحله شهادت دبیر کل حزب الله سید عباس موسوی سید شـهدای مقاومت اسلامی. ولی صبح یک شنبه ۱٦ فوریه ۱۹۹۲ این روز با دیگر روزها فرق می کرد، چرا که درخت مقاومتی که شیخ الشهدا با شهادت خود آن را آبیاری کرده بود اینک به شجره طیبه ای تبدیل شده که پایه آن ثابت و شاخ و برگش آسمان را فرا گرفته بود. میوه آن هر لحظه در دسترس بود و خداوند افزون می کند، برای هر کس که بخواهد. پس از شـهادت شهید حرب، حزب الله برای بار دوم دبیر کل خود را انتخاب کرد و این انتخاب این بار محکم تر صورت گرفت. طی این هشت سال همه چیز به خوبی پیش می رفت و کسـانی که می‌خواسـتند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند، خداوند نور بصیرت آنان را خاموش کرد تا نور خود را بگستراند گرچه کافران نخواهند و به این ترتیب شـهید سـید عباس امانت را به دوش کشـید و مقاومت را طی این هشت سال در چشم اشـغالگر کور اسرائیل در جنوب لبنان و حتی در مسافت کمی از روسـتای جبشیت اداره کرد. وبا این وجود حزب الله اصرار داشت که مراسم سالگرد شیخ راغب حرب در فاصله چند متری از مرقد شیخ راغب حرب برگزار شود و خود شـهید اصرار داشـت در ان مراسم شرکت کند و چرا نه ؟

در حالـی که او خود را عـادت داده بود که در عملیات مقاومت اسـلامی و در کنار نیروهای مقاوم اسـلامی در قلـب مواضـع اشـغالگران حاضر باشـد پـس چگونه در روستای جبشیت حاضر نشود، در حالیکه این روستا قلب مقاومت و خواسـتگاه شیخ الشهدای آن بود؟

حضور سـید شـهید در این مراسـم یک حضـور فردی نبود بلکه تمامی مردم طرفدار مقاومـت اسـلامی در آن حضور یافتند، بدون توجه به تهدید دشـمن که از زمین و آسمان ممکن بود بر سر آنان ببارد و آخرین این تهدیدها کمین شبانه ای بود که در سر راه جبشیت ـ عدشیت ایجاد شـده بود و قرار بود برخی رهبران حـزب الله را بربایند، ولی مشـیت الهی بر این قرار گرفت که تلاش دشمن به شکست بیانجامد.

ولـی وضعیت امنیتی صبح روز بعد این توطئه طبیعی یا عادی نبود، چه رژیم صهیونیستی تعدادی از روستاها جنوب لبنان و اردوگاههای فلسطینی را بمباران کرد و هواپیماهای دشـمن در طول شب و روز در آسـمان جنوب به پرواز در آمدند بطوریکه برخی فکر کردند که اتفاق خاصی در شـرف وقوع است، و درست است که روستاهای جنوب به پروازهای روزانه جنگنده های دشمن عادت کرده بودند ولی در آن روز و شب پروازهای دشمن به حداکثر رسیده بود، به طوریکه خواهد خواب شبانه را از آنها بگیرد...

به این ترتیب سـید شـهید طی سـخنانی در آن مراسم خواستار حفاظت از مقاومت اسلامی شد و گفت: همه دنیا بدانند ما همچنانکه در مقاومت اشغال گری پیشتاز بودیم؛ در مقاومت در برابر بی توجهی و محرومیت و استضعاف آن نیز پیشتاز خواهیم بود، و ما این سخن را به صراحت در برابر دولت لبنان می گوییم: اگر به مسئولیت خود در برابر مناطق مستضعف و به ویژه منطقه جبل عامل عمل نکنید

این دوره دوره ملت‌ها است و نه دولت‌ها و ما با کمک مردمی که در ۱۷ مارس اسرائیل را با ذلت از لبنان خارج کردند این مسئولیت را به عهده خواهیم گرفت و پرچم جهاد و مقابله را بلند خواهیم کرد تا زمانی که این دولت را ساقط کنیم و هر چه می‌خواهد بشود مهم نیست

مـا با کمک این مردم این مسـئولیت را به عهده خواهیم گرفت، زیرا این دوره دوره ملتها اسـت و نه دولتها و ما با کمک مردمی که در ۱۷ مارس اسـرائیل را با ذلت از لبنان خارج کردند این مسـئولیت را به عهده خواهیم گرفت و پرچـم جهاد و مقابله را بلند خواهیم کرد تا زمانی که این دولت را ساقط کنیم و هر چه می خواهد بشود مهم نیست، زیرا کرامت ما فوق همه کرامتها و عزت ما فوق همه عزت ها است .

در مسیر شهادت

مراسـم سالگرد شیخ الشـهدا به پایان رسید، در حالیکه هواپیماهای دشـمن همچنان در آسمان پرواز می کردند، ومردم حاضر در پایان مراسم به جای اینکه پراکنده شوند بر عکس در اطراف دبیر کل حزب الله شـهید سید عباس حلقه زدند. سعی داشتند با او دست بدهند و یا این که او را از نزدیک ببینند. چرا که او مردم را عادت داده بود یکی از آنها و در میان آنها باشد. او تنها کسی بود که به شکایت هـا و دردهای مردم گوش می داد، به ویژه شـکایت آنها را در مسائل کشـاورزی و مشکلات فروش محصولات کشـاورزی وخودداری دولت از خرید برگه های توتون وحتـی اگر بخواهد آنها را خریداری کند، به قیمت خیلی ارزان خریـداری می کرد. این برخورد برای کشـاورزان جنوب زیان بخش بود. این مهمترین خواسته مردم جنوب از دبیر کل حزب الله در حرکت خود از حسینیه جبشیت تا گلزار شهدای این شهر بود. سید همراه مردم مزار شیخ راغب حرب و قبور سایر شهدای مقاومت را زیارت کرد. و فاتحه خواند. با دست راست غبار مزار او را شستشو داد، و سپس غبار آن به صورت خود مالید.

از گلزار شهدا به منزل شیخ الشهدای مقاومت رفت و ناهار را با خانواده شهدا تناول کرد. پس از آن به سوی روستای کوثریه السیاد حرکت کرد. زمانی که می خواست به اتفاق همراهانش عازم روسـتای تفاحتا بشـود، سه فروند هلی کوپتر دشمن به تعقیب کاروان دبیر کل حزب پرداختند.

شهادت سید عباس موسوی

یکی از رزمندگان مقاومت که از سید عباس حفاظت می کـرد بیدرنگ به وضعیت خطرناک ناشـی از پرواز هلی کوپترهای اسـرائیل پی می برد. مراتب نگرانی خود را به سید گوشزد می کند، ولی شهید با اطمینان به نفس به او می گوید: «آیا از مرگ می ترسـید؟ کسی که خواهان شهادت اسـت از مرگ نمی هراسد؟ هرچند که لحظه مرگ به او نزدیک شده باشد». در آن لحظه راننده خودروی رانج روفر حامل محافظان سید سعی داشت خودروی سید را پوشش دهد. محافظان از خودرو پیاده می شـوند و در کنار جاده سنگر می گیرند. با سلاحهای خودکار خود به سوی هلی کوپترهای اسرائیلی شلیک کردند. اما ناگهان سخن سید با صدای انفجار مهیبی قطع می شود. یک فروند هلی کوپتر دشمن که موشک های حرارتی سوزنده حمل می کرد، به طرف خودروی حامل سـید پرتاب می کند، که به عقب خـودرو اصابت می کند. در همان حـال هلی کوپتر دوم خودروهـای کاروان را هدف قرار مـی دهد. چند تن از محافظان زخمی می شـوند. هلی کوپتر سوم خودروهای کاروان را تعقیـب می کند و به هیچ خودروی شـخصی اجازه نمی دهد به خودروهای کاروان نزدیک شود.

در ایـن لحظه یک خودروی شـخصی که به طور اتفاقی نزدیک کاروان در حال حرکت بود مورد اصابت موشـک قرار می گیرد. سرنشینان آن قبل از این که خودروی شان مورد اصابت قرار گیرد، از آن پیاده شـده بودند. این حمله جنایت کارانه نشان داد که هلی کوپترهای دشمن از چند محور مسیر کاروان را تعقیب می کردند. سعی داشتند همه خودروهای کاروان را که احتمال دارد سید سرنشین یکی از آنها باشد هدف قرار دهند. عملیات حدود ده دقیقه ادامه یافت. در این لحظه راننده یک خودرو شـخصی که هلی کوپترهای در حال پرواز در آسـمان را مشاهده کرده بود، با سرعت خود را به محل حادثه می رساند، تا از ماجرا با خبر شـود و مجروحان احتمالی را از صحنه خارج سازد. این خودرو توسط هلی کوپتر سوم که اوضاع روی زمین را زیر نظر داشت مورد اصابت قرار می گیرد، و راننده و یکی از مجروحان داخل آن به شهادت می رسند. هلی کوپترهای اسـرائیلی در پایان این مأموریت و پس از این که مطمئن شـدند همه خودروهای کاروان را هـدف قرار داده اند به طرف سرزمین های اشغالی فلسطین بازگشتند. آنگاه اهالی روستاهای منطقه به سرعت خود را به محل حادثه رساندند و با خودروهای شخصی خود شهدا و مجروحان را از میان دود غلیظی که آسمان منطقه را پوشانده بود خارج نموده و به بیمارستان منتقل کردند. ■

درآمد

نقش تعیین کننده آمریکا شکل دادن «اسرائیل بزرگ» است...

اولین کنفرانس خبری شهید عباس موسوی
پس از انتخاب به عنوان دبیر کل حزب الله لبنان

سیدعباس موسوی روز بیست و چهارم ماه ذی القعده سال ۱۴۱۲ هجری قمری پس از انتخاب به دبیرکلی حزب‌الله کنفرانس خبری در مقر دفتر سیاسی حزب‌الله در بخش جنوبی بیروت تشکیل داد، و دیدگاه‌های خویش درباره اوضاع آن روز لبنان و توطئه‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه را بیان داشت. بحث‌های این کنفرانس خبری می‌تواند خوانندگان شاهد یاران را بیشتر به دیدگاه‌های این شهید گرانمایه و اوضاع و تحولات آن روز لبنان آگاه کند. باهم می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحیم
دو روز پیش در مراسم گرامیداشت دومین سالگشت ارتحال امامان و راهبرمان امام خمینی بزرگ(ره) شرکت داشتیم. این یاد بود آزمونی دردناک برای فقدان یک پدر، یک الهام بخش و یک پیشوا بود. فرصتی بود برای تجدید بیعت با خط امام(ره) و تصمیم بر ادامه راه جهاد و مقاومت و انقلاب با عزم و اراده پولادین.
امروز ششم ژوئن، مصادف با نهمین سالگرد یورش نیروهای چند ملیتی به لبنان است. نیروهای فرانسه، انگلیس و ایتالیا به سرکردگی آمریکا در جریان این یورش وحشیانه وحشتناک‌ترین جنایت را به مردم‌مان و امت‌مان وارد کردند. ارتش‌های غرب و در رأس آنها فرانسه و انگلیس به راه افتادند تا از روزهای سیاه و تاریک استعمارگری‌شان انتقام بگیرد. همچنین اسرائیل با همه مزدورانش به درون لبنان یورش آورد تا بطرزی بی‌سابقه در امتداد سرزمین لبنان کشتار بیافرینند. این در حالی است که شیطان بزرگ، آمریکا که رهبری این یورش را بر عهده دارد، پرچم دوستی و محبت را در جهان بر افراشته است.
در این مناسبت دردناک به یاد می‌آوریم که لبنان به تنهایی شاهد صحنه‌های زنده ویرانگری‌ها بوده است. ماه ژوئن امسال خاطره تکرار جنگ‌های منطقه‌ای آمریکا را زنده می‌کند. آمریکا با این یورش گسترده سعی دارد ترتیبات جدید امنیتی در خلیج فارس و در خاورمیانه برقرار کند. آمریکا در عین حال می‌کوشد از راه‌های دیپلماتیک و اقدامات نظامی راهبردی، موجودیت کیان غاصب صهیونیستی را در منطقه تقویت کند. از تشویق مهاجرت یهودیان شوروی به فلسطین گرفته تا مهاجرت یهودیان اتیوپی، تا سفرهای پی در پی وزیر دفاع آمریکا به منطقه و اعلام موجودیت کیان صهیونیستی به عنوان پایگاه نظامی آمریکا در خاورمیانه، تا ابتکار بوش مبنی بر حفظ برتری نظامی اسرائیل، تا حمله‌های پیوسته نیروهای رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان، همه این اقدامات از تلاش‌های خطرناک محافل غربی به منظور تقویت رژیم صهیونیستی در منطقه خبر می‌دهد. همه این تهدیدها اصل حضور و موجودیت تمدن و ارزش‌های فرهنگی خویش را در این سرزمین به خطر می‌اندازد. بنابر این وظیفه داریم بالاترین مراتب آگاهی و هوشیاری خویش را حفظ نماییم. تا بتوانیم موقعیت شناس باشیم و حجم این توطئه‌ها را شناسایی و با آنها مقابله کنیم.

> **شایسته است همه تلاش‌های مقاومت اسلامی، سوریه، لبنان و فلسطین با پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران یکپارچه گردد. این همکاری مشترک و یکپارچگی می‌تواند تلاش‌های دامنه دار آمریکا را برای تحمیل سازش بر مردم منطقه خنثی کند**

در پرتو این تهدیدات فزاینده و سرنوشت‌ساز، حرکت دشمن در دو محور به روشنی تجلی یافته است.
محور اول: تلاش‌های دامنه دار آمریکا برای به سازش کشاندن اعراب و فلسطینی در راستای حفظ منافع صهیونیست‌ها، با بهره‌گیری از نتایج سیاسی و نظامی جنگ دوم خلیج فارس.
محور دوم: تلاش برای افزایش توانمندی‌های رژیم صهیونیستی در زمینه نیروی انسانی و نظامی و سیاسی به گونه‌ای که عامل تهدید جدی برای سرزمین، جوامع انسانی و هویت و سرنوشت مردم‌مان باشد.
ما به عنوان بخش اساسی و پیشگام توانایی‌های درونی و جهادی این امت هستیم. وظیفه داریم در کنار مردم شریف و غیور و مخلص این منطقه باشیم، و به‌طور مشترک با تهدیدهای فزاینده رویارویی مستقیم داشته باشیم. وظیفه داریم همه امکانات امت را در مسیر این مبارزه توانمند و بسیج نماییم تا آینده درخشان و شکوفا و پیروزمندانه داشته باشد. من معتقدم که لازم است تلاش‌های مخلصانه همه نیروهای امت اسلامی و همه ملت‌های منطقه در دو محور صرف شود:
محور اول: برانگیختن عوامل توانمندی و بسیج امکانات امت: به رغم وجود اختلال در موازنه قدرت مادی میان امت و دشمنان اما، بی‌تردید فرزندان امت با برخورداری از قدرت مقاومت و انتفاضه و پایبندی به ارزش‌های معنوی و هویت اصیل ملی و آمادگی برای شهادت قادرند، به اقدامات راهبردی دست بزنند. بنابر این علمای آگاه و متعهد که رهبران امت هستند و نیز

همه افراد مخلص و فداکار وظیفه دارند روح مقاومت را در اذهان اقشار امت تزریق کنند، و آن را به سطح شهادت ارتقا دهند. این وظیفه به یک گروه خاص محدود نیست، بلکه وظیفه همه رهبران بلند پایه سیاسی و دستگاه‌های اطلاع‌رسانی و مراکز فرهنگی و پژوهشی است.

محور دوم: تلاش برای یکپارچگی و ایجاد هماهنگی در موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌های گوناگون و سیاست‌های مشترک به منظور رد هرگونه سازش‌پذیری به هر نحو و به هر شکلی. چرا که سازش در تحلیل نهایی مفهوم تسلیم شدن و تأمین خواسته‌های دشمنان را می‌رساند.

بر این اساس معتقدیم که امضای معاهده همکاری میان لبنان و سوریه و آغاز گفت‌وگوهای سازنده میان سوریه و همه گروه‌های مبارز فلسطینی بهترین گام‌های مناسب و تاریخی برای دستیابی به موضع مشترک سیاسی می‌باشد. ما در چارچوب اصل مخالفت با سازش و دادن هرگونه امتیاز به دشمنان می‌توانیم راه‌های مناسبی را برای مهار تهاجم همه جانبه غرب و صهیونیسم به ملت‌های منطقه و رهنمون سازی مبارزات خستگی‌ناپذیر مقاومت اسلامی پیدا کنیم.

در این زمینه شایسته است همه تلاش‌های مقاومت اسلامی، سوریه، لبنان و فلسطین با پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران یکپارچه گردد. این همکاری مشترک و یکپارچگی می‌تواند تلاش‌های دامنه دار آمریکا را برای تحمیل سازش بر مردم منطقه خنثی کند.

رژیم صهیونیستی برای تحقق اهداف راهبردی از پیش تعیین شده راهش را ادامه می‌دهد، و هیچ واکنشی به اقداماتی که بر ضد او روی می‌دهد نشان نمی‌دهد. اهداف این رژیم به تحکیم و تقویت موجودیت سیاسی خود در خاورمیانه نیست بلکه می‌کوشد خود را به بزرگ‌ترین قدرت منطقه تبدیل کند. تا از یکطرف همه قدرت منطقه را متلاشی کند، و از طرف دیگر تلاش‌های کشورهای منطقه را بر شکل‌گیری قدرت و توانمندی قدرت خنثی نماید. رژیم صهیونیستی در این مسیر گام‌های بسیار مهمی برداشت که عبارتند: از نابودی ماشین نظامی عراق در نتیجه سیاست‌های احمقانه و مشکوک صدام، گسترش حضور مستقیم نظامی و سیاسی آمریکا به عنوان مهم‌ترین هم پیمان بین‌المللی رژیم صهیونیستی در خلیج فارس به منظور تثبیت موجودیت این رژیم در نقشه سیاسی خاورمیانه، مهاجرت فزاینده یهودیان شوروی به فلسطین اشغالی به منظور افزایش جمعیت رژیم صهیونیستی و تحقق اسرائیل بزرگ، طرح جرج بوش (پدر) برای خلع سلاح کشورهای منطقه و در عین حال گسترش روابط و همکاری‌های راهبردی بین آمریکا و اسرائیل که به تحکیم قدرت رژیم صهیونیستی منجر می‌شود. در حقیقت امروزه آمریکا با گسترش حضور مستقیم نظامی در منطقه نقش تعیین کننده در شکل دادن «اسرائیل بزرگ» در جغرافیای سیاسی خاورمیانه دارد. بنابر این رژیم صهیونیستی برای تحقق اهداف راهبردی یاد شده طبق برنامه‌های از پیش تعیین شده گام بر می‌دارد.

لذا شایسته است، سیاست‌های تفرقه‌افکنانه اسرائیل در لبنان از این دیدگاه مورد بررسی قرار گیرد. صهیونیست‌ها در راستای اهداف راهبردی خود، همه توان خود را برای دامن زدن به تفرقه و پراکندگی و نا امنی در لبنان به کار گرفته‌اند. مرم ما باید آگاه باشند که تحرکات نظامی دشمن صهیونیستی، واکنشی به عملیات مقاومت اسلامی نیست. همان‌گونه که عملیات مقاومت واکنشی به تجاوزگری‌های مستمر دشمن نمی‌باشد. بلکه مقاومت گزینه‌ای است که همه افراد امت اسلامی برای رویارویی با استعمار گران و همه‌گونه عوامل سلطه‌طلبی و دنباله‌روی و بهره‌کشی در طول تاریخ آن را انتخاب کرده‌اند. بنابر این مردم جز تداوم راه مقاومت راه دیگری ندارند وگرنه به نابودی و تباهی کشیده می‌شوند.

انقلاب اسلامی ایران که امام خمینی(ره) آن را پدید آورد و تا آخرین نفس رهبری آن را بر عهده داشت، یک حادثه تاریخی زود گذر نیست بلکه نقطه عطفی

تجربیات گذشته نشان داده که فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بین‌المللی بر دشمن صهیونیستی (که هرگز وجود ندارد) کارآمد نبوده و هیچ تأثیری بر توقف جنایات دشمن ندارد. اما تجربه مقاومت در لبنان ثابت کرده که تنها گزینه مقاومت و شهادت است که دشمن را به عقب‌نشینی و انزوا وادار کرده است.

در تاریخ معاصر است. گزینه‌ها و راهکارهایی که امام امت به مردم نشان داد، تنها گزینه‌های طبیعی هستند که امت زنده و آزاده و شریف اسلامی آن را بر می‌گزینند. بی‌تردید مردم لبنان برای رویارویی با دشمنان قسم خورده از ابزار و عوامل قدرت مادی و توانمندی‌های نظامی برابر با دشمن برخوردار نیستند. و جز بر انگیختن عوامل قدرت درونی راه دیگری ندارند. آیا قدرتی بالاتر از قدرت امتی که شهادت را بر ذلت و خواری ترجیح داده وجود دارد؟

از زمانی که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) آغاز شد، نقش تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز در برابر دشمنان ایفا کرد. در نتیجه این انقلاب توده‌های مردم به صحنه آمده و دیوار سکوت و بی‌تفاوتی را فرو ریختند. چون یک گزینش طبیعی را انتخاب کردند. در نتیجه این انقلاب، انتفاضه و قیام همگانی در کالبد امت از ایران انقلابی گرفته تا لبنان مقاوم و تا فلسطین اشغالی جریان گرفت.

در لبنان که اولین سنگر و خط مقدم جبهه رویارویی با دشمن صهیونیستی است، مقاومت اسلامی همچنان به مبارزه و جهاد در برابر این خطر بالقوه و بالفعل ادامه می‌دهد و ملت‌های تحت ستم را بیدار می‌کند. بی‌تردید مقاومت اسلامی به وظیفه جهادی خود در چارچوب حرکت جامعه و در پرتو توان رزمی و امکانات خود و در چارچوب حرکت راهبردی امت اسلامی عمل می‌کند. برای پاسداری از موجودیت این جامعه همه امکانات خود را بسیج کرده و اجازه نمی‌دهد ضعف و ترس و سستی امت را فرا گیرد. اجازه نمی‌دهد بین جامعه و مقاومت شکاف ایجاد شود. پیدایش یک جامعه مبارز و جنگجو مهم‌ترین شرط تداوم مقاومت است که همواره این هدف را دنبال می‌کند. بنابر این ما بر ضرورت تأمین و فراهم نمودن همه امکانات تحکیم و تقویت جامعه مقاوم در مناطق رویارویی با اشغالگران و دشمن صهیونیستی در جنوب لبنان پافشاری می‌کنیم.

با وجود اینکه فضای آرامش و ثبات و صلح داخلی و منطق گفتمان و آشتی ملی به‌طور نسبی در لبنان به ویژه میان نیروهای مقاومت و پیکارگر در برابر دشمن صهیونیستی تأمین شده است، شایسته است این نیروها تلاش خود را روی دگرگونی ریشه‌ای نظام طایفه‌گری سیاسی لبنان متمرکز نمایند. بی‌تردید بروز فضای آرامش به یکپارچگی تلاش‌ها و پیکارها به سوی تقویت جبهه مبارزه با رژیم صهیونیستی و تحکیم مقاومت و به بهبودی روابط لبنان با برادران عرب کمک کرده است. ما ضمن تأکید مجدد بر موضع روشن خود مبنی بر مخالفت سیاسی با منشور

آشتی ملی که در شهر طایف در عربستان سعودی به امضا رسید، اعلام می‌کنیم که این منشور نتوانسته زشتی‌ها و پلیدی‌های نظام سیاسی لبنان را برطرف کند. اما تردیدی نیست که نسبت به دستاوردهای پیدایش فضای گفتمان و آرامش نسبی در لبنان بسیار خوشبین هستیم.

در شرایطی که شاهد تهاجم فزاینده دشمن صهیونیستی به لبنان هستیم، ضروری می‌دانیم که مردم راهکار مقاومت را ادامه دهند. شهروندان لبنانی گمان نکنند که بجز راهکار مقاومت راه‌های دیگر آنان را به پیروزی می‌رساند.

چرا که تجربیات گذشته نشان داده که فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بین‌المللی بر دشمن صهیونیستی (که هرگز وجود ندارد) کارآمد نبوده و هیچ تأثیری بر توقف جنایات دشمن ندارد. اما تجربه مقاومت در لبنان ثابت کرده که تنها گزینه مقاومت و شهادت است که دشمن را به عقب‌نشینی و انزوا وادار کرده است. لذا از همه نیروهای ملی و جریانات سیاسی و اقشار مردم انتظار داریم با حفظ وحدت و یکپارچگی دوشادوش مقاومت حرکت کنند تا لبنان بتواند پیام خود را به سمع مردم دنیا برساند.

در این فرصت لازم می‌دانم یادآوری کنم که نظام سیاسی لبنان در میدان رویارویی با دشمن صهیونیستی حضور ندارد، نظام سیاسی حاکم بر لبنان هیچ مسئولیتی را برای تأمین امکانات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به منظور فراهم نمودن زمینه پایداری و مقاومت مردم مجاهد روستاهای جنوب و مناطق حاشیه مرز فلسطین اشغالی قبول نمی‌کند. و از آنجا که هیچ گروه و یا حزب خاصی مدعی احتکار مقاومت نیست، اولین کسی که باید وظیفه مقاومت در برابر تجاوزگری دشمن صهیونیستی را بر عهده گیرد دستگاه‌های رسمی و نهادهای نظامی دولت لبنانند.

البته من در این گفت‌وگو قصد ندارم سیاست گذاری‌ها و راهکارهای نظام حاکم را ارزیابی کنم. وگرنه این نظام در برابر یک نگرش و ارزیابی جامع به‌طور کامل نمره صفر می‌گیرد. فقط لازم می‌دانم به اوضاع آموزشی و برنامه‌های آموزشی نظام سیاسی لبنان اشاره نمایم. در حقیقت ادبیات و مفاهیم و برنامه‌ها و راهکارهایی که سیاست گذاری وزارت آموزش و پرورش بر مبنای آن تنظیم می‌شود کهنه است و به دوران‌های گذشته باز می‌گردد. با این ادبیات می‌خواهند لبنان را از اصالت تاریخی و هویت عربی و اسلامی آن جدا کنند، و این کشور را به انزوا بکشانند.

ما از گزافه‌گویی‌های زیاد درباره پشتیبانی از نهادهای آموزشی دولتی و رسمی بستوه آمده‌ایم. بخش آموزش و پرورش دولتی پناهگاه مستمندان می‌باشد و در عین حال قادر است در برابر مدارس تبشیری و تبلیغی مسیحی بیگانه بایستد. بنابر این زمان آن رسیده تا وزارت آموزش و پرورش در ارتباط با پشتیبانی و کمک به مراکز آموزشی و دانشگاهی دولتی از دایره کلام خارج شود و به دایره عمل و اجرای برنامه‌های آموزشی ملی دراید.

من در این گفت‌وگو مسئولیت‌های نظام حاکم را یادآور می‌شوم. هرچند که از نظام انتظار کار خیری ندارم. پس از خدای متعال امیدمان به ملت مجاهد ماست که مانند صخره پولادین یورش اسرائیل و آمریکا در سال ۱۹۸۲ به لبنان را متلاشی کرد. امروز به ملت‌های اسلامی چشم امید دوخته‌ایم که با ایمان و صلابت وصف‌ناپذیر همه توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمنان و مستکبران را در سرتاسر جهان اسلام خنثی کردند.

پرسش و پاسخ:

سیدعباس موسوی دبیرکل پیشین حزب‌الله لبنان پس از این مقدمه به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ داد:

*** در جریان آخرین بازدید از روستاهای جنوب لبنان اعلام کردید که یورش نظامی اسرائیل به جنوب لبنان را بعید می‌دانید، ولی، در سه روز اخیر شاهد گسترش حمله‌های هوایی و توپخانه‌ای اسرائیل به جنوب لبنان بوده‌ایم آیا همچنان بر این باور هستید که اسرائیل بار دیگر به جنوب لبنان یورش نخواهد آورد؟**

در واقع تجربه یورش اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ یک آزمون تلخ و سخت برای دشمن بود. در پی این آزمون سران بزرگ دشمن صهیونیستی از جمله مناخیم بگین نخست‌وزیر وقت سرنگون شدند. مناخیم بگین شیخ اسرائیلی‌ها و یکی از بنیانگذاران رژیم صهیونیستی بود. ولی، در پی این یورش از صحنه سیاسی اسرائیل کاملا ناپدید شد. خاطرات تجربه ناکام اسرائیل در مرداب لبنان در سال ۱۹۸۲ و در برابر پایداری رزمندگان شجاع مقاومت همچنان در اذهان سران اسرائیل زنده است. سران دشمن هرگز پایمردی و مقاومت مجاهدان جان بر کف و شهادت طلب لبنانی را فراموش نخواهند کرد. بنابر این ما مطمئن هستیم که اسرائیل بار دیگر به جنوب لبنان یورش نخواهد کرد. چرا که جرأت ارتکاب چنین حماقتی را ندارد. اسرائیلی‌ها خاطرات تلخی در لبنان دارند.

اگر خواسته باشند آزمون خود را تکرار کنند، بی‌تردید دوباره در باتلاق شکست در جنوب لبنان غرق خواهند شد. بنابر این اسرائیل به حمله‌های موشکی و بمباران هوایی دست می‌زند که ما برای رویارویی با نیروی هوایی دشمن ناتوان هستیم. لذا طبیعی است اسرائیل که از یورش گسترده نظامی ناتوان است، حمله‌های هوایی و توپخانه‌ای را ادامه می‌دهد.

در واقع تجربه یورش اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ یک آزمون تلخ و سخت برای دشمن بود. در پی این آزمون سران بزرگ دشمن صهیونیستی از جمله مناخیم بگین نخست‌وزیر وقت سرنگون شدند

*** در چند روز اخیر تحرکات نظامی غیر عادی صهیونیست‌ها را در مرز فلسطین اشغالی شاهد هستیم. آیا نکاتی که به آن اشاره کردید و نیز امضای معاهده همکاری بین لبنان و سوریه خطر یورش اسرائیل را منتفی می‌کند؟**

اگر بخواهیم موقعیت اسرائیل در شرایط کنونی بدور از تجربیات گذشته و آمادگی کنونی مقاومت را بررسی کنیم باید گفت که امضای معاهده همکاری بین سوریه و لبنان ضربه شکننده‌ای به اسرائیل وارد کرده است. اسرائیل در شرایطی که اوضاع داخلی لبنان بهبود یافته و جنگ‌های داخلی پایان یافته است، هرگز نمی‌تواند این معاهده را بپذیرد. از سوی دیگر ضربه‌های سخت و شکننده‌ای که رزمندگان مقاومت بر پیکر دشمن صهیونیستی وارد آوردند. در دل اسرائیلی‌ها ترس و هراس ایجاد کرده است. با این وصف اسرائیلی‌ها برای دست زدن به هر اقدامی محاسباتی به عمل می‌آورند. بنابر این هرگونه حمله گسترده اسرائیلی‌ها را بعید می‌دانم. مقاومت که برای دفاع از این جامعه به وجود آمده در عین حال در دل دشمن ترس و رعب خاصی ایجاد کرده است. دشمن پیش از هر اقدامی باید صدها بار بیندیشد.

*** ماه گذشته طرح مبادله دو اسیر اسرائیلی با تعدادی از اسرای لبنانی و فلسطینی را اعلام کردید. اسرائیلی‌ها نیز در برابر این طرح واکنش مثبت نشان دادند. آیا تحول جدیدی وجود دارد؟**

در واقع هر چه اتفاق افتاده اعلام کرده‌ایم و مطلب جدیدی درباره این موضوع برای گفتن ندارم.

*** در روزهای اخیر بحث‌های زیادی درباره امکان ایجاد شهرک‌های صهیونیست نشین و یا اسکان مهاجران یهودی شوروی و یهودیان اتیوپی در نوار اشغالی جنوب لبنان مطرح شده است. همچنین در مراسم بزرگداشت امام خمینی(ره) در سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت اعلام کردید که مقاومت در روزهای آینده در صدد اجرای عملیات غافلگیرکننده می‌باشد. آیا مقاومت قصد دارد به عملیات مسلحانه دست بزند؟**

در واقع همان طوری که در کنفرانس خبری گفتم، مقاومت نماد حرکت جهادی این امت است. جوانان حزب‌الله و رزمندگان مقاومت اسلامی بر مبنای وظیفه شرعی و مسئولیت ملی با دشمن صهیونیستی مبارزه می‌کنند. مبارزه آنان واکنشی به اقدامات دشمن صهیونیستی نمی‌باشد. مقاومت در موقعیت پاسخ گویی به «عملیات سلیمان» مبنی بر انتقال هزاران یهودی اتیوپی به فلسطین اشغالی و یا هر اقدام نظامی دیگر دشمن نیست. مقاومت وظیفه خود می‌داند هرگاه شرایط مساعد فراهم شود ضربات شکننده خود را بر پیکر دشمن وارد نماید. حرکت و تلاش و جهت‌گیری حزب‌الله روی مبارزه با دشمن متمرکز می‌باشد. اکنون مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه و هدف مقاومت فعال نمودن و گسترش عملیات مسلحانه و مقاومت ضد صهیونیستی است. همان‌گونه که مقاومت در سال‌های گذشته مردم را به انجام عملیات غافلگیر کننده و کیفی عادت داده، اکنون هم تأکید می‌کنم به یاری خداوند متعال عملیات غافلگیر کننده نزدیک خواهد بود.

*** انتوان لحد فرمانده شبه نظامیان مزدور رژیم صهیونستی مستقر در نوار اشغالی جنوب لبنان قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل متحد را مرده اعلام کرده است. او همچنین نسبت به تجزیه لبنان بین سوریه و اسرائیل اظهار نگرانی کرده است. نظرتان چیست؟**

مگر قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت هنوز زنده است که او (انتوان لحد) خبر مرگش را اعلام می‌کند؟ اصولا این قطعنامه از زمانی که صادر شد مرده به دنیا آمد. از زمانی که اعضای شورای امنیت برای تهیه این قطعنامه نشستند و فکر کردند، اسرائیل برای آن حکم اعدام صادر کرد و آن را در نطفه به قتل رساند. از زمانی که این قطعنامه در سال ۱۹۸۷ صادر شد نه اسرائیل و نه انتوان لحد هیچ اقدامی برای اجرای آن و عقب‌نشینی از نوار اشغالی جنوب لبنان به عمل نیاوردند. از طرف ما سخن گفتن درباره این قطعنامه هیچ موضوعیتی ندارد. ■

راه مقاومت برای اعتلای کلمة الله را ادامه می‌دهیم...

سخنان شهید سیدعباس موسوی قبل از شهادت

سرانجام روز موعود فرا رسید. لحظه لقای معشوق نزدیک شده بود. سید که شهادت را لحظه‌شماری می‌کرد به هشدارها و توصیه‌های دوستان توجه ننمود و برای شرکت در سالگشت شهادت یار و همرزم خود شهید شیخ راغب حرب به شهر جبشیت رفت. سیدعباس موسوی روز ۱۶ فوریه سال ۱۹۹۲ و دو ساعت قبل از عروج آسمانی طی سخنان آتشینی به مردم وصیت کرد پاسدار مقاومت اسلامی باشند.

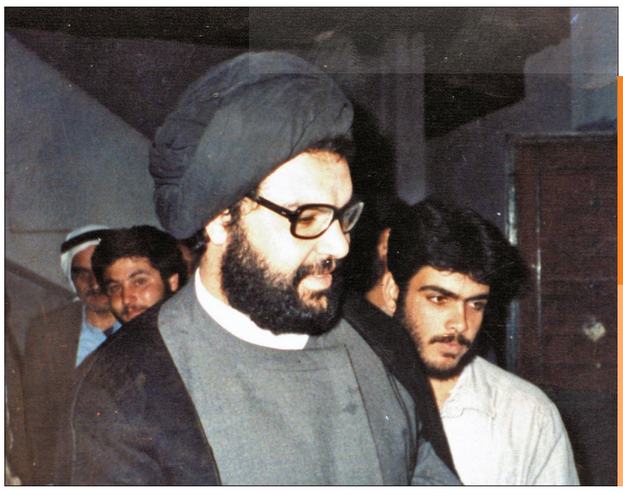

بسم الله الرحمن الرحیم: حضرت امیر مومنان، علی بن ابیطالب فرموده است: «اگر می‌خواستم به این عسل پالوده و آن مغز گندم و این بافته‌های ابریشمی به آسانی راه می‌یافتم. ولی هرگز که هوا و هوس بر من چیره شود و شکمبارگی به گزینش طعام‌های لذیذ وادارم کند، در حالی که چه بسا در یمامه یا حجاز کسانی باشند که دستیابی به قرص نانی امید نداشته باشند. و شاید هم سالیان عمرشان خالی از خاطره سیری باشد. و هرگز مباد که باشکم پر بخوابم، در حالی که پیرامونم را شکم‌های به پشت چسبیده و جگرهای آتش‌گرفته فرا گرفته باشد. یا چنان باشم که شاعر می‌گوید: ننگت آید که با شکم پر از طعام بخفتی و دیگران حسرت جویدن پوست داشته باشند. آیا به همین می‌توانم بسنده کنم که امیر مومنانم بخوانند بی آنکه در ناخوشی‌های زندگی شان شریک باشم؟ یا در سختی زندگی الگوشان باشم؟».

با الهام از مکتب حیات بخش امیر مومنان (ع). با الهام از گفتار شیخ الشهدای مقاومت اسلامی، شیخ راغب حرب که امام خمینی (ره) را امیر مسلمانان می‌خواند. با الهام از فرا رسیدن مناسبت نیمه شعبان و میلاد منجی مستضعفان، حضرت قائم آل محمد (عج). با الهام از مردم این کوه استوار (جبل عامل) جنوب لبنان که به شیخ راغب حرب (ره) عشق می‌ورزیدند. چه او دوست داشت جنوب لبنان را به نام اصلیش (جبل عامل) بخواند. چرا که جبل عامل نماد قدرت و صلابت و سلحشوری مردم این سرزمین است. از سرزمین جبل عامل در طول تاریخ هزاران مراجع تقلید نامدار، عالمان دین، ادیبان فرهیخته، شاعران متعهد و مجاهدان راستین برانگیخته شدند. این سرزمین همواره بستر انقلاب‌ها و قیام‌های گوناگون در برابر دشمنان و ستمگران تاریخ بوده و استعمارگران فرانسوی و اشغالگران صهیونیست را به زانو در آورده است.

به درستی که نور جبل عامل توسط افرادی همچون شیخ بهایی، شهید اول، شهید ثانی، امام سیدمحسن حکیم، امام شهید صدر و امام سیدمحسن الامین بر سرزمین‌های ایران و عراق و سوریه درخشیده است.

در پرتو این کوه استوار و در محضر تو ای شیخ شهیدان که همواره دوستدار فقیران و دردمندان و مستضعفان بودی و به نشستن در گوشه و کنار این سرزمین سبز و خرم و شنیدن شکایات مردم عشق می‌ورزیدی و با سخنان شیرین خود دردهای آنان را التیام می‌بخشیدی. دوست دارم چند نکته را یاد آوری نمایم:

برادران و خواهران مومن:

موضع حزب الله و مقاومت اسلامی در برابر اشغالگران اسرائیلی روشن است. اما درباره این مرحله که می‌گویند مرحله آمریکاست به شما اعلام می‌کنم که این ادعا پوچ است. آمریکا در این مرحله ادعای خدایی کرده و سعی دارد با همدستی همپیمان خود اسرائیل، سرنوشت مردم و ثروت‌های ملی و منابع نفتی و آب منطقه را به دست بگیرد. آمریکا می‌خواهد بر همه چیز منطقه اعمال سلطه کند. این نکته روشن است که اسرائیل با اشغال سرزمین فلسطین

اکنون آمریکا می‌کوشد موجودیت و موقعیت اسرائیل را مانند سایر کشورهای خاورمیانه در منطقه مستحکم کند. می‌خواهد اسرائیل را مانند کشورهای مصر و عراق و سودان و سایر کشورهای عربی و اسلامی جلوه دهد

که در مرکز خاورمیانه قرار دارد و قاره‌های آسیا و افریقا و اروپا را با هم پیوند می‌دهد می‌خواهد پیوند سرزمین‌های اعراب و مسلمانان را از هم جدا کند. اکنون آمریکا می‌کوشد موجودیت و موقعیت اسرائیل را مانند سایر کشورهای خاورمیانه در منطقه مستحکم کند. می‌خواهد اسرائیل را مانند کشورهای مصر و عراق و سودان و سایر کشورهای عربی و اسلامی جلوه دهد. لذا این پرسش مطرح می‌شود که اگر اسرائیل به صورت یک کشور طبیعی درآمد و آمریکا در همه زمینه‌ها از آن پشتیبانی خواهد کرد، چهره منطقه چگونه خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش یکی از اقتصاددانان سرشناس گفته است که در صورت تحقق این هدف اسرائیل به صورت یک ابرقدرت در سطح منطقه در خواهد آمد و مبادلات بازرگانی و داد و ستدهای اقتصادی و راه‌های ارتباطی میان آسیا و آفریقا را در کنترل خود خواهد داشت. شما خوب می‌دانید برای تحقق این هدف کافی است که دولت‌های عرب خلیج فارس ثروت‌ها و درآمدهای نفتی خود را در اختیار آمریکا و اسرائیل قرار دهند، و این دولت‌ها برای این خوش خدمتی آمادگی کامل دارند.

بنابر این وظیفه داریم ماهیت و اهداف و ابعاد گفت و گوهای چند جانبه به منظور عادی سازی روابط میان دولت‌های عرب با اسرائیل را بشناسیم. هنگامی که درباره اهداف و ابعاد توطئه آمریکا برای برپایی اسرائیل بزرگ و بر ضرورت نفی مذاکرات سازش هشدار می‌دهیم، هیچ دولتی این هشدار را نمی‌پذیرد. برخی دولت‌های عرب مذاکره با دشمن را آزمون کرده و به نتیجه منطقی دست یافتند که این گفت‌وگوها بیهوده است. سوریه مذاکرات را عقیم خواند. ملاحظه کنید حجم ذلت و خواری اعراب به چه سطح رسیده است! در مذاکراتی که چندی پیش زیر نظر آمریکا برگزار شد، مذاکره کننده اسرائیلی به همتای لبنانی گفته بود که جایز نیست با شما وارد مذاکره شویم. چرا که سرزمین تان در اشغال سوریه است! نگاه کنید دشمن با چه ملاکی بحث می‌کند؟ سوریه را اشغالگر عنوان می‌کند و خود را تبرئه می‌کند؟

هنگامی که هیئت مذاکره لبنانی به همتای اسرائیلی گفت شما چرا به جنوب لبنان تجاوز می‌کنید؟ مذاکره کننده اسرائیلی به او گفت برای اینکه باید با شما با چوب و چماق رفتار کرد! این پیام مذاکره‌کننده اسرائیلی متوجه کیست؟ آیا فقط متوجه هیئت لبنانی است یا متوجه همه اعراب است؟ اگر اهداف مذاکرات را شناخته اید و به عمق توطئه‌های آن پی برده‌اید و معتقدید که مذاکرات سودمند نیست! چرا آن را ادامه می‌دهید؟ چرا طرح‌های سازش‌کارانه ارائه می‌دهید؟ من معتقدم تنها راهی که جایگزین راه سازش می‌شود، راهی است که شیخ راغب حرب ترسیم کرده است. شیخ راغب چنین گفت: «تنها موضع ما سلاح ما است. دست دادن با

اسـرائیلی‌ها به معنی به رسمیت شـناختن آنها است». من همین حالا از دولت لبنان پاسخ منطقی می‌خواهم! همه تان عقل دارید و آزمون‌های تلخ و دشوار را مشاهده کرده‌اید! آیا راه شـیخ راغب حرب را برمی‌گزینید یا می‌خواهید راه مذاکرات بی‌حاصل را ادامه دهید؟

آی مردم لبنان. فریاد بر آورید تا این نظام فاسد فریادتان را بشـنود! به او بگویید در عین حالی که با اشغالگران مبارزه می‌کنیم با بی‌تفاوتی دولت نسبت به برنامه‌های توسعه نیز مبارزه خواهیم کرد.

بـرادران روحانـی و علمای اعلام و بـرادران و خواهران مومن. دوسـت دارم درباره مشکلات و نارسایی‌های نسل مستضعف کنونی لبنان با صراحت سخن بگویم. هنگامی که حرکت مـان را در بخش جنوبی بیـروت آغاز کردیم و پرچم رفع محرومیت و اسـتضعاف را از بخش جنوب بیروت بر افراشـتیم. مردم با چشم خود حجم بی‌تفاوتی و سـهل‌انگاری دولت را دیده بودند. ساکنان بخش جنوبی بیروت نه مدرسـه دارند و نه بیمارستان! نه آب آشامیدنی دارند و نه برق! در همه سطوح در استضعاف بسر می‌برند. به همین علت خشم خود را ابراز می‌دارند. چرا دولت باید در برابر این مردم بی‌تفاوت باشـد؟ هنگامی که از آوارگان جنوب لبنـان در منطقه وادی ابو جمیـل در بخش غربی بیروت بازدید کردم با حجم استضعاف رو به رو شدم. زنان گریه می‌کردند. کودکان شـکایت می‌کردند. مردان مسـن فریاد می‌کشـیدند. مگر این آوارگان فرزندان این سرزمین نیستند؟ مگر این مهاجران توسط دشمن صهیونیستی آواره نشـده اند؟ امروز که مردم جبل عامل برای بیعت مجدد با شیخ راغب حرب در این گردهمایی شرکت کرده اند باید اعتراض خود را نسـبت به محرومیت همه شـهروندان و بی‌تفاوتی دولت بیان نمایند.

اکنون علاقمندم به برخی مشـکلاتی که جبل عامل با آن روبه روست اشاره کنم. شـما می‌دانید که منطقه در آینده با بحران آب مواجه خواهد بود. جنگ‌های قرن بیسـت و یکم به خاطر دسترسـی به منابع آب خواهد بود. بنابر این آب یک مسئله اساسی است. اسرائیل برای غارت منابع آب جنوب لبنان طرح‌های متعددی تدارک دیده و پروژه‌هایی را به مورد اجرا گذاشته است. برای سرقت منابع آب رودخانه لیتانی و سرچشمه وزانی از محیط روستای دیر میماس تا فلسطین اشغالی کانال کشیده است. در عین حال اسرائیل در مذاکرات سازش تهدید کرده که در منابع آب رودخانه لیتانی سـهم دارد. اکنون که اسـرائیل تا این اندازه به منابع آب لبنان چشم دوخته است، جا دارد از دولت لبنان بپرسیم برای بهره برداری از آب‌های خودی چگونه می‌اندیشـد؟ سرزمین جبل عامل سرشار از منابع آب سطحی وزیر زمینی اسـت. در حالی که آب رودخانه‌هـای جبل عامل بیهوده و بلا اسـتفاده به دریا ریخته می‌شـود. دولت می‌کوشد از کشاورزان جنوب لبنان مالیات بر مصرف آب دریافت کند! دولت به خاطر پروژه‌هـای آبیاری که در اطراف رودخانه لیتانی احداث کرده مالیات مصرف آب کشـاورزی را صد در صد افزایش داده است.

در حوزه بهداشـت و درمان بایـد گفت که دولت تاکنون هیچ اقدام مثبتی به عمل نیاورده است. در سرتاسر جنوب لبنان از جمله منطقه اشـغالی فقط شش بیمارستان دولتی وجود دارد. سه باب بیمارستان در شهرهای اشغالی جزین، مرجعیون و بنت جبیل و سـه باب بیمارستان در شهرهای آزاد شـده صور، نبطیه و تبنین قرار دارند. این رقم نشـان می‌دهـد که هر ۷۵ روسـتای جبل عامل فقـط یک باب بیمارستان دارد.

هنگامی که حجـم بی‌تفاوتی دولت نسـبت به مقاومت، مردم، منابع آب، کشاورزی و گیاه و همه خواسته‌های مردم جنوب فراگیر و به این میزان بوده باشد، از مردم آزاده جبل عامل چه انتظاری می‌خواهند داشته باشند؟ مردم شجاع این

سـرزمین که در برابر بی‌عدالتی عثمانی‌ها و استعمارگران فرانسـوی و اشـغالگران صهیونیست ایسـتادگی کردند، شایسته است در برابر این همه بی‌تفاوتی ساکت بنشینند؟

برادران و خواهران: تحقیر مـردم جنوب لبنان، گویاترین مصداق این بی‌تفاوتی اسـت. مشکل مردم جنوب به یک نهال زیتون و یا یک مرکز درمانی خلاصه نمی‌شود. مسئله به شـیوه رفتار و عملکرد دولت مربوط می‌باشد. دولت با سیاسـت خاص خود کرامت و عزت و غرور مردم جبل عامل را تحقیر کرده است.

الیاس هراوی رئیس‌جمهوری لبنان حدود یک سال و چند ماه پیش اعلام کرد که درصدد است قطعنامه ۴۲۵ (شورای امنیت سازمان ملل متحد مربوط به عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان) را اجرا کند و اگر اسرائیل زیر بار نرفت همه شهروندان لبنانی رزمندگان مقاومت خواهند شد. اکنون به

مشکل مردم جنوب به یک نهال زیتون و یا یک مرکز درمانی خلاصه نمی‌شود. مسـئله به شیوه رفتار و عملکرد دولت مربوط می‌باشد. دولت با سیاست خاص خود کرامـت و عزت و غرور مردم جبل عامل را تحقیر کرده است

او می‌گویم که اسـرائیل این قطعنامه را اجرا نکرده است. اسـرائیل در جریان گفت و گوهای سـازش در مادرید و واشـنگتن شما را تحقیر کرده است. چرا در ارتباط با دفاع از خـودی و دفـاع از کرامت مردم موضع روشـن اتخاذ نمی‌کنید؟ چرا به مسائل رفاهی و معیشتی مردم رسیدگی نمی‌کنید؟ چرا می‌گویید دولت بودجه ندارد؟ آیا دولت در برخی مناطق توانگر و در برخی مناطق تهی دست است؟ چرا برخی مناطق با اجرای پروژه‌های عمرانی توسعه‌یافته و شکوفا شده و برخی مناطق همچنان در محرومیت قرار دارند؟ چرا وقتی که برخی سیاستمداران و سران و رهبران طوایف می‌خواهند دارایی دولت را سـرقت کنند و اموال عمومی را به یغما ببرند، دولت ثروتمند و پولدار می‌شود؟ من می‌دانم برخـی از این رهبران روزگاری توانایی خرید یک خانه را نداشـتند. اما امروزه هر کدامشان چند ویلا و کاخ و املاک و مسـتغلات وسیع دارند. در حالی که هیچ مسـئولی به اوضاع روسـتاهای زخم دیده و زجر کشیده رسیدگی نمی‌کند.

بـرادران و خواهران اگر می‌خواهید دل شـیخ الشـهدای مقاومت شـیخ راغب حرب را شاد کنید، ابتدا سعی کنید دل مسـتضعفان و مسـتمندان را شـاد کنید. مگر علی بن ابیطالب(ع) امام و سـرور همه ما نیسـت؟ مگر او نگفته: «هرگز که هوا و هوس بر من چیره شـود و شکمبارگی به گزینش طعام‌های لذیذ وادارم کند، در حالی که چه بسا در یمامه یا حجاز کسانی باشند که دستیابی به قرص نانی امید نداشته باشند».

امیر مومنان(ع) هرگز به خود اجازه نمی‌دهد در کوفه آرام بخوابد و انسـان‌هایی در یمامه و حجاز گرسـنه و تشـنه باشـند. آنچه را که مولای متقیان بـر خود جایز نمی‌داند، مـا پیروان او نیز نباید محرومیت و اسـتضعاف را بر خود جایز بدانیم. من از این منبر شـهید شـیخ راغب حرب و از این منبر شـیخ اسیران شیخ عبدالکریم عبید با صراحت بـه دولت لبنان اعلام می‌کنم همان‌گونه که در راه مقاومت پیشگام بوده ایم در راه مبارزه با محرومیت و استضعاف نیز پیشگام خواهیم بود. به دولت می‌گویم اگر به وظیفه خود در برابر مناطق محروم مخصوصا در برابر مردم جبل عامل عمل نکند ما با پشـتیبانی مردم ایـن کار را انجام خواهیم داد. دولت به خوبی می‌داند که این عصر دولت‌ها نیسـت. عصر توده‌هاست. عصر انقلاب اسلامی در ایران و انتفاضه در فلسطین است. عصر امام خمینی است. در شرایطی که دولت لبنان موافقنامه ننگین ۱۷ مه سـال ۱۹۸۲ با اسرائیل را امضا می‌کرد، مـردم لبنان با برگزاری تظاهرات در همه شـهرها و روستاها اولین شکسـت را در تاریخ کشمکش اعراب با اسرائیل بر دشمن صهیونیستی وارد آوردند.

در پایان سخن، با امام عصر مهدی موعود(عج) و با شهید شـیخ راغب حرب و همه شهیدان راه حق و همه اسیران لبنانی در بند رژیم صهیونیسـتی و در رأس آنان شیخ عبد الکریم عبید و با روح امام امت خمینی (ره) بزرگ و با رهبر فرزانه امام سـیدعلی خامنه ای و همه اولیا و صالحان عهد می‌بندیم که راه مقاومت در برابر اشـغالگران و بی‌تفاوتی دولت لبنان و اعتلای کلمه الله را در زمین ادامه دهیم. ■

درآمد

علامه سیدحسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله، به شاگردی سیدالشهدای مقاومت اسلامی لبنان، شهید سیدعباس موسوی افتخار می کند. ایشان بارها گفته است که خود را شاگرد و همرزم و فرزند مکتب سیدعباس موسوی می‌داند. علامه نصرالله در این گفت‌وگوی کوتاه اما پرمعنا، به ابعاد معنوی شخصیت استاد خود اشاره می کند

گفت‌وگوی اختصاصی شاهد یاران با علامه سیدحسن نصرالله

دبیر کل حزب‌الله لبنان

سید نزدیک بودن زمان شهادت خود را احساس کرده بود...

در آغاز گفت‌وگو بفرمایید شهید سیدعباس موسوی با چه اهدافی عازم حوزه علمیه نجف اشرف شد؟

زمانی که در کنار یکدیگر در نجف اشرف سرگرم تحصیل علوم دینی بودیم، به روشنی ملاحظه کردم که شهید سیدعباس موسوی همواره به اسلام می‌اندیشد، و غم و غصه سرنوشت امت را می‌خورد. بی‌تردید میان اسلام و سرنوشت امت تفاوت قائل نبود. چرا که بر این عقیده بود که تنها راه نجات امت، گسترش آگاهی عمومی و دامن زدن به بیداری و تعهد به اعتقادات اسلامی و بازگشت به سرچشمه‌های اصیل اسلامی امکان پذیر است. ایشان همواره در مسیر سرافرازی اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی قدم برداشت و در این مسیر جانش را فدا کرد.

هنگامی که در نجف اشرف به سر می‌بردیم برای تحصیل علوم دینی و گسترش معارف اسلام اولویت قائل بودیم. هدف مان فراگیری علم و دانش بود. شهید سیدعباس موسوی در عین حال بر لزوم پرورش و آماده‌سازی علمای دینی تاکید می‌کرد، تا این علما بتوانند پرچم اسلام را در دست بگیرند و فرهنگ اسلامی را در جهان اسلام گسترش دهند و مبلغ اسلام در شهرها و روستاهای سرزمین بزرگ اسلام باشند. چرا که رفتار پیامبر عظیم‌الشأن اسلام اینگونه بوده‌است.

هنگامی که حضرت محمد بن عبدالله (ص) به پیامبری مبعوث شد، در مکه منتظر مردم ننشست تا در محضر او جمع شوند و درباره وحی و نبوت با ایشان بحث و گفت‌وگو کنند. بلکه ایشان ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و به شهرهای گوناگون سفر می‌کرد و در مراسم حج و مناسبت‌های گوناگون میان مردم حاضر می‌شد و رسالت اسلام را ابلاغ می‌کرد و آنان را به یکتا پرستی فرا می‌خواند. پیامبر اکرم (ص) بارها میان قبائل و شهرهای گوناگون جزیره العرب رفت و احکام و ابعاد رسالت خود را به آگاهی مردم رساند. شهید سیدعباس موسوی با این اندیشه عازم حوزه علمیه نجف اشرف شد و در این مسیر گام برداشت و توانست گروهی از طلبه‌های لبنانی را پرورش دهد.

از نقش شهید سید عباس موسوی پس از بازگشت از نجف اشرف و پیش از انتخاب به دبیرکلی حزب‌الله چه خاطره‌ای دارید؟

پس از عقب‌نشینی ارتش رژیم صهیونیستی از بخش وسیعی از جنوب لبنان تا منطقه نوار اشغالی، بی‌تردید شهرهای صور و نبطیه و دهها روستای جنوب آزاد گشته و به پایگاه‌های پشت جبهه تبدیل شدند. سیدعباس که در آن برهه و پیش از انتخاب به دبیرکلی حزب‌الله، فرماندهی عملیاتی منطقه جنوب را بر عهده داشت، همواره اصرار می‌ورزید تا نزدیک مناطق درگیری مستقر شود. شورای رهبری حزب‌الله و فرماندهان مقاومت در آن شرایط با این تقاضا موافقت کردند. در آن مرحله پست دبیرکلی حزب‌الله هنوز به وجود نیامده بود، و حزب‌الله به صورت شورایی و توسط شورای مرکزی اداره می‌شد. هر یک از اعضای شورای مرکزی مسئولیت‌های منطقه‌ای بر عهده داشتند. هیچ مانعی وجود نداشت که یکی از اعضای شورای

گاهی دیده شده که در خودرو شخصی که حزب‌الله در اختیارش قرار داده می‌خوابید و در خودرو غذا می‌خورد. برخی برادران حزب‌الله به شوخی به او می‌گفتند اگر خواندن نماز در خودرو جایز بود حتما در آن نماز بجای می‌آوردید؟

مرکزی مسئولیت یکی از این مناطق را برعهده داشته باشد. بنابراین شهید سیدعباس موسی مسئولیت فرماندهی عملیاتی جنوب را بر عهده گرفت و در جنوب لبنان استقرار یافت. با وجود اینکه مدت زمان طولانی از آزادی جنوب لبنان نگذشته بود، اما سیدعباس آشنایان و دوستان زیادی در جنوب داشت. روحانیون منطقه و کادرهای حزب‌الله همه دوستان سیدعباس بودند. ایشان پس از استقرار در جنوب تلاش و پیکار را آغاز کرد و در راه آزادسازی باقی مانده مناطق اشغالی جنوب تلاش‌های خستگی ناپذیر به عمل آورد. تلاش‌های او را هرگز فراموش نمی‌کنم. سیدعباس در جنوب لبنان خانه کرایه کرد، البته نه برای این که همسر و فرزندان خود را در آن مستقر کند بلکه ایشان و دستیاران‌شان در این خانه مستقر شدند. اعضای خانوداه‌اش همیشه در بعلبک زندگی می‌کردند و یک بار در هفته به بعلبک می‌رفت و نماز جمعه این شهر به امامت او برگزار می‌شد.

با وجودی که در جنوب خانه کرایه کرده بود اما خیلی کم به آنجا رفت و آمد داشت. ایشان همواره میان روستاهای جنوب و خطوط مقدم جبهه و پایگاه‌های رزمندگان در حال رفت و آمد بود. گاهی دیده شده که در خودرو شخصی که حزب‌الله در اختیارش قرار داده می‌خوابید و در خودرو غذا می‌خورد. برخی برادران حزب‌الله به شوخی به او می‌گفتند اگر خواندن نماز در خودرو جایز بود حتما در آن نماز بجای می‌آوردید؟ در رویارویی با اشغالگران صهیونیست که پس از یورش به روستاها و شهرهای جنوب لبنان و در پی اسارت دو نظامی صهیونیست در سال ۱۹۸۷، روستای صریفا به خط تماس تبدیل شده بود. سربازان اسرائیلی در مقابل این روستا وضعیت جنگی داشتند. با وجودی که امکان داشت این روستا در هر لحظه سقوط کند و به اشغال نظامیان صهیونیست در آید، سیدعباس اصرار داشت در این روستا بماند. فرماندهان مقاومت نتوانستند ایشان را متقاعد کنند تا از این روستا خارج شود و به مناطق امن تری مستقر شود. سیدعباس چند روزی در این روستا ماند و در عملیات رویارویی با اشغالگران صهیونیست شرکت کرد. همه رزمندگان بیم داشتند که خدای نکرده نکند این روستا سقوط کند و سیدعباس به شهادت برسد و یا به اسارت نظامیان صهیونیست در آید. چنانچه این اتفاق می‌افتاد به روحیه رزمندگان مقاومت اسلامی و حزب‌الله ضربه شکننده وارد می‌آمد. دیدگاه سیدعباس موسوی با دیدگاه فرماندهان مقاومت متفاوت بود. ایشان معتقد بود که حضور در این روستا و میان رزمندگان مقاومت به آنان انگیزه می‌دهد که تا با شجاعت و پایمردی از این روستا دفاع کنند و مانع سقوط آن به دست سربازان مهاجم اسرائیلی بشوند. این دیدگاه سیدعباس درست بود و همه رزمندگان برای این دیدگاه احترام قائل بودند. رزمندگان مقاومت برای متقاعد کردن سیدعباس به خروج از روستای صریفا از من و برخی

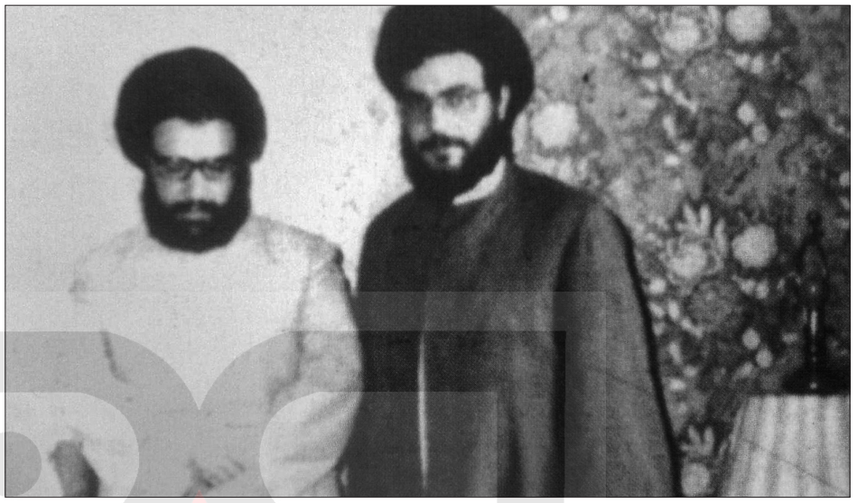

نحف . سید حسن نصرالله در کنار سید عباس موسوی.

اعضای شورای رهبری حزب‌الله کمک خواستند. من بی‌درنگ به روستای صریفا عزیمت کردم. هنگامی که وارد این روستا شدم ملاحظه کردم که تانک‌های اسرائیلی به دروازه‌های روستا نزدیک شده‌اند. به دیدار سیدعباس شتافتم و از ایشان خواهش کردم از روستا عقب‌نشینی کند، ایشان اظهارات بنده را قانع کننده ندانست و گفت حال که از بیروت به جنوب لبنان آمده و زحمت کشیده‌اید، به احترام شما به روستاهای پشت جبهه منتقل می‌شوم. به هر حال سیدپس از گذشت چند روز از آغاز درگیری‌ها از روستای صریفا خارج شد و در مناطق امن تری استقرار یافت. سید عباس همواره این گونه بوده‌است. من مطمئنم که اگر شورای رهبری حزب‌الله به سیدعباس اجازه می‌داد اسلحه به دست بگیرد و در کنار رزمندگان در جبهه‌های جنوب بماند و مانند یک رزمنده معمولی بجنگد، هیچ تردیدی به دل راه نمی‌داد. چرا که ایشان به جنگ با اشغالگران صهیونیست عشق می‌ورزید.

بفرمایید سیدعباس تا چه اندازه علاقه داشت در عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی شرکت کند؟

شهید سیدعباس موسوی، بسیار علاقمند بود همواره در کنار مجاهدان و رزمندگان مقاومت اسلامی در جبهه‌های رویارویی با اشغالگران صهیونیست باشد. ایشان می‌کوشید در عملیات مسلحانه شرکت کند و با اشغالگران بجنگد. به عنوان یک رزمنده در عملیات ضد صهیونیستی شرکت کرد. اسلحه به دست گرفت و همگام با رزمندگان به سوی آزادسازی جنوب به پایگاه‌های اشغالگران گام برداشت. ایشان همواره اصرار می‌کرد از مسائل نظامی شناخت داشته باشند، و در عملیات حمله و کمین در مسیر نیروهای صهیونیستی که جنوب لبنان را در اشغال داشتند شرکت کند. فرماندهان مقاومت جایز نمی‌دانستند که افرادی همچون دبیرکل پیشین حزب‌الله اسلحه به دست گیرد و در خطوط مقدم جبهه حضور یابد. البته به ایشان اجازه می‌دادند در پشت جبهه حاضر شود و یا در آستانه عملیات به رزمندگان روحیه دهد و برای آنان دعا و نیایش بخواند اما، هرگز به افراد غیر نظامی که مسئولیت‌های سیاسی دارند اجازه شرکت در عملیات را نمی‌دادند. بنابراین شهید سیدعباس موسوی در بسیاری اوقات در مناطقی حاضر می‌شد که با خطوط مقدم جبهه فاصله نزدیک داشت. یعنی تا جایی که فرماندهان مقاومت به او اجازه می‌دادند در اطاق عملیات، در مدیریت عملیات شرکت می‌کرد و برادران رزمنده را بدرقه می‌کرد. رزمندگان مقاومت در آستانه عملیات با آخرین کسی که دیدار و خداحافظی می‌کردند، سیدعباس موسوی بود. همچنین ایشان اولین کسی بود که از رزمندگان بازگشته از جبهه‌های رزم استقبال به عمل می‌آورد. در حین عملیات نیز روند عملیات را با فرماندهان مقاومت پیگیری می‌کرد.

مراحل انتخاب شهید به دبیرکلی حزب‌الله چگونه بود؟

اغلب اعضای شورای رهبری حزب‌الله، از جمله بنده آرزو داشتند شهید سیدعباس موسوی دبیرکل حزب‌الله باشد. ایشان چندبار با این پیشنهاد مخالفت کرد. می‌پرسید که چرا من باید دبیرکل حزب‌الله باشم در حالی که، افراد دیگری هم وجود دارند؟ همه می‌دانند که ارتباط بنده با سیدعباس بسیار قوی و صمیمانه و عاطفی بود. نسبت به بنده خوشبین بود. من این روابط عاطفی را درک می‌کردم. چرا که ایشان استاد و پیشوای من بود و همواره به داشتن چنین استادی افتخار می‌کردم از زمانی که در کنار یکدیگر در حوزه علمیه نجف اشرف سرگرم تحصیل بودیم، برای آموزش دینی و پرورش استعدادهای من بسیار تلاش کرد، شاید گاهی اوقات بنده را دستیار خود می‌پنداشت. به هر حال پس از تاسیس حزب‌الله ایشان علاقه داشت مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله به من واگذار شود، و آماده بود از من حمایت و پشتیبانی به عمل آورد.

بفرمایید شهید موسوی نسبت به قضیه فلسطین چگونه می‌اندیشید؟

اصولا یکی از دلایل حضور شهید سیدعباس موسوی در جنوب لبنان، داشتن روابط حسنه و بسیار خوب با آوارگان فلسطینی مستقر در اردوگاه‌های جنوب لبنان می‌باشد. با روحانیون فلسطینی روابط دوستانه داشت. هر چند مدت یک بار از اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی بازدید و در مراسم ملی و مذهبی آنان شرکت می‌کرد. همواره غم و غصه ملت فلسطین و سرنوشت قدس را می‌خورد. در حقیقت همدردی با ملت فلسطین و آرمان فلسطین در عمق اعتقادات و باورهای سیدعباس جا داشت. او ضمن اینکه استاد و پیشوای همه مجاهدان راستین جنوب لبنان که راه ایشان را دنبال می‌کنند، با بیشتر روحانیون جنوب لبنان نیز هم‌کلاس و همفکر بوده است. ایشان همواره یادآوری می‌کرد که در سایه سکوت و بی‌تفاوتی نسبت به آرمان فلسطین و رویارویی با دشمن صهیونیستی امکان ندارد نماز و روزه‌مان قبول درگاه حق تعالی واقع گردد. سکوت در برابر دشمنی که به ارزش‌های اسلامی تجاوز می‌کند و به مسلمانان و مستضعفان ظلم و ستم روا می‌دارد جایز نمی‌دانست.

در واقع می‌توان گفت که از نظر سیدعباس موسوی چیزی به نام سیدعباس موسوی وجود نداشت. اگر خواسته باشیم درباره ذوب شدن و فنا شدن بحث کنیم، ایشان یکی از مصادیق بارز ذوب شدن در اسلام بود

سیدعباس چنین احساسی داشت. تلاش برای آزادی فلسطین و قدس را مانند عبادت و نماز و روزه و دین و همه چیز می‌پنداشت. در واقع می‌توان گفت که از نظر سیدعباس موسوی چیزی به نام سیدعباس موسوی وجود نداشت. اگر خواسته باشیم درباره ذوب شدن و فنا شدن بحث کنیم، ایشان یکی از مصادیق بارز ذوب شدن در اسلام بود. بنابراین زندگی از نظر ایشان جز ذوب شدن در راه خدا و اسلام مفهوم دیگری نداشت. رفتار و کردار، اخلاق و طرز زندگی و دیدگاه‌های ایشان گویای این واقعیت بود. بر این اساس در روابط با مردم و جامعه بسیار فروتن بود، به مردم عشق می‌ورزید.

گفته شده که شهید سیدعباس موسوی نزدیک بودن زمان شهادت خود را احساس کرده بود. از این موضوع چه اطلاعی دارید؟

در واقع سیداز لحظه ای که مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله را بر عهده گرفت (این مطلبی است که برای اولین بار بازگو می‌کنم) همواره احساس می‌کردم که ایشان بر این باور بود که پذیرش مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله طولانی نخواهد بود. اما نمی‌توانستم به وضوح درک کنم که آیا ایشان احساس کرده که به زودی شهید می‌شود؟ یا این که قصد دارد دیر یا زود از دبیرکلی حزب‌الله کناره گیری کند، یا اینکه قصد دارد از شورای رهبری حزب‌الله بخواهد شخص دیگری را برای تصدی مسئولیت دبیرکلی گزینش کند. به طور مشخص این ناتوانی من بود که نتوانستم احساسات ایشان را به روشنی و به موقع درک کنم. ایشان این گونه فکر می‌کرد و این گونه رفتار می‌کرد. به یاد دارم، هنگامی که مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله را پذیرفت، بنده مسئولیت اجرایی حزب‌الله را پذیرفتم. شرح وظایف مسئول اجرایی حزب‌الله سر و سامان دادن به اوضاع درونی حزب‌الله است. مسئول اجرایی وظیفه دارد مناطق و نواحی را اداره کند، و بی‌تردید در مسائل اجرایی و تشکیلاتی و پیگیری کارها غرق می‌شود. برای این که بتوانم این مسئولیت را به نحو احسن انجام دهم، می‌کوشیدم از حضور در محافل مردمی و مناسبت‌های گوناگون و ایراد سخنرانی فاصله بگیرم. به هر حال حضور در محافل و مراسم و مناسبت‌های گوناگون و ایراد سخنرانی یکی از وظایف اصلی دبیرکل می‌باشد. چرا که دبیرکل با حضور در این گونه مجالس و محافل دیدگاه‌های حزب‌الله را بیان می‌کند.

روزی سیدعباس مرا در دبیر خانه حزب‌الله احضار کرد و از من خواست در یک مراسم مذهبی که قرار بود در محله اوزاعی در جنوب بیروت برگزار شود سخنرانی کنم. به ایشان گفتم که یک سری کارها را در دست پیگیری دارم و فرصت کافی برای حضور و سخنرانی ندارم. به ایشان یاد آور شدم که بنده به مسئولیت‌های خویش می‌پردازم و شما نیز به مسئولیت خودتان عمل کنید و در مراسم مزبور سخنرانی نمایید. ایشان به من گفت که برای شما جایز نیست از شرکت در این گونه مراسم فاصله بگیرید و من برای شما تعیین تکلیف می‌کنم که در مراسم محله اوزاعی شرکت کنید. به ایشان گفتم، اگر برای من تکلیف تعیین می‌کنید، مشکلی ندارم و در آن مراسم سخنرانی خواهم کرد اما، به هر حال من متقاعد نیستم.

می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که این یک دیدار دوستانه و عاطفی بود و سیدبه من توصیه کرد که در مراسم اوزاعی و سایر مراسمی که از سوی حزب‌الله در مناسبت‌های گوناگون برگزار می‌شود شرکت کنم. به یاد دارم در آن جلسه خصوصی این عبارت را به من گفت «مسئولیتم طولانی نخواهد بود، موقعیت من به پایان رسیده است.» در آن لحظه نتوانستم این عبارت ایشان را به روشنی درک کنم و منظور ایشان را تشخیص دهم. از خود می‌پرسیدم که آیا قصد دارد از دبیرکلی حزب‌الله کناره‌گیری کند؟ به هر حال از آن ملاقات خصوصی چند ماهی نگذشت که سیدبه شهادت رسید و آنگاه منظور ایشان را درک کردم که ایشان نزدیک بودن زمان شهادت خود و پیوستن به لقاءالله را احساس کرده بود. ■

شـهید سـیدعباس موسـوی در حوزه علمیه نجف اشرف زیسـت و در نتیجه اقدامات وحشیانه رژیم حزب بعث از این شهر رانده شد. در لبنان مسئولیت‌های سنگینی بر دوش گرفت و با آغوش باز و از صمیم قلب به انقلاب اسلامی و رهبر آن امام خمینی(ره) و جنبش اسلامی پیوست. پیکار و تلاش او فقط در چارچوب مرزهای جغرافیایی لبنان محدود نبود، زیرا، هر انسانی که بار سنگین رسالت را بر دوش دارد، مرزها و موانع ساختگی را به رسمیت نمیشناسد. او حرکت خود را در پرتو نهضت جهانی اسلام آغاز کرد.

شهید سیدعباس موسوی با خود و با خدای خود و با جامعه انسـانی و با آزادی و عدالـت اجتماعی صادق بود. چرا که یگانه پرسـتی و توحید در راسـتگویی مفهوم پیدا می‌کند. به این معنا که عدالت اجتماعی حق اسـت و خدای متعال زمین و آسمان را بر مبنای حق برپا داشته است. صداقت و راسـتگویی در عمق شخصیت او ریشـه دوانده بود. گاهی اوقات، امکان دارد راسـتگویی ریشه دار و پایدار نباشد. اما، راستگویی سـیدعباس از ایمان و اعتقاد او ناشی شده بود. راستگویی وجود و شخصیت او را تشکیل می‌داد. بنابر این هرگاه انسان راستگو بوده باشد، رفتار و کردار او با فرزندان امت نیز مخلصانه و عادلانه خواهد بود زیرا، انسـانی که از آرمان و اهداف والای امت فاصله می‌گیرد انسـانی راستگو نیسـت و هرگاه انسـان با خود و با خدای خود صادق بود بی‌تردید انسـانی آزاد خواهد بود، و از آزادی دفاع خواهد کرد. آری شـهید بزرگمان سـیدعباس موسوی با خود و با خدای خود و با امت خود راستگو بود و جان خود را در راه آزادی و عزت و تعالی انسان فدا کرد.

در این شـرایط برخی کوته‌فکران وانمود می‌کنند که ایران می‌خواهد انقلاب را به لبنان و از آنجا به سـایر نقاط جهان صادر کند، و چنین تصمیمی موجودیت نظام‌های حاکم را به خطر می‌اندازد. کسانی که از سیاست‌های امریکا و غرب دفاع می‌کنند، می‌کوشند با القاءهای خود ملت‌های منطقه را فریب دهند. نمی‌خواهند مستقل بیندیشیم. می‌خواهند از نظر فکری دنباله رو بیگانگان باشـیم ولی، اسلام می‌خواهد در سـرزمین خویش مستقل و توانمند باشیم. اسلام می‌خواهد فرزندان مان در سرزمین‌شان قوی و پایدار بمانند. و خوراک آغشته به ذلت و بندگی بیگانگان را نخورند.

امریکایی‌ها مشکل شان این است که هر اندازه شما را بیشتر دوست داشته باشند، آزار و اذیت شان به شما افزایش می‌یابد. شما را قتل عام می‌کنند. همه می‌دانند که دستان پنهان امریکا عامل فتنه انگیزی و دامن زدن به جنگ‌های داخلی لبنان بوده اسـت. دخالت امریکا و اروپا در کشورمان در نتیجه امیدها و آرزوهای بسیاری از سیاست‌مداران سرخورده لبنانی بوده است. وظیفه داریم در برابر توطئه‌های بیگانگان و همدستان داخلی آنها کمر خم نکنیم، برای چیره شـدن بر مشکلات، ابزارهای خود را به کار گیریم. چرا دولت‌های عرب به لبنان کمک نمیکنند؟ اعراب به ما می‌گویند که اوضاع داخلی‌تان را سروسامان دهید. اما، در عین حال به‌وسیله هم‌پیمانان خود اجازه نمی‌دهند اوضاع کشـورمان را سامان دهیم. از سوی دیگر اسحاق شامیر (نخست وزیر پیشین رژیم صهیونیستی) از ارتش اسرائیل می‌خواهد برای جنگ با مقاومت لبنان آماده شود. اما، هنگامی که مجاهدان مقاومت اسلامی و ملی لبنان برای رویارویی با تجاوز احتمالی دشـمن آماده می‌شـوند، همپیمانان اسـرائیل برای شناسـایی تحـرکات رزمندگان

امریکایی‌ها مشکل شـان این است که هر اندازه شـما را بیشتر دوست داشته باشند، آزار و اذیت شـان به شـما افزایش می‌یابد. شما را قتل عام می‌کنند. همه می‌دانند که دسـتان پنهان امریکا عامل فتنه انگیزی و دامن زدن به جنگ‌های داخلی لبنان بوده اسـت. دخالت امریکا و اروپا در کشورمان در نتیجـه امیدهـا و آرزوهای بسـیاری از سیاست‌مداران سرخورده لبنانی بوده است

مقاومت بسیج می‌شوند. اگر دولت لبنان با حالت شرمساری مقاومت را تأیید می‌کند، به این دلیل است که فضای سیاسی منطقه به او اجازه سرکوب مقاومت را نمی‌دهد.

شاید دولت لبنان امکان سرکوب مجاهدان مقاومت را یافته باشد زیرا، بیگانگان از او خواسته‌اند که مجاهدان را بایکوت کند اما، در این میان هیچ سخنی درباره تحکیم سلطه دولت در منطقه نوار مرزی اشـغالی در کار نیست. امروزه مشکل اصلی اسرائیل تنها جنگ و خشونت نیست؛ مشکل اساسی این رژیم این است که می‌خواهد به سربازانش روحیه دهد. می‌خواهد در دل رزمنـدگان مقاومت ترس ایجاد کند. اگر اسرائیل با ترور شهید بزرگ مان دبیر کل حزب الله خواسته باشـد پیامی برای مقاومت لبنان برسـاند، به او می‌گویم که مبادله پیام میان نیروهای مقاومت لبنان با اسرائیل و استکبار جهانـی تازگی نداشـته و از مدت‌ها پیش ادامـه دارد اما، ضروری نیست که فوری و در اسرع وقت به این پیام پاسخ داده شود زیرا، ما انفعالی برخورد نمی‌کنیم. من به رزمندگان مقاومت توصیه می‌کنم که از صهیونیست‌ها نهراسند. سلاح مجاهدان همواره قوی‌تر و کار سـازتر از نیرنگ دشـمنان اسـت. هر گاه رزمنده‌ای به شهادت برسد، رزمنده‌ای دیگر حرکتش را ادامه می‌دهد. هیچ کسی قدرت ندارد تمایلات آزادی‌خواهانه را سـرکوب کند. ملت‌هـای جهان در طول تاریخ آزادانه زندگی کرده‌اند. و ما در پرتو تعالیم دینی برای گسترش آزادی و رهایی ملت‌های مستضعف به تلاش مان ادامه خواهیم داد.

در جامعه ما بسـیاری افراد در ظاهر از انقلاب و مقاومت و لزوم دگرگونی وضع موجود سخن می‌گویند اما، در باورها و در چارچوب موقعیت شان می‌گویند که نظم نوین جهانی از ما می‌خواهد انقلاب و مقاومت را بلوکه کنیم. راهکارمان را اصلاح کنیم. منطق گرا باشیم. مقاومت باید از هر حرکت دردسر آفرین برای اسرائیل و امریکا پرهیز کند. سخنان اخیر برخی سیاست‌مداران لبنانی را شنیده‌اید؟ آنان به رزمندگان مقاومت توصیه می‌کنند احساسـات اسـرائیل و امریکا را تحریک ننمایند. قلمرو خود را بشناسـند. معادلات سیاسی و نظامی منطقه را بـه هم نریزند. فقط اجازه دارند به دیوار مرزی اسرائیل آسیب جزیی وارد نمایند اما، اجازه ندارند پا را فراتر بگذارند، و به این دیوار رخنه کنند.

ایـن منطـق برخـی سیاسـت‌مداران لبنانـی اسـت. این سیاست‌مداران که از اهداف و برنامه‌های مقاومت شناخت ندارند، به رزمندگان مقاومت می‌گویند اجازه دارید هر تعداد لبنانی (همکار اسـرائیل) در نوار اشـغالی جنوب را به قتل برسـانید اما، هرگز اجازه ندارید یک اسرائیلی را در منطقه الجلیل (شمال فلسطین اشغالی) به قتل برسانید...

در حقیقت داستان منطقه سه عنوان دارد:

۱- عنوان اسرائیل

۲- عنوان امریکا

۳- عنوان کسانی که در برابر آن دو ایستاده‌اند.

هنگامی که درباره امریکا و اسـرائیل منفی سخن می‌گوییم،

سید تمام معادلات و محاسبات منطقه را دگرگون کرد...

اظهارات آیت‌الله سید محمدحسین فضل‌الله در رثای شهید سیدعباس موسوی

درآمد

آیت‌الله سیدمحمد حسین فضل‌الله یکی از روحانیون آگاه و سرشـناس لبنان و منطقه است که در تجزیه و تحلیل مسائل خاورمیانه و اهداف آمریکا و صهیونیسـم تسلط کامل دارد. فضل‌الله پس از شهادت زنده‌یاد سـیدعباس موسوی با ارائه تحلیل دقیق و گویا اهداف قدرت‌های اسـتکباری را تشریح کـرد و به ملت‌های منطقه و مسـلمانان جهان نسـبت به این توطئه‌ها هشدار داد.

و از مقاومت به نیکی یاد می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که جریانات سیاسی که در خط رویارویی با استکبار جهانی حرکت می‌کنند، امکان ندارد با بازی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای همراه و هماهنگ شوند. شما سیاست‌مداران لبنانی وظیفه دارید موضع‌تان را برای مردم روشن کنید که آیا تسلیم نظم نوین جهانی شده‌اید و در برابر امریکا و اسرائیل کمر خم کرده‌اید! یا اینکه ما وظیفه داریم به شیوه دیگری به مسئولیت خویش عمل کنیم؟ دولت لبنان ادعا می‌کند که مقاومت را تشویق می‌کند اما، برای تشویق مقاومت تا کنون چه راهکارهایی را در نظر گرفته است؟ در کشورهای عربی، همه محافل و مجامع سیاسی آنچه را که اسرائیل در منطقه جبل عامل و بقاع غربی بر سر ما می‌آورد محکوم می‌کنند، اما، تا به حال چه کار مثبتی انجام داده اند؟

احزاب و سازمان‌های سیاسی لبنان و جهان عرب، همه از وجود فضای ناامنی که در آن به‌سر می‌بریم سخن می‌گویند اما، جبهه امتناع عرب برای توقف جنایات اسرائیل چه تدابیری اتخاذ کرده است؟ آیا جز سخن گفتن و موضع گرفتن کار مثبتی انجام داده است؟ آیا برای رویارویی با فزون خواهی اسرائیل برنامه سیاسی مشخصی در اختیار دارید؟ با اظهار نظر و سخن گفتن، مشکلات حل نمی‌شود، سیاست فقط اظهار نظر نیست! سیاست راهکارهایی است که برای تحقق اهداف والا، فرزندان امت را بسیج کند، روحیه جهاد و حرکت در آگاهی و رفتار فرزندان امت برانگیزد.

مشکل اساسی این است که یک جریان فکری، سیاسی، اقتصادی و نظامی وابسته به امریکا در جهان عرب و برخی کشورهای اسلامی بر انگیخته شده است. لذا ضرورت پیدایش یک جریان دیگر فکری و آزاد و مخالف هرگونه وابستگی و سازش به امریکا اجتناب‌ناپذیر است. این جریان باید در خط جهاد و مقاومت حرکت کند و ملت‌های مستضعف را در راه دستیابی به حقوق انکارناپذیر شان بسیج کند. نباید به نظام نوین بین‌المللی و بازی‌های سیاسی بین‌المللی اجازه دهیم ما را بازیچه اهداف شان قرار دهند.

فروپاشی برخی جریانات و سازمان‌های فکری که شعارهای آزادی‌خواهانه سر می‌دادند، به بی تفاوتی مردم منجر شده است. اکنون در بسیاری از کشورها از جمله تونس و الجزایر، جریانات چپگرای افراطی به جریانات راستگرای افراطی تبدیل شده‌اند. این جریانات همدست و مزدور نظام‌هایی شده‌اند که در خدمت اهداف امریکا حرکت می‌کنند.

مشکل این است که شما چه گونه می‌اندیشید و چه جایگاهی دارید؟ اکنون امریکا به بیشتر رسانه‌های اطلاع رسانی جهان چنگ زده، و این رسانه‌ها وانمود می‌کنند که امریکا تنها ابر قدرت جهان است. اگر بخواهیم واقع بینانه فکر کنیم به این نتیجه می‌رسیم که قضیه این طور نیست اما، آنان با این تهاجم تبلیغاتی می‌خواهند بپذیریم که اگر راه آزاد سازی فلسطین از امریکا می‌گذرد، توان آزاد سازی فلسطین را نخواهیم داشت. چرا که امریکا، اسرائیل را ساخته و آن را پرورش میدهد و نظام‌های حاکم در کشورهای عربی را در خدمت اهداف اسرائیل به کار گرفته است. این کلمات برای مصرف ملت‌های منطقه نیست. این کلمات به سرنوشت ما و حق تعیین سرنوشت ما تعلق دارند. آیا می‌خواهید امریکا درباره سرنوشت و آینده‌تان تعیین تکلیف کند؟ آیا دوست دارید امریکا نوع اسلحه مورد نیاز و نوع موضع‌گیری‌تان و دستور کار گفت‌وگوهای سازش با اسرائیل را مشخص کند تا هیچ امتیازی به شما ندهد؟

بیایید کمی واقع بینانه و منطقی بیندیشیم. برخی افراد به عملیات مقاومت و تلاش مقاومت برای آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی اعتراض می‌کنند اما، تنها جریانی که در برابر این اعتراض‌ها بهانه‌تراشی‌ها و مزایده‌ها نافرمانی کرده مقاومت است. امروزه بسیاری افراد دایه مهربانتر از مادر شده و با نظریه پردازی به مقاومت توصیه می‌کنند که عمل گرا باشد.

من تأکید می‌کنم که مقاومت برای تحقق اهداف خود عاقلانه و منطقی برنامه ریزی می‌کند و به حد بلوغ رسیده است ولی من از شما عمل گرایان و منطق گرایان می‌پرسم که آیا از نظر مفاهیم‌تان عقل‌گرایی و منطق‌گرایی این است که انسان خشک و بی روح گردد. از او می‌خواهد بر ضد نظام‌های پوسیده و بی‌رمه و وابسته و طاغوتی قیام نکند؟ من به این گونه منطق گرایان و عاقل صفتان می‌گویم که مشکل ما با نظام حاکم این است که این نظام‌ها میخواهند همه روزنه‌های نور و امید امت را خاموش کنند. مشکل ما با نظام‌هایی که امریکا آنها را نگهبان منافع خود قرار داده این است که در مسائل دین و مذهب و سیاست و مقاومت و واقعیت گرایی نظریه پردازی می‌کنند تا از چهار طرف ما را در محاصره قرار دهند. یکی از امامان اهل بیت گفته است: «عاقل کسی است که آفریدگار هستی را با عقل و درایت پرستش کند». بنا براین تلاش برای آزادی یک نوع عبادت است. زیرا، اعتقاد به یگانگی خدا و بندگی برای او انسان را از همه قید و بندهایی که طاغوتیان به وجود می‌آورند رها می‌سازد. بنا بر این لازم است شهادت عزیزمان سیدعباس موسوی فرصتی باشد در راه تحکیم اعتماد به نفس و احساس قدرت و داشتن موضع گیری‌های انعطاف‌ناپذیر.

من از تلاش امریکا برای سست کردن ذهن و هوش اعراب، از تلاش اسرائیل برای خوار و ذلیل کردن اعراب، از تلاش آن دو برای غرب زدگی اعراب هراس دارم. در این میان تنها مقاومت است که به امت اصالت و آزادگی می‌بخشد و اهداف امت را مشخص میکند. مقاومت با تجربیاتی که کسب کرده به ما می‌آموزد که اگر دشمن را در برخی پایگاه‌ها و موقعیت‌های کوچک شکست دهیم. شکست دشمن در موقعیت‌های بزرگ‌تر امکان‌پذیر است، به شرط اینکه امکانات رویا رویی با دشمن را فراهم کرده باشیم.

ای مجاهدانی که ما را سربلند کرده‌اید و با اخلاص و فداکاری‌تان در راه خدا، مفهوم آزادی و ایمان و اسلام را به ما بخشیده‌اید. درس ایثار و فداکاری در تپه‌های کفرا و یاطر در جنوب لبنان و خیابان‌های قدس و الخلیل در فلسطین را از شما می‌آموزیم. امیدوارم مکاتب فکری و دانشگاه‌های مقاومت که تئوری و عمل به ما می‌آموزند افزایش یابند.

مشکل اساسی این است که یک جریان فکری، سیاسی، اقتصادی و نظامی وابسته به امریکا در جهان عرب و برخی کشورهای اسلامی بر انگیخته شده است. لذا ضرورت پیدایش یک جریان دیگر فکری و آزاد و مخالف هرگونه وابستگی و سازش به امریکا اجتناب‌ناپذیر است. این جریان باید در خط جهاد و مقاومت حرکت کند و ملت‌های مستضعف را در راه دستیابی به حقوق انکارناپذیر شان بسیج کند

امیدوارم آن دسته از دانشگاه‌های پوچ و بی روح که تئوری و عمل را ناکام می‌سازند، نیست و نابود شوند.

قدرت‌های استکباری می‌خواهند امت همچنان سر افکنده باشد، و در سر در گمی خود دست و پنجه نرم کند. این قدرت‌ها آرزو دارند آنچه را که اسرائیل از طریق جنگ به دست نیاورده در گفت‌وگوهای صلح به‌دست بیاورد. بنابر این به مسئولان انتفاضه فلسطین و مقاومت اسلامی لبنان می‌گویم، ضمن تلاش برای ادامه عملیات مسلحانه، پیکار سیاسی را نیز فراموش نکنند. همان‌گونه که ملت‌های منطقه تا چند سال پیش به مقاومت نیاز مبرم داشتند. در مرحله کنونی نیز به مقاومت نیاز دارند. چرا که موجودیت و ادامه حیات و سرنوشت ملت‌های منطقه در این مرحله رقم می‌خورد. بنابر این مقاومت وظیفه دارد با شیوه بهتری

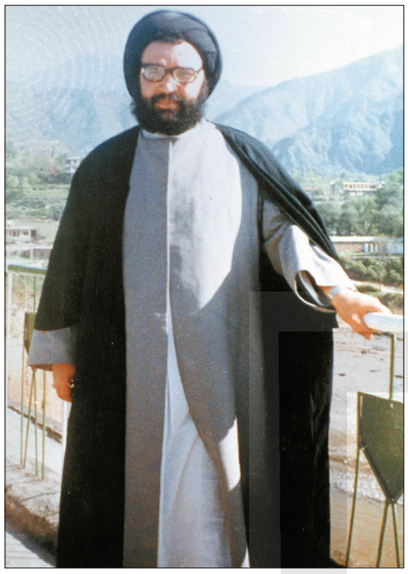

به حرکت خود ادامه دهد.

برای شناخت واقعیت کنونی اعراب و مسلمانان، و شناخت واقعیت مستکبران و مستضعفان، به برگزاری کنفرانس‌ها و سمینارهای گوناگون نیازی نیست. به واقعیت‌های زنده و پویا نیاز داریم. مردمی که گرسنه می‌شوند و خانه‌های مسکونی شان بر سرشان تخریب می‌شود. می‌توانند تکیه گاه مقاومت و پایگاه یکپارچه امت باشند. درست است که اقتصاد لبنان فرو پاشیده، و فریاد مردم بلند شده است ولی، به خوبی آگاه هستم و اطلاعات درستی در دست دارم که آنچه در لبنان می‌گذرد در نتیجه فشارهای امریکا به دولتمردان لبنانی است، تا این کشور در ارتباط با مقاومت نتواند شادابی و پویایی خود را بازسازی کند. امریکا کشورهای جمهوری اسلامی ایران و سوریه را مسئول مشکلات لبنان معرفی می‌کند، ولی، هنگامی که ریشه بحران نقدینگی را مو شکافی کنیم ملاحظه خواهیم کرد که این سیاستگذاران اقتصادی هستند که عرضه و تقاضا را آشفته کرده‌اند. آشفتگی و نابسامانی اوضاع اقتصادی کشور در نتیجه عملکرد زمامداران است. ما درباره اشخاص سخن نمی‌گوییم. از دولتی سخن می‌گوییم که برنامه ریزی آن فلج شده است. این دولت برای حل مشکلات بهانه تراشی می‌کند و هیچ اقدامی سازنده به عمل نمی‌آورد.

اکنون برخی افراد می‌پرسند دلیل این رستاخیز مردمی در سرتاسر جهان اسلام که در پی شهادت سیدعباس موسوی آغاز شده چیست؟ کسانی که معنای استضعاف در برابر استکبار و معنای آزادی در برابر بندگی را درک می‌کنند، بی‌تردید مفهوم شهادت و فداکاری را شناخته‌اند. خون سیدعباس موسوی تنها چند قطره خون سرخ نبوده است بلکه اندیشه‌ها، احساسات و اهداف و روح او با این خون آغشته شده است. بنابر این خون سرخ سیدعباس خون معمولی نبوده است. خونی است که از عمق وجود انسان جوشیده و به عقل و وجدان انسان‌ها نفوذ کرده است.

امت وجود خود را در وجود سیدعباس شناخت و با او همراه و همگام شد و پشت سر او به حرکت در آمد. لذا ملاحظه کردیم که مسئله انتقام خون او مسئله انتقام شخصی نبوده است بلکه در راه دفاع از آرمان همه ملت‌های مستضعف جهان از قاتلان او انتقام گیری شده است. کسانی که انتقام خون سیدعباس موسوی را گرفتند به قاتلان او اعلام کردند که خون سیدعباس به ملت و میهن خاصی محدود نبوده است. خون او نماد اسلام و انسانیت بوده است و سیدعباس مرز جغرافیایی خاص را نمی‌شناخته است. ■

شهید سیدعباس موسوی خود را وقف حزب‌الله لبنان کرد...

گفت و گوی شاهد یاران با دکتر حسین دهقان

معاون رئیس‌جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران

اشاره

سیدعباس موسوی، دومین دبیرکل حزب‌الله لبنان، در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲، پس از شرکت در مراسم بزرگداشت هشتمین سالگرد یار دیرینش شیخ راغب حرب، در حمله هواپیماهای جنگی رژیم صهیونیستی به شهادت رسیدو فردای آن روز، سیدحسن نصرالله از سوی شورای مرکزی به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب شد. اگرچه سیدعباس در مهار بحران ناشی از برکناری شیخ صبحی طفیلی نخستین دبیرکل حزب‌الله موفق بود، اما دوران تصدی او کمتر از ۹ ماه بود.

در مقابل، در زمانی که این ویژه نامه به دست شما خواننده عزیز می‌رسد، بیش از ۱۷ سال پر فراز و نشیب از رهبری سیدحسن نصرالله می‌گذرد. تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در ژوئیه ۱۹۹۳، کشتار معترضان به قرارداد اسلو در بیروت در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳، تجاوز مجدد رژیم صهیونیستی در آوریل ۱۹۹۶، قیام گرسنگان در ۱۹۹۸، نا پایبندی رژیم صهیونیستی به توافقات و قطعنامه‌های بین‌المللی در ادامه تجاوز، عملیات مزارع شبعا، آزاد سازی جنوب لنان در سال ۲۰۰۰، نخستین عملیات مبادله اسرا در سال ۲۰۰٤، ترور رفیق حریری و افزایش تنش‌های سیاسی در لبنان، شکل گیری ائتلاف‌های سیاسی جدید و از جمله با جریان ملی آزاد به رهبری ژنرال میشل عون، بحران تمدید و پایان دوره ریاست جمهوری امیل لحود و استعفای برخی از وزیران کابینه و عدم تشکیل جلسات پارلمان، جنگ ۳۳ روزه و پیروزی شکوهمند مقاومت اسلامی بر رژیم صهیونیستی، بحران تشکیل کابینه و توافق دوحه، دومین عملیات آزاد سازی اسرا و برنامه مصالحه ملی و گفت و گو با سایر گروه‌ها و تلاش برای جلوگیری از فتنه مذهبی و فرقه‌ای از مهم ترین مقاطع دشوار در این دوره بوده‌است. که با درایت سیدحسن نصرالله پشت سر گذاشته شده است.

گرچه این دوره تاریخی و رهبری سیدحسن نصرالله ویژگی‌های استثنایی خود را دارد، اما شرایط شکل گیری حزب‌الله، پس از تجاوز رژیم صهیونیستی در لبنان در سال ۱۹۸۲ و حضور نیروهایی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برای آموزش رزمندگان مقاومت اسلامی لبنان، تا اعلام رسمی حزب‌الله از راه صدور نامه سرگشاده به مستضعفان لبنان و جهان در سال ۱۹۸۵ و تا انتخاب سیدعباس موسوی به عنوان دبیرکل در ۱۹۹۱ و شهادتش در فوریه ۱۹۹۲، در روند حوادث پس از آن سرنوشت ساز بوده‌است.

حسین دهقان، از برادران آن روز سپاه پاسداران بود که در سال‌های ۱۳٦۱ و ۱۳٦۲ (۱۹۸۲و ۱۹۸۳) در لبنان حضور داشت و ارتباطی نزدیک با رهبران و عناصر مقاومت از جمله سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله داشت.

> **باید بپذیریم که بعد از شهادت سیدعباس موسوی، به طور طبیعی، شخصیتی مثل سیدحسن نصرالله به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب می‌شد. چه شرایط حزب‌الله را در نظر بگیریم و چه شرایط کلی آن روزها را در نظر بگیریم**

سردار حسین دهقان که امروز معاون رئیس‌جمهوری و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران است و هنوز هم از هر فرصتی برای ارتباط و دیدار و مذاکره و نشست صمیمانه با سیدحسن نصرالله استفاده می‌کند، در این گفت و گو، از شهید سیدعباس موسوی می‌گوید:

پس از گذشت ۱۷ سال از تصدی جناب سیدحسن نصرالله به عنوان دبیرکل حزب‌الله لبنان. به ویژه با توجه به شرایط خاصی که در دو دهه اخیر بر آن کشور و منطقه و جنبش اسلامی گذشت. مدیریت بی‌نظیری که آقای نصرالله در مدیریت بحران ها و تحقق دو پیروزی بزرگ سال‌های ۲۰۰۰ و۲۰۰٦ داشته است. پرسش درباره شهید بزرگوار سیدعباس موسوی که به علت دست تقدیر تنها ۹ ماه به او فرصت داد. تا در این سمت انجام وظیفه کند، آنهم در شرایط کنونی که کاملا متفاوت با شرایط زمان اوست، کمی دشوار به نظر می‌رسد. اما به هرحال چه تفاوت‌هایی میان شهید سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله دبیرکل کنونی حزب‌الله وجود داشته است.

شاید مقایسه میان این دو شخصیت برجسته حزب‌الله موضوعیت نداشته باشد. اگر شما این سؤال را با سیدحسن نصرالله در میان بگذارید، به شما خواهد گفت که من خود را شاگرد و پرورده مکتب اعتقادی و مبارزاتی سیدعباس موسوی می‌دانم.

واقعاً هم همین طور است. آقای سیدحسن نصرالله یکی از شاگردان سیدعباس موسوی است و در مسائلی که میان آن دو اتفاق می‌افتاد گاهی سیدعباس هم به این نکته اشاره می‌کرد که نقش پدری برای سیدحسن نصرالله داشته است. او همیشه نسبت به سلامت و وضعیت اجتماعی سیدحسن نوعی نگرانی داشت و برای شکل گیری شخصیت سیدحسن نصرالله بسیار حساسیت نشان می‌داد. اما به هر حال تفاوت‌های فردی هم وجود دارد، هر چند که حتی در طرز سخن گفتن هم با یکدیگر شباهت دارند.

نکته دیگر این است که شرایط کنونی با گذشته به کلی فرق کرده‌است. شما می‌دانید که مجموعه شرایط، زمینه بروز جنبه‌هایی از شخصیت یک فرد را فراهم می‌کند. یک رهبر می‌تواند این شرایط را خود ایجاد کند تا بتواند جامعه را به سوی اهداف مورد نظر رهنمون سازد، یا گاهی شرایطی به وجود می‌آید که امکان بروز ابعاد شخصیت یک رهبر را فراهم می‌کند. شرایطی که سیدعباس موسوی در آن زندگی می‌کرده با شرایط کنونی که سیدحسن نصرالله در آن زندگی می‌کند، یکسان نیست. هم سیدعباس شرایط خاص خود را داشته وهم آن روز با شرایط کنونی حزب‌الله متفاوت است. لذا گمان می‌کنم که باید چند عامل را مورد بررسی قرار داد تا تفاوت میان سیدعباس و سیدحسن نصرالله مشخص گردد.

به عقیده من سیدحسن نصرالله از نظر شخصیتی، چند ویژگی و چند تفاوت جدی با سیدعباس دارد:
ویژگی اول، ایشان در حوزه مسائل امنیتی و نظامی بسیار فراگیر و جدی عمل می‌کند. این به دلیل تجربیاتی است که حزب‌الله در دو دهه گذشته کسب کرده است. سیدحسن نصرالله حتی در زمانی که شیخ صبحی طفیلی دبیرکلی حزب‌الله را پیش از شهید سیدعباس موسوی بر عهده داشت مسائل امنیتی و نظامی را به شدت رعایت می‌کرد.
ویژگی دوم، مربوط به مسایل سیاسی است. به دلیل نحوه حضور و آمدن او به عرصه مبارزه، حتی قبل از پیروی انقلاب اسلامی ایران که در حوزه علمیه نجف اشرف سرگرم تحصیل بود. سیدحسن نصرالله همیشه یکی از عناصر جدی دفتر سیاسی جریانات انقلابی لبنان قبل از تشکیل حزب‌الله بوده است. و در این زمینه هم میان این دو تفاوت وجود دارد.
ویژگی سوم، قدرت سازماندهی و مدیریت است. جنبه‌های مدیریت و سازماندهی سیدحسن نسبت به ابعاد مدیریتی سیدعباس غلبه دارد. ایشان کاملاً مدیری با تدبیر است که قادر است فضای رهبری را با فضای مدیریت ادغام کند. ایشان در جوانب گوناگون مدیریت، بیان و سخن، تحلیل چشم انداز آینده و بسیج منابع و امکانات، یک مدیر با تدبیر و شایسته است. سیدعباس هم چنین امکاناتی داشت و می‌کوشید که با این گونه فعالیت‌ها همراه و همگام باشد.
باید بپذیریم که بعد از شهادت سیدعباس موسوی، به طور طبیعی، شخصیتی مثل سیدحسن نصرالله به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب می‌شد. چه شرایط حزب‌الله را در نظر بگیریم و چه شرایط کلی آن روزها را در نظر بگیریم. بی‌تردید به این نتیجه می‌رسیم که بهترین گزینه برای جانشینی سیدعباس موسوی سیدحسن نصرالله بوده است. با توجه به الزامات و نیازهای همه جانبه آن شرایط، این یک انتخاب طبیعی بود. به همین دلیل سیدحسن نصرالله به دبیرکلی حزب‌الله برگزیده شد و همه این گزینه را پذیرفتند.
نکته بعدی این است که سیدحسن نصرالله به سادگی می‌تواند در همه زمینه ها اهداف خود را تأمین و توده مردم را با خود همراه کند. لذا نمی‌توانیم بگوییم که سیدحسن مولود شرایط آن زمان است، بلکه شرایط آن مرحله اقتضا می‌کرده است که سیدحسن نصرالله به طور طبیعی به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب شود. بعد از شهادت سیدعباس، شرایط درونی حزب‌الله و شرایطی که در لبنان حاکم بوده است، همه موجب شده بود که انتخاب سیدحسن به دبیرکلی حزب‌الله کاملاً طبیعی جلوه کند. دلیل درستی این انتخاب هم این است که در رویدادهای چند سال اخیر هیچ مشکلی را در عرصه فعالیت‌های حزب‌الله نمی‌بینیم.

با توجه به این که سیدحسن نصرالله این ویژگی‌ها را داشته است. این سؤال مطرح می‌شود که چرا پس از برکناری شیخ صبحی طفیلی سیدحسن به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب نشد؟

شرایط آن روز حزب‌الله به گونه‌ای نبود که سیدحسن نصرالله بتواند جانشین شیخ صبحی طفیلی شود. مسائل سیاسی متعدد در آن مرحله، سلیقه‌های متفاوت درون شورای رهبری حزب‌الله وجود داشت.

آیا در آن برهه مساله سن و جوانی سیدحسن مانع از این انتخاب شد؟

خیر، هرگز مساله سن مطرح نبود. شرایط رهبری و شورایی حزب‌الله به گونه‌ای نبود که سیدحسن بتواند، بعد از شیخ صبحی به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب شود. ملاک‌هایی در شورای مرکزی حزب‌الله وجود دارد، و این شورا ترکیبی از طیف ها و سلیقه‌های گوناگون است. در آن مجموعه یک سری دیدگاه‌ها وجود داشت که زمینه انتخاب سیدعباس موسوی را به دبیرکلی حزب‌الله فراهم کرد. شرایط آن روز حزب‌الله اجازه نمی‌داد که دیدگاه‌ها و سلیقه‌های درونی حزب‌الله نادیده گرفته شود. شرایط آن روز حزب‌الله تا حدودی با شرایط ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شباهت داشت. لذا انتخاب سیدعباس انتخاب درستی بود و اگر سیدعباس شهید نمی‌شد، حزب‌الله وضعیت فعلی را نداشت.
با شهادت سیدعباس بستر بسیار گسترده‌ای به وجود آمد تا حزب‌الله ده‌ها برابر رشد کند. شهادت سیدعباس شرایط خاصی را به وجود آورد و سیدحسن توانست از این شرایط به نحوی استفاده کند تا این رویکرد سریعاً دستاورد داشته باشد.
شخصیت روحی و روانی شیخ صبحی طفیلی اصولاً با شخصیت سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله و بسیاری از کادرهای حزب‌الله متفاوت بود. شیخ صبحی طفیلی از نظر شخصیتی، مانند رهبرانی است که دوست دارند مطرح شوند. امام خمینی (ره) فرموده اند که «ما موظف به انجام تکلیف خود هستیم». وقتی که مسئولیت‌ها، وظایف و سمت‌ها از نظر رهبری تکلیف و انجام مسئولیت تلقی شود، همه چیز آسان می‌شود. هدف نباید کسب قدرت باشد. اگر ما دنبال کسب قدرت و موقعیت نباشیم، آنگاه ماهیت کار و تلاش ما مشخص می‌شود. این معیارها در حوزه اندیشه شیخ صبحی طفیلی ضعیف بود. شیخ صبحی به همین دلیل دچار این سرنوشت شد. البته فراموش نکنیم که ایشان خود را مقلد و پیرو امام خمینی (ره) می‌دانست و به تقلید از امام افتخار می‌کرد، اما به هر حال نتوانست این راه را ادامه دهد. به بن بست کشیده شد.

من معتقدم که اقدام شورای مرکزی حزب‌الله برای برکناری شیخ صبحی طفیلی و انتخاب سیدعباس موسوی، اقدامی کاملاً درست و به جا بود. بعد از سیدعباس هم تنها گزینه‌ای که وجود داشت و می‌توانست راه و روش حزب‌الله را ادامه دهد سیدحسن نصرالله بود

همان گونه که ملاحظه کردید در پی برکناری شیخ صبحی طفیلی، حزب‌الله به راهش ادامه داد. کنار گذاشتن شیخ صبحی در نتیجه نگاهی بود که ایشان به خود و حزب‌الله داشت. اگر این نگاه درست بود، شاید امروز شیخ صبحی همچنان به عنوان یک عنصر مؤثر و فعال در حزب‌الله حضور داشت. این کاستی‌ها و تعلقات شیخ صبحی بود که ایشان را به اهداف و جریان سیاسی خاص کشاند. ایشان نمی‌توانست با دیدگاه و ذهنیت باز عمل کند و با همه جریانات درونی حزب‌الله روابط دوستانه داشته باشد. ذهنیت او اجازه نمی‌داد که اهدافی فراتر از حزب‌الله لبنان و مقاومت و فراتر از جهان اسلام داشته باشد. این عوامل باعث شد که شیخ صبحی نتواند به عنوان دبیرکل حزب‌الله کارش را ادامه دهد.

این شورای مرکزی حزب‌الله بود که شیخ صبحی را کنار گذاشت. دبیرکل حزب‌الله توسط شورای مرکزی حزب که هر چهار سال یک بار برگزار می‌گردد، انتخاب می‌شود. البته شورای مرکزی حزب‌الله اگر فرض کند که یک دبیرکل صلاحیت و شایستگی خود را از دست داده باشد، بی‌درنگ جلسه تشکیل می‌دهد و کار بررسی انتخاب دبیرکل جدید و متناسب را بررسی می‌کند. شورای مرکزی در هر چند مدت، یک بار جلسه تشکیل می‌دهد و رهبری خود را می‌کند، راه‌کار و خط مشی او را مورد تأیید قرار می‌دهد. بنابر این چون عدم صلاحیت شیخ صبحی برای همه اعضای شورای مرکزی ثابت شده بود، این شورا جلسه فوق العاده ای تشکیل داد و شهید سیدعباس موسوی را به دبیرکلی برگزید. فرایند و معیارهای انتخاب دبیرکل حزب‌الله بر اساس شایستگی و کفایت است. اما این تصمیم‌گیری شیخ صبحی را به انفعال و یا انتقام گیری واداشت. او در سال‌های پس از برکناری حرکت خود را بر مبنای نفی حزب‌الله قرار داد. من معتقدم که اقدام شورای مرکزی حزب‌الله برای برکناری شیخ صبحی طفیلی و انتخاب سیدعباس موسوی، اقدامی کاملاً درست و به جا بود. بعد از سیدعباس هم تنها گزینه‌ای که وجود داشت و می‌توانست راه و روش حزب‌الله را ادامه دهد سیدحسن نصرالله بود.

اگر اجازه دهید کمی درباره ویژگی‌های شهید سیدعباس موسوی بحث کنیم. شخصیت اجتماعی و مردمی بودن ایشان را چگونه می‌بینید؟

اصولا ساختار شخصیت شهید سیدعباس موسوی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و دینی است. البته این بدان معنی نیست که دیگران اینطور نیستند. ایشان همواره تلاش می‌کرد که رفتار و راهکارش بر موازین اسلامی منطبق باشد. و به شدت مراقبت می‌کرد تا از این راه منحرف نشود. در هرگونه ارتباطی که با شخصیت‌های گوناگون و جریانات فکری و سیاسی برقرار می‌کرد، تلاش ایشان بود که این روابط بر اساس مبانی دینی و اعتقادی باشد. لذا ایشان یک شخصیت تمام عیار فرهنگی و اجتماعی بود.

سیدعباس مصداق آیه «اشد علی الکفار رحماء بینهم» بود. او نسبت به دشمن و کسی که با این مبانی ضدیت داشته باشد سخت و قاطع بود. اما وقتی به حوزه خودی می‌آمد، جوانب رحمت و رأفت را رعایت می‌کرد، در برابر کفار انعطاف ناپذیر بود.

آقای سیدعباس تواضع فوق العاده ای داشت. او موفق شده بود که از خود یک انسان متواضع و ساده بسازد. یکی از نکات جالب شخصیت ایشان این است که او توانسته بود، با ساده زیستی و فروتنی زندگی را ادامه دهد. او خود را وقف خدا کرد بود، و قله ایثار و فداکاری بود.

نکته دیگر شخصیت شهید سیدعباس موسوی، تلاش او برای کادر سازی و توسعه نیروی انسانی بود. در مورد افرادی که با ایشان ارتباط نزدیک و همکاری داشتند، او حاضر بود هرچه که دارد، در اختیار آنان قرار دهد، تا آنان نیز بتوانند دیگران را بسازند. ایشان به خود اجازه نمی‌داد دیگران را پلکانی برای بالا نشینی خود قرار دهد. در زمانی که با ایشان همکاری داشتم، ندیدم که به گونه دیگری فکر کند و همواره سعی داشت که پلکانی باشد تا همه توسط او بالا بروند. او برای همه دلسوزی می‌کرد. خودش بیش از آنچه در زندگی داشت ایثار می‌کرد و می‌سوخت، تا دیگران موفق شوند و به قله‌های پیشرفت و تعالی برسند. سیدعباس موسوی به شدت خود را مسئول می‌دانست. او سعی می‌کرد، کسانی را که نقیصه و کاستی داشتند راهنمایی کند، تا نقیصه خودشان را جبران کنند. او همیشه برای قبول هر مسئولیتی آماده بود. و سعی می‌کرد، اگر کسی به او احتیاج داشته باشد، به او کمک کند. سیدعباس هیچ وقت دنبال این نبود که برای خودش باشد، یا دلش بخواهد که این مسیر یا مسئولیتی را قبول کند. ایشان با سعه صدر مسئولیت ها را می‌پذیرفت و خود را وقف این کار می‌کرد. سیدعباس موسوی خودش را وقف جریان حزب‌الله لبنان کرده بود. در حوزه نقش پذیری و قبول مسئولیت، هر جا که اقتضای زمان و مکان بود، او ایستادگی می‌کرد. آنچه لازم بود انجام بشود، یا اینکه مسئولیت برای او تکلیف تعیین می‌کرد، با تمام ظرفیت سعی می‌کرد تا آن را انجام دهد و آن مسئولیت را به نحو احسن به پایان برساند.

نکته بعدی این است که سیدعباس موسوی به عناصر جهادی و رزمندگان مقاومت توجه بسیار داشت. یکی از ابعاد شخصیت سیدعباس موسوی، بعد نظامی ایشان بود. هر چند که از بینش و تیز هوشی سیدحسن نصرالله در مسائل نظامی برخوردار نبود اما به بچه‌های جهادی عشق می‌ورزید. او سعی می‌کرد همه جا و در خطرناکترین شرایط، در جبهه‌های رزم جنوب لبنان حضور داشته باشد و به رزمندگان مقاومت روحیه می‌داد. با حضور در جبهه‌ها سعی می‌کرد که رزمندگان را از نظر معنوی تربیت کند. هنگامی که لبنان اشغال شده بود، درگیری‌های جدی بین رزمندگان مقاومت و نظامیان صهیونیست روی می‌داد، که بسیار خطرناک بود. اما سیدعباس اصرار داشت که در جبهه‌ها حضور داشته باشد. گاهی همراه او به جبهه ها می‌رفتم و در کنار بچه‌ها می‌نشستیم و با آن‌ها صحبت می‌کردیم. سیدعباس در جبهه‌ها کلاس درس اخلاق و خودسازی برگزار می‌کرد. تا از رزمندگان مجاهدانی شجاع و سلحشور به وجود بیاورد. او سعی می‌کرد که رزمندگان را چنان تربیت کند، تا علاوه بر سلاح جنگی، سلاح ایمان و عقیده هم در دست داشته باشند.

نکته دیگری که در سیدعباس وجود داشت، ارتباط عقیدتی ایشان با امام خمینی (ره) بود. او خود را بدون هیچ کم و کاستی مرید و عاشق امام می‌دانست. در لبنان با توجه به ترکیب طایفه‌ای و قوانین موجود، نوعی خط کشی جغرافیایی و مرزهای طایفه‌ای شکل گرفته است، لذا زندگی در لبنان، از نظر اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی الزامات خاص خود را می‌طلبد. اگر یک اقلیت بخواهد روی پای خود بایستد. در چنین محیطی لازم است که فضایی را به وجود بیاورد تا از خلال آن بتواند تنفس کند، آینده خودش را تضمین کند و برای ایجاد فضای تنفس، بینش خاص و رفتار تعریف شده لازم دارد. اگر چنین فضایی وجود نداشته باشد، زندگی بسیار سخت و پیچیده می‌شود. حالا در شرایطی که برخی جریانات سعی می‌کنند تا اجازه ندهند، همبستگی و زندگی مسالمت آمیزی بر پا شود، برخی جریانات می‌خواهند نقش مهار کننده را داشته باشند. بنابراین لازم بود که سیدعباس، برای تثبیت موقعیت حزب‌الله، بارقه‌ها، امیدها و روزنه‌هایی ایجاد کند. بسط شخصیت و سعه صدری که سیدعباس داشت این امکان را فراهم می‌کرد تا به سادگی بتواند موانع را از سر راه حزب الله بردارد و زمینه‌های مساعدی برای رشد حزب فراهم کند.

بسط شخصیت و سعه صدری که سیدعباس داشت این امکان را فراهم می‌کرد تا به سادگی بتواند موانع را از سر راه حزب الهی بردارد و زمینه‌های مساعدی برای رشد حزب فراهم کند

نکته بعدی هم این است که سیدعباس تلاش می‌کرد، خواسته عموم شیعیان را برآورده کند جامعه شیعیان را در فضای سیاسی لبنان یک پارچه و حضور آن را فعال کند. شیعیان لبنان مدتها در شرایط بدی به سر می‌بردند و درگیری‌ها میان آنان –مانند درگیری‌های حزب‌الله و جنبش امل– بروز کرده بود. سیدعباس برای پایان دادن به این درگیری‌ها و بهبود اوضاع شیعیان، حاضر بود جانش را هم فدای این تلاش کند. او سعی می‌کرد که با محافل و شخصیت‌های شیعه ارتباطی پویا و سازنده داشته باشد، تا زمینه‌های بر طرف کردن اختلافات را هموار کند. او به کسانی که در این مسیر گام بر می‌داشتند ابراز محبت می‌کرد.

سیدعباس سعی می‌کرد که نه تنها روحیه اخوت و برادری در جامعه شیعه لبنان حاکم شود، بلکه روحیه برادری میان شیعیان و اهل سنت برقرار گردد. سیدعباس در این زمینه نقش بسزایی ایفا کرد و سعی می‌کرد که روابط میان طوایف مسلمان لبنان صمیمانه باشد. آنچه برای سیدعباس مهم بود، پیشبرد حرکت حزب‌الله بود که او تلاش می‌کرد تا موقعیت حزب‌الله در جامعه لبنان استحکام یابد. قوت بگیرد و جلو برود تا بتواند دیگران را همراه خود کند. او خیلی مراقبت می‌کرد که مسیر حزب‌الله حفظ بشود. در شرایط بحران، جهت گیری اصلی در برخی جاها گم می‌شود و رشته کار از دست خارج می‌شود، سیدعباس این جنبه را داشت که نگذارد اصول و ارزش ها جایگزین و یا فدای مصلحت شود. این یکی از ویژگی‌های رهبری شایسته و کار آمد است. رهبری سیدعباس این فرصت را ایجاد می‌کرد تا حزب‌الله اصل را گم نکند، و جهت گیری را حفظ کند و بکوشد تا مسائل بحرانی را حل و فصل کند.

یکی از بحث‌های جدی این است که مبنای شخصیتی سیدعباس متکی بر ارزش‌های دینی است. نسبتی که ایشان با جامعه و خانواده داشت این نکته را ثابت می‌کند. می‌توان گفت که ایشان اهل خانواده است و با همسر و فرزندان خود رفتاری صمیمانه داشت، همان گونه که با افراد و شخصیت‌های جامعه روابط دوستانه و صمیمانه ای داشت. یکی از نشانه‌های این روابط این است که سیدعباس همراه همسر وکودکش به شهادت رسید. این روابط خوب خانوادگی از تفاهم کم نظیر و حضور هر دو در حوزه‌های علمیه ناشی می‌شود، زیرا سیدعباس و همسرش در حوزه‌های علمی تربیت و پرورش یافته بودند. این حضور باعث شده بود که جنبه‌های اعتقادی قوی داشته باشند و به جهاد و مبارزه وابستگی داشته باشند.

سیدعباس پس از بازگشت از حوزه علمیه نجف اشرف به لبنان، اجازه نداد که حوزه‌های علمی کم رنگ شود و فعالیت‌های حوزوی را در لبنان ادامه داد. به طور خلاصه می‌توان گفت که شهید سیدعباس موسوی یک شاگرد تمام عیار مکتب حسینی بود. او همه زمینه‌های لازم را در خود به وجود آورد و از ارزشهای دینی و اعتقادی بسیار مراقبت می‌کرد، و به نحوی این ارزشها را در عرصه‌های گوناگون مطرح کرد، و در رفتار خود جلوه گر ساخت.

همانطور که فرمودید، سیدعباس هنگام حضور در حوزه علمیه نجف اشرف هم رویکرد سیاسی داشت و با شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر ارتباط داشت و یکی از طلاب مبارز بود اما هدف ما در این مصاحبه، بیشتر پرداختن به نقش او در رهبری حزب‌الله است. زیرا در بخش‌های دیگر این ویژه نامه قطعا در مورد تاریخ زندگی او مطالبی خواهد آمد؟

او پس از بازگشت به لبنان، ارتباط خود را با حوزه‌های علمی هیچگاه قطع نکرد. این امر نشانگر میزان پایبندی شهید سیدعباس موسوی به حوزه‌های علمی است.

نقش شهید سیدعباس را در دوران قبل از دبیرکلی حزب‌الله چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سیدعباس موسوی یکی از نیروهای تشکیلات جنبش امل بود که توسط امام موسی صدر به وجود آمده بود. امام صدر را همه به عنوان یک شخصیت فرا فرقه‌ای در لبنان می‌شناختند. همه طوایف مسیحی و دیگران احترام خاصی برای ایشان قایل بودند. امام موسی صدر این تشکیلات را برای تأمین اهداف و منافع شیعیان در عرصه سیاسی لبنان به وجود آورده بود. اصولاً برای حفظ موجودیت شیعیان در لبنان، یکی از جوانب تلاش‌های امام صدر حفظ موجودیت شیعه بوده‌است. طایفه شیعه از نظر جغرافیایی در جنوب لبنان، منطقه بقاع و بخشی از بیروت حضور دارد. در زمانی که امام موسی صدر در رأس تشکیلات جنبش امل حضور داشت، او تمام بخش‌های شیعه‌نشین را یکپارچه کرده بود.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، امام

موسی صدر ربوده شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حرکت امل جدیدی به نام حرکت امل اسلامی به وجود آمد، که سعی داشت راه‌کاری را که امام موسی صدر تعیین کرده حفظ کند. حرکت امل اسلامی نتوانست حضور خود را گسترش دهد. و با جنبش امل اصلی رقابت کند و فعالیت‌های آن در منطقه بقاع محدود ماند. اما زمانی که حزب‌الله به وجود آمد، حرکت امل آن را تهدیدی جدی خواند و تلاش کرد تا اجازه ندهد حزب‌الله در مناطق تحت نفوذ حرکت امل حضور پیدا کند. که منجر به بروز درگیری هایی شد. هیچ جا دیده نشده است که حزب‌الله درگیری با حرکت امل را آغاز کرده باشد. این درگیری ها همیشه از طرف حرکت امل در آن زمان بوده است. در حرکت امل افرادی بودند که تمایل لیبرالی غربی داشتند و احساس کردند که حزب‌الله قصد دارد رهبری طایفه شیعه را بر عهده گیرد.

حرکت امل در آن زمان نه به حزب‌الله اجازه می‌داد که در مناطق تحت نفوذ خود موقعیت اجتماعی داشته باشد و نه به عناصر خود اجازه می‌داد که به حزب‌الله بپیوندند. سیدعباس یکی از افرادی بود که سعی می‌کرد، یکپارچگی شیعیان محفوظ بماند و اجازه نمی‌داد که درگیری‌ها ادامه پیدا کند. او با کادرهای رهبری حرکت امل و با توده شیعیان طرفدار امل تماس می‌گرفت و می‌کوشید تا آنان را به حفظ آرامش متقاعد کند و نگرانی آنها را برطرف کند. بعضی کادرهای حزب‌الله هم که در آغاز تمایلاتی به ساختار جنبش امل داشتند، سعی می‌کردند که از روابط گذشته خود برای بحران زدایی استفاده نمایند. سیدعباس موسوی در این میدان فعالیت‌های گسترده ای انجام داد. اگرچه آن انشعابات مایه پیدایش برکات و دستاوردهایی برای شیعیان بود و برای دستیابی به این دست‌آوردها، خسارات و زیان‌هایی هم وجود داشت. اما چون این درگیری ها قابل پیشگیری بود، حزب‌الله تلاش‌های دامنه داری برای پیشگیری از وقوع درگیری به عمل آورد. البته من به یاد ندارم که در کادر رهبری حزب‌الله کسی در سطح رهبری حرکت امل بوده باشند، بلکه حضور آن ها در کادرهای درجه دو و پایین بوده است و ارتباطشان بیشتر غیررسمی بود.

در این گفت و گو به روابط سیدعباس موسوی با فلسطینی‌ها اشاره نکردیم. گفته شده است که برگزاری کنفرانس گروه‌های ده گانه فلسطینی در تهران در سال ۱۹۹۱ با ابتکار عمل و پیشنهاد شهید موسوی بوده است. نظرتان چیست؟

علاوه بر نکاتی که اشاره کردید، سیدعباس به دو مساله بسیار حساس و در عین حال نگران بود. مساله اول ارتباط با سوری‌ها بود، چون سوری‌ها در همه زمینه‌های لبنان، نه تنها مؤثر بلکه تحریک کننده بودند. سیدعباس سعی می‌کرد که ارتباط حزب‌الله با سوریه، ارتباطی سازنده باشد، تا سوری‌ها حزب‌الله را عامل تهدید یا مزاحم خودشان تلقی نکنند. چگونگی این روابط به بحث مفصلی نیاز دارد. سیدعباس سعی می‌کرد که تردد و ارتباط و فعالیت‌هایش همه منظم و سازمان یافته باشد. او می‌کوشید به فضای تنفسی حزب‌الله آسیب وارد نشود. سیدعباس می‌کوشید تا در حد امکان از بروز درگیری میان حزب‌الله و سوریه پیشگیری کند.

از طرف دیگر، محور اساسی و هویتی حزب‌الله نفی رژیم صهیونیستی بود و هدفش مبارزه با این رژیم و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان بود. او می‌کوشید لبنان را در برابر تجاوزهای رژیم صهیونیستی مقاوم سازد و تقویت کند تا از رژیم صهیونیستی در امان بماند. این طور نباشد که هر گاه اسرائیل اراده کند با هواپیما و نیروی دریایی به لبنان حمله کند

بعضی کادرهای حزب‌الله هم که در آغاز تمایلاتی به ساختار جنبش امل داشتند، سعی می‌کردند که از روابط گذشته خود برای بحران زدایی استفاده نمایند. سیدعباس موسوی در این میدان فعالیت‌های گسترده ای انجام داد

و جنوب این کشور را اشغال کند و شخصیت‌های لبنانی را ترور کند. حضرت امام خمینی (ره) شعار مبارزه با رژیم صهیونیستی را مطرح کرده بود و این شعار برای رهبران حزب‌الله شعاری محوری بوده‌است. لذا یکی از اهدافی که دنبال می‌شد، پشتیبانی از احزاب و سازمان‌های مبارز فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی بود، تا بتوانند وارد عرصه مبارزه شوند. سیدعباس در این میدان فعالیت می‌کرد و بر این باور بود که خود فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی، باید با ابتکار و توانمندی‌های خود و با کمک رهبران محلی خودشان، در مسیر حفظ هویت و کسب استقلال و دستیابی به خواسته‌های ملی مبنی بر داشتن حاکمیت و تأمین فضای زندگی آزاد فعالیت کنند. شاید قبل از پیدایش حزب‌الله نیز برخی جریانات اسلامی و عربی به دنبال این بودند که به کمک فلسطینی‌ها بشتابند و آنان را تأمین کنند. اما تلاش برای این که فلسطینی‌ها در سرزمین‌های خود مستقل و آزاد زندگی کنند، کمتر دنبال شده است.

در این میان برخی دولت‌های عربی نیز به دنبال به رسمیت شناختن اسرائیل بودند و برای آنها فرقی نمی‌کرد که فلسطینی‌ها چگونه زندگی کنند، و خواستار استقلال واقعی فلسطینی‌ها نبودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و با توجه به دیدگاهی که حضرت امام (ره) داشت، جریانی شکل گرفت که هنوز هم به راهش ادامه می‌دهد. برای تحقق همین خواسته‌ها و در ارتباط با مبارزات مردم فلسطین آقای سیدعباس موسوی در صدد شکل دهی جریانات خارج از جنبش فتح بود، چون هیچ امیدی برای این که بتواند با جنبش فتح همکاری کند وجود نداشت. او به این نتیجه رسیده بود که برخی جناح‌های فلسطینی جنگ را سودمند نمی‌دانستند و معتقد بودند که نمی‌توان در مقابل اسرائیل ایستادگی و در مقابل دولت‌های غربی مقاومت کرد! و باید با شاخه زیتون جلو رفت و با آنها وارد مذاکره شد!. سازمان آزادی بخش فلسطین خود را از گردونه مبارزه خارج کرده بود. چون برگشت هم برای این سازمان قابل تصور نبود، به این نقطه رسیده بود که باید موقعیت خویش را در کرانه باختری تأمین کند، بتواند زندگی کند و مردم در معرض فشار و ضرب و جرح و اعدام و جنگ نباشند.

بعدا روشن شد که آنها مسیر نادرستی را پیموده‌اند. من گمان می‌کنم که اگر سازمان آزادی بخش فلسطین و جنبش فتح مبارزه را ادامه می‌داد، به ملت تکیه می‌کرد، و برای حفظ منافع مردم گام بر می‌داشت، شاید امروزه شرایط بهتری داشتند. جنبش فتح که امیدی به ادامه مبارزه با اسرائیل نداشت و برای دستیابی به حقوق و حاکمیت ملت فلسطین ناکام مانده بود، باعث شد که برخی گروه‌ها و سازمان‌ها فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی به تجربه حزب‌الله در لبنان نگاه کنند و در نتیجه، جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی شکل گرفتند. یکی از افرادی که برای آرمان فلسطین دلسوزی می‌کرد و با شخصیت‌های فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی ارتباط بر قرار کرد آقای سیدعباس موسوی بود. از هیچ کاری دریغ نمی‌کرد و با شخصیت‌های فلسطینی گردهمایی و نشست بر قرار می‌کرد و اوضاع سرزمین‌های اشغالی و سرنوشت جنبش‌های پیشین فلسطین را مورد بررسی قرار می‌داد.

پس از امضای پیمان طایف که به جنگ‌های داخلی لبنان پایان داد، سیدعباس موسوی دبیری حزب‌الله را بر عهده گرفت. از نتایج پیمان طایف و از ضرورت‌های آن برهه از زمان ایجاد تعامل با دولت لبنان بود. آیا می‌توان گفت که این راه‌کار آغاز یک تحول در رویکرد حزب‌الله بوده است؟

این مساله را باید از زاویه دیگری بررسی کنیم: آیا این مواضع پشتوانه نظری دارد یا ندارد؟ آنچه مسلم است، این که حزب‌الله در مقطع خاصی، از ظرفیت و پتانسیل سازمانی و پشتوانه عملی بالایی برخوردار شد که توانست خواسته‌های مختلفی را اعلام کند و با دولت در میان بگذارد. طبیعی است که حزب‌الله در آن مقطع نمی‌تواند از دولت بخواهد که یک حرکت نظامی مانند عملیات مقاومت انجام دهد. جامعه لبنان هم ظرفیت پذیرش این خواسته را ندارد. بنابر این سیدعباس خواسته‌های اجتماعی را به عنوان خواسته‌های اولیه مطرح کرد تا معیشت و زندگی اجتماعی مردم را بهبود دهد. طرح این خواسته‌ها چند پیامد جدی داشت.

این جریان به دنبال منافع گروهی نیست و به این دلیل اهدافی که دنبال می‌کند، پایگاه اجتماعی کسب می‌کند و دیدگاه‌ها و اهدافش برای مردم دلنشین است. این راه‌کار می‌تواند پشتوانه طبیعی برای مردم باشد. در آن برهه، حزب‌الله در مناطق مختلف لبنان به خصوص در جنوب لبنان، جهاد سازندگی را راه‌اندازی کرد و مردم از این طرح استقبال کردند. هدف از این طرح، آبادانی و ایجاد پشتوانه اقتصادی برای مردم و ایجاد فضای اجتماعی و اقتصادی برای مردم بود. حزب‌الله به عنوان یک جریان سیاسی زنده و فعال توانست که در عرصه سیاسی جامعه لبنان، خواسته‌های مردم را و نه خواسته‌های حزب‌الله را مطرح کند. طرح این خواسته‌ها دامنه ارتباط حزب‌الله و مردم را وسیعتر می‌کند. و باعث ایجاد پشتوانه مردمی برای حرکت‌های حزب‌الله می‌شود. هدف این بود که حزب‌الله این خواسته‌ها را اعلام کند و در عین حال اهداف عمده و کلان خود را فراموش نکند، زیرا همواره می‌بایست به امکانات و توانمندی‌های خود بیفزاید تا ظرفیت و امکانات خود را توسعه دهد و قدرتی به وجود بیاورد تا اهداف اولیه خود را دنبال کند. این بحث ما را به این پرسش می‌کشاند که چرا حزب‌الله بعدا وارد دولت و مجلس لبنان شد. این رویکرد زمانی آغاز شد که لبنان صحنه کشاکش‌های سیاسی جهانی شد. از یک طرف ظرفیت‌های حزب‌الله در حال گسترش بود و از طرف دیگر شرایط داخلی رو به ثبات می‌رفت و طبیعی بود که حزب‌الله می‌بایست این کار را انجام دهد و گرنه خیلی چیزها را از دست می‌داد.

آیا توسعه بخش جنوبی بیروت هم در راستای اهداف سیدعباس موسوی بود؟

آقای سیدعباس به طور کل به مناطق شیعه نشین توجه داشت. حزب‌الله برای اینکه حضورش را بیشتر تثبیت کند و پشتوانه حرکت خود را گسترش دهد، خواسته‌های رفاهی جامعه شیعیان را مطرح کرد و توسعه مناطق شیعه نشین جنوب بیروت هم در این فضا می‌گنجد.

بحث ورود حزب‌الله به پارلمان لبنان در دوره دبیرکلی سیدعباس مطرح شد. آیا تصمیم برای ورود به مجلس هم در راستای برنامه‌های اجتماعی و خدماتی حزب‌الله به جامعه شیعه لبنان بوده‌است؟

حزب‌الله از هر امکانی برای رشد و توسعه توانمندی‌های خود متناسب با شرایط آن مرحله بهره برداری کرد. اگر این راه‌کار وجود نداشت حزب‌الله باز می‌ماند. قویترین قهرمان اگر ورزش و تمرین و مبارزه نکند، بی‌تردید سست و ضعیف می‌شود. ورود در عرصه‌های سیاسی حزب‌الله را در موقعیتی قرار داد که همواره فعال باشد و گرنه یک سیاسی تلقی نمی شد. حزب‌الله یک بحث محوری دارد که خط قرمز نامیده می‌شود و در همه مواقع این خط قرمز را رعایت کرده‌است. این خط قرمز عبارت است از :

اول : هیچ اقدامی نباید انجام شود که موقعیت مقاومت مخدوش شود یا زیر سؤال برود.

دوم : هیچ شرایطی نباید به وجود بیاید که مقاومت را زیر سؤال ببرد.

سوم : هر اقدامی در هر مقطع زمانی باید در راستای حفظ مقاومت باشد. و برای حفظ مقاومت، مخالف و مخالفتی وجود نداشته باشد. جهت مقاومت هم دفاع از مردم لبنان و ضدیت با اشغال و اشغالگری است. هنگامی که حزب‌الله وارد مجلس می‌شود، برای حراست از مقاومت وارد مجلس می‌شود و در صحنه سیاسی لبنان تأثیر گذاری می‌کند. اگر وارد دولت می‌شود، برای آن است که مصوبه‌ای بر خلاف نظر مقاومت تصویب نشود و یا شرایطی بر ضد مقاومت فراهم نشود.

اما باید توجه داشت که نقش نمایندگان حزب‌الله در مجلس، امکان مخالفت با برخی مصوبات غیر اصولی دولت است ولی شرکت در دولت، مسئولیت مشترک ایجاد می‌کند.

مخالفت و موافقت به اصل حضور حزب‌الله در مجلس لبنان مربوط می‌شود. سؤال این است که اگر حزب‌الله وارد دولت شود، آیا می‌تواند همچنان به عنوان یک جریان مقاومت در صحنه سیاسی لبنان حضور فعال داشته باشد؟ این یک پارادوکس است. وقتی اعضای حزب‌الله وارد شدند، به طور طبیعی عضو مجلس یا دولت می‌شوند. حالا اگر دولت خلع سلاح مقاومت را تصویب کند. چون آنها در دولت بوده‌اند آیا می‌توانند مخالفت کنند؟ می‌خواهم بگویم که بر اساس آن پارادوکس و نحوه حل آن باید مشکل مقاومت را حل کرد تا مساله حل شود.

آیا حزب‌الله موفق شد دولت را همراه مقاومت کند؟

حد اقل حزب‌الله موفق شد، کاری کند که دولت هیچ گاه بر ضد مقاومت نباشد. از طرف دیگر دولت مجبور شد که از مقاومت حمایت کند.

اگر درباره دوران دبیرکلی سیدعباس نکات ناگفته ای مانده است، بفرمایید؟

از زندگی سیدعباس دو نکته وجود دارد که می‌توان آن را بیان کرد. قبل از این که او به دبیرکلی انتخاب شود، همه همت و تلاشش این بود که حزب‌الله شکل بگیرد و توسعه پیدا کند. شاید بیشترین فعالیت ایشان در این زمینه بوده است و این به بحث مفصل نیاز دارد، چون هنگامی که عنوان حزب‌الله مطرح شد، به ذهن کسی نمی‌رسیدکه این حزب شکل بگیرد. برای شکل گیری و رهبری حزب‌الله افرادی مطرح شدند که هیچ وابستگی تشکیلاتی و گروهی نداشته باشند.

اولین سؤال این بود که حزب‌الله یعنی چه؟ حزب‌الله چیست؟ شاید بیشترین فعالیت آقای سیدعباس موسوی برای جا انداختن این ذهنیت در جامعه لبنان و جامعه شیعی بود. در سخنان مفصل ایشان، یکی از محورهای بحث این بود که حزب‌الله کیست و چیست؟ و چگونه است؟ این روند تا زمانی که این تشکل رسمیت پیدا کرد و کارش را به صورت سازمانی پیش برد ادامه یافت. لذا می‌توان گفت که سیدعباس یکی از بنیانگذاران جدی حزب‌الله بوده است. مجموعه فعالیت‌هایی که ایشان انجام داد به عنوان یک عنصر جدید در ساختار سیاسی لبنان شناخته شد و در این وادی بسیار موفق بود، این فعالیت‌ها ادامه داشت تا این که به عضویت شورای رهبری حزب‌الله در آمد. آقای سیدعباس همواره دغدغه یکپارچه شدن حزب‌الله را داشت و میان جریان‌هایی که در درون حزب‌الله با هم

از زندگی سیدعباس دو نکته وجود دارد که می‌توان آن را بیان کرد. قبل از این که او به دبیرکلی انتخاب شود، همه همت و تلاشش این بود که حزب‌الله شکل بگیرد و توسعه پیدا کند. شاید بیشترین فعالیت ایشان در این زمینه بوده است

اختلاف داشتند، به طور طبیعی نوعی همدلی و همبستگی ایجاد کرد و اختلافات و کشاکش‌ها خود به خود از بین رفت.

آیا این کشاکش ها در حد اختلاف نظر بود؟

خیر، بیش از اختلاف نظر بود. با آمدن سیدعباس به دبیرکلی حزب‌الله و آن شخصیت معنوی و روحانی که داشت، فضای درون حزب‌الله به فضای دوستی و همدلی تبدیل شد. فضای یکپارچگی در درون حزب‌الله به وجود آمد و حزب‌الله را در همه زمینه‌ها در یک وضعیت جدید قرار داد. شاید بتوان گفت که تأثیر عمده را در این دگرگونی، شخصیت سیدعباس موسوی داشته است که به دنبال انتخاب ایشان این فضا به وجود آمد.

یکی دیگر از نشانه‌های دگرگونی و یکپارچگی حزب‌الله شهادت سیدعباس موسوی بود. شهادت سیدعباس را در آن مقطع زمانی می‌توان به شهادت شهید بهشتی در تهران تشبیه کرد. همان گونه که شهادت شهید بهشتی پیامدهای مثبتی برای انقلاب داشت. شهادت سیدعباس موسوی هم پیامدهایی مثبت برای حزب‌الله داشت. پاکسازی، نوسازی، ارتقا، انسجام، سلامت، ایجاد پشتوانه برای ادامه حرکت، ایجاد انگیزه رسمی در لبنانی‌ها تحکیم پایه‌های مقاومت و دستاوردهای گوناگون، و در نهایت انتخاب سیدحسن نصرالله به دبیرکلی حزب‌الله... شهادت سیدعباس نقطه عطفی در حیات سیاسی مردم لبنان و در وضعیت حزب‌الله بود. اگر سیدعباس به شهادت نمی‌رسید، نمی‌دانم وضعیت حزب‌الله چگونه بود؟ این شهادت اثرش را بر جای گذاشت.

پس از شهادت سیدعباس، شاهد به وجود آمدن تحول در راهکارهای نظامی مقاومت اسلامی و شلیک موشک‌های کاتیوشا به سمت شهرک‌های صهیونیست نشین فلسطین اشغالی بودیم. در این زمینه چه دیدگاهی دارید؟

هنگامی که می‌گویم شهادت سیدعباس یک نقطه عطف بود، این نقطه عطف در همه زمینه ها بود.

شلیک موشک به شمال فلسطین اشغالی نشان داد که مقاومت اسلامی وارد فاز عملیات برون مرزی شده است، چرا که پیش از آن، عملیات حزب‌الله در داخل سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان صورت می‌گرفت. این اولین آزمون را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حزب‌الله وارد عملیات برون مرزی نشده است. حزب‌الله با همه عوامل تهدید کننده امنیت لبنان در مکان‌هایی رویارویی کرده است که در داخل لبنان بوده‌است. حزب‌الله نمی‌خواهد از قلمرو و مرز لبنان خارج شود. حزب‌الله هیچ برنامه ای برای اجرای عملیاتی فراتر از مرزهای لبنان در دستور کار خود ندارد. اگر قرار باشد که اسرائیل تهدید جدی برای مقاومت باشد، حزب‌الله این تهدید را تحمل نمی‌کند و همه ابزارهایی را که در اختیار دارد، برای سرکوب و از بین بردن این تهدید در درون مرز جغرافیایی لبنان به کار می‌گیرد. جالب این است که حزب‌الله همواره از خود دفاع کرده است. تجاوز همیشه از طرف دشمن بوده و واکنش به این تجاوز از طرف حزب‌الله بوده است.

اگر خاطره خاصی از سیدعباس دارید بفرمایید؟

خاطرات زیادی با سیدعباس دارم. من در همسایگی خانه شهید سیدعباس زندگی می‌کردم. ان‌شاءالله در مناسبت‌های بعدی به تفصیل سخن خواهم گفت. ■

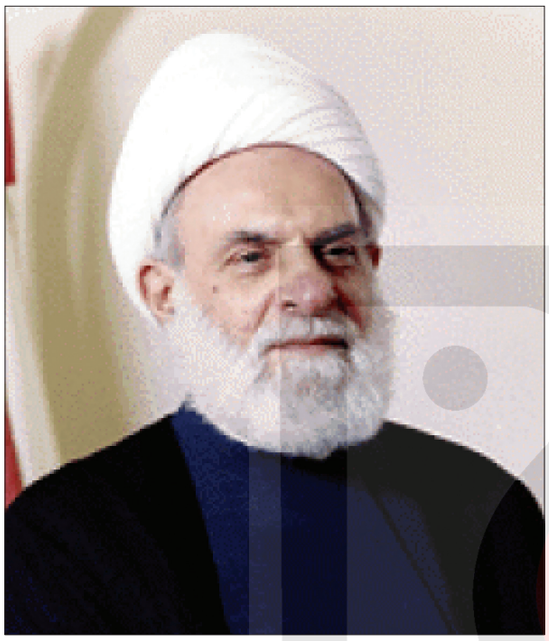

برترین گزینه امت است:

روند انتفاضه در فلسطین و مقاومت در جنوب لبنان...

اظهارات مرحوم علامه شیخ محمد مهدی شمس الدین، نایب رئیس مجلس اسلامی شیعیان لبنان در رثای شهید سیدعباس موسوی

در گرامیداشت یاد و راه شهادت از آغاز این راه تا عصر حاضر و تا زمانی که راه شهادت ادامه دارد، بر سید شهدای مقاومت لبنان شهید سیدعباس موسوی و همه شهدای راه حق درود می‌فرستم. تا زمانی که انگیزه شهادت وجود دارد این راه نیز ادامه خواهد یافت. یکی از برکات شخصیت شهید عباس موسوی این است که ایشان در راه خدا و به دست پست‌ترین و شرورترین خلق خدا به شهادت رسید. و این بزرگ‌ترین فضیلتی است که خداوند متعال به ایشان ارزانی داشت. شهادت فضیلت بزرگی است که همه فضایل در برابر آن کوچک می‌شوند. فرموده پیامبر خدا رسول اکرم (ص) کافی است: «هر کار نیک درجه‌ای دارد مگر که انسان در راه خدا کشته شود. پس چنانچه در راه خدا کشته شد هیچ نیکی برتر از آن وجود نخواهد داشت.»

من از خداوند برای شهید سعید سیدعباس موسوی، شهید شیخ راغب حرب و شهید شیخ اسعد برو و شهید عبد اللطیف الامین و سایر شهدای راه حق تقاضای پاداش خیر دارم. اینها نشانه‌های راهی است که انوارش در راه جهاد و در وجدان بیدار امت می‌درخشد. اسرائیل این شهدا را در برابر سمع و نظر مردم جهان به قتل رسانده است. رژیم صهیونیستی برای تحقق اهداف و طرح‌های خود در منطقه سرزمین‌های مردم را غصب کرده و با دین و فرهنگ و اقتصاد مردم به ستیز برخواسته است. بی‌تردید تجاوزگری‌های اسرائیل در لبنان همواره قابل پیش‌بینی است. من همیشه نسبت به تجاوزگری‌های اسرائیل هشدار داده ام و نسبت به ادامه این تجاوزگری‌ها در آینده نیز هشدار می‌دهم. چرا که کیان صهیونیستی بر مبنای تجاوزگری و غصب حقوق دیگران شکل گرفته است. این کیان به منظور تأمین اهداف و حرکت‌های خود از تضادهای درونی جامعه صهیونیستی بهره‌برداری می‌کند تا از یکطرف از قوانین و مقررات بین‌المللی شانه خالی کند و از طرف دیگر به اهداف مادی، سیاسی و اقتصادی نایل شود. با این وصف من گمان نمی‌کنم که اسرائیل خواسته باشد از اهداف آنچه که کنفرانس صلح خاورمیانه نامیده می‌شود شانه خالی کند. چرا که این رژیم تا کنون نه فقط هیچ امتیازی به اعراب نداده و هیچ زیانی ندیده است، بلکه دستاوردهای فراوانی نیز از اجلاس صلح مادرید کسب کرده است. این رژیم با اقداماتی چون مانور استعفای دو وزیر کابینه، بهانه آغاز معرکه انتخابات نخست‌وزیری و پارلمانی در اسرائیل و نیز چیره شدن بر گردانندگان

> **واکنش سست محافل و دولت‌های جهان و سازمان‌های بین‌المللی نسبت به ترور شهید سیدعباس موسوی بسیار نا امید کننده بود. اظهارات رئیس شورای امنیت سازمان ملل متحد که جانی و قربانی را به یک چشم نگاه کرده مایه تأسف است**

سیاست آمریکا پس از انتخابات ریاست جمهوری آینده عملا کنفرانس مادرید را فلج کرده است.

اسرائیل در سایه ادامه سیاست‌های تجاوزکارانه خود اهداف ذیل را دنبال می‌کند: نابودی جنبش‌های مقاومت اسلامی و ملی در منطقه، ایجاد اختلال در اوضاع داخلی لبنان، فروپاشی روابط همکاری بین لبنان و سوریه، وادار کردن لبنان، سوریه و سایر دولت‌های عرب به حرکت‌های انفعالی منفی و مغایر با روند اوضاع سیاسی بین‌المللی به منظور منزوی ساختن سوریه و ضربه زدن به همبستگی و یکپارچگی اعراب. من بر این باورم که اسرائیل بر اثر پایداری رزمندگان مقاومت اسلامی و ملی و فداکاری‌های مادی و معنوی اخیر مردم جنوب لبنان در تحقق اهداف خود شکست خورده است.

من بار دیگر تأکید می‌کنم که مردم و جنبش‌های مقاومت در لبنان موفق شدند بسیاری از اهداف اسرائیل را ناکام سازند. شک ندارم که مردم غیور و شجاع جنوب لبنان برای ناکامی طرح‌ها و اهداف دشمن صهیونیستی بهای سنگینی پرداخت کرده‌اند. چه آنان جان فرزندان و دارایی و امنیت منطقه خویش را از دست داده‌اند. در این مسیر بسیاری از رزمندگان مقاومت و غیر نظامیان به شهادت رسیدند. صدها خانه و املاک و مستغلات مردم ویران شد. هزاران تن از شهروندان در شرایط بسیار بد آب و هوا و در سایه دشواری‌های اقتصادی آواره شدند. همه این نابسامانی‌ها به علت تجاوزهای وحشیانه اسرائیلی‌ها و در برابر چشم و گوش مردم دنیا و مخصوصاً دولت‌های بزرگ، شورای امنیت سازمان ملل متحد و سازمان‌های مدافع حقوق بشر اتفاق افتاده است.

واکنش سست محافل و دولت‌های جهان و سازمان‌های بین‌المللی نسبت به ترور شهید سیدعباس موسوی بسیار نا امید کننده بود. اظهارات رئیس شورای امنیت سازمان ملل متحد که جانی و قربانی را به یک چشم نگاه کرده مایه تأسف است. گویا جنایت وحشتناک ترور سیدعباس موسوی و خانواده‌اش توسط رژیم صهیونیستی و ترور انسان‌های بیگناه در برابر چشمان کودکان آواره جنوب لبنان، شایستگی صدور یک قطعنامه از سوی شورای امنیت و یا حتی، محکوم نمودن لفظی این جنایت را نداشته است.

من به مردم جنوب لبنان و به مقاومت اسلامی مطلبی را می‌گویم که رسول خدا (ص) به خانواده یاسر

■ نماز جماعت علمای شیعه پاکستان به امامت شهید سید عباس موسوی.

یکی از اهداف ما از طرح اتحاد اعراب و مسلمانان و پیشنهاد یکپارچگی امت گسترش و تحکیم مبارزه با روند عادی سازی روابط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی با رژیم صهیونیستی در سطح جهان عرب و جهان اسلام می‌باشد

هنگامی که توسط مشرکین قریش شکنجه می‌شدند خطاب کرد و چنین گفت: «صبر کنید آل یاسر». لازم می‌دانم اعلام کنم که مقاومت بر ضد اشغالگران در جنوب لبنان و مقاومت ضد صهیونیستی در فلسطین نماد راهی است که امت اسلامی برای مقابله با طرح‌های صهیونیسم در منطقه آن را گزینش کرده است. چرا که هدف اساسی طرح‌های فزون خواهانه رژیم صهیونیستی گسترش سیطره و سلطه کامل بر منطقه از طریق توسل به ابزارهای نظامی و سیاسی و اقتصادی می‌باشد.

این رژیم برای تحقق اهداف خود از تضادهای درونی اعراب بهره‌برداری می‌کند. چنانچه نظام حاکم بر کشورهای عربی خواسته باشند خود را با تحولات جدید بین‌المللی همگام و همراه کنند، باید بدانند که این همراهی نباید مطلق و نهایی باشد، به گونه‌ای که خواسته‌ها و گزینه‌های امت را نفی کند. و یا با گزینه‌های امت برخورد کند. اولین و برترین گزینه‌ای که امت انتخاب کرده مقاومت در جنوب لبنان و انتفاضه درخشان در فلسطین اشغالی است. در عین حال مسئولیت بزرگی بر عهده مقاومت گذاشته شده که نباید راهی را برود که به برخورد با جامعه منجر گردد. لازم است مقاومت هوشیارانه عمل کند تا اسرائیل از آب گل آلود سوء استفاده نکند. چرا که اسرائیل به دو دستگی و تفرقه میان نیروهای پویای امت و گسستن همبستگی میان آنان و نظام‌های مترقی عرب دامن می‌زند. از سوی دیگر شرایط اقتضا می‌کند تا حرکت‌های اسلامی در منطقه و در جهان و جنبش‌های رهایی بخش ملی در منطقه از دامن زدن به هرگونه رویارویی با امت و یا میان امت و نظام‌های حاکم پرهیز کنند. چرا که چنین حرکتی توانمندی‌ها و امکانات امت را فرسایش می‌دهد و آنان را در برابر دشمن صهیونیستی سست و ناتوان می‌سازد.

امروزه قضیه فلسطین بعلت تحولات جدید بین‌المللی و سستی و بی‌تفاوتی اعراب و مسلمانان دچار بدترین سرنوشت شده است که همانا تحمیل سازش و نابودی آرمان مردم فلسطین است تا نام و اثری از آرمان فلسطین زنده نماند و جز شبح نا معلوم و مبهم چیز دیگری در اذهان مردم نقش نبندد.

امروزه روند عادی سازی روابط میان اعراب و رژیم صهیونیستی مهم‌ترین خطری است که آرمان فلسطین و امت را تهدید می‌کند. از این بیم دارم که این روند به طرز روز افزون گسترش یابد و حالت همگانی به خود گیرد و به جان و پیکر زنده امت سرایت کند، و اندیشه و فرهنگ و حیات اقتصادی و اجتماعی و رشته خانواده‌ها را به خطر بیندازد.

گزینه‌های امت برای رویارویی با این خطر بزرگ تا کنون در دو محور تجلی یافته که عبارتند از:

* محور اصولی و سیاسی همایش بین‌المللی تهران، که چند ماه پیش به منظور همیاری مردم فلسطین برگزار شد.
* محور ادامه روند انتفاضه در فلسطین و مقاومت در جنوب لبنان.

ملت‌های منطقه در پرتو این دو محور با روند سازش با دشمن صهیونیستی مقابله می‌کنند. ولی، به یک عامل دیگر نیاز دارند که مکمل دو محور پیشین می‌باشد. چرا که جبهه‌ای جدید گشوده شده و قدرت‌های بین‌المللی می‌کوشند آن را مشروع و رسمی جلوه دهند. این جبهه همانا روند عادی سازی روابط میان اعراب با رژیم صهیونیستی است که منافع مشترک نظام‌های حاکم را در چارچوب نظام جدید منطقه‌ای یا طرح خاورمیانه جدید در حوزه‌های گوناگون تأمین می‌کند. متولیان این جبهه می‌کوشند رژیم صهیونیستی و جنبش صهیونیسم جهانی را وارد جغرافیای سیاسی و حیات اجتماعی و واقعیت روزمره افراد و خانواده‌ها و جوامع منطقه و جهان اسلام کنند. محافل مردمی و متولیان امور امت اسلامی و عربی برای رویارویی با این خطر جدید باید از نو سازماندهی شوند تا جامعه را در برابر این خطر واقعی مصون بدارند. بی‌تردید هر نوع پیروزی و هر دستاوردی که این جبهه کسب کند پیروزی سیاسی و عملیاتی حائز اهمیت برای امت محسوب می‌شود. و هرگونه شکاف و پراکندگی برای نیروهای مقاومت زیان بخش است.

بنابراین امت وظیفه دارد نوع شکل‌گیری و سازماندهی خود را بازسازی و نظم و سامان دهد. در زندگی روزمره افراد و جامعه لازم است شعارها در همه سطوح به عمل تبدیل شود. یکی از اهداف ما از طرح اتحاد اعراب و مسلمانان و پیشنهاد یکپارچگی امت گسترش و تحکیم مبارزه با روند عادی سازی روابط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی با رژیم صهیونیستی در سطح جهان عرب و جهان اسلام می‌باشد.

آیین گرامیداشت شهید زنده یاد سیدعباس موسوی و آیین قدردانی از همه شهدای مقاومت، مخصوصاً شهدای مقاومت اسلامی و ملی لبنان و فلسطین و گرامیداشت نام شهادت را مغتنم می‌شمارم تا به همه نیروهای زنده و پویای امت اسلامی که نماد امید و آرزوی آینده ما هستند تأکید کنم، چنانچه مردم ما به میزانی که شرایط پیروزی را فراهم نمایند، خداوند نیز به همان میزان به ما کمک خواهد کرد تا بر دشمن قسم خورده پیروز شویم. وحدت کلمه، دور اندیشی و پایداری و تداوم مقاومت از مهم‌ترین شرایط پیروزی هستند و خداوند فرموده است «ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی، یغیروا ما بأنفسهم.» ■

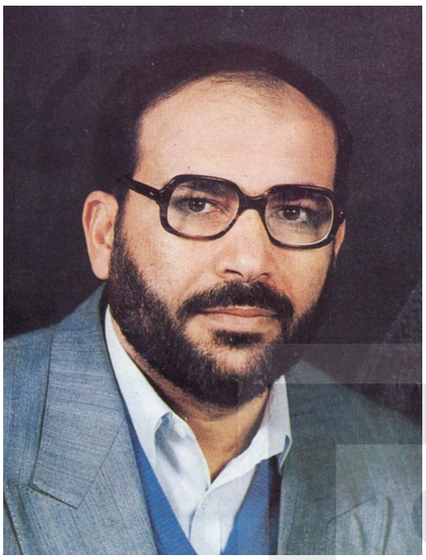

سید شهدای انقلاب اسلامی لبنان بود...

سخنان شهید دکتر فتحی الشقاقی
در رثای شهید سیدعباس موسوی

در این مرحله دشوار و طاقت‌فرسا، در این مرحله دلتنگ و ستوه‌آور، نام سیدعباس موسوی می‌درخشد. چه نام و چه نشانه بزرگی است. همه نشانه‌های عصر حاضر را در خود خلاصه کرده است... مثل اینکه همه نام‌ها و نشانه‌ها به او ارتباط دارند... مثل اینکه همه نام‌ها و نشانه‌ها با نام او هماهنگ و همگرا شده‌اند؛ از انتفاضه و جهاد خستگی‌ناپذیر ملت فلسطین گرفته، تا لبنان رهایی یافته از چنگ نیروهای چند ملتی، تا جنوب لبنان آزاد گشته از لوث اشغالگران صهیونیست، تا انقلاب اسلامی در این جهان پهناور، از تهران گرفته تا سرتاسر میهن اسلامی، تا نام امام خمینی بزرگ، همه با نام و نشان سیدعباس موسوی گره خورده‌اند.

زمین با خون سیدعباس رنگین شد، افق با خون فرزند پیامبر رنگین گشت، خون با خون درآمیخت، رود خون در دفاع از عقیده، سرزمین، سرنوشت و تاریخ و در دفاع از حق، عدل، آزادی و کرامت انسانی جریان یافته و توقف نخواهد کرد، از حمزه گرفته تا ابا عبدالله الحسین (ع) تا سیدعباس موسوی، درود بر شما خاندان رسول‌الله (ص) که با خون پاکتان این دشت تاریک را روشن می‌کنید.

در شرایطی که دسته‌ای از زمامداران عرب در برابر امریکا کمر خم کرده‌اند و با محافل جدید یهودی در مسکو شراب می‌نوشند و به داستان سرایی می‌پردازند، سیدعباس موسوی این نواده اهل بیت در شب تاریک اعراب فریاد مرگ بر شیطان بزرگ، مرگ بر اسرائیل، اراده امریکا تعیین‌کننده نیست، سر داد.ای سید، ای فدایی قهرمان، از اولین لحظه‌ای که با تو آشنا شدم، به فروتنی و مهربان بودن تو غبطه می‌خوردم، بر تو غبطه می‌خوردم که برای دفاع از آرمان فلسطین از فلسطینیها دلسوزتر بودی. برای کودکان و مستضعفان انتفاضه احساس درد و اندوه می‌کردی، برای وحدت، جهاد و پیکار تلاش می‌کردی.

نام بزرگ سیدعباس موسوی، این برجسته‌ترین شاگرد مکتب و راهکار خمینی چندی پیش از دستور کار و فرهنگ زندگی‌مان حذف شد. این قهرمان استثنایی در این مرحله استثنایی از میان ما رفت. در شرایطی که رهبران و زمامداران و سران نظام‌های عرب برای دریوزگی حمایت و لطف و عنایت شیطان بزرگ امریکا صف کشیده‌اند، و به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ پناهگاهی جز آبشخور امریکا وجود ندارد. سیدعباس موسوی در عمق سرزمین جنوب لبنان پیشروی می‌کرد تا با سیمای گندمگون و با مشت، خمینی صفتانه و با صدای آرام و مهربان که حزن و اندوه و خشم و خروش امت را پنهان می‌کرد، در خط مقدم جبهه رویارویی با صهیونیسم جهانی می‌ایستاد و فریاد بر می‌آورد و در حالی که همه در برابر امریکا سر تسلیم فرود آورده بودند، تنها سیدعباس موسوی این بازمانده اهل بیت (ع) بر پیمان خود با اهل بیت (ع) وفادار مانده بود، و به راهش ادامه می‌داد. در شب تاریک اعراب خروش مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل سر می‌داد. او می‌گفت امریکا هیچ نقشی در تعیین سرنوشت ما ندارد و تسلیم زور گویی امریکا نمی‌شویم.

آری، سید شهدای مقاومت اسلامی لبنان این چنین بود. یک شهروند لبنانی به من نشان دهید که در ده سال گذشته از نظر شرافت و جوانمردی و دفاع از آرمان فلسطین هم ردیف سیدعباس موسوی بوده است! یک شهروند فلسطینی به من نشان دهید که در ده سال گذشته همچون سیدعباس موسوی به شیوه افتخارآفرین و مردانه در برابر اشغالگران صهیونیست ایستادگی کرده باشد! یک شهروند عرب به من نشان دهید که مانند سیدعباس موسوی با جوش و خروش و جوانمردی مبارزه کرده باشد! بنابراین، او را مرد شماره یک فلسطین می‌نامم. در برابر خدا و در برابر تاریخ و در برابر امت گواهی می‌دهم که سیدعباس موسوی پیش از شهادتش مرد شماره یک لبنان، و مرد شماره یک فلسطین، و مرد شماره یک اعراب بوده است. به‌رغم سال‌های درد و رنج و محرومیت شمشیر علی(ع) را به دست گرفت و از میان ویرانه‌ها سر برآورد، تا نوید طلوع فجر صادق را به امت مژده دهد. او با یک دست قرآن و با دست دیگر شمشیر زیست، و در کمین توطئه‌های محافل و مجامع بین‌المللی به ملکوت اعلی پیوست. هر گاه با سیدعباس موسوی دیدار می‌کردم او را نگران فلسطین و نگران انتفاضه و نگران کودکان مستمند و نگران وحدت و جهاد و پیکار می‌یافتم. دقیق‌ترین جزئیات رویدادی فلسطین را جویا می‌شد. مثل اینکه قصد داشت به این سرزمین عروج کند. همه هشدارها را نادیده گرفت و همواره به جنوب لبنان می‌رفت.

> **سیدعباس با شهادت خود عجز و ناتوانی نظام‌های عربی که سرشان را زیر برف پنهان کرده‌اند را آشکار کرد. این نظام‌ها خبر شهادت این سید قهرمان را نیز سانسور کردند. تا این خبر تاثیر منفی بر همسویی آنان با عربده کشی امریکا نداشته باشد. این نظام‌ها از خادم‌الحرمین شریفین گرفته تا پیشوای کمیته دفاع از قدس که خود را امیرالمؤمنین مغرب معرفی می‌کند، در ستون فروشندگان قدس صف کشیده‌اند**

هنگامی که مسئولان گروه‌های دهگانه مقاومت فلسطین در حاشیه همایش همیاری انتفاضه فلسطین در سال ۱۹۹۱ در تهران گرد هم آمدند، احساس شرم کردند که جلسه کاری تشکیل دهند و سیدعباس موسوی اولین شرکت کننده آن جلسه نباشد. چرا که در آن شرایط سخت و دشوار اولین فدایی استثنایی بود. سخنان افتتاحیه آن جلسه را او ایراد کرد. چرا که اولین شلیک کننده آتش او بود. مسئولان گروه‌های مقاومت فلسطین به اتفاق آراء او را به ریاست کمیته تدوین قطعنامه برگزیدند. چرا که او تاریخ فلسطین را با خون و گلوله رقم می‌زد.

ای سید، هرگاه با یکدیگر ملاقات می‌کردیم، نخستین پرسشتان این بود که برای رهایی فلسطین چه گامی برداشته‌اید؟ پس از بیانیه و موافقتنامه تهران چه کار کرده‌اید؟ سرور من اکنون کیست که این پرسشها را با من در میان بگذارد؟ سرور بزرگ من، برای تو مرثیه نمی‌خوانم؛ این مردم هستند که برای مردگانشان مرثیه می‌خوانند. برای تو مرثیه نمی‌خوانم. تو زنده هستی! کودکان معصوم تو را زنده می‌دانند. گلوله مجاهدان، فریادهای انتفاضه تو را زنده می‌دانند. شما به انتفاضه اصالت بخشیده‌اید نه آن دسته از زمامداران عرب از خلیج فارس گرفته تا اقیانوس اطلس! سرور بزرگ من، برای تو مرثیه نمی‌خوانم؛ برای صندلیها، دفاتر و اوراق و اسناد خویش مرثیه می‌خوانم. باید برای آنها آتش بیفروزیم و پشت سرت در خیابانها راه بیفتیم. به سوی جنوب، جنوب لبنان سرازیر شویم، جنوب فقیران و مردمان ستم‌دیده تا شهادت و یا آزادی قدس.

در حقیقت تنها دغدغه لبنان و فلسطین را نداشت، سرتاسر جهان را روستای خود می‌پنداشت. سرتاسر جهان اسلام را حریم حیاتی خود می‌دانست. سیدعباس موسوی از کشمیر و افغانستان و پاکستان بازدید کرد، از من گله کرد و گفت چرا همراه ما نیامدید؟ اوضاع و رویدادهای الجزایر، تونس، سودان، مصر، اردن و سرتاسر این میهن پهناور را پیگیری می‌کرد. هر گاه می‌شنید یک شهروند مسلمان در گوشه‌ای در جهان مورد سرکوب و ستم قرار گرفته و یا مسلمانی به پا خاسته است به کمک او می‌شتافت. چندی پیش در سایه ناباوری این رهبر بی‌نظیر فرا ملیتی از میان‌مان رفت

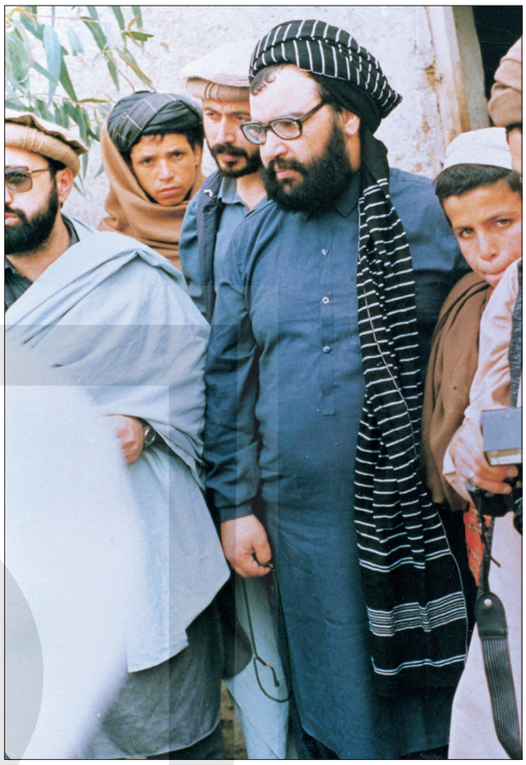

حضور شهید سید عباس موسوی در کنار مبارزین مسلمان افغانستان.

تا با شـهادت خود ثابت کنـد نظام بین‌المللی که بر مبنای پنداشـت‌های زور و سـلطه گری برپا شـده است، اصل تروریسـم بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، ارکان و عوامل این نظام همواره برای ترور شخصیت‌های دلسوز، و ارعاب جریانات زنده دنیا که در برابر قلدری و طغیان‌گری این نظام مقاومت می‌کنند، آماده‌اند.

سـیدعباس با شهادت خود عجز و ناتوانی نظام‌های عربی که سرشـان را زیر برف پنهان کرده‌اند را آشکار کرد. این نظام‌ها خبر شهادت این سید قهرمان را نیز سانسور کردند. تا این خبر تاثیر منفی بر همسویی آنان با عربده کشی امریکا نداشته باشـد. این نظام‌ها از خادم‌الحرمین شریفین گرفته تا پیشـوای کمیته دفاع از قدس که خـود را امیرالمؤمنین مغرب معرفی می‌کند، در سـتون فروشندگان قدس صف کشیده‌اند.

در این میان تنها سـیدعباس موسوی است که در راه دفاع از قدس در خون خود می‌غلطد. او با شـهادت خود ثابت کـرد که وعده‌هـای پوچ و تو خالی صلح امریکا سـرابی بیش نیسـت. دشمن صهیونیسـتی فقط می‌خواهد اراده و سـلطه‌اش را بر ما تحمیل کنـد. می‌خواهد ما را بنده ذلیل و ناتوان خود قرار دهد. شـهادت سیدعباس این درس را به ما آموخت که این امت زنده اسـت، و هرگز سر تسلیم فرود نمی‌آورد. خداوند اراده کرده تا این بخش از امت که در خطوط تماس مستقیم با دشمن قرار دارد، امتی زنده و پویا باشد، تا با نشانه‌های ایمان و ایثار و فداکاری بدرخشد. قدرت‌هایی که اداره‌شان را بر بیشتر زمامداران و نظام‌های عرب منطقه تحمیل کرده‌اند، بدانند که هرگز اراده‌شـان را بـر ملت‌های منطقه و گروه‌هـای مجاهد و فداکار تحمیل نخواهند کـرد. قدرت‌هایی که با موشـک و تکنیک برتر توانستند دژهای تسخیرناپذیر را به تصرف خود درآوردند، هرگز قادر نخواهند بود یک روسـتای مقاوم جنوب لبنان را تسخیر کنند.

اکنون که سید شـهدای مقاومت به شهادت رسیده است، دشـمن به تجاوز گری و برتری جویـی ادامه می‌دهد. در همین حـال فرزندان امت به جهاد و مقاومت ادامه می‌دهند. شکسـت خوردگان و سازش کاران همچنان به شیطان چشم امید دوخته‌اند. ملت‌های منطقه با شـجاعت وصف‌ناپذیر و نشـاط معجزه‌آمیز به راهشان ادامه می‌دهند تا درخـت تنومند انتفاضه را با خون پاک‌شـان آبیـاری کننـد. ایـن در حالی اسـت که دل باختگان اجلاس مادرید و واشنگتن می‌کوشند از انتفاضـه در اجـرای طرح‌های چندش آور بهره‌برداری کنند. همه می‌دانند که این طرح‌ها ملـت فلسـطین را از حقـوق انکارناپذیرش محروم می‌کند. هویت ملی او را از بین می‌برد. همـه می‌دانند طرح خود گردانی که اسـحاق شامیر (نخسـت وزیر پیشین اسرائیل) و پس از او اسـحاق رابین (نخسـت وزیـر معدوم اسرائیل) به هیئت مذاکره کننده فلسطینی ارائه کرده‌اند، یک طرح فریبنده و پوچ بیش نیست. اسحاق ترکیب هیئت اسرائیلی مذاکره کننده با نمایندگان دولت‌های عربی را تغییر داد و هیئت مذاکره کننده با فلسـطینی‌ها را دست نخورده باقی گذاشـت تا هیچ امتیازی به فلسطینی‌ها ندهد اما، با این وصف رئیس سـازمان آزادی بخش فلسـطین در پی پیروزی حزب کار در انتخابات مجلـس رژیم صهیونیسـتی اعلام کرد که اسـرائیلی‌ها به روند صلح رأی مثبت داده‌اند! بـا این وصف اعراب بـرای رهبری ورشکسته و سازش کار فلسطین تبلیغ کردند.

ایـن رهبری به نوبه خود بـرای حزب کار و رئیس آن اسـحاق رابیـن تبلیغ کرد، و بـه افکار عمومی جهان گفت که صهیونیست‌ها پیامبران صلح‌اند اما، شما به سیاسـت سرزمین سوخته اسحاق نگاه کنید. او با موشک، خانه‌های مردم را در جنوب لبنان و در شهرهای غزه و خان یونس و جنین بر سرشـان خراب می‌کند. جوانان انتفاضه را در سرزمین‌های اشغالی بازداشت و با خونسردی به قتل می‌رساند. در نتیجه سیاست مشت آهنین اسحاق، شهدای فلسـطین روز به روز افزایش می‌یابد. این در حالی است که همه نظام‌های عرب برای رابین هورا کشـیدند، و او را صلح طلب معرفی کردند. آنگاه رابین صدها تن از فرزندان ملت فلسـطین را در شرایط سرمای زمسـتان و یخبندان به جنوب لبنان تبعید کـرد. محافل و مجامع بین‌المللی و نظام‌های حاکم عربی خم بـه ابرو نیاوردند. این تبعیدیان با دسـت خالی و شـکم گرسـنه، اما، با عزمی پولادین و اراده آزاد خواسـته‌های خـود را بر نفـاق و بی‌عدالتی و معیارهـای دوگانه مجامع بین‌المللـی تحمیل کردند. نگاه کنید، آنان مانند کوه ایستاده‌اند. جز بازگشت به میهن‌شان هیچ راهی را نمی‌پذیرند. همه بهشـت‌های روی زمین را رد می‌کنند. حاضرند زیر برف‌ها دفن شـوند اما، از عشق به میهن چشـم پوشی نکنند. کسـانی را که در کشورهای اروپایی و امریکایی در رفاه و خوشگذرانی زندگی می‌کنند و قدس و سرزمین فلسطین را به فراموشی سپرده‌اند، به باد مسخره گرفته‌اند. تبعیدیان مرج الزهور نماد مردانی هستند که ملت فلسطین و آرمان فلسطین به وجود آن زنده است. آنان پیشگامان ملتی هستند که شایستگی حیات و زندگی را دارد و پیروزی او اجتناب‌ناپذیر اسـت. برادران مجاهد، به مناسبت شهادت ابر مرد فلسطین، پایبندی جنبش جهاد اسلامی به تلاش برای آزادی سرتاسر سرزمین فلسطین از دریای مدیترانه گرفته تا رود اردن را اعلام می‌دارم. مخالفت قاطع ملت فلسـطین را با گفت‌وگوهای ننگین و ذلت بار واشـنگتن ابراز می‌دارم. از هیئت ناکام و ناامید فلسـطینی می‌خواهیم از خواب غفلت بیدار شـود، و به آغوش ملت باز گردد. ملت فلسـطین طرح‌های خود گردانی محدود و همه طرح‌های سـازش کارانه که هـدف آن نابودی آرمان فلسطین اسـت را رد می‌کند. به همه می‌گویم که اولین و آخرین گزینه ملت فلسطین ایستادگی مقاومت و پایداری و ادامه راه جهاد و مبارزه خسته ناپذیر است.

به مناسـبت شهادت سیدعباس موسوی این سید بی‌نظیر کربلای حسینی و خمینی تأکید می‌کنم که کربلا همچنان در وجدان ما زنده اسـت. در خون ما و وجدان بیدارمان نام حسـین (ع) زنده اسـت. خمینی بزرگ همچنان در حیات ما و رفتار ما حضور دارد. آن سید بزرگ که به او توصیه می‌کردند به جنوب لبنان و شهر جبشیت نرود، از میان‌مـان رفت. همان گونه که به جد بزرگ او ابا عبدالله الحسین (ع) توصیه کردند که به شمال و به طرف کربلا نـرود. اما، حسـین به کربلا رفت تا با مـرگ خود به ما زندگـی ببخشـد. درود بر توای فدایی بـزرگ، درود بر حزب‌الله که با شهادت دبیرکل آن حیات دوباره می‌یابد. این حزب پیروز است. ■

سـیدعباس با شـهادت خود عجز و ناتوانی نظام‌های عربی که سرشـان را زیر برف پنهان کرده‌اند را آشـکار کـرد. این نظام‌ها خبر شـهادت این سـید قهرمان را نیز سانسور کردند. تا این خبر تاثیر منفی بر همسـویی آنان با عربده کشـی امریکا نداشته باشد.

بهشت زهرای تهران.

درآمد

پروازی شرافتمندانه در راه نبرد رهایی...

ویژگی‌های عرفانی شهید سیدعباس موسوی از زبان شیخ حسین کورانی روحانی مبارز لبنانی

سال‌ها انس و الفت شیخ حسین کورانی روحانی مبارز لبنانی با شهید سیدعباس موسوی، این امکان را برایش فراهم کرد تا با خصوصیات و ویژگی‌های آن شهید بزرگوار از نزدیک آشنا شده و تحت تأثیر عشق بی‌شائبه و صادقانه سیدعباس موسوی وی را همراهی کند.

پاسخ کوتاه ایشان به پرسشی که درباره ویژگی‌های آن شهید می‌شود و همچنین سوگنامه‌ای را که برای او سروده می‌خوانید.

در حقیقت ویژگی‌های معنوی و ابعاد عرفانی شخصیت شهید سیدعباس موسوی فراوانند و در این مقوله کوتاه به برخی از این ویژگی‌ها که از نزدیک شاهد آن بوده‌ام اشاره می‌کنم. شهید موسوی در دوران انقلاب اسلامی ایران که حضرت امام خمینی مدتی در فرانسه اقامت داشتند، حوزه علمیه شهر بعلبک در شرق لبنان را بر پا داشت، من و او در یک طبقه ساختمان حوزه سکونت داشتیم. او مردم را به حمایت از انقلاب اسلامی تشویق می‌کرد، و پس از پیروزی انقلاب نیز به پرورش نسلی با استعداد و طرفدار امام خمینی در بیروت و مناطق جنوب و بقاع مبادرت نمود.

بر پا داشتن نماز و نیایش رکن اساسی همه تلاش‌ها و کارهای او را تشکیل می‌داد. او بر لزوم مشارکت عمومی در نماز جمعه و نمازهای یومیه تأکید می‌کرد و نماز جمعه او در مسجد امام علی (ع) در شهر بعلبک ترک نمی‌شد. در سفرهای خارجی و یا هنگام شرکت در همایش‌های بین‌المللی و یا دیدار با مقام‌های سیاسی و وزیران دولتی، برپایی نماز برای او بسیار اهمیت داشت. از نیایش‌های مورد علاقه او این دعا بود: «أصحبت اللهم معتصماً بایمانک المنیع الذی لا یحاول و لایقاوم من شر کل غاشم و طارق». هرگاه با جوانان مقاومت خدا حافظی می‌کرد این آیه را تلاوت می‌کرد: «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد». او همواره در اوقات فراغت، قرآن می‌خواند تا جایی که بسیاری از سوره‌ها را حفظ کرده بود، و گاهی اوقات اگر اوضاع امنیتی چندان مساعد نبود، و نمی‌توانست قرآن به‌دست گیرد، سوره‌های حفظ کرده را زمزمه می‌کرد.

مدتی از تکمیل ساختمان حوزه علمیه امام منتظر در شهر بعلبک نگذشته بود، که کلنگ ساختمان اولین حوزه علمیه بانوان در لبنان را به زمین زد. چرا که برای آموزش مسایل دینی و احکام شرعی بانوان اهمیت فراوان قایل بود، و همسرش ام‌یاسر در این زمینه به او کمک کرد. در عین حال توانمندی او در زمینه هماهنگی میان رزمندگان مقاومت و مردم از یک طرف و میان دولت و احزاب گوناگون سیاسی زبانزد همگان بود.

سوگنامه سیدعباس موسوی از زبان شیخ حسین کورانی

ای یار

معمولاً، در این گونه بحث‌ها مبالغه‌گویی نیز وجود دارد اما، سعی خواهم کرد بدون مبالغه‌گویی هجرت تو را از دنیای فانی خلاصه کنم. من به عنوان دوست در مدت کوتاهی نیز همسایه تو بودم. به همه مراحل پرهیزکاریت ارج می‌نهم. همه قید و بندهای مشکلات شخصی را کنار گذاشتی، تا در سنگر رسیدگی به امور مسلمین موضع بگیری. اینها امتیازات کم نظیر شخصیت تو بودند که در عشق به مردم و سازندگی ساختار خانواده صمیمی و تداوم زندگی ساده و برپایی نمازهای خاشعانه، تجسم یافت.

عباس موسوی کیست؟

انسانی پر جنب‌وجوش که روح محمدی و علوی سرتاسر وجود او را به سوی نبرد رهایی و پیکار شرافتمندانه به پرواز درآورد و در حوزه علمیه نجف اشرف قرار دارد تا در مهم‌ترین ایستگاه نزدیک به درگاه احدیت به فراگیری علوم اهل بیت (ع) بپردازد. سید تربیت شده خانواده مومن و متدین هاشمی است که رویاهای سایر روحانیون جوان او را برای کسب علم و دانش سیراب نمی‌کرد. عصای مهاجرت را در جوار بارگاه ملکوتی جدش امیر مومنان (ع) بر زمین نهاد، تا از نور هدایت و دریای بیکران ایشان و رسیدن به حق و حقیقت، و تشخیص حق و باطل بهره‌مند شود.

سیراب شدن از نور هدایت

دستان تقدیر و عنایت الهی سید را به پدری مهربان (آیت‌الله سید محمدباقر صدر) سپرد. شهید صدر قلب و روح بزرگی داشت که جز برای عشق به معبود و محبت محمد مصطفی (ص) و اهل بیت علی مرتضی (ع) نمی‌تپید. لذا فراگیری علوم قرآن مهم‌ترین آرزوی سید بود تا برای تحقق آن توشه سفر و هجرت را بر دوش بسته بود. برای اعتلای نام و کلمه اسلام عزیز شهادت را سرلوحه خود قرار داد.

شهید سیدعباس در حوزه نجف اشرف گمشده‌اش را یافت و به جست‌وجوی نور هدایت و بارقه‌ای امید پرداخت. «الله نور السموات و الارض» این نور در طور سیناء و در سرزمین وحی و در مدینه العلم مولای متقیان در مقابل دیدگانش به روشنی درخشید و تجلی یافت. سیدعباس تشنگی خود را در مدینه العلم نجف برطرف می‌کرد. از سر چشمه زلال و حقیقی نور الهی سیراب گشت. و آیا علم حقیقی جز نور خداست که «یقذفه الله فی قلب من یشاء». گرچه زمان حضور سید در مدینه العلم نجف کوتاه بود اما، تابش نور الهی در قلب سید شتابان و فراگیر بود.

بازگشت به میهن

بحران‌های فزاینده، سرزمین عراق را فرا گرفت، و سید بناچار آواره گشت و به میهن بازگشت. قلب خود را نزد جدش گذاشت. و بار دیگر براق سفر در خلق خدا را به سوی حق

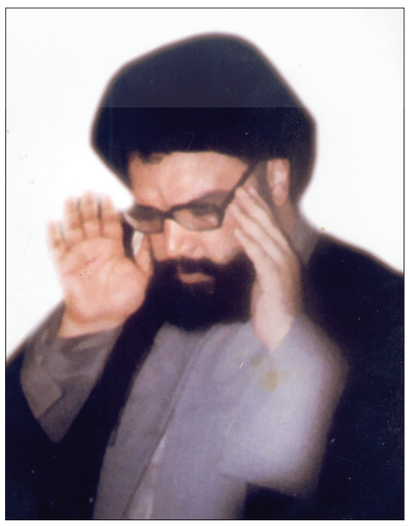

سوار گشته و برای تحقق سه هدف به پرواز درآمد: تأسیس حوزه امام منتظر(عج) و حوزه الزهراء (س) و تبلیغ احکام اسلام.

نسیم صبحگاهی تهران نفس تازه به او دمید

دیری نپایید که نسیم صبحگاهی در تهران نفس تازه به سیدعباس موسوی دمید. سیل خروشان رحمت الهی و حماسه آفرینی مردمی دشت‌ها و دره‌ها را سیراب کرد. آبشار نورانی پدر سیدمصطفی خمینی همه جا را منور کرد. انفجار نوری بود که دل سیاهی شب تاریک و دراز را درید.. همه ایمان با همه وجود در برابر همه کفر به میدان آمد. این بار چشمان کفر از مشاهده نور ایمان به وحشت افتاد. دل‌ها از شدت وحشت هراسان شدند. بار دیگر علی (ع) با ذو الفقار بر کشیده از نیام به میدان آمد. این بار عمرو بن عبد ود عامری جرئت مبارزه جویی نیافت. چرا که این بار همه اسلام به میدان آمده و چشم و گوش‌ها را پر کرده است. آنگاه رویای سیدعباس موسوی تحقق یافت. سید از اعماق دل لبخند زد و در برابر قدرت خدای متعال به سجده افتاد و دستان ستایش بر آسمان بلند کرد. امام خمینی (ره) نیز با مشکاه نور الهی میان توده مردم نمایان شد و آنگاه همه سرزمین‌ها با نور الهی بدرخشید.

سیدعباس زود هنگام در امام مسلمانان امام خمینی (ره) ذوب شد آن گونه که پیش از او آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر ذوب شده بود. (اشاره‌ای به گفتار شهید صدر که توصیه کرده بود: «در امام خمینی ذوب شوید آن گونه که ایشان در اسلام ذوب شده است»).

زبان ابا یاسر، همواره زبان امام خمینی (ره) بود. سخنان امام را تکرار می‌کرد: «ما بر خط اماممان خمینی و بر اصولی که بنا نهاده اند حرکت می‌کنیم. ما را بکشید. ملت ما بیش از پیش بیدار می‌شوند». طلال سلمان سردبیر روزنامه السفیر که یک روزنامه نگار سرشناس و انقلابی است روزی پرسید: «با شگفتی به سخنان سید گوش می‌دادم. این پرسش در ذهنم نقش بست که آیا هنوز کسی میان ما هست که با این زبان سخن بگوید؟».

پیروی از مقام رهبری

شهید سیدعباس موسوی روند رویدادهای پس از ارتحال امام را با دقت و به دور از هرگونه تملق پیگیری می‌کرد. به خاطر پیروی که از مبانی خط امام داشت، رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را تداوم خط امام خمینی(ره) می‌دید. پس به او اعتماد کرده و از ایشان پیروی نمود.

شوق وصال

پس از گذشت دو دهه چه زود با یکدیگر آشنا شدند. گرد و غبار دنیا را از لباس کهنه خویش تکانند، از روح محمدی و علوی خویش غبار تن را بشست. و سید الشهدای مقاومت اسلامی زودهنگام به مهمانی سرور خود ابا عبدالله الحسین (ع) شتافت. و اگر ابو الفضل العباس (ع) سر و دستش را برای رسیدن به حسین (ع) و دیدار رسول الله (ص) و لقاء الله تقدیم کرد.. اما سیدعباس موسوی معتقد بود که اگر هیچ اثری از سر و بدنش نماند و پیکرش به خاکستر تبدیل شود، این ایثارگری به اندازه بند کوچک انگشتان ابا الفضل العباس که همه شهیدان راه آزادی به او غبطه می‌خوردند، ارزش ندارد. ■

شهید سیدعباس موسوی و پارادوکس آن زمان نجف...

گفت‌وگوی شاهد یاران با
حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر محتشمی‌پور

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی‌اکبر محتشمی‌پور علاوه بر اینکه مسئولیت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق را برعهده داشت، از سوی حضرت امام خمینی(ره) نیز مکلف بود مراحل تاسیس حزب‌الله را پیگیری کند. آقای محتشمی‌پور بر این اساس اطلاعات فراوانی از جزئیات و چگونگی تاسیس حزب‌الله و شخصیت‌های لبنانی که نقش بسزایی در پیدایش این جنبش انقلابی داشتند در حافظه دارد. ایشان در این گفت‌وگو بخشی از این اطلاعات را برای اولین‌بار برای خوانندگان شاهد یاران آشکار می‌کند که با هم می‌خوانیم.

درآمد

به عنوان اولین سؤال بفرمایید چه شناختی از شهید سیدعباس موسوی دارید و ابعاد و ویژگی شخصیتی ایشان کدامند؟

«بسم الله الرحمن الرحیم. والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا، وان الله مع المحسنین». شخصیت علمی آقای سیدعباس موسوی، شهید بزرگواری که اهل روستای نبی شیث در منطقه بقاع لبنان بود، در دوران طلبگی در حوزه علمیه نجف شکل گرفت. ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یکی از طلبه‌های خوب و فاضل حوزه علمیه نجف بود. در نجف اشرف طلاب لبنانی بیشتر با بیت مرحوم شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر رفت و آمد داشتند. به این دلیل که شهید صدر یک شخصیت مبارز، روشنفکر و برای آینده جهان اسلام و مسلمانان طرح و برنامه ارائه می‌کرد. طلاب و فضلای لبنانی که در نجف اشرف بودند، با توجه به فرهنگ غنی که در لبنان وجود داشته، بیشتر جذب مراکز فرهنگی بالا و مراکز سیاست اسلامی پیشرو می‌شده‌اند، که شهید صدر پیشگام و طلایه‌دار آن مراکز بود.

در آن برهه، به موازات فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی شهید صدر، جریانات روشنفکری دیگری نیز در حوزه علمیه نجف اشرف وجود داشتند، ولی به زبان‌های دیگری غیر از زبان عربی فعالیت می‌کردند. اما اغلب جریانات عرب زبان که در نجف فعالیت می‌کردند، با تشکیلات شهید صدر سروکار داشتند. بنابراین بیشتر طلاب کشورهای عربی از جمله طلاب لبنانی جذب جریان شهید صدر می‌شدند. جریانات دیگری هم وجود داشتند که دارای رویکرد فرهنگی غنی و پیشرو بودند.

آیا این جریانات با تشکیلات و مکتب امام خمینی(ره) نیز ارتباط داشتند؟

ارتباط طلاب عرب با بیت امام نسبتاً محدود و مختصر بود. به این دلیل که محاوره در بیت امام با زبان فارسی صورت می‌گرفت. البته بسیاری از طلاب عرب زبان در بیت امام حضور داشتند و در کلاس‌های درس ایشان شرکت می‌کردند. اما مکالمه غالب در بیت امام زبان فارسی بود. کسانی که به بیت امام رجوع می‌کردند، اعلامیه‌ها و کتاب‌های حاوی بیانات امام خمینی)ره (را که به زبان عربی ترجمه شده بود دریافت و از آنها استفاده می‌کردند.

آقای سیدعباس موسوی و سایر طلاب لبنانی، از طریق کتاب‌ها و اعلامیه‌های عربی امام خمینی، با بیت امام ارتباط برقرار کرده بودند. لذا آنها خوب امام را درک کرده و می‌شناختند. هرچند که رفت و آمد روزانه و مستمر با بیت امام نداشتند. رفت و آمد مستمرشان با بیت شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر بود. چون آقای صدر هم به زبان عربی تدریس می‌کرد و هم بیشتر شاگردان او عرب زبان بودند.

> **آقای سیدعباس موسوی و سایر طلاب لبنانی، از طریق کتاب‌ها و اعلامیه‌های عربی امام خمینی، با بیت امام ارتباط برقرار کرده بودند. لذا آنها خوب امام را درک کرده و می‌شناختند**

پس از این که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، و تحولاتی در داخل عراق روی داد، بعثی‌ها همه طلاب غیر عراقی را از حوزه علمیه نجف اشرف به خارج عراق اخراج کرده و بر اثر این اقدام، مجموعه طلاب لبنانی به کشورشان بازگشته و جذب نهادهای امام موسی صدر شدند. افرادی که روحیه مبارزه جویی داشتند و اجرای عملیات مسلحانه بر ضد نظام رژیم صهیونیستی را ضروری می‌دانستند، جذب جنبش امل و شاخه نظامی این جنبش) گردان‌های مقاومت لبنان (شدند. افرادی هم که طرز تفکر سیاسی داشتند به تشکیلات امام موسی صدر پیوستند. چه عضو جنبش امل باشند، یا نباشند. آقای سیدموسی صدر یک شخصیت برجسته بود که افکار عمومی لبنان و جهان عرب او را می‌شناختند. اندیشه و تفکر او بسیار روشن و پیشرو بود. بالطبع ابعاد ضد صهیونیستی امام موسی صدر باعث شده بود که این‌گونه فضلا و علمایی که در بیت امام و در بیت شهید صدر در نجف اشرف آموزش علمی دیده و پرورش یافته بودند، بیشتر جذب تشکیلات امام موسی صدر شوند.

هرچند که جریانات دیگری هم در لبنان مانند حزب الدعوه و دیگران وجود نداشتند، اما تأثیر روحیه جهاد گرایانه شهید صدر در لبنان کمتر بود. ناگفته نماند که شاخه حزب الدعوه در لبنان با جریان شهید صدر در عراق ارتباط داشت. فعالان این جریانات بیشتر به مسائل فرهنگی و اجتماعی می‌پرداختند و مسائل تبلیغاتی و اطلاع رسانی برای آنها ارزش داشت. اما جنبه‌های مبارزاتی و سیاسی و جهادی قوی، کم‌رنگ بود.

اجازه فرمایید کمی در نجف بمانیم و رویدادهای این شهر را بیشتر بازنگری کنیم. در آن شرایط که جنابعالی در نجف اشرف و در بیت امام خمینی حضور داشتید، در حالی که امام موضوع حکومت اسلامی را مطرح می‌کردند، شهید صدر موضوع پیکار سیاسی را مطرح می‌کردند. این نشان می‌دهد که در نجف نوعی تضارب آراء وجود داشته است. این تضارب آراء چه تأثیری بر شکل‌گیری اندیشه سیدعباس موسوی و سایر طلاب لبنانی بر جای گذاشت؟

امثال سیدعباس موسوی در نجف اشرف دچار یک پارادوکسی شده بودند. (شاید بازنگری این مسائل برای روشنگری افکار عمومی مفید بوده باشد). اصولاً شهید صدر بر این باور بود که با حرکت فرهنگی و گسترش آگاهی میان جوانان و دانشگاهیان و دامن زدن به حرکت تبلیغاتی بتواند جامعه را اصلاح کند، و در پی اصلاح جامعه، ارکان کشور متحول می‌گردد. مدیریت کشور سیمای اسلامی به خود می‌گیرد، و جنبش اسلامی در دراز مدت به حکومت اسلامی می‌رسد. شهید صدر این حرکت را حرکت سه مرحله‌ای نامیده بود.

آیا هدف شهید صدر از تأسیس حزب الدعوه همین بود؟

آری. همین طور است. شعار «الدعوه والدعاه» مشخص است. بنابراین شهید صدر کمتر وارد کارهای اجرایی و عملیاتی و سیاسی می‌شد. در حالی که گرایش جوانان و جامعه به سمت مسائل سیاسی و حرکت‌های انقلابی گرایانه خیلی بیشتر بود. و لذا در نجف اشرف یک نوع اختلاف و تضاد سلیقه‌ای و رهیافتی بین یاران امام خمینی(ره) و جریانات وابسته به حزب الدعوه وجود داشت. البته شهید صدر کاملاً به امام خمینی(ره) اعتقاد داشت، و برای ایشان احترام قائل بود. ولی حزب الدعوه که ظاهر فرهنگی و در واقع عملکرد سیاسی داشت (سیاسی کاری حزب الدعوه

فقط در برابر جریانات سیاسی بود) و گرنه در مقابل رژیم حاکم بر عراق حرکت سیاسی چمشگیری نشان نمی داد. بیشتر سعی می‌کرد با مسائل، محتاطانه برخورد کند. بر این اساس طرفداران حزب الدعوه سعی می‌کردند میان بیت امام خمینی و جوانان عراقی و عرب دیواری ضخیم ایجاد کنند. از این نظر خوشحال بودند که زبان امام خمینی(ره) فارسی است و به زبان فارسی درس می‌دهد و سخنرانی می‌کند و به زبان فارسی اعلامیه منتشر می‌کند و تأثیر چندانی بر اقشار مردم به خصوص قشر جوان در عراق و کشورهای عربی ندارد. آن چیزی که تأثیر دارد، حرکت‌های حزب الدعوه و در رأس آن شهید صدر می‌باشد.

بنابراین یک سری کارشکنی‌هایی از سوی حزب الدعوه در برابر راهکار امام خمینی(ره) صورت می‌گرفت. به عنوان نمونه می‌گویم، وقتی امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۸ درس حکومت اسلامی را در نجف اشرف آغاز کردند، تصمیم گرفته شد این درس‌ها از نوار پیاده و سپس به زبان عربی ترجمه و منتشر گردد. هر روز که امام درس می‌دادند، نوارها پیاده می‌شد و بلافاصله اصلاحات انشایی مختصر روی آن صورت می‌گرفت و امام نظرات‌شان را اعمال می‌کردند و در مدت دو تا سه روز جزوه‌های درس امام به فارسی چاپ می‌شد.

به محض اینکه اولین درس آماده شد تصمیم گرفتیم آن را به زبان عربی ترجمه و منتشر کنیم. افرادی را جستجو کردیم که به زبان عربی مسلط باشند و درس‌های روزانه امام خمینی را به عربی برگردانند. به هر حال یکی از شاگردان ایرانی‌تبار شهید صدر که شاید راضی نباشند که نامشان برده شود را یافتیم و پیشنهاد ترجمه دروس حکومت اسلامی امام خمینی را با او در میان گذاشتیم. انسانی ادیب بود و به زبان عربی تسلط داشت، اما در کلاس درس امام شرکت نمی‌کرد، و تا آخرین روزهای اقامت امام در نجف در کلاس‌های درس ایشان شرکت نکرد. در هر صورت قرار شد که ایشان جزوه‌ها را مطالعه کند و نتیجه‌اش را اعلام کند. فردای آن روز آمد و گفت که حاضر نیست جزوه‌ها را ترجمه کند. آنگاه مرحوم آیت‌الله معرفت با کمال اشتیاق مسئولیت ترجمه این جزوه‌ها را پذیرفت. ایشان بلافاصله درس‌های حکومت اسلامی امام خمینی را به زبان عربی ترجمه می‌کرد و آنها را به چاپ می‌رساندیم.

هنگامی که جزوه‌های درسی امام خمینی به زبان عربی به چاپ رسید، حزب الدعوه توسط شیخ حسن کروبی برای بیت امام پیام فرستاد و اعلام کرد که با دانشگاه‌های عراق ارتباط دارد و آماده است جزوه‌های ولایت فقیه امام را در دانشگاه‌های عراق پخش کند. شیخ حسن کروبی آن زمان در نجف به سر می‌برد و در کلاس‌های درس امام خمینی(ره) شرکت می‌کرد و در کارهای چاپ و توزیع نشریات و اعلامیه‌ها و کتاب‌های امام فعال بود. این پیشنهاد، ما را خوشحال کرد. چرا که گمان کرده بودیم حزب الدعوه اعلام آمادگی کرده است که برای امام خمینی فداکاری و کتاب‌های ایشان را توزیع کند! مقادیری کتاب و نشریات امام را در اختیار حزب الدعوه قرار دادیم، و مدتی گذشت و بعد آگاه شدیم که هیچ جزوه و کتابی پخش نشده است. این مسئله را از مراکز دانشگاهی در بغداد و برخی شهرهای عراق پیگیری کردیم و بعد متوجه شدیم که حزب الدعوه این کتاب‌ها را اصلاً پخش نکرده است. آنگاه خودمان به پخش نشریات و اعلامیه‌های امام خمینی اقدام کردیم.

پس از اینکه تعدادی از این نشریات را توزیع کردیم، بسیاری از دانشجویان و جوانان عراقی به بیت امام مراجعه کردند تا جزوه‌های بیشتری از درس‌های حکومت اسلامی و ولایت فقیه را دریافت کنند. رویکرد جوانان عراقی به بیت امام زنگ خطری بود برای حزب الدعوه که نکند جوانان عراقی وارد عالم دیگری بشوند. با اندیشه دیگری آشنا بشوند که آنان را سریع‌تر به هدفشان نزدیک می‌کند.

رویکرد جوانان عراقی به بیت امام زنگ خطری بود برای حزب الدعوه که نکند جوانان عراقی وارد عالم دیگری بشوند. با اندیشه دیگری آشنا بشوند که آنان را سریع‌تر به هدفشان نزدیک می‌کند

آیا این رفتارها به سمع شهید صدر نیز می‌رسید؟

گمان نمی‌کنم شهید صدر در جریان عملکرد سیاسی حزب الدعوه بوده باشد. بالاخره برخورد حزب الدعوه با امام تا پایان حضور امام در حوزه علمیه نجف اشرف اینگونه بوده است. در ارتباط حزب الدعوه با بیت امام خمینی(ره) تضاد عمیق وجود داشت. امام خمینی(ره) و شهید صدر دو جریان اسلامی را در عراق و جهان عرب رهبری می‌کردند. اما جریان حزب الدعوه این دو راهکار را قبول نداشت. احساس می‌کرد اگر اندیشه و تفکر امام گسترش یابد، اندیشه و طرح حزب الدعوه کارآیی لازم را نخواهد داشت.

آیا این روش پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم ادامه یافت؟

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فضای موجود کاملاً تغییر کرد. به خصوص وقتی که شهید صدر نامه مشهور را برای حزب الدعوه نوشت و به اعضای آن توصیه کرد که در راهکار و اهداف امام خمینی ذوب شوند، آنگونه که امام در اسلام ذوب شده است. این جمله شهید صدر (ذوبوا فی الامام الخمینی کما ذاب هو فی الاسلام) مشهور است. این نامه تکلیف حزب الدعوه را روشن کرد و آنها به اندیشه امام گرویدند.

در این میان فضلا و طلاب لبنانی که در نجف اشرف به سر می‌بردند، با این اندیشه امام خمینی(ره) کاملاً آشنا شدند. هر چند که زبان و محاوره به نوعی مانع پیوستگی آنها به بیت امام می‌شد، اما ارتباط میان طلاب لبنانی با کارگزاران بیت امام بسیار مختصر و در حد لزوم بود.

در حوزه علمیه نجف اشرف، احساسات و گرایشات ناسیونالیستی تا چه اندازه نقش بازدارندگی داشت؟

طلاب لبنانی حس ناسیونالیستی و قومیت عربی نداشتند. از نظر فرهنگی از طلاب سایر کشورها، غنی‌تر و قوی‌تر بودند. در عراق در آن برهه حس ناسیونالیستی شدیدی وجود داشت، ولی میان لبنانی‌ها به مراتب کمتر بود. به این دلیل هنگامی که امام موسی صدر ایرانی تبار در لبنان مستقر شد، همه لبنانی‌ها اعم از شیعیان و سنی‌ها و مسیحیان ایشان را به عنوان رهبر شیعیان لبنان پذیرفتند. امام موسی صدر در مدت بسیار کوتاهی چنان توانست تحول ایجاد کند که همه او را قبول کردند. دلیل دوم این است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، لبنانی‌ها بیشتر از سایر ملت‌های عربی به انقلاب و امام گرویدند، و از انقلاب حمایت کردند.

آیا این گرایش به خاطر خلوص نیت لبنانی‌ها بوده است؟

قطعاً همین‌طور است. شاید ژن لبنانی‌ها با بقیه ملت‌های عرب متفاوت باشد! شاید به این دلیل بوده باشد که ارتباط لبنانی‌ها با نوآوری‌های دنیای معاصر بیشتر است. لبنانی‌ها از نظر فرهنگی با دیگران متفاوتند. شاید برخی ملت‌های آفریقایی نیز روحیه لبنانی‌ها را داشته باشند. امکان دارد به این دلیل باشد که حضور انبوه لبنانی‌ها در آفریقا روی ملت‌های آفریقایی اثر مثبت گذاشته باشد.

آیا در کادرهای درجه دو و سه حزب الدعوه روحانیون ایرانی هم حضور داشتند؟

نه فقط در کادرهای درجه دو و سه، حتی در کادرهای درجه یک هم حضور داشتند. آقایان شیخ محمد مهدی آصفی، سیدمحمود هاشمی شاهرودی، نوری اشکوری و حائری یزدی داماد مرحوم آیت‌الله مشکینی در تشکیلات شهید صدر و نیز در حزب الدعوه حضور فعال داشتند. پس از گذشت مدتی به خصوص پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، انشعاباتی در حزب الدعوه رخ داد و این آقایان از این حزب جدا شدند. آقای سیدمحمود هاشمی شاهرودی در آن برهه یک طلبه جوان بود، ولی به یاد دارم که آقای آصفی یکی از افراد برجسته حزب الدعوه به شمار می‌رفت.

زمانی که حضرتعالی مسئولیت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران را در سوریه عهده‌دار بودید حزب‌الله لبنان تأسیس شد. بفرمایید نقش شهید سیدعباس موسوی در تأسیس حزب‌الله چه بوده است؟

دقیقاً دو روز پس از حمله گسترده اسرائیل به جنوب لبنان که در روز ۱۶ خرداد سال ۱۳۶۱ مصادف با پنجم ژوئن سال ۱۹۸۲ میلادی اتفاق افتاد، اطلاع یافتم یک هیات بلند پایه سیاسی و نظامی از جمهوری اسلامی ایران قصد دارد عازم سوریه شود. از من خواسته شد تا از آقای حافظ اسد رئیس‌جمهوری پیشین سوریه برای پذیرش این هیات وقت ملاقات گرفته شود. اطلاع داشتم که آقای دکتر ولایتی وزیر

امور خارجه پیشین ریاست این هیات را بر عهده دارد. از وزارت خارجه سوریه درخواست وقت ملاقات کردم. حمله اسرائیل به لبنان که به اشغال بخش وسیعی از خاک این کشور از جمله بیروت پایتخت گردید، دو هفته پس از آزادسازی خرمشهر روی داد. هنگامی که هیات وارد دمشق شد، ملاحظه کردم که هیاتی بلند پایه و گسترده است. آقای سرتیپ سلیمی وزیر دفاع پیشین، تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، آقای محسن رفیقدوست که عضو شورای فرماندهی سپاه بود جزو این هیات بودند. در آن برهه سپاه پاسداران به صورت شورایی فرماندهی می‌شد. آقای متوسلیان فرمانده لشکر محمد رسول الله (ص) و برخی از مقام‌های کشوری و لشکری در این هیات حضور داشتند.

وقتی اسرائیل وارد لبنان شد و ارتش سوریه مستقر در مناطق جبل و بقاع شکست خورد، نیروهای اسرائیلی تا منطقه اشتوره نزدیک مرز زمینی سوریه پیشروی کردند. هیات ایرانی که پس از گذشت دو روز از اشغال لبنان توسط اسرائیل وارد سوریه شد، در ملاقات با حافظ اسد که حدود ٤ ساعت طول کشید، به او گفت که جنگ ایران با عراق پایان یافته و خرمشهر آزاد شده و ایران تصمیم دارد تعدادی از واحدهای رزمی خود را به سوریه و لبنان اعزام کند تا به طور مشترک با اسرائیل بجنگیم. حافظ اسد ابتدا نمی‌پذیرفت و به هیات ایرانی گفت: «شما گمان کرده‌اید که جنگ‌تان با عراق تمام شده است. با توجه به شناختی که از صدام و حکومت عراق دارم، این جنگ ادامه خواهد یافت. امکان ندارد نیروهای خود را از جبهه عراق به سوریه منتقل کنید». هیات ایرانی اصرار کرد که ما به این نیروها نیازی نداریم و این امکان وجود دارد که حدود ۱۱ لشکر به این منطقه اعزام کنیم. منتهی باید ستاد مشترکی از فرماندهان ایرانی و سوری تشکیل شود. حافظ اسد بالاخره متقاعد شد، و با این پیشنهاد موافقت کرد و بررسی جزئیات آن را به فرماندهان نظامی طرفین موکول کرد.

در پی ملاقات با حافظ اسد، فرماندهان نظامی ایران با فرماندهان نظامی سوریه جلسه مشترک تشکیل دادند و پس از دو روز بحث و بررسی به توافق رسیدند که نیروهای ایرانی عازم سوریه شوند.

یک هفته از حمله نظامی اسرائیل به لبنان نگذشته بود که اولین هواپیمای نظامی ایران وارد سوریه شد و حدود ۵۰۰ تن از نیروهای لشکر محمد رسول الله (ص) را به این کشور منتقل کرد. شب بعد هم هواپیمای دیگری آمد، و ۵۰۰ رزمنده دیگر را به سوریه انتقال داد. در طول پنج شب، پنج فروند هواپیمای نظامی وارد سوریه شدند، و در هر نوبت ۵۰۰ رزمنده را با سلاح و مهمات به دمشق انتقال دادند.

چه کسی تصمیم گیرنده نهائی اعزام این هیات به سوریه بود؟

آمدن این هیات بلندپایه به سوریه در نتیجه تصمیم‌گیری شورای عالی دفاع بود. شورای عالی دفاع پس از حمله اسرائیل به لبنان جلسه تشکیل داد و تصمیم گرفت به سوریه و لبنان نیرو اعزام کند تا با اسرائیل بجنگند. دو فروند از این هواپیماها چتربازهای تیپ ذوالفقار ارتش را منتقل کردند. سه فروند هواپیما نیز نیروهای لشکر محمد رسول‌الله(ص) را جابجا کردند که آن موقع در غرب کشور مستقر بودند و با نیروهای عراقی می‌جنگیدند.

این نیروها در دمشق مستقر شدند؟

آری، ابتدا در دمشق مستقر شدند که پس از گذشت مدتی به پادگانی در منطقه زبدانی نزدیک مرز لبنان انتقال یافتند. روز ششم به من خبر دادند که امام خمینی(ره) با اعزام نیرو به سوریه مخالفت کرده است. پس از توقف این پروازها، میان لبنانی‌ها و سوری‌ها زمزمه راه افتاد که علت توقف اعزام نیرو چیست؟ در این میان متوجه شدم یک هیات از شخصیت‌های لبنانی متشکل از آقای سیدحسین موسوی (ابوهشام) و سیدعباس موسوی و شیخ محمد یزبک و شیخ

پس از بازگشت به دمشق طرح تأسیس تشکیلات حزب‌الله را تدارک دیدم. با پیشگامان حزب‌الله جلسه تشکیل دادم و این طرح را با آنان در میان گذاشتم. در آن جلسه شهید سیدعباس موسوی، آقای شیخ صبحی طفیلی، آقای سیدحسین موسوی (ابوهشام)، آقای محمد رعد و یک شخصیت دیگر که نام او ذهنم نیست شرکت داشتند

صبحی طفیلی و برخی از علمای بقاع به سفارت ایران در دمشق آمده و اظهار نگرانی کردند که چرا اعزام نیرو متوقف شده است. من هم ناراحت بودم و برای من سؤال برانگیز شده بود. و لذا تصمیم گرفتم همان شب به تهران برگردم و از نزدیک این موضوع را پیگیری کنم.

حاج محسن رفیقدوست در آن برهه عضو شورای فرماندهی سپاه و مسئولیت تدارکات سپاه را نیز بر عهده داشت و در دمشق به سر می‌برد که همراه یکدیگر به تهران بازگشتیم و روز بعد با امام ملاقات کردیم. من به طور مفصل اوضاع و شرایط لبنان را برای امام شرح دادم و خدمت امام عرض کردم که ما نمی‌توانیم جوابگوی مردم لبنان باشیم. محرومان و شیعیان لبنان امیدشان به ایران و شخص شماست. هنگامی که نیروهای ایرانی وارد سوریه شدند، مردم لبنان خوشحال و امیدوار شدند که تنها نیرویی که می‌تواند در مقابل اسرائیل بایستد و آن را شکست دهد نیروهای ایرانی هستند. دستور شما برای توقف اعزام نیرو، لبنانی‌ها را نا امید کرده و امکان دارد اثر منفی بر جای بگذارد.

در حال صحبت کردن اشک از چشمانم جاری شده بود و امام لبخندی زدند و فرمودند آرام باش، آرام باش. سپس سخنان‌شان را آغاز کردند. بیاناتی که امام فرمودند برای من خیلی قابل تأمل بود. خیلی تعجب کردم. از یک طرف شورای عالی دفاع را داشتیم که همه فرماندهان نظامی اعم از نیروی هوایی، دریایی و زمینی که سابقه بسیار طولانی در رابطه با فعالیت‌های نظامی زمان شاه داشتند. از طرف دوم فرماندهان سپاه و واحدهای وابسته به آن. از طرف سوم شخصیت‌های سیاسی و مهم کشوری از آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهوری گرفته تا دیگران که همه در شورای عالی دفاع حضور دارند. از طرف چهارم مسئولان بلندپایه اطلاعاتی و جاسوسی و ضد جاسوسی که در شورای عالی دفاع عضویت داشتند. در آن برهه وزارت اطلاعات هنوز تشکیل نشده بود ولی در نخست‌وزیری بود که این نهاد هم در شورای عالی دفاع حضور داشت. لازم بود همه این افراد و نهادها ابعاد این تصمیم‌گیری حساس را به خوبی ارزیابی کنند، و بعد تصمیم بگیرند.

اما حضرت امام این مرد بزرگ که در گوشه جماران نشسته، خبر اعزام نیروهای ایرانی به سوریه را از طریق رسانه‌ها شنیده یا از طریق گزارشی که شورای عالی دفاع این مصوبه را تصویب کرده است. امام بعد از این که از این جریان مطلع شدند دستور دادند اجرای این مصوبه متوقف شود. پس از توقف اجرای این مصوبه هیچ کس از اعضای شورای عالی دفاع با امام ملاقات نکرد، و اولین کسی که با ایشان ملاقات کرد من بودم.

امام فرمودند: «ما که در جبهه عراق می‌جنگیم و بچه‌هامان را برای دفاع از کشور به جبهه اعزام می‌کنیم، یک ملت از این بچه‌ها پشتیبانی می‌کند. در پشت جبهه ملت ایران از رزمندگان پشتیبانی می‌کند. هنگامی که یک جوان ایرانی داوطلب شرکت در جبهه می‌شود احساس می‌کند پشتیبان او مردم ایرانند. ارتش، سپاه، دولت، مساجد، حسینیه‌ها، خانواده‌ها و همه شهروندان پشتیبان او هستند. هرگاه یکی از این رزمندگان در جبهه مجروح می‌شود بی‌درنگ آن را به بیمارستان‌های خودمان منتقل می‌کنیم. هرگاه با کمبود سلاح و مهمات مواجه می‌شوند از انبارهای داخلی سلاح در اختیارشان قرار می‌دهیم. وقتی که در جبهه با مشکلی مواجه می‌شوند بی‌درنگ همه مقامات این مشکل را برطرف می‌کنند. هر گاه جبهه‌ها به نیرو نیاز داشته باشند، از پشت جبهه نیرو تأمین می‌کنیم.»

امام افزودند: «اگر بچه‌هامان را به سوریه و لبنان اعزام کنیم از چه طریقی نیازشان را تأمین کنیم؟ از چه طریقی سلاح، مهمات، غذا، دارو و درمان‌شان را تدارک ببینیم؟ ترکیه که عضو پیمان ناتو و یکی از اقمار آمریکاست اجازه می‌دهد از آسمان آن کشور عبور کنیم و نیازهای رزمندگان اعزامی را تأمین کنیم؟ یا عراق که با ما در حال جنگ است اجازه می‌دهد نیازهای رزمندگان را تأمین کنیم؟»

امام یک تحلیل نظامی بسیار قوی ارائه دادند که گفتم راست

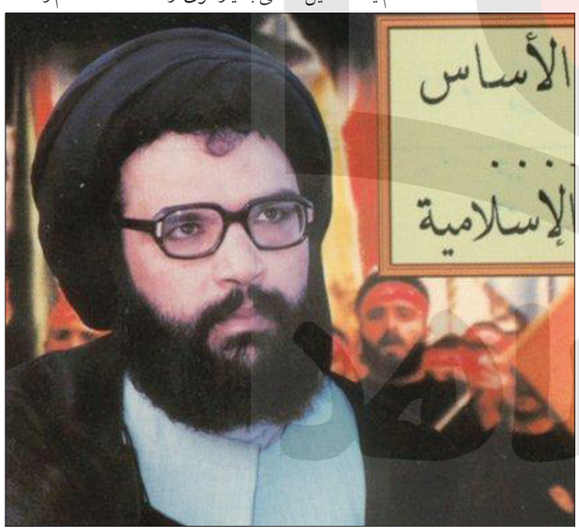

می‌گویند! حرف حسابی می‌زنند! از خود پرسیدم چرا شورای عالی دفاع این فکر را نکرده بود؟ فرماندهان نظامی می‌بایست جزئیات این طرح را با دقت محاسبه می‌کردند! آقایان در گفت‌وگو با مقام‌های سوریه اعلام کردند که همه تدارکات نیروهای خودی را خودمان تأمین می‌کنیم. سلاح، مهمات، نیرو، غذا و دارو همه چیز را خودمان تهیه می‌کنیم. صرفاً مکانی در اختیار آنها قرار دهید تا در جبهه حضور داشته باشند و پشت جبهه‌شان سوریه باشد!

امام فرمودند که از سرنوشت و وضعیت جنگی نیروهای اعزامی با اسرائیل مطمئن نیستند. تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که نیروهای اعزامی در سوریه باقی بمانند، و فقط جوانان لبنانی را آموزش دهند. این جوانان لبنانی هستند که می‌توانند از کشورشان دفاع کنند و اسرائیل را شکست دهند. به سپاه دستور می‌دهم در لبنان مراکز آموزشی تهیه کند و جوانان لبنانی را در آنها آموزش دهد. یک تشکیلات منسجم و قوی از نظر فکری، اعتقادی، ایمانی

و آموزش نظامی به وجود بیاورند تا لبنانی‌ها به طور مستقیم با اسرائیل بجنگند.

فرمایشات جنابعالی نشان می‌دهد که امام خمینی(ره) در مسائل سیاسی و نظامی دیدگاه استراتژیک داشتند؟

آری، همین طور است. من مطمئن هستم که شکست عراق و پیروزی‌های رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ، در نتیجه رهنمودهای امام خمینی(ره) بوده است. هرگاه امام در مسائل نظامی سخن می‌گفتند، مانند یک ژنرال بسیار با تجربه و آبدیده نکات ضعف و قوت نیروهای خودی و دشمن را با قدرت بیان می‌کردند، و راه را نشان می‌دادند که اگر می‌خواهید پیروز شوید باید این کار را انجام دهید.

پس از بازگشت به دمشق طرح تأسیس تشکیلات حزب‌الله را تدارک دیدم. با پیشگامان حزب‌الله جلسه تشکیل دادم و این طرح را با آنان در میان گذاشتم. در آن جلسه شهید سیدعباس موسوی، آقای شیخ صبحی طفیلی، آقای سیدحسین موسوی (ابوهشام)، آقای محمد رعد و یک شخصیت دیگر که نام او ذهنم نیست شرکت داشتند. بطور دقیق نمی‌دانم که شخص پنجم شیخ محمد یزبک بوده یا سیدابراهیم الامین. به هر حال به این آقایان گفتم که دیدگاه امام خمینی(ره) این است که جوانان لبنانی در چارچوب یک تشکیلات منظم آموزش ببینند، و خود را برای مقابله با اسرائیل آماده کنند. می‌خواهیم تشکیلاتی را به وجود بیاوریم.

در آن موقع آقای احمد متوسلیان فرماندهی لشکر محمد رسول الله (ص) مستقر در سوریه را بر عهده داشت و در جلسات شرکت می‌کرد. همه شرکت کنندگان جلسه با تأسیس چنین تشکیلاتی موافقت کردند و اولین ثبت نام از داوطلبان در بعلبک آغاز شد. این گروه پنج نفره در اولین دوره آموزشی ثبت نام و شرکت کردند. دقیقاً به یاد ندارم که آیا سیدحسن نصرالله نیز میان آنان بود یا نه. احتمال می‌دهم که ایشان نیز در آن هسته اولیه آموزش نظامی حضور داشت. در آن دوره حدود ۳۰۰ نفر ثبت نام کردند که همگی بعدها از کادرها و مسئولان و فرماندهان بلند پایه حزب‌الله شدند.

در آن موقع موضع سوریه نسبت به انتقال نیروهای سپاه به لبنان چگونه بود؟

سوریه به هیچ وجه از تصمیم‌گیری ما آگاهی نداشت. از جلساتی که با بنیانگذاران حزب‌الله تشکیل می‌دادیم (البته این تشکیلات هنوز به نام حزب‌الله نامگذاری نشده بود)، سوریه اصلاً خبر نداشت. سوریه گمان می‌کرد نیروهای ایرانی که در منطقه زبدانی مستقر شده‌اند، صرفاً برای جنگ با اسرائیل اعزام شده‌اند و در واقع پشتیبان ارتش سوریه هستند. در این زمینه علاقمندم یک خاطره تاریخی را نیز بازگو کنم. پس از این که شهید حاج همت به سوریه آمد و جایگزین حاج احمد متوسلیان شد روزی به سفارت آمد و به من گفت که فرمانده گردان‌های دفاع سوریه (فرماندهی این گردان‌های شبه نظامی در آن برهه زیر نظر رفعت اسد برادر حافظ اسد قرار داشت) به او گفته است که شما فقط می‌خورید و می‌خوابید! هیچ کاری از دست شما ساخته نیست! داستان شما هم شده مانند داستان سربازان عراقی که در جریان جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ به سوریه آمدند و از شرکت در جنگ خودداری کردند. به این سربازان می‌گفتیم که اسرائیل بخشی از خاک سوریه را اشغال کرده و چرا در جنگ با اسرائیل شرکت نمی‌کنید؟ سربازان عراقی به ما می‌گفتند که دستور جنگ ندارند. اکنون شما سربازان ایرانی نیز مانند سربازان عراقی هستید. آمده‌اید اینجا و نشسته‌اید و کاری انجام نمی‌دهید. به مرحوم حاج همت گفتم: من به شما دستور می‌دهم همین الآن به پادگان زبدانی برگردید و به نیروهای خودتان آماده‌باش بدهید و اعلام کنید که قصد دارید در خطوط مقدم جبهه مستقر شوید و با اسرائیل بجنگید. حاج همت گفت چگونه این کار را بکنیم؟ چنین دستوری از تهران نداریم؟ به او گفتم: من به شما دستور می‌دهم این کار را انجام دهید و به صدور دستور از تهران نیازی نیست. چرا که می‌دانم این سوری‌ها اهل عمل نیستند.

پادگان فتح الله یکی از مراکز حزب‌الله بود و نیروهای سوریه پس از این که وارد این پادگان می‌شوند ۱۷ تن از نیروهای حزب‌الله را به رگبار می‌بندند. در پی این حادثه در ایران عزای عمومی اعلام شد و در قم مراسم فاتحه برگزار گردید

حاج همت رفت و این کار را انجام داد و فردای آن روز به سفارت آمد و مرا در آغوش گرفت و بوسید و گفت چه کار خوبی انجام دادیم. مقام‌های سوریه پس از اعلام آماده‌باش نیروهای ایرانی به سراغ ما آمدند و با خواهش و تمنا از ما خواسته‌اند نیروهای خویش را آرام کنیم و به پادگان زبدانی بازگردانیم. چرا که نیروهای کوماندویی و چترباز خودی اسلحه خود را به دست گرفته و در خیابان‌های شهر زبدانی رژه می‌رفتند و وانمود می‌کردند که تصمیم گرفته‌اند به جبهه جنگ با اسرائیل بروند. آنگاه فرمانده گردان‌های دفاع سوریه سراغ حاج همت را گرفت و با او جلسه تشکیل داد و خواهش کرد این نیروها را به پادگان بازگرداند و گفت که ما الآن با اسرائیل در حال جنگ نیستیم.

آیا آن پنج شخصیت لبنانی که با جنابعالی و فرمانده سپاه مستقر در سوریه جلسه تشکیل دادید و تشکیلات حزب‌الله را پایه‌ریزی کردید با مقام‌های سوریه هم ملاقات و مذاکره داشتند؟

هرگز، اصلاً با مقام‌های سوریه هیچ ارتباطی نداشتند. تا زمانی که من در دمشق به سر می‌بردم سوری‌ها اصلاً در جریان کارهای ما و حزب‌الله نبودند. آنها را در جریان فعالیت‌های خودمان قرار نمی‌دادیم. هنگامی که حزب‌الله در مراحل اولیه عملیات شهادت طلبانه انجام می‌داد، آقای ابو وائل فرمانده اداره اطلاعات سوریه مرا احضار کرد و گفت که از ما درخواست شده با شما مذاکره کنیم تا شما نیز از حزب‌الله بخواهید یک شهادت طلب در اختیار سوریه قرار دهد، تا ما نیز یک عملیات شهادت طلبانه به نام سوریه انجام دهیم. به او گفتم حزب‌الله کیست؟ شما شخصیت‌های حزب‌الله را نام ببرید تا ببینم آنان را می‌شناسم یا نه! من مانند شما اخبار حزب‌الله را از رسانه‌ها می‌شنوم. من حزب‌الله را نمی‌شناسم. احتمال دارد با ما دوست بوده باشند. اما مسئول آنها را نمی‌شناسم. بنابراین سوریه هیچ اطلاعی از مراحل شکل‌گیری حزب‌الله نداشت.

اولین تماس میان طرفین پس از رویدادهای «پادگان فتح‌الله» چه زمانی آغاز شد؟

اولین تماس میان طرفین پس از رویدادهای «پادگان فتح‌الله»

در بیروت برقرار شد. زمانی که اسرائیل از بیروت و بخشی از جنوب لبنان عقب‌نشینی کرد و نیروهای سوریه وارد بیروت شدند، اولین کاری که انجام دادند و می‌خواستند از گروه‌ها و نیروهای لبنانی زهر چشم بگیرند، با خشونت برخورد کردند. دستور داشتند هر کسی را که در برابر آنها مقاومت کند او را به شدت سرکوب کنند و به قتل برسانند. دستور داشتند از هر گروه و تشکیلات مسلح لبنانی تعدادی را به قتل برسانند، خون ریزی راه بیندازند، تا همه حساب کارشان را بکنند.

پادگان فتح الله یکی از مراکز حزب‌الله بود و نیروهای سوریه پس از این که وارد این پادگان می‌شوند ۱۷ تن از نیروهای حزب‌الله را به رگبار می‌بندند. در پی این حادثه در ایران عزای عمومی اعلام شد و در قم مراسم فاتحه برگزار گردید. در آن برهه که مسئولیت وزارت کشور را بر عهده داشتم در این مراسم سخنرانی کردم. پس از آن دولت تصمیم گرفت هیاتی را به سوریه اعزام کند و از حافظ اسد رئیس‌جمهوری سوریه بخواهد عاملان این جنایت را مجازات کند. هیات دولت بنده را به سوریه اعزام کرد، و در دیدار چهار ساعته با اسد قاطعانه خواستم که عاملان این جنایت مجازات شوند. در پی این حادثه، شورای حزب‌الله با اسد ملاقات کرد و در این ملاقات مقرر شد میان حزب‌الله و سوریه روابط برقرار شود و عاملان جنایت پادگان فتح‌الله به مجازات برسند.

داستان شکل‌گیری حزب‌الله از این قرار است که در پی برگزاری اولین جلسه با شورای رهبری پنج نفره مقرر شد تشکیلات حزب‌الله به وجود آید. در اولین دوره آموزشی که شکل گرفت شهید سیدعباس موسوی در آن شرکت کرد. این دوره‌ها سه ماهه بود و در هر دوره حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر شرکت می‌کردند، از آن روز تاکنون ده‌ها هزار نفر در این دوره‌ها شرکت کرده و آموزش دیده‌اند.

این نشان می‌دهد که تأسیس جنبش حزب‌الله با استقبال بی‌نظیر مردم لبنان قرار مواجه شده است؟

همین‌طور است. مردم لبنان از این ایده به شدت استقبال کردند. اولین دوره که پایان یافت گفتند خیلی خوب الآن چه باید کرد؟ چه نامی برای این تشکیلات انتخاب کنیم؟ در اولین جلسه که با شورای پنج نفره تشکیل دادم، سه موضوع را مطرح کردم. یکی این که نام این تشکیلات باید حزب‌الله باشد. همچنین تأکید کردم که هیچ شخصی با حفظ وابستگی گروهی نمی‌تواند در حزب‌الله عضویت داشته باشد. کسانی می‌توانند در حزب‌الله حضور داشته باشند که مستقل، و به هیچ گروه و جریانی وابستگی نداشته باشند. یا باید تشکیلات‌شان منحل شود و بعد در دوره‌های آموزشی شرکت کنند، یا این که خودشان از تشکیلات‌شان استعفا دهند. برای ما مقدور نیست در لبنان شرکت سهامی باز کنیم تا حزب الدعوه از یک طرف، جنبش امل از طرف دیگر و گروه‌های دیگر هم بیایند و بگویند که ما هم می‌خواهیم در حزب‌الله عضویت داشته باشیم. هرگز امکان ندارد افراد و برخی گروه‌ها با حفظ تشکیلات سابق‌شان به تشکیلات جدید التأسیس حزب‌الله بپیوندند. این موضوع اولین مصوبه این جلسه بود. مصوبه دوم، انتخاب نام حزب‌الله بود. به این دلیل که وابستگی گروهی افراد حزب‌الله به امت حزب‌الله باشد و نه به احزاب و سازمان‌های دیگر. رنگ طائفه‌ای و فرقه‌ای در این حزب وجود نداشته باشد. بر این اساس «ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فأعبدون». موضوع سوم این است که هدف حزب‌الله مقابله با حضور بیگانگان و نیروهای چند ملیتی و اسرائیلی در لبنان و در نهایت تلاش برای آزادسازی فلسطین و قدس شریف باشد. همه این اهداف در آن جلسه مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به تصویب رسید.

حزب الدعوه که میان مسلمانان لبنان وجه غالب داشت، دید هیچ راهی ندارد و مسئولان آن بناچار حزب‌شان را منحل کردند. ■

اندیشه‌های راهبردی سید زمینه‌ساز پیروزی ملت فلسطین...

گفت‌وگوی شاهد یاران با احمد جبریل
دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی کل)

• درآمد

جبهه خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی کل) به رهبری احمد جبریل یکی از گروه‌های دهگانه فلسطینی است که هرگونه سازش با رژیم صهیونیستی را رد می‌کرد. این جبهه تلاش‌های شهید سیدعباس موسوی، دبیر کل پیشین حزب‌الله برای یکپارچگی این گروه‌های مبارز فلسطینی و مخالفت با کنفرانس صلح مادرید و موافقتنامه اوسلو را فراموش نمی‌کند. احمد جبریل در این گفت‌وگو نقش شهید موسوی در صحنه فلسطین را بازگو می‌کند.

ابتدا بفرمایید چگونه با شهید سیدعباس موسوی آشنا شدید؟

اولین‌بار هنگامی که در سال ۱۹۹۱ به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب شد، با سید دیدار کردم. البته نام و نشان و ویژگی‌های این مرد بزرگ را از قبل شنیده بودم. در آن دیدار به من گفت که از سن ۱۵ سالگی و پس از فاجعه شکست اعراب در جنگ پنجم ژوئن سال ۱۹۶۷ با اسرائیل، به جنبش مقاومت فلسطین پیوسته است. او در آن مرحله در یک عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی شرکت کرد، و از ناحیه ساق پا آسیب دید و نمی‌توانست راه برود، و مدتی تحت درمان قرار گرفت. ابو یاسر (سیدعباس) تعریف می‌کرد که خیلی به قدس و مسجد الاقصی عشق و علاقه دارد، و برای آرمان فلسطین با شور و حماسه تلاش می‌کرده است. هنگامی که درباره قدس و فلسطین با من صحبت می‌کرد اشک از گونه‌هایش جاری می‌شد.

از این دیدار چه احساسی داشتید؟

احساس کردم در زمینه پیکار و مقاومت با اشغالگران صهیونیست و لزوم ادامه مبارزه تا آزاد سازی سرزمین فلسطین، با یکدیگر دیدگاه مشترک داریم. او را یک رهبر جهادگر خستگی‌ناپذیر یافتم، که به رزمندگان مقاومت لبنان و فلسطین در میدان مبارزه و پیکار روحیه می‌بخشد. شجاعت و پایمردی او وصف‌ناپذیر بود. هنگام بمباران جبهه‌های جنگ و محورهای استقرار رزمندگان مقاومت اسلامی در جنوب لبنان از این محورها بازدید می‌کرد. میان من و او پیوندهای مشترک روحی و معنوی وجود داشت. این پیوندها بر مبنای صداقت و راستی و درستی استوار بود. رفتار او با اقشار گوناگون مردم به ویژه با رزمندگان مقاومت نیز بسیار متواضعانه و اخلاقی و انسانی بود.

فرزندم مرحوم جهاد جبریل، در دوران حیات، شیفته شخصیت سیدعباس موسوی شده بود. او شهید موسوی را یک رهبر عملیاتی به تمام معنی توصیف می‌کرد که هنگام حضور در محورهای رزم جنوب لبنان، عمامه‌اش را از سر بر می‌دارد و اسلحه به دست می‌گیرد، و دوش به دوش مجاهدان مقاومت حرکت می‌کند. شنیدن خبر شهادت سید، فرزندم جهاد را بسیار غمگین ساخت. در پی شهادت سید بیدرنگ تصمیم گرفتم به لبنان بروم. فرزندم اصرار کرد که همراه من به لبنان بیاید تا در مراسم تشییع و خاکسپاری سید شرکت کند. چرا که او نسبت به سیدعباس بسیار عشق و علاقه داشت.

> **سیدعباس از اندیشه و دیدگاه راهبردی برخوردار بود، و همواره تأکید می‌کرد که پیروزی ملت فلسطین بر دشمن صهیونیستی حتمی است، و خداوند وعده این پیروزی را داده، و به یاری خدا این وعده تحقق خواهد یافت.**

در پیکار و تلاش برای آزادی فلسطین چه نوع همکاری با هم داشتید؟

هرگز جلسات مشترک کاری را که با هم داشتیم فراموش نمی‌کنم. در این جلسات درباره راه‌های مقابله با تلاش‌ها و توطئه‌های دولت‌های عربی و غربی و نیز توطئه برخی محافل فلسطینی برای سرکوب و توقف انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی فلسطین بحث و تبادل نظر به عمل می‌آوردیم. به یاد دارم که چند روز پیش از برپایی کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ همراه یکدیگر عازم تهران شدیم، و در کنفرانس گسترده احزاب و جنبش‌های عربی و اسلامی شرکت کردیم. او از طریق سخنرانی و یا گفت‌وگو با هیئت‌های شرکت کننده، به منظور پیشبرد مبارزات ملت فلسطین طرح‌های شجاعانه و منطقی ارائه داد. من و سیدعباس موسوی در حاشیه همایش تهران که (همایش همیاری ملت فلسطین) نام داشت به توافق رسیدیم تا جایی که در توان داریم به فعالیت‌های گوناگون در لبنان و سوریه بپردازیم. سیدعباس پس از بازگشت به بیروت بخش وسیعی از مردم لبنان را در رویارویی با مقررات اجلاس مادرید و پشتیبانی از انتفاضه فلسطین بسیج کرد، و تعهدات خود در اجلاس تهران را به مورد اجرا گذاشت.

با این وصف توده فلسطینی به سیدعباس موسوی چگونه نگاه می‌کرد؟

شکی نیست که مردم فلسطین سیدعباس موسوی را فلسطینی‌تر از خود می‌دانستند. من نیز این احساس را داشتم، حضور فعال در صحنه پیکار، مبارزات خستگی‌ناپذیر، و تلاش برای تحقق اهداف و خواسته‌های امت اسلامی زبانزد همه شده بود. او با دور اندیشی به آرمان فلسطین نگاه می‌کرد. روزی با صراحت و با قاطعیت به من چنین گفت: «ابو جهاد، گمان نکن که ما فقط برای آزاد سازی جنوب لبنان پیکار می‌کنیم! هدف نهایی ما آزاد سازی بیت‌المقدس است. چرا که قدس اولین قبله مسلمانان و سومین حرم شریف الهی است.» همچنین در جریان دیدارهای خصوصی به من می‌گفت که او از نسل بنی هاشم است پدر و مادر او از سادات علوی و از نسل اهل بیت‌اند. بنابر این چگونه می‌پذیرد که از فلسطین چشم پوشی کند!

برای آزادی فلسطین چگونه می‌اندیشید، و چه گام‌هایی برداشت؟

دبیرکل شهید حزب‌الله عقیده داشت که ابتدا لازم است صفوف جنبش‌ها و سازمان‌های مبارز فلسطینی، در برابر جریان‌های سازشکار فلسطینی که با رژیم‌های خائن عرب همگام و همراه شده‌اند، متحد و یکپارچه شود. او توافقنامه سازشکارانه «کمپ دیوید» میان مصر و اسرائیل و توافقنامه ذلت بار «وادی عربه» میان اردن و اسرائیل را به شدت رد کرد. هنگامی که گروه‌های جهادی جدیدی چون، سازمان جهاد اسلامی و جنبش حماس در فلسطین شکل گرفتند، سید بر اساس باورهای خود، این جنبش‌ها را به وحدت و یکپارچگی و تشدید مبارزه فراخواند. او معتقد بود که وحدت جنبش‌های مقاومت فلسطینی بر سرنوشت مناقشه اعراب و اسرائیل نقش تعیین کننده خواهد داشت. سیدعباس از اندیشه و دیدگاه راهبردی برخوردار بود، و همواره تأکید می‌کرد که پیروزی ملت فلسطین بر دشمن صهیونیستی حتمی است، و خداوند وعده این پیروزی را داده، و به یاری خدا این وعده تحقق خواهد یافت. بی‌تردید نشانه‌های این پیروزی در لبنان نمایان گشته است. اکنون رزمندگان مقاومت سلاح به دست در مرز فلسطین اشغالی استقرار یافته‌اند، و سربازان اسرائیلی از شدت ترس و نگرانی هیچ واکنشی نشان نمی‌دهند. حزب‌الله هم اکنون توان بازدارندگی قدرت ارتش اسرائیل را دارد، و همان‌گونه که در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ شاهد بوده‌اید، نوعی موازنه رعب با اسرائیلی‌ها در جنوب لبنان برقرار کرده است. من بر این باورم که به‌رغم شکست و ناکامی رژیم‌های عربی و یا اسلامی در برابر اسرائیل، از هم اکنون نشانه‌های مثبت تحقق آرمان‌های مقدس شهید سیدعباس موسوی نمایان شده است. ■

درآمد

پس از شهادت سید شـهدای مقاومت اسلامی لبنان، شخصیت‌های بسیاری که عشق و ارادت خاصی به آن شهید بزرگوار داشته و یا با ایشان انس و الفتی داشتند، با بازخوانی خاطرات خود با آن شهید و دیدگاه‌های انسان‌سازش، یاد و خاطره‌اش را زنده نگه داشته و سوگنامه برایش سرودند که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود.

سوگنامه سیدعباس موسوی از زبان شیخ نعیم قاسم
معاون دبیر کل حزب‌الله لنبان

نماد همه مجاهدان شریف و غیور راه خدا...

فداکاری و ایثار و تلاش خستگی‌ناپذیر، دو صفت لاینفک شـخصیت سید و سالار شـهدای مقاومت اسلامی لبنان، سیدعباس موسـوی (ره) است. سیاست‌مداران و علمای مسـلمان و قاطبه مـردم، پایگاه‌های رزمنـدگان مقاومت اسـلامی، حوزه‌های تبلیغـات دینـی، حوزه‌های علمیه، مستضعفان جهان، خانواده‌های شهدا و اسرا و مجروحان، همگی به خوبی ایشـان را شناخته بودند. ایشان نه تنها با همت بلند تمام این مسیرها را در نوردید بلکه، برای تحقق آنهـا برنامه ریزی ممتاز و بی‌نظیری را انجام داد. جمعیت فراوانی که در تشییع پیکر ایشان شرکت داشتند، مهم‌ترین شاخص و نشانه بارز روابط گسترده سید می‌باشد. حدود ده سـال با ایشان آشـنا بودم، گویی این دوستی از دوران کودکی شکل گرفته بود. او ویژگی‌های ممتاز زیادی دارد که در اینجا به سه خصوصیت برجسته او اشاره می‌نمایم.

۱ـ حس پیگیری

سیدشهید به گونه‌ای رفتار می‌کرد که گویی بر تمام مسائل کوچک و بزرگ اشـراف دارد. چنانچه فردی را به کاری مکلف می‌کرد، گام به گام کارهای وی را دنبال کرده، وی را راهنمایی می‌کرد. این‌طور نبود که فقط دسـتور دهد و درباره انجام آن از خود سـلب مسئولیت کند و اگر درباره آن کار قصور و یا سهل انگاری می‌دید برای تسریع کارها تذکر می‌داد، و اگر پاسخ مناسب دریافت نمی‌کرد، با انجام اقداماتی آن کار را به نتیجه مطلوب می‌رساند. او همواره در حال ملاقات با مسئولان و بازدید از مناطق مختلف جهت اطلاع و آگاهی یافتن از نحوه پیشـرفت امـور بود، و در این راستا راهنمائی‌های لازم را می‌نمود و تنها به دریافت گزارش‌های مکتوب اکتفا نمی‌کرد و تا از به نتیجه رسیدن کارها مطمئن نمی‌شد از پای نمی‌نشست.

ایشان همچنین برای تسریع انجام کارهای مختلف جلسات فوق‌العاده تشـکیل می‌داد و برای مسـئولان جهت پایان بخشیدن هر چه سریع‌تر امور محوله ضرب الاجل تعیین می‌کرد و پس از پایان مهلت مقرر از آنان نتیجه کار را جویا می‌شـد. خدا ایشـان را رحمت کند. روز و شب در حال تلاش بود و صدای زنگ تلفنش آرام نمی‌گرفت و ملاقات کنندگان ایشان فراوان بودند.

۲ـ حس پدری

شهید سیدعباس موسوی همواره با حس پدرانه با همگان رفتار می‌کرد. چه با کسـانی که در جنبش حزب‌الله بودند و چه دیگر بندگان مومن و مستضعف خدا. همواره قلبش برای نیازمندان می‌تپید و سعی می‌کرد به کمک آنان بشتابد. از بازدید از مناطق محروم وادی ابو جمیل و حی السلم و صفیر و دیگر مناطقی که مملو از رنج و ناراحتی مردم در نتیجه اوضاع نا بسـامان اجتماعی و خدماتی و مسکونی بود به شـدت متأثر و ناراحت می‌شـد و همین مسـئله باعث شـد که دسـت به اقداماتی تازه بزند. مهم‌ترین این اقدامات در گردآوری نیروهای فعال مردمی منطقه الضاحیه (بخش شیعه‌نشین جنوب بیروت) بود تا بدینوسیله صدای دادخواهی اهالی محروم آن را به گوش مسـئولان برساند و هنگامـی که سـانحه طوفان برف و کـولاک در مناطق بقاع اتفاق افتاد، با تلاش فراوان با مسـئولان دولتی برای نجـات مردم تماس گرفت و ایـن حادثه را پیگیری کرد. ایشان همواره با حس پدرانه اشتباهات را به افراد گوشزد می‌کرد و عادت داشـت که در تمام مسـائل قاطعیت را با مهربانی‌های پدرانه توأم سازد زیرا، معتقد بود کارها بایستی با قاطعیت پیش رود و رفتار برادرانه نیز باید در جای خود اعمال شود.

۳ـ حس غمخواری برای مستضعفان

هرگاه به پای سـخن ایشان می‌نشسـتید، صحبت‌هایش محدود به مردم لبنان نبود، بلکه درباره همه مسائل مبتلا به جهان اسلام اظهار نظر می‌کرد و این را از رابطه مستحکم وی با جنبش‌های اسـلامی فلسطین و عراق و پاکستان و افغانستان و... می‌توان دریافت. ایشان همواره آمادگی داشت بدون در نظر گرفتن مسـائل امنیتی و به خاطر مصلحت مسلمانان از کشورهای گوناگون بازدید کند تا بتواند بدین وسیله به آنان در حل مشکلات شان یاری رساند.

ایشان آنچنان به مسئله فلسطین اهمیت می‌داد که گویی خود یک فلسـطینی بود و غم فقدان آن عزیز برای فلسطینی‌ها بیش از هر کس دیگری سـنگینی می‌کرد. سید به مسئله فلسـطین بیش از خودشان اهمیت می‌داد و این ندای امام خمینی (ره) که می‌فرمود اسرائیل باید از ریشه برکنده شود، همـواره در پیش رویش حاضـر و ناظر بود و تلاش‌ها و مجاهدت‌های آن شهید توانست گروه‌های ده‌گانه فلسطینی را گردهم جمع کند و برای حل هرگونه اشکال و اختلافاتی میان آنان آمادگی کامل نشان داد. هنگامی که مردم جنوب عراق مورد تجاوز و تعرض صدام قرار گرفتند آرام و قرار نداشت که به آنجا برود و با مردمش هم دردی کرده و در غم‌شان شریک شود اما، این خواست وی با فشار دوستان به خاطر خطرهای فراوان جامه عمل نپوشید.

هرگاه به پای سـخن ایشـان می‌نشستید، صحبت‌هایش محدود به مردم لبنان نبود، بلکه درباره همه مسائل مبتلا به جهان اسلام اظهار نظر می‌کرد و این را از رابطه مستحکم وی با جنبش‌های اسلامی فلسطین و عراق و پاکستان و افغانستان و... می‌توان دریافت

ای مجاهد بزرگ، ای کسی که رزمندگان مقاومت را دوست داشتی و آنان نیز تو را دوست داشتند. جای تو در میان ما خالی است، هرگز تو را فراموش نخواهیم کرد، رزمندگانی که همواره به ندای آنان پاسـخ می‌گفتی و یکایک آنان را در آغوش می‌گرفتی، می‌بوسیدی و می‌بوییدی و پیش از عزیمت به جبهه‌های جنگ با دشـمن بر شانه آنان دست نوازش می‌کشیدی و محبت خود را در دل آنان کاشتی. تو با شهادت ابدی ات در وجدان‌های بیدار آنان زنده مانده‌ای و با راهی که پیمودی نشـانه راه را به آنان آموختی و نماد نیک روش همه مجاهدان شریف و غیور راه خدا شدی.

از زبان شیخ محمد یزبک
عضو شورای مرکزی حزب‌الله

سوگنامه شهید سیدعباس موسوی...

سـتایش بر خداوند آفریدگار دو جهـان و درود بی‌پایان بر سـرورمان حضرت رسول‌الله و بر خاندان پاک و یاران برگزیده ایشـان. علامه شهید سیدعباس موسوی در بقعه مقدس بقاع و در پناه متبرک نبی خدا «شیث» تولد یافت. وجود مقدس سید همراه خاندان مومن و متعهد موسوی از بارگاه پیامبر خدا «شیث» برکت گرفت و از الطاف و برکات روح جد بزرگوار خود حضرت موسـی بن جعفر «کاظم الغیظ و باب الحوائج و پناهگاه بی‌نوایان و مسـتضعفان» بهره‌مند شد.

توای سید شـهید، از سـلاله پاک و طاهر زاده شدی، در خانه‌ای سـاده و به دسـت پدر و مادری کریم و مهربان و عاشق خدا و پیامبر اکرم و جانشین رسول‌الله و ائمه اطهار و همه مسلمانان و مستضعفان جهان تربیت شدی، از شیر پاک و گوارا نوشیدی که روح ایثار و فداکاری در روح تو دمید، و انگهی به قله رستگاری عروج کردی.

از زبان حاج حسین الخلیل
رئیس دفتر سیاسی حزب‌الله

سوگنامه شهید سیدعباس موسوی..

سرور من، ابا یاسر، آیا درست است که در سالگرد شهادت تو بسر می‌بریم؟ در رگ‌های مجاهدان نبض قلب بزرگ تو در حال تپیدن است و بر هر بازویی از بازوهای مجاهدان مقاومت نام تو نقش بسته است. هرگاه خطیبی از منبر حق بالا رود. هرگاه سوارکاری بر زین اسب خویش بنشیند. هرگاه استادی صدرنشین حوزه علمیه گردد. هرگاه نیکو کار مهربانی شبانه روز درب خانه بینوایان را بکوبد. هرگاه امانت دار وحدت، شعار یکپارچگی مسلمانان را سر دهد. هرگاه فرشتگانی کاروان شهیدان راه حق را به حرکت در آورند. هرگاه شب زنده داران و پرستش گران با خشوع و قنوت اشک بریزند. هرگاه شیر مردان خدا جوی و پیروزمند در برابر ستمگران به خشم آیند. هرگاه بخشایشگران خشم فرو بنشانند. هرگاه بشارت دهندگان مژده آماده باش پیشروی بزرگ را سر دهند. توای سید و سالار شهیدان در همه این صحنه‌ها حضور خواهی داشت. چرا که تو در همه حرکات و رفتار و وجود ما زنده و حاضری.

در سوگ تو چه گویم. سینه فراخ تو را مسائل مهم صحنه لبنان نتوانست پر کند. انبوه مشکلات بزرگ در برابر اراده و همت والای تو خرد و کوچک شدند. پرچم همه ملت‌ها و امت‌ها را بر افراشتی و به میدان آمدی. با همه فکر و روحت با آنان زندگی کردی. برای آنان با همه توان خود تلاش کردی. با دو بال جهاد و رسالت به سوی فلسطین عزیز و همه سرزمین‌های غصب شده پرواز کردی. به پاکستان و افغانستان و ما ورای دریاها و رودخانه‌ها، به سوی تونس و مصر و الجزایر و سرزمین شام پر کشیدی. نام پر مهر و برکت مقاومت اسلامی را در شرق و غرب دنیا عطر افشانی کردی. تا گل‌های بهشت جنبش‌های اسلامی و انقلابی را در سرتاسر جهان بارور کنی. شکی نیست که تو سرباز وفادار امام راحل خود خمینی بزرگ بودی. خداوند روح پر فتوحتان را شاد گرداند.

سرور من، آیا روح بلند تو را مخاطب قرار دهم. روحی که همواره با همراهی بینوایان انس و الفت می‌گرفت، با آنان همسفره می‌شد، از طعام پاک و آب گوارای آنان تغذیه می‌کرد. چگونه بدن پاک تو را که با اشک یتیمان و مادران داغ دیده عجین شده است، مخاطب قرار دهم. به راستی که روح تو مانند آتشفشانی ویرانگر در برابر طاغوتیان معاصر منفجر شد.

آن لحظه درماندگی برادرانت برای انتخاب نام شایسته و زیبنده این جنبش مجاهد را هرگز فراموش نمی‌کنم. آنگاه زبان تو در جمع آن برادران مجاهد به سخن بر آمد و نام «حزب‌الله» بر زبان‌ها جاری شد. در آن لحظه سرنوشت ساز با عمامه سیاه رنگ خود در پیشاپیش کاروان علمای جهادگر به سوی خط جهاد و با روش نیاکان پاک سرشت خود به حرکت درآمدی. در نتیجه این راهکار و این حرکت بی‌نظیر و با همکاری همه هیئت‌ها و محافل و انجمن‌ها علمایی که رهبری مردم را در خط ولایت‌فقیه بر عهده داشتند، همه به حرکت در آمدند و موافقتنامه ننگین ۱۷مه را سرنگون کردند. این تو بودی که انتفاضه پر برکت روز ششم فوریه را در برابر عوامل و مزدوران شیاطین بر انگیختی و با عبای با شکوه خود پیشاپیش راهپیمایان بسوی پادگان شیخ عبدالله در بعلبک حرکت کردی. در حالی که برادران فداکار و نوجوانان غیور شما را بر دوش گرفته بودند. در نتیجه این راهپیمایی برج‌های پادگان در برابر تو سر تعظیم و تسلیم فرود آوردند و درب‌های آن در برابر دستان تو باز شدند و نظامیان مستقر در آن دوشادوش تو قرار گرفتند. آن روز فتح بزرگ بود.

سرور من، آیا همچنان خاطره آن شب‌های بلند با یونیفورم نظامی در خطوط مقدم جبهه همراه فرزندان رزمنده ات را به یاد داری؟ آیا به یاد داری که با لب‌های پاکت بر پیشانی شان بوسه می‌زدی؟ آیا لحظه‌های فراموش ناشدنی تودیع شهدای زنده در مراسم جشن بدرقه آنان به سوی جبهه‌های جنگ با دشمن را به یاد داری؟ آیا لحظه یورش به پاسگاه‌های صهیونیست‌های غاصب در مسیر جنوب برای شرکت در مراسم شهادت یار محبوب خود مرحوم شیخ راغب حرب را به یاد داری؟ آیا به یاد داری هنگامی که صهیونیست‌های غاصب مانع رفتن تو به جبل عامل شدند، با صدای جدت حسین بن علی(ع) بر سرشان فریاد بر آوردی و عزم راسخ و اراده ات را بر آنان تحمیل کردی؟

سرور من، آیا تصادفی است که در سالروز حبیب تو بدنامترین یهودیان روی زمین، حادثه ترور شهید شیخ راغب حرب را در سرزمین جبل عامل تکرار کنند و سینه ات را نشانه روند؟ چون در سال‌های گذشته تو را شناخته بودند و از همه جنگ‌افزارهای نظامی و نیروهای زمینی شان نا امید شده بودند، این بار با هواپیمای جنگی جان تو و جان همسر و جان فرزندت را گرفتند تا در بهشت برین و نعیم ابدی آرام بگیری.

پس سلام و درود خدا بر تو و همسر و فرزند و بر سایر فرزندان رزمنده ات. از خداوند مسئلت دارم توفیق ادامه راهت را به ما عنایت فرماید. خدای بزرگ تو را با اجداد پاکت محشور کند.

سوگنامه شهید سیدعباس موسوی
به قلم سید ابراهیم الامین عضو شورای مرکزی حزب‌الله

شهید موسوی، راد مردی که همه مراحل زندگی را پیمود...

آنگاه که انسان، به درجه عظیم ایمان و شناخت و شهادت می‌رسد و نمی‌توان از او خرده گرفت، خویش را در برابر راد مردی می‌یابیم که همه رفتار و کردار و ویژگی‌های حیات او واقعا مختص مقام و جایگاه عظیم اوست. خویش را در برابر راد مردی می‌بینیم که مراحل

چون در سال‌های گذشته تو را شناخته بودند و از همه جنگ‌افزارهای نظامی و نیروهای زمینی شان نا امید شده بودند، این بار با هواپیمای جنگی جان تو و جان همسر و جان فرزندت را گرفتند تا در بهشت برین و نعیم ابدی آرام بگیری

سرخ و خونین تاریخ، از عصر پیامبران گرفته تا عصر امامان معصوم و فقهای بزرگ او را جست‌وجو می‌کرده است. تا همچون پیامبران و امامان نام او را به رنگ زندان و به طعم زهر کشنده و با چهره شهدای کربلا زینت بخشند. پیامبری پس از پیامبر. امامی پس از امام. فقیهی پس از فقیه در طول تاریخ جلودار کاروان هستی و امت بوده اند. این کاروان از مکه تا مدینه و از مدینه تا کربلا و از کربلا تا جبل الزیتون و تا دشت اقلیم التفاح گذشته است. جلوداران این کاروان همواره نشان شجاعت و مدال پیروزی مقدس را بر دوش داشته اند. در لبنان این مدال را بر سینه کوه مقاومت، در بستر جبل عامل نشانده اند. برادر عزیزم شهید بزرگ سیدعباس موسوی (ره) را این‌گونه می‌بینم.

کودکی و ترسیم راه آینده

سیدعباس از دوران کودکی، خود را شریک درد و رنج‌های زندگی، محرومیت و استضعاف مردم لبنان می‌دانست. با وجودی که دو دهه از عمر پر برکتش نگذشته بود، نهال انقلاب در قلب او جوانه زد، و دیری نپایید که به مقاومت عشق ورزید. و آرمان و سرود و چالش مقاومت در وجود او شکل گرفت. در روزهای نخست آغاز مقاومت فلسطین در سرزمین‌های اشغالی و در برابر دشمن صهیونیستی به مجاهدان عشق ورزید و با روحیه جهادگرانه و اعتقاد به این مقوله: «حقی که با زور سر نیزه غصب شده است جز با زور مسترد نمی‌گردد»، آگاهانه به صف مجاهدان پیوست. وجدان بیدار و اعتقادت او این گونه شکل گرفت. در عمل برای تحقق آرمان خود پیشگام بود و در این مسیر کوه‌ها و دره‌ها را در نوردید. پاهای او در هنگامه‌های

جنگ و مقاومت ساییده شدند، و همواره برای رسیدن به فردایی روشن و آزاد، همچنان زنده و جاوید ماند.

فراگیری علوم اهل بیت در نجف اشرف

سید شهید بسیار اندیشید، و به این نتیجه رسید که راه جهاد و مقاومت به ابزار نیاز دارد و بی‌شک قلم و شمشیر مهم‌ترین ابزارند. نا آگاهی و عدم درک صحیح جامعه از مکتب اسلام به شدت او را رنج می‌داد و به همین علت به جست‌وجوی علم پرداخت تا عطش خود را سیراب کند. در آغاز راه طلب علم، گم شده خود را در شخصیت امام مجاهد و عالم توانا سید موسی صدر یافت. و ایشان همه ابزارها و امکانات را برای جوانان با استعداد آماده می‌کرد. سید شهید در نخستین گام برای دریافت انوار و علوم اهل بیت(ع) به دانشسرای اسلامی و حوزه علمیه شهر صور قدم گذاشت. اما در آنجا احساس کرد که نمی‌تواند عطش خود را سیراب کند و تصمیم گرفت به «مدینه العلم» رسول‌الله (ص) در حوزه علمیه نجف اشرف در جوار جدش امیر مومنان علی ابن ابیطالب(ع) بار سفر بندد.

در نجف اشرف بار سفر را در مدرسه‌ای ساده بر زمین نهاد و بیدرنگ برای کسب علوم اهل بیت (ع) با زمان مسابقه گذاشت، تا جایی که روح تشنه خود را در مکتب شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر (ره) سیراب کرده و آرام گرفت. شهید صدر را نشانه راه، راهبر و مراد خویش برگزید و روح تشنه‌اش را با عشق به صفا و پاکی و خلوص ایشان پیرایش داد. شهید صدر، سیدعباس را در ردیف دانشجویان برگزیده خود قرار داد و با راهنمایی‌ها و ارشادات خود روح و روان او را متعالی و سرشار ساخت زیرا، شهید صدر به او امیدوار شده بود و تحقق آرمان خویش را در او یافته بود. آنگاه سیدعباس مانند پدری مهربان و دلسوز به تدریس و آموزش طلاب لبنانی روی آورد. در این سفر پر خیر و برکت همسرش سیده جلیل القدر، ام یاسر نیز شریک زندگی و رفیق و همراه و یار او بود. تربیت و پرورش فرزندان هیچ گاه ایشان را از طلب علم باز نداشت. چون او هم شاگرد مکتب زینبی شهید بنت الهدی صدر همشیره شهید آیت‌الله صدر بود. ام یاسر نیز با عزمی زینب گونه علوم اسلامی را فرا می‌گرفت و با برنامه ریزی دقیق به عنوان شریک زندگی سعی در بر دوش کشیدن مسئولیت‌ها و سختی‌های رهبر آینده حزب‌الله و اسوه‌ای عالم و فاضل و مجاهد باشد.

در حوزه علمیه نجف اشرف دروس مقدمات و سطوح را به پایان رساند و درس خارج فقه را آغاز کرد. برای رسیدن به آرزوهای خود از هیچ کوششی دریغ نکرد. اجازه نداد هیچ فرصتی از بین برود. به فراگیری علوم به سبک متعارف و سنتی اکتفا نکرد. علم و دانش را در مسیر برنامه ریزی برای فردایی بهتر برای مردم خویش به کار گرفت. کمبودها و نارسایی‌های جامعه را در اولویت اهداف و برنامه‌های خود قرار داد و به جست‌وجوی راه حل‌های منطقی برای آن پرداخت. همواره میان مردم زندگی کرد تا دردها و رنج‌ها و سختی‌هاشان را بر طرف کند. بار سنگین محرومیت و استضعاف را از دوش آنها بردارد. در هرگونه حرکات و اقدام شایسته از شهید سیدمحمد باقر صدر الهام می‌گرفت. و صدر نیز او را امید و آرزوی خود یافته بود.

هنگامی که مصیبتی دردناک بر حوزه علمیه نجف اشرف وارد آمد و مأموران رژیم طاغوتی حزب بعث اقدامات سرکوبگرانه و هتک حرمت حوزه علمیه نجف را آغاز کردند. در برابر حرکت آگاهی بخش و روحیه جهادگرانه علمای اسلام ایستادند و بسیاری از طلاب حوزه را به بهانه خارجی بودن از عراق بیرون کردند. حوزه علمیه را از وجود نخبگانی همچون شهید سیدعباس موسوی خالی کردند. چون او و یارانش را گروهی مجاهد نستوه و رهبرانی متعهد یافته بودند، به همین علت با زور و ارعاب به لبنان بازگشت. در حالی که به رهبر خود شهید صدر دل بسته بود، و روح و روان او به فراگیری هرچه بیشتر علوم اسلامی تعلق داشت اما، افسوس که دژخیمان بعثی امیدهای او را خفه کردند.

تأسیس حوزه امام منتظر (عج) در بعلبک

اخراج شهید سیدعباس موسوی از حوزه علمیه نجف اشرف، طرح تأسیس حوزه‌های علمی به منظور مقابله با توطئه‌های پاکسازی و سرکوب علمای متعهد را در ذهن و باورهای سید تقویت کرد و شهر بعلبک را نخستین پایگاه اساسی برای آغاز اجرای این ایده قرار داد. او با الهام از رهنمودهای استاد و سرور مان شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر (ره) اولین کلنگ بنای ساختمان حوزه علمیه بعلبک را به زمین زد، تا نسل‌های آگاه و اندیشمند از آن فارغ التحصیل شوند و رسالت مکتب حیاتبخش اسلام را تبلیغ کنند و با بی‌عدالتی و نادانی مبارزه کنند. بدین سان طلاب نوجوان که از انفاس ملکوتی شهید صدر برخوردار بودند به سوی بعلبک سرازیر شدند. سیدعباس به آن دسته از دوستان همکلاسی که همراه او هجرت کرده بودند، روحیه داد و دورنمای اهداف و برنامه‌های تحصیلی شان را مشخص کرد. حوزه در محروم‌ترین منطقه لبنان تأسیس شد و سید، مسئولیت اداره آن را بر عهده گرفت. در پی این حرکت خدا پسندانه جنب و جوش علمی در شهر بعلبک شکوفا شد. برای رسیدن به این هدف همواره با جدیت و قاطعیت و با روحیه علوی عمل کرد و بیدرنگ همه سختی‌ها و دشواری‌ها در برابر او آسان شدند.

آنگاه سید و یارانش با امید و بخشندگی و با توشه علم و دانش به مبارزه با نادانی و محرومیت برخواست. کوه‌ها و دشت‌ها را پشت سر گذاشت. به روستاهای محروم کوهستانی که تا آن زمان چهره یک روحانی به خود ندیده بودند رفت. ساکنان این روستاها را تشنه دانش و آگاهی یافت. کلاس امر به معروف و نهی از منکر بر پا کرد. مسائل حلال و حرام را به آنها آموخت. نسلی خدا جوی پرورش داد که شعارش پرهیزکاری و سبقت گرفتن برای انجام کارهای نیک بود و بدین گونه مردم لبنان تحقق آرمان و آروزهای خویش را در شخص ایشان یافتند. فرزندان‌شان را برای تعلیم و تربیت به دست او سپردند.

اولین کلنگ بنای ساختمان حوزه علمیه بعلبک را به زمین زد، تا نسل‌های آگاه و اندیشمند از آن فارغ التحصیل شوند و رسالت مکتب حیاتبخش اسلام را تبلیغ کنند و با بی‌عدالتی و نادانی مبارزه کنند. بدین سان طلاب نوجوان که از انفاس ملکوتی شهید صدر برخوردار بودند به سوی بعلبک سرازیر شدند

تأسیس حوزه علمیه الزهراء (س) در بعلبک

سید درباره وضعیت و جایگاه زن مسلمان بسیار دور اندیش بود و برای تحقق حقوق زنان و نقش تربیتی آنان صادقانه و بر اساس نگرش اسلامی گام بر می‌داشت. او معتقد بود که زن در ساختار جامعه در کنار مردان نقش اساسی دارد و چنانچه حقوق او تأمین شود می‌تواند در سازندگی جامعه و نسل‌های آینده و ابلاغ رسالت اسلام نقش مثبت و سازنده ایفا نماید. بر اساس این نگرش حوزه علمیه الزهراء (س) را برای تربیت خواهران در شهر بعلبک تأسیس کرد. نامگذاری این حوزه بنام حضرت زهرا (س) به این علت بود، تا زنان مسلمان در خط بزرگ بانوی اسلام حرکت کنند. مبلغ رفتار دخت پیامبر اسلام (ص) در جامعه باشند. شاگرد مکتب حضرت زهرا (س) باشند. در این مسیر همسر و شریک زندگی خود، ام‌یاسر را که دست پرورده و فارغ التحصیل مکتب اسلام می‌باشد، به عنوان مربی متعهد و مدیر باتدبیر، مسئولیت اداره حوزه علمیه زنان را برعهده گرفت. آنگاه تعداد زیادی از دختران و خواهران ما با خرسندی و امید به آینده درخشان سرگرم تحصیل در این حوزه شدند. گمشده خود را در این حوزه یافتند. وجود واقعی خود را در حوزه الزهرا (س) احساس کردند. دیری نپایید که حرکت تبلیغی بانوان با رهنمودهای سیدعباس آغاز شد.

تأسیس تجمع علماء المسلمین در بقاع

هنگامی که سیدعباس و تنی چند از یاران احساس کردند که امواج فتنه، وجود مسلمانان را پراکنده ساخته است وحدت کلمه علمای اسلامی و ساماندهی آنان را ضروری دانستند. سید با همکاری علمای شیعه و سنی منطقه بقاع سنگ بنای تجمع علماء المسلمین بقاع را بر زمین نهاد، تا این نهاد نوپا با تبلیغ و ایجاد ارتباطات و دیدارهای گوناگون، پایه‌های روابط برادرانه و اخوت اسلامی را میان جامعه مسلمان لبنان تقویت کند. سید همراه برادران روحانی به مناطق گوناگون عزیمت می‌کرد و با علمای آن ملاقات وگفت‌وگو می‌کرد. مسئولیت‌های آنان به ویژه در روزهای سخت و دشوار به منظور خنثی سازی توطئه‌های دشمنان را شرح می‌داد. هدف توطئه‌های دشمنان و فتنه‌انگیزان، خاموش کردن نور خدا بود اما، مشرکان از وعده خدا بی‌خبرند.

پیکار و جهاد خستگی‌ناپذیر

شکی نیست که سیدعباس همواره درد و رنج‌ها، مصیبت‌ها، فتنه‌های داخلی، توطئه‌های خارجی را شناخته بود. او به خوبی می‌دانست که هدف همه این توطئه‌ها نابودی مردم لبنان است. بر این اساس در برابر ظلم و انحراف مردانه ایستادگی کرد، و با پرورش استعدادهای فزاینده نیروهای متدین و پرچمداران مکتب جهاد و ارزش‌های انسانی و اسلامی به کمک مردم مستضعف فلسطین شتافت. ماهیت پلید دشمن صهیونیستی و غده سرطانی را شناخته بود و همچون امام خمینی (ره) بر ضرورت ریشه کنی آن تأکید می‌کرد.

در این مرحله شهر در جنوب، میان لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها بحرانی می‌شود. انواع گلوله و موشک بر سر مردم شهر فرو می‌ریزد. سید به منظور خاموش کردن آتش فتنه به جنوب می‌رود. در حالی مسئولان گروه‌های درگیر به راحتی به خواب می‌روند، چشمان سید خواب نمی‌رود. حجت را بر گروه‌های متخاصم تمام می‌کند. برخی گروه‌ها از سید گله کردند که چرا به جنوب رفته است. اما سید خویشتن داری نشان داد و مردم را به حفظ آرامش فرا خواند و خشم خود را فرو بست و به بقاع بازگشت. سید با لحن آرام و ملایم

مراسم تشییع شهید سید عباس موسوی.

در گوشم زمزمه کرد و گفت: «بیم دارم این فتنه‌انگیزی به منظور زمینه سازی برای یورش اسرائیل باشد. برای رویارویی باید خود را آماده کنیم».
آری، درست پیش‌بینی کرده بود. چند روزی نگذشت که یورش نظامی اسرائیل به لبنان آغاز شد و سرتاسر جنوب تا بیروت و بقاع غربی و استان جبل لبنان به اشغال درآمد. معادلات و محاسبات بهم ریخت. زنگ خطر به صدا درآمد. وحشت و اضطراب سراسر وجود شهروندان لبنانی را فرا گرفت. افراد بسیاری پس از تسلیم شدن در برابر پیشروی دشمن و عقب‌نشینی از پایگاه‌های خود رسوا شدند. در آن روزهای سرنوشت‌ساز، ورشکستگان و منافقان دلایل شکست مفتضحانه خود را توجیه می‌کردند. ادعا می‌کردند که دشمن فقط با مقاومت فلسطین سر و کار دارد. چشمداشتی به لبنان ندارد. بسیاری از افراد ساده‌لوح و کسانی که روحیه رویارویی با دشمن را نداشتند فریب این القاءها را خوردند. اما سیدعباس مانند چاشنی در برابر افراد سست عنصر و بی‌تفاوت منفجر شد. در خطبه‌های نماز جمعه و در مناسبت‌های مختلف به مردم اعلام کرد: «چشمداشت اسرائیل مرزی نمی‌شناسد. این یورش اولین گام در راه تأسیس اسرائیل بزرگ است. فریب افراد سست و بی‌اراده را نخورید».
سیدعباس موسوی همراه نخستین گروه از یارانش در اولین دوره آموزش نظامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شرکت کرد تا همگام با همه افراد امت، خود را برای جهاد با دشمنان آماده کند. سپاه پاسداران به منظور رویارویی با تهاجم دشمن صهیونیستی با رهنمودهای امام خمینی (ره) به لبنان اعزام شده بود. سید از آن پس در پیشاپیش عاشقان شهادت قرار گرفت و بر روحیه آنان تأثیر ژرف گذاشت. شیوه انضباط و فرمانبرداری نظامی را به آنان آموخت. یونیفورم نظامی برتن کرد و باند سرخ مزین شده به «یا مهدی ادرکنی» بر پیشانی نهاد. دیری نپایید که در پیشاپیش اولین دسته رزمندگان که به دعوت امام خمینی (ره) در روز جهانی قدس رژه رفتند، حرکت کرد. آن روز اولین بار بود که در لبنان همچون ایران راهپیمایی روز قدس برگزار می‌شد.

حزب‌الله و مقاومت اسلامی

سیدعباس موسوی به منظور برنامه ریزی و سازماندهی امور حزب‌الله ومقاومت اسلامی تلاش فراوانی به عمل آورد. به منظور فراهم کردن زمینه زندگی با عزت و کرامت در جامعه انگیزه ایجاد کرد. در اولین جلسه هیئت علمای لبنان در محضر حضرت امام خمینی (ره) رهبر انقلاب اسلامی شرکت کرد و در محضر ایشان گزارشی درباره اوضاع مردم لبنان ارائه کرد. آن حضرت را دیدم که با نگاه مهربانی و لطف و محبت به سید خیره شده اند. امام خطاب به هیئت لبنانی فرمود: «کارتان را از صفر شروع کنید. امروزه شرایط شما از شرایط گذشته ملت مان در زمان قیام در برابر شاه بهتر است. شاه ضمن برخورداری از قدرت نظامی در داخل کشور، قدرت‌های خارجی و شیطان بزرگ و دیگر ابر قدرتهای جهان به او کمک می‌کردند. بر خداوند متعال توکل کنید».
ما نیز با چنین عزم و اراده‌ای حرکتمان را آغاز کرده و اولین مبانی ساختار حزب‌الله را پایه ریزی کردیم. در حالی که سیدعباس موسوی اولین پیشگام این راه بود و هنگامی که وجود خود را در جبهه‌های حق علیه باطل ضروری می‌دید، بی‌درنگ به عمق جبهه‌ها تا سر حد مرزها می‌رفت و مدت‌های زیادی را در کنار برادران مجاهد می‌گذراند. از جبهه‌ها باز نمی‌گشت مگر در صورت افزایش صداهای اعتراض آمیز مردم از همه سوی کشور که ایشان التماس می‌کردند که از جبهه‌ها بازگردد. آنگاه سید متقاعد می‌شد که بازگردد زیرا، صحنه سیاسی لبنان به حضور ایشان نیاز مبرم داشت. سید با روحیه‌ای عالی و اراده‌ای پولادین که مسیر مقاومت ملت را با آن ترسیم کرده بود و مجاهدان مقاومت با الهام از روحیه او بر خصم یورش می‌بردند به بیروت باز می‌گشت. در حالی که چشمان مهربان و منتظر او همواره به دنبال رزمندگان به امید دیدار مجدد با آنان بود.

> **او معتقد بود که راه امام به وسیله مقام معظم رهبری پایدار و محفوظ می‌ماند. همچنان به وحدت رهبری و مرجعیت ایمان عمیق داشت و همه ویژگی‌های رهبر آگاه و شایسته را در آیت‌الله خامنه‌ای می‌دید**

سید همواره در همایش‌های بین‌المللی شرکت می‌کرد و با اندیشه‌های روشنگرانه و هدایت گرانه ندای حق خواهی سر می‌داد. با قامتی استوار اهداف اسلام و آرمان فلسطین و پرچم رهبر و ولی امر مسلمین امام خمینی (ره) را بر دوش می‌کشید، و با این ابزارها بر دروازه‌های غرب می‌کوبید. با ایراد سخنرانی‌های تاریخی در همایش تبین حج ابراهیمی دولت آلمان را تکان داد. به مجاهدان کشمیری هنگامی که او را در سنگرهای مقاومت بر دوش گرفتند روحیه و نشاط بخشید. علما و مجاهدان پاکستان از روح بلند قامت او ره توشه گرفتند و با استقامت و پایداری مسیر جهاد را بر ضد اشغالگران ادامه دادند. زمانی به خاک افغانستان قدم گذاشت که ارتش متجاوز شوروی همه شهرها و روستاهای این سرزمین را بمباران می‌کرد. موشک‌ها و بمب‌ها و جاده‌های پر پیچ و خم نتوانست مانع عزیمت سید به افغانستان شود. مجاهدان افغانستان از فرط خوشحالی حضور سید را در سرزمین شان باور نمی‌کردند.
دبیرکل پیشین حزب‌الله در همایش‌های همیاری از ملت فلسطین همواره نقش محوری داشت. رهبران جنبش‌های فلسطینی زمام امور خود را به دست او می‌سپردند زیرا، آنها فلسطین را در وجود سید مجسم کرده و در برابر طرح‌ها و راهکارهای او سر تسلیم فرود آورده بودند. دغدغه اوضاع بحرانی و اسفبار عراق نیز همواره سید را افسرده کرده بود. لحظه‌ای را که تصمیم گرفت همراه گروه‌های مجاهد عراقی وارد خاک عراق شود، فراموش نمی‌کنم.

ولی امر مسلمین، مقام معظم رهبری

ارتحال حضرت امام خمینی (ره) در آن روزهای سخت و سرنوشت ساز که امت اسلام در آستانه پیروزی قرار داشت سید را به شدت تکان داد. او انتظار داشت تا در رکاب امام پرچم انقلاب را به امام زمان (عج) بسپارد اما، مرگ قضا و قدر الهی است. سپس با آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، ولی امر مسلمین و جانشین امام خمینی(ره) بیعت کرد و مردم را به پیروی از فرامین ایشان فراخواند. او معتقد بود که راه امام به وسیله مقام معظم رهبری پایدار و محفوظ می‌ماند. همچنان به وحدت رهبری و مرجعیت ایمان عمیق داشت و همه ویژگی‌های رهبر آگاه و شایسته را در آیت‌الله خامنه‌ای می‌دید. سید در جریان سخنرانی‌های سال‌های آخر عمر خود و در جریان خدا حافظی با رزمندگان مجاهد مقاومت اسلامی و خانواده‌های معظم شهدا و مستضعفان، مردم را بار دیگر به پیمان بستن با ولی امر مسلمین و پیروی از رهنمودهای ایشان و پایبندی به خط امام خمینی(ره) فرا خواند.

فتنه‌های داخلی و مشکلات مردم

همه می‌دانند که سیدعباس موسوی برای خاموش ساختن آتش فتنه و اختلاف در اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی و ایجاد وحدت و یکپارچگی میان طرف‌های درگیر به تلاش‌های دامنه داری دست زد. موضع گیری‌ها و فراخوانی‌های او برای اتحاد و کنار گذاشتن جنگ و درگیری و نشانه گیری سلاح‌ها به سوی دشمن صهیونیستی، همچنان در اذهان زنده است. سید بر این بود که هرگونه اختلاف، حقوق ملی را ضایع کرده و خنجری در پهلوی رزمندگان مقاومت خواهد بود. او همواره برای چگونه متوقف کردن خونریزی داخلی و قطع دستان فتنه گران و خنثی‌سازی توطئه‌ها می‌اندیشید.

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های آگاهی زود هنگام سیدعباس همانا وارد شدن در خط انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) و پیش از آن، تأسیس حوزه امام منتظر (عج) در بعلبک بود.

برای بهبود اوضاع خانواده شهدا و رزمندگان مقاومت گام برمی‌داشت و برای محرومیت و استضعاف مردم افسوس‌می‌خورد. همواره خطاب به مردم می‌گفت: «ما با مژه‌های چشمانمان به شما خدمت می‌کنیم». او بر این اساس از مناطق محروم و مسلمان نشین ضاحیه و غرب بیروت که در فصل زمستان باران‌های سیل آسا آن را می‌پوشاند و آب به خانه‌های مردم فقیر و بی‌نوای آن وارد می‌شد و مورد بی‌مهری و بی‌توجهی مسئولان قرار داشتند بازدید می‌کرد و با مهر و محبت کم نظیر خود از آنان دلجویی می‌کرد.

در سالگشت شهادت همراه و همرزم خویش شیخ راغب حرب بیماری را نادیده گرفت تا در مراسم روز مقاومت در کنار مزار شیخ الشهدای مقاومت در شهر جبشیت در جبل عامل لبنان حاضر شود تا برای آخرین بار برای ملت و رزمندگان مقاومت که به آنان عشق می‌ورزید و آنان نیز به او عشق می‌ورزیدند سخنرانی کند.

آنگاه لحظه موعود برای پیوستن به حق نزدیک می‌شد. با چشم خود دیدم که همسر سید، ام یاسر و شریک زندگی او هرگز راضی نمی‌شد که همسرش را تنها بگذارد و دوست داشت در همه موقعیت‌ها در کنار همسرش باشد. اما نمی‌دانم چه شد که این بار فرزندش حسین را نیز همراه خود آورد. شاید می‌دانست که با لحظه موعود تنها چند ساعت بیشتر فاصله ندارد. آخرین سخنرانی سید در آستانه دیدار با معشوق بود. با همه دوستان و یاران، خداحافظی کرد و در اوج عزت و شهامت بانگ رحیل سر داد. پس سلام و درود بی‌پایان خدا بر سید، روزی که متولد شد و روزی که با یاران خود، ام یاسر و حسین خردسال به درجه رفیع شهادت نایل آمد و روزی که دوباره بر انگیخته می‌شود. ما و همه مجاهدان راه اسلام با سیدعباس موسوی پیمان می‌بندیم که راه او و راه همه شهیدان اسلام را ادامه دهیم تا آرزوی سید به پیروزی نهایی و ظهور حضرت مهدی (عج) و برپایی دولت بزرگ اسلامی تحقق یابد.

خاطرات شیخ محمد توفیق المقداد

مراحل تحصیل شهید موسوی در نجف اشرف...

علم و تقوی و صبر و شجاعت و جهاد صفاتی است که شخصیت سید شهدای مقاومت اسلامی و دبیرکل پیشین حزب‌الله لبنان، سیدعباس موسوی(ره) بدان آراسته بود. ایشان را از زمانی که در نجف اشرف برای طلب علم در جوار مرقد سرورم امیر مومنان (ع) رحل اقامت افکند شناختم. ایشان در تحصیل علم خیلی جدی و پر تلاش بود. او احساس مسئولیت بزرگی نسبت به فراگیری علوم اسلامی داشت. معتقد بود، کسی بیشتر می‌تواند به اسلام خدمت کند که علوم بیشتری آموخته باشد و وقت بیشتری را صرف تحصیل کرده باشد. به شرط آنکه برای خدا باشد. همه تلاش سید کسب رضای حق تعالی بود. این عقیده و ایمان و خلوص نیت، کاملاً در رفتارش مشهود بود، به‌طوری که طلبه‌هایی که تازه برای تحصیل علم به حوزه می‌آمدند با وجود شرایط سختی که حوزه علمیه در آن زمان به علت ظلم و جور رژیم بعثی و کافر عراق داشت مورد حمایت معنوی و علمی قرار می‌داد.

تلاش سید تنها منحصر به فراگیری علوم دینی و آموزش آن به دیگران نبود بلکه، فعالیت‌های سیاسی را هم در کنار درس و تدریس طلاب، مد نظر داشت. او معتقد بود که سیاست یکی از ابعاد مهم دین اسلام و سازنده شخصیت مکتبی انسان مسلمان است. به یاد دارم زمانی که همراه سید در مراسم راهپیمایی روز اربعین امام حسین (ع) در سال ۱۳۹۷ هجری قمری از نجف به سوی کربلا در حرکت بودیم، در راه با خطر بازداشت روبه‌رو شدیم اما، شجاعت و سلحشوری سید مانع بازداشت ما توسط مأموران بعثی شد. در این راهپیمایی مردم عراق برضد حزب بعث قیام کردند که به «انتفاضه ماه صفر» معروف شد. ایشان از نزدیکان شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر بود زیرا، سید یکی از طلبه‌های مورد اعتماد شهید صدر بود، و این روابط نزدیک نقش بزرگی در سازندگی شخصیت مکتبی و جهادی سیدعباس داشت. یکی از مهم‌ترین نشانه‌های آگاهی زود هنگام سیدعباس همانا وارد شدن در خط انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) و پیش از آن، تأسیس حوزه امام منتظر (عج) در بعلبک بود زیرا، مردم این منطقه به داشتن چنین حوزه‌ای نیاز مبرم داشتند.

انتشار خبر شهادت سیدعباس موسوی (ره) برای کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند غیرمنتظره نبود زیرا، سید از دوران نوجوانی تا لحظه شهادت مسئولیت همه امور شرعی را کاملاً بر عهده داشت. از خداوند متعال مسئلت دارم که ما را از رهروان خط سید الشهدای مقاومت اسلامی لبنان قرار دهد و شهادت را قسمت ما نیز بگرداند تا، ما را روزی که مال و فرزند، کمکی به حال انسان نمی‌کند، مگر کسی که از قلب سالم برخوردار است در جوار رحمت و عنایت خدا به همراه سیدعباس و سرور جوانان اهل بهشت امام حسین (ع) قرار دهد. ■

اقامه نماز میت بر پیکر یکی از شهدای مقاومت.

درآمد

دکتر عباس خامه‌یار معاون پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران مدتی از عمر خود را در شهر بعلبک بستر تولد حزب‌الله لبنان گذراند و با شهید سیدعباس موسوی روابط و همکاری و دوستی صمیمانه داشت. وی در گفت‌وگو با شاهد یاران به بخشی از فعالیت‌های فرهنگی شهید موسوی اشاره می‌کند.

گفت‌وگوی شاهد یاران با دکتر عباس خامه‌یار
معاون پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران

سید همواره در رویای شهادت به سر می‌برد...

در چه سالی با شهید سیدعباس موسوی آشنا شدید و زندگی ایشان را چگونه یافتید؟

نخستین بار، در اوایل دهه هشتم از قرن بیستم و پیش از حمله رژیم صهیونیستی به لبنان سید را در منزل مسکونی بسیار ساده و فقیرانه‌اش ملاقات کردم. منزل او در محله رأس العین واقع است که یکی از محله‌های قدیمی و فقیر نشین شهر بعلبک است. او تا پایان عمر پر برکتش در این منزل سکونت داشت. آن شب زمستانی، بسیار سرد بود. سید در کنار بخاری قدیمی که با گازوئیل خانه‌های مسکونی را گرم می‌کند ـ شهروندان محروم لبنانی از این نوع بخاری استفاده می‌کنند ـ نشسته بود. در آن مرحله فضای سنگینی بر شهر حاکم بود. احزاب چپ آن روزها در منطقه بقاع نفوذ داشتند. اما حضور عوامل حزب بعث عراق بیش از دیگران چشمگیر بود. تک ستاره‌هایی نیز همچون سیدعباس در منطقه می‌درخشیدند.

چند ماهی از بازگشت سیدعباس از حوزه علمیه نجف اشرف به لبنان نگذشته بود که برای دعوت از ایشان و نیز شهید شیخ راغب حرب، امام جمعه شهر جبشیت در جنوب لبنان برای شرکت در همایش تبیین حج ابراهیمی که در تهران برگزار شد، به لبنان رفته بودم. سید را از اولین دیدار، روحانی‌ای جوان بسیار فروتن اما، با صلابت و انقلابی و پر شور یافتم. از این دعوت استقبال کرد و اظهارات و دیدگاه‌های او مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد. در آن شرایط هنوز نیروهای سپاه پاسداران عازم لبنان نشده بودند و مقاومتی شکل نگرفته بود. نام و اثری از حزب‌الله نبود زیرا، حمله اسرائیل به لبنان تا آن برهه صورت نگرفته بود.

آیا بالاخره سیدعباس این دعوت را پذیرفت و به تهران آمد؟

آری، یک هیئت بلند پایه متشکل از علمای مبارز لبنان همراه سیدعباس موسوی برای شرکت در سمینار تبیین حج ابراهیمی به تهران آمد. یکسال بعد هیئت دیگری به سرپرستی سیدعباس موسوی برای شرکت در همایش مستضعفان که توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برگزار شده بود به تهران آمد. چند روزی از حضور این هیئت در تهران نگذشته بود که ارتش اسرائیل متعاقب فتح خرمشهر در سال ۱۳۶۱، به بهانه اخراج فلسطینی‌ها از لبنان به این کشور حمله کرد. به یاد دارم که آقای سیدعباس موسوی با شنیدن خبر اشغال لبنان همراه شخصیت‌های

شورای رهبری حزب‌الله در مرحله تأسیس در برگیرنده شخصیت‌های روحانی از جمله شهید سیدعباس موسوی و برخی شخصیت‌های علمی و دانشگاهی بود. بیشتر اعضای شورا غیرروحانی بودند. جوانان فرهیخته، تحصیلکرده، متعهد، مجاهد، روحانی و علمای دین در شورا حضور داشتند و شیوه مبارزات مردمی و ضد صهیونیستی را ترویج می‌کردند

لبنانی در لابی هتل استقلال متحصن شدند و سپس به راهپیمایی اعتراض آمیز دست زدند. در پی حمله اسرائیل به لبنان و اشغال بیروت هیئت علمای لبنان با حضرت امام خمینی(ره) دیدار کرده و موافقت ایشان را برای برنامه ریزی مبارزه ضد صهیونیستی به دست آوردند. علمای لبنانی در این دیدار از امام کسب تکلیف کردند و برای آماده سازی ایجاد هسته اولیه مقاومت و تأسیس حزب‌الله گام برداشتند.

تأسیس حزب‌الله را معلول چه عواملی می‌دانید؟

شکی نیست که تأسیس حزب‌الله لبنان یکی از پیامدهای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره) بوده است. اغلب اقشار مسلمان و متعهد لبنان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به حرکت‌های اسلامی و انقلابی گرایش داشتند که مسئولان این حرکت‌ها ونهضت‌ها با پیروزی انقلاب گردهم آمدند و خود را برای ایجاد تشکیلات منسجم ومنظم در چارچوب حرکت یکپارچه آماده کردند. در این گردهم آیی مسئولان جنبش امل اسلامی، کمیته‌های اسلامی، اتحادیه دانشجویان مسلمان، تجمع علمای بقاع و حزب الدعوه اسلامی حضور داشتند و مقدمات بنیانگذاری حزب‌الله را فراهم کردند. البته، شرط مشارکت و فعالیت آنها در حزب‌الله این بود که همه تشکیلات یاد شده را منحل کنند و به دستورات امام خمینی (ره) به عنوان ولی فقیه مسلمانان عمل کند.

برخی مسئولان حزب‌الله گفته اند که طرح تأسیس حزب‌الله پیش از یورش سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان مطرح بوده است. نظرتان چیست؟

البته، مسئولان نهضت‌های اسلامی لبنان پیش از یورش سراسری اسرائیل به این کشور، طی چند نشست راه‌های تأسیس یک تشکیلات منظم و یکپارچه نمودن مبارزات شیعیان لبنان را مورد بررسی قرار داده بودند اما، هنگامی که رژیم صهیونیستی بخش وسیعی از لبنان را اشغال کرد، این روند سرعت بیشتری به خود گرفت. مسئولان نهضت‌های اسلامی یاد شده که در تهران حضور داشتند، اشغال کشورشان توسط رژیم صهیونیستی به آنها انگیزه داد تا راهکار دیگری را گزینش کنند. این افراد در شرایطی به کشورشان بازگشتند که بخش اعظم آن به اشغال اسرائیل درآمده بود. این افراد در پی کسب تکلیف از امام خمینی (ره) طرح سازماندهی مبارزه را پیگیری کردند تا این که چند ماهی از اشغال لبنان نگذشته بود که مقاومت اسلامی عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی را آغاز، و دو سال بعد

موجودیت خود را به نام حزب‌الله اعلام کرد.
مقاومت از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ با انجام عملیات کیفی برضد قرارگاه‌ها وپایگاه‌های رژیم صهیونیستی، در سرزمین‌های اشغالی لبنان حضور وکارایی خود را به نمایش گذاشت. عملیات شهادت طلبانه شهید احمد قصیر که در سال ۱۹۸۳ تحقق یافت، این پرسش را در اذهان لبنانی‌ها ایجاد کرد که این مقاومت‌کنندگان چه گروهی هستند؟ حزب‌الله می‌بایستی به پرسش‌های آنان پاسخ می‌داد. این حزب در پیام سرگشاده به مستضعفان لبنان و جهان که در سال ۱۹۸۵ اعلام گردید، به پرسش‌های مردم لبنان و افکار عمومی درباره اهداف خود و مقاومت اسلامی پاسخ داد، و اهداف و برنامه‌های سیاسی خود را در این پیام مشخص کرد.

افرادی که در تأسیس حزب‌الله نقش داشتند از چه صنفی بودند، و در برابر دولت لبنان چه موضعی داشتند؟

شورای رهبری حزب‌الله در مرحله تأسیس در برگیرنده شخصیت‌های روحانی از جمله شهید سیدعباس موسوی و برخی شخصیت‌های علمی و دانشگاهی بود. بیشتر اعضای شورا غیرروحانی بودند. جوانان فرهیخته، تحصیلکرده، متعهد، مجاهد، روحانی و علمای دین در شورا حضور داشتند و شیوه مبارزات مردمی و ضد صهیونیستی را ترویج می‌کردند.
در پیام سرگشاده اعلام موجودیت حزب‌الله به جایگاه نظام سیاسی لبنان اشاره نشده است. هیچ موضع مثبت و یا منفی درباره نظام سیاسی حاکم در لبنان یا براندازی آن دیده نمی‌شود. البته، وسائل اطلاع رسانی غربی به منظور ترساندن مسیحیان لبنان از حزب‌الله شایع کرده بودند که حزب‌الله می‌خواهد در لبنان جمهوری اسلامی برپا کند. اما رفتار وعملکرد حزب‌الله بر این ادعاها خط بطلان کشید، و اهداف واقعی حزب‌الله به مرور زمان آشکار گردید.

آیا سیدعباس پس از تأسیس حزب‌الله همکاری‌های فرهنگی با جمهوری اسلامی را ادامه می‌داد؟

آری، در اغلب همایش‌های بین‌المللی که در تهران و کشورهای مختلف برگزار می‌شد حضور داشت. حضور سید در گردهمایی‌های حج که در مکه و مدینه برگزار می‌شد، در همایش بین‌المللی دفاع از ملت فلسطین، در همایش معارضین عراقی که در تهران برگزار شدند، حائز اهمیت بود. بنده به نمایندگی از طرف بعثه حضرت امام (ره) از ایشان و عده‌ای از علمای شیعه و اهل سنت به

شهادت سیدعباس موسوی همراه همسر و فرزندش، تأثیر بسزایی در روحیه رزمندگان مقاومت برجای گذاشت و فصل جدیدی از مبارزات خستگی‌ناپذیر مردم جنوب لبنان را آغاز کرد. جنوب لبنان پس از شهادت سید از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۰ به صحنه رویارویی‌های دلیر مردانه رزمندگان مقاومت اسلامی با اشغالگران صهیونیست تبدیل شد

ویژه جناب شیخ ماهر حمود امام جمعه سرشناس شهر صیدا و نیز مرحوم شیخ محرم العارفی، روحانی فلسطین که تازه از بند رژیم صهیونیستی رهایی یافته بود جهت شرکت در سمینار حج مکه و مراسم برائت از مشرکین که در سال ۱۳۶۷ برگزار گردید، دعوت به عمل آوردم. سیدعباس موسوی در این مراسم حضور فعال و حال و هوای معنوی داشت.
روز برگزاری مراسم برائت از مشرکین و تنها چند ساعت مانده به مراسم از خود بی تابی عجیبی نشان می‌داد. در آن گرمای سوزان عربستان، مرتب از پنجره محل اقامتش به تجمع شور انگیز مردم در میدان معابده نگاه می‌کرد و الله اکبر می‌گفت. از حضور گسترده مردم پیش از موعد مقرر شگفت‌زده شده بود. تا بالاخره در موعد مقرر به صف تظاهرکنندگان پیوست که مورد هجوم پلیس عربستان قرار گرفته و به خاک و خون کشیده شدند و صدها نفر از حجاج بیت‌الله به شهادت رسیدند.
زمانی که مسئولیت اداره رادیو «صوت المستضعفین» نخستین رسانه حزب‌الله را در لبنان بر عهده داشتم، به خاطر نظارت حزب‌الله بر این رسانه، همواره با سید در حال تماس بودم. رادیو در آن روزگار به خاطر وضعیت خاص لبنان و حزب‌الله، شرایطی ویژه و اهمیت بی‌بدیل داشت. سید با دورنگری و با توجه به سابقه آشنایی با اینجانب حمایت ویژه‌ای از برنامه‌ها و طرح‌های رادیو به عمل می‌آورد. او همواره به ساختمان رادیو سرکشی می‌کرد و در برابر کارکنان و پرسنل رادیو، بنده را مورد لطف قرار می‌داد و با کلمه «مدیرنا» موفقیت مدیریتی رادیو را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌داد. او بر اهمیت این رسانه و ضرورت رسیدن این صدا به مناطق اشغالی آن روز جنوب لبنان و دیگر سرزمین‌های اشغالی فلسطین تاکید می‌کرد.

با توجه به مسئولیت‌های سنگین سیاسی و مبارزاتی شهید سیدعباس موسوی بر عهده داشت، درباره مسائل آموزشی و تربیتی جامعه شیعیان لبنان چگونه فکر می‌کرد؟

شکی نیست که شهید سیدعباس موسوی انسانی بسیار دور اندیش و دورنگر بود. نسبت به مسائل زیربنایی حزب‌الله خیلی عمیق فکر می‌کرد. بر موضوع مسائل تربیتی و آموزشی، و پرورش استعدادهای نوجوانان لبنان به ویژه رسیدگی به ایتام، بسیار اهمیت قایل بود.
یادم هست که در طول مأموریت شش ساله ام در لبنان، با گروه‌های مختلفی که از ایران به لبنان می‌آمدند، ملاقات و گفت‌وگو می‌کرد. اهمیت و جایگاه لبنان را برای ایران شرح می‌داد. در دو دیدار جداگانه‌ای که با عده‌ای از دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه تهران و علوم پزشکی دانشگاه تهران و نیز با مسئولان دانشگاه تهران در اوایل سال ۱۳۷۱ داشت به شدت از طرح پیشنهادی دانشگاه تهران مبنی بر تأسیس شاخه‌ای از این دانشگاه در لبنان حمایت کرد و آن را مهم‌ترین اقدام برای لبنانی‌ها دانست. سیدهمواره بر ضرورت گسترش بخش آموزش و پرورش غیردولتی حزب‌الله تأکید می‌کرد. مدارس ابتدایی و راهنمایی «الهدی» از طرح‌های دوراندیشانه او بوده است. تأسیس شعبه دانشگاه تهران در لبنان را مکمل چنین طرح‌هایی می‌دانست. به هر حال سید شخصیتی ویژه، متخلق به اخلاق اسلامی، مردم سالار و بسیار فروتن بود. مردم لبنان به ویژه شیعیان بقاع به او عشق می‌ورزیدند. به رغم گذشت سال‌های طولانی از شهادت سیدعباس موسوی همچنان صف‌های طولانی مردم در مناسبت‌های مختلف به خصوص پس از پایان نماز جمعه در مسجد امام علی شهر بعلبک را به یاد می‌آورم که چگونه برای ادای احترام به ایشان تشکیل می‌شد. ساعت‌های طولانی و با تواضع بی نظیر به مشکلات آنان رسیدگی می‌کرد و به یکایک آنان پاسخ می‌داد و رو بوسی می‌کرد.

شهادت سید چه تأثیری بر مبارزات مردم لبنان و روند تلاش برای آزادسازی سرزمین‌های اشغالی جنوب داشت؟

شهادت سیدعباس موسوی همراه همسر و فرزندش، تأثیر بسزایی در روحیه رزمندگان مقاومت برجای گذاشت و فصل جدیدی از مبارزات خستگی‌ناپذیر مردم جنوب لبنان را آغاز کرد. جنوب لبنان پس از شهادت سید از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۰ به صحنه رویارویی‌های دلیر مردانه رزمندگان مقاومت اسلامی با اشغالگران صهیونیست تبدیل شد. در عملیات کمینی که رزمندگان مقاومت در برابر هلی برد نظامیان صهیونیست در منطقه انصاریه در جنوب لبنان انجام دادند، دو فروند هلی کوپتر اسرائیلی حامل ۷۳ کماندو با یکدیگر برخورد کردند که به هلاکت بیشتر سرنشینان آنها منجر شد. همچنین در پی پیروزی رزمندگان مقاومت در جریان عملیات خوشه‌های خشم که در سال ۱۹۹۶ روی داد، افکار عمومی اسرائیلی‌ها بر ضد دولت شان برانگیخته شد و اسرائیلی‌ها خواستار خروج هرچه سریع‌تر ارتش از جنوب لبنان شدند، در پی تداوم عملیات رزمندگان مقاومت، ارتش اسرائیل در ۲۵ ماه مه سال ۲۰۰۰ به ناچار از جنوب لبنان فرار کرد.
شهادت، حق و ردای مناسب قامت سید بود که همواره در آرزوی تحقق آن به سر می‌برد. شرکت شکوهمند و گسترده مردم لبنان در تشییع پیکر مطهر او و همسر و فرزندش نشاندهنده عشق و علاقه و ارادت لبنانی‌ها به این شخصیت والا مقام است. روحش شاد و راهش پر رهرو باد. ■

درآمد

اگر چه بسیارند افرادی که سیدعباس موسوی را به دلیل مسئولیت‌هایی که در حزب‌الله و مقاومت اسلامی لبنان داشت مرد مبارزه و رزمجو می‌دانند، اما ابعاد عرفانی و معنوی و فکری ایشان همچنان ناشناخته مانده است. علامه حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ حسان سویدان از فضلای حوزه علمیه قم در گفت‌وگو با شاهد یاران گوشه‌های شخصیت عرفانی و معنوی سید الشهدای مقاومت اسلامی را آشکار می کند.

گفت‌وگوی شاهد یاران با حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسان سویدان روحانی لبنانی

نشانه‌های عرفانی و مسیحایی در چهره سیدعباس موسوی هویدا بود...

در صورت امکان بفرمایید که شهید سیدعباس موسوی چگونه به صنف روحانیت مبارز پیوست؟

بسم الله الرحمن الرحیم، سیدعباس موسوی یک جوان متدین لبنانی بود که در یک خانواده مذهبی، و در یک محیط اجتماعی مذهبی در روستای نبی شیث متولد شد، و پرورش یافت. خاندان موسوی یکی از خانواده‌های سر شناس و بزرگ این روستا است که اصل و نسب آن به امام موسی بن جعفر(ع) باز می‌گردد. در آن زمان شرایط زندگی و وضعیت اقتصادی مردم در روستای نبی شیث در سطحی بسیار پائین بود. چرا که این روستا در یک منطقه دور افتاده در نزدیکی مرز سوریه واقع شده و با شهر بیروت فاصله زیادی دارد. اکثریت قریب به اتفاق ساکنان این روستا و نیز اکثریت ساکنان این منطقه از شیعیان اهل بیت(ع) هستند.

سیدعباس موسوی که از دوره نوجوانی به تدین و پرهیزکاری و استقامت شهرت داشت، در سنین جوانی برای فراگیری علوم دینی بسیار ابراز علاقه نشان داد. عشق و علاقه و ارتباط غیر مستقیم او با امام موسی صدر باعث شد زود هنگام به مراکز آموزش علوم دینی وابسته به امام صدر بپیوندد. برخی برادران در این باره گفته‌اند که شهید عباس موسوی در آغاز نوجوانی در یکی از مراکز ساده آموزش دینی که توسط امام موسی صدر دایر شده بود، ثبت نام کرد و دروس مقدمات را در آن فرا گرفت.

سیدعباس پیش از اینکه به سن ۲۰ سالگی برسد عازم حوزه علمیه نجف اشرف شد. این حوزه در آن مرحله به «حوزه مادر» شهرت داشت. چرا که طلاب جوان شیعه از کشورهای گوناگون برای فرا گیری علوم دینی عازم حوزه نجف اشرف می‌شدند. حوزه علمیه شهر مقدس قم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به طلاب ایرانی محدود بود و در آن زمان طلاب خارجی در حوزه علمیه قم حضور نداشتند.

حوزه علمیه نجف اشرف از قدیم قبله گاه مؤمنان و دانش‌پژوهان از سر تا سر کشورهای اسلامی بود. سیدعباس موسوی نیز مانند سایر طلاب کشورهای اسلامی به نجف اشرف آمد و طلبه‌های لبنانی که از قبل در این حوزه سرگرم تحصیل بودند، از او استقبال کردند. نظر به اینکه سیدعباس به فروتنی و پرهیزکاری

سیدعباس موسوی که از دوره نوجوانی به تدین و پرهیزکاری و استقامت شهرت داشت، در سنین جوانی برای فراگیری علوم دینی بسیار ابراز علاقه نشان داد. عشق و علاقه و ارتباط غیر مستقیم او با امام موسی صدر باعث شد زود هنگام به مراکز آموزش علوم دینی وابسته به امام صدر بپیوندد

شهرت داشت و مهم‌تر از همه یک شخصیت مکتبی بود، زود هنگام توانست خود را به عنوان یک طلبه مستقل، مستقیم، با اراده، تلاشگر و آرمان خواه بروز دهد. او نشان داد که برای فراگیری علوم اسلامی به حوزه علمیه نجف آمده و نه برای اهداف دیگر.

در آن مرحله در پی اوج گیری تمایلات کمونیستی در عراق، برخی جنبش‌های فکری و ادبی میان برخی طلبه‌های لبنانی و غیر لبنانی بروز کرد که هدفشان مشاعره و قافیه چینی شعر و ادبیات عرب و حضور در انجمن‌های ادبی و فکری و اجتماعی بود.

آیا سیدعباس در این انجمن‌ها نیز شرکت می‌کرد؟

هرگز. سیدعباس هرگز توجهی به این انجمن و محافل نداشت. او همه تلاش و فعالیت خود را روی فراگیری علوم دینی متمرکز کرد. در آن مرحله جوانان تحصیلکرده و فرهیخته و طلبه‌های آگاه و روشن که به اصلاحات و دگرگونی وضع موجود علاقه‌مند بودند در محفل و محضر درس شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر حضور داشتند. چرا که شهید صدر، طلاب و جوانان را به نهضت و جنبش امت اسلامی فرا می‌خواند. بی‌تردید راهکارها و برنامه‌های شهید صدر در آن مرحله در راستای اهداف و نهضت فکری مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم صورت می‌گرفت. آیت‌الله حکیم به منظور پیشبرد نهضت اسلامی دفاتر گوناگونی در شهرهای عراق دایر کرد و نمایندگان دینی خود را به آن دفاتر گسیل داشت. فعالیت‌های امام سیدمحسن حکیم جنبه‌های اجتماعی و دینی داشت. به شیوه‌های یک مرجع تقلید دین عمل می‌کرد.

این در حالی است که شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، یک شخصیت دینی جوان بود، و حرکت خود را به شیوه نهضتی و جنبشی آغاز کرده بود. فعالیت‌های شهید صدر به دایر کردن دفاتر و کتابخانه‌ها و اعزام نمایندگان دینی محدود نبود. او در آن مرحله هنوز به عنوان یک مرجع تقلید شناخته نشده بود تا نمایندگان دینی خود را به شهرها و روستاها اعزام نماید، بلکه یک روحانی فعال و مبارز و آگاهی بخش بود. او برای تحقق اهداف و آرزوهای خود گام به گام حرکت کرد، شهید صدر پس از تأسیس «جماعت العلماء» در شهر نجف اشرف، مجله فکری و علمی «الاضواء» را منتشر کرد. شهید صدر با برخورداری از هوش و استعدادهای قوی، جوانان تحصیل کرده و

■ شرکت سید عباس موسوی در مراسم بزرگداشت ارتحال امام خمینی (ره) در بیروت.

مبارز را از مناطق گوناگون عراق گردآوری و سازماندهی کرد. شاید بتوان گفت که آمدن سیدعباس موسوی به شهر نجف اشرف و پیوستن به حوزه علمیه، یک غنیمت بزرگی برای شهید صدر بود. چرا که سیدعباس همه رؤیاها و آرزوهای خود را در شخصیت صدر یافت.

با وجود آنکه از حضور شهید سیدعباس موسوی در نجف چند ماهی نگذشته بود و هنوز مرحله سطوح را می‌گذراند و هنوز به مرحله تحصیل دروس خارج فقه نرسیده بود اما، زود هنگام شیفته دیدگاه‌های شهید صدر شد. در نتیجه این همدلی و این شیفتگی میان آن دو بزرگوار روابط صمیمانه علمی برقرار کرد و موجب شد که آن دو یکدیگر را خوب بشناسند. بین یک شاگرد ممتاز و با استعداد و یک استاد بزرگ که در آستانه صعود به قله‌های مرجعیت بود، روابطی مستحکم بر قرار شد. بنابراین، شهید سیدعباس موسوی زود هنگام تحت تأثیر دیدگاه‌ها و راهکارهای شهید صدر قرار گرفت، و این تأثیرگذاری به روشنی به طلاب جوان لبنانی که وارد حوزه علمیه نجف می‌شدند منتقل شد.

از برجسته‌ترین طلاب جوان لبنانی که پس از سیدعباس موسوی وارد حوزه علمیه نجف اشرف شدند آقای سیدحسن نصرالله بود که مورد استقبال گرم سیدعباس قرار گرفت، و او را به شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر معرفی کرد. با آمدن جوانان پر شور و علاقه‌مند لبنانی به حوزه علمیه نجف اشرف یک نوع حرکت جدید و جنب‌وجوش در حوزه آغاز شد.

آیا در خانواده شهید سیدعباس موسوی عالم دین و روحانی وجود داشت که او را به تحصیل علوم حوزوی تشویق کند یا عزیمت سید به نجف بر اساس خواست درونی‌اش بود؟

در حقیقت آنچه در آن مرحله جوانان شیعه لبنانی را به فراگیری علوم اهل بیت(ع) تشویق می‌کرد، وجود یک نوع گرایش کیفی به فراگیری علوم دینی در منطقه جبل عامل لبنان بود. این جوانان به کسی نیاز نداشتند تا آنان را به عزیمت به حوزه‌های علمی و فراگیری علوم دینی تشویق کند بلکه، به صورت خود جوش به فراگیری علوم اسلامی و علوم اهل بیت(ع) گرایش داشتند. در دوران جوانی شهید سیدعباس موسوی یک نوع جهش و گرایش به فراگیری علوم اسلامی وجود داشت. چرا که مرحوم آیت‌الله‌العظمی امام شرف‌الدین عاملی که در منطقه جبل عامل در برابر استعمارگران فرانسه قیام کرده بود، نسل آن روز و نسل‌های بعدی را تحت تأثیر این قیام رهایی بخش قرار داده بود (استعمارگران فرانسوی در پی این قیام، خانه و کتابخانه و کتاب‌های خطی شرف‌الدین را آتش زده و او را از لبنان تبعید کردند). قیام امام سیدجعفر شرف‌الدین بر همه اقشار شیعیان جنوب لبنان اعم از روحانی و پیشه ور اثر گذاشت و ده‌ها تن از جوانان را تشویق کرد به فراگیری علوم دینی گرایش پیدا کنند.

در پی ارتحال امام شرف‌الدین، امام موسی صدر به لبنان آمد و حرکت خود را در پرتو شعار دفاع از محرومان آغاز کرد. در حقیقت نامگذاری جنبش محرومان به این نام، یک اقدام به جا و پسندیده بود. امام موسی صدر آرزو داشت این جنبش مایه امید امت مسلمان و همه مردم لبنان، به ویژه شیعیان اهل بیت(ع) باشد. چرا که شیعیان بیش از سایر طوایف لبنان در مظلومیت و محرومیت به سر می‌بردند.

سیدعباس موسوی در چنین فضاهایی پرورش یافت. او که در یک محیط اجتماعی متدین زندگی کرده بود، او که در یک خانواده سادات هاشمی اصیل تولد یافته بود، به گرایش به تحصیل علوم اهل بیت(ع) روی آورد.

در پی غصب سرزمین فلسطین، مراجع بزرگ تقلید جهان تشییع به ویژه مراجع بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف پرداخت حقوق و وجوهات شرعی به جنبش‌های مقاومت فلسطینی را مجاز دانستند. آقایان آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم و حضرت امام خمینی(ره) در این زمینه فتوا صادر کردند

من به یاد ندارم که یک روحانی سر شناس و برجسته در خاندان موسوی وجود داشته است که سیدعباس را به تحصیل علوم حوزوی تشویق کرده باشد. پدر او را خوب می‌شناسم. عموی سیدعباس را هم که پدر همسرش می‌باشد را هم خوب می‌شناسم. اعضای این خانواده، افرادی مهربان و متدینند، به علوم و مسائل شرعی بسیار متعهدند. ممکن است سید را به فراگیری علوم دینی تشویق کرده باشند. به ویژه اینکه در این خانه همواره مراسم عزاداری سیدالشهدا(ع) و آیین‌های مذهبی بر گذار می‌شده است.

البته ناگفته نماند که در آن مرحله یک عالم برجسته دینی به نام شیخ حبیب آل ابراهیم عاملی در منطقه بقاع حضور داشته است. شیخ حبیب که به شیخ حبیب مهاجر نیز شهرت داشت از منطقه جبل عامل در جنوب لبنان به منطقه بقاع مهاجرت کرده بود. او یکی از عالمان سرشناس و از اندیشمندان برجسته آن روز لبنان بود، برخی از صاحبنظران نقل کرده‌اند که مرحوم شیخ حبیب مهاجر مجتهد جامع‌الشرایط نیز بوده است. او به منظور تبلیغ احکام دین و گسترش آگاهی اسلامی از روستای «حناویه» در جنوب لبنان به شهر بعلبک در بقاع مهاجرت کرد، چرا که در آن برهه عالمان متعددی در جنوب لبنان حضور داشتند. اما، در منطقه بعلبک عالمان بزرگ دینی حضور نداشتند. آنچه وجود داشت تعدادی روحانی ساده بود. منطقه بقاع از نداشتن یک عالم بزرگ و سرشناس رنج می‌برد، و به همین دلیل مرحوم شیخ حبیب آل ابراهیم به بعلبک مهاجرت کرد، و به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی دامنه‌داری پرداخت. در آن مرحله که حوزه‌های علمی از کمبود امکانات فرهنگی رنج می‌بردند، شیخ حبیب مهاجر در بعلبک نشریات علمی و اجتماعی منتشر کرد. انتشار مجله در آن مرحله یک حرکت استثنایی و بی‌نظیر بود.

تردیدی نیست که سیدعباس موسوی که در منطقه بعلبک زندگی می‌کرد و پرورش یافت تحت تأثیر فضاهای علمی این منطقه قرار گرفته باشد. فعالیت‌های فرهنگی و علمی شیخ حبیب مهاجر با دوران نوجوانی سیدعباس همزمان بود. پیش از عزیمت شهید موسوی به حوزه علمیه نجف اشرف، نهضت فکری و فعالیت‌های شیخ حبیب مهاجر این اندیشمند مکتبی زبانزد ساکنان منطقه بقاع و سرتاسر لبنان شده بود.

می‌دانید که شهید سیدعباس موسوی در آن برهه از فضاهای جنبش مقاومت فلسطینی نیز دور نبوده است. گفته شده که در دوران جوانی مدتی نیز با برخی مبارزان فلسطینی همکاری داشت. چه شد که پیکار نظامی و سیاسی را رها کرد و به تحصیل علوم دینی روی آورد؟

این نکته که به آن اشاره کردید، یکی از نکات مهم و حساسی است که لازم می‌دانم آن را به تفصیل شرح دهم. پس از پیدایش رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ و شکست‌هایی که بر اعراب وارد آمد، ملت فلسطین ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌های فراوانی متحمل شد. از همه جهات به ملت فلسطین ظلم شد، از نظر انسانی و اسلامی درد و رنج‌های فراوانی بر ملت فلسطین وارد آمد. از نظر اسلامی سرزمین فلسطین و اماکن مقدس آن به ویژه قدس عزیز از دست رفت. از نظر انسانی ملت فلسطین از سرزمین خودی آواره شد، و اکنون در کشورهای همسایه در آوارگی به سر می‌برند. از زمان غصب سرزمین فلسطین، این امت همواره در معرض قتل عام‌ها و کشتارهای رژیم صهیونیستی قرار دارد.

در روایات اسلامی به ویژه روایات اهل بیت(ع) بر لزوم یاری رسانی به مظلومان و ستمدیدگان تأکید شده است. مسلمانان به ویژه شیعیان اهل بیت(ع) بر اساس اعتقاد به این روایات باید به ملت مسلمان فلسطین کمک کنند. کمک به محرومان فلسطین نهایت احساس و شعور انسان‌های مسلمان و مؤمن را نسبت به همنوعان خود نشان می‌دهد. آوارگی ملت فلسطین و سکونت ده‌ها هزار تن آنان در لبنان احساسات انسان‌های با وجدان و آزاده لبنانی را جریحه‌دار کرد، شخصیت‌های متدین و عدالت خواه لبنانی به کمک آوارگان فلسطینی شتافته و به دفاع از آرمان آنها پرداختند.

به یاد دارم که در پی غصب سرزمین فلسطین، مراجع بزرگ تقلید جهان تشییع به ویژه مراجع بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف پرداخت حقوق و وجوهات شرعی به جنبش‌های مقاومت فلسطینی را مجاز دانستند.

آقایـان آیت‌الله‌العظمی سیدمحسـن حکیـم و حضرت امام خمینـی(ره) در ایـن زمینه فتوا صـادر کردند. امام خمینی(ره) در زمانی که در تبعید به سـر می‌برد، بر لزوم کمک به جنبش‌های فلسطینی فتوا صادر کرد. استفتاءهای مراجـع بزرگ شـیعه همچنان محفوظ اسـت. برخی از مراجع بـزرگ تقلید رهبران جنبش‌های فلسـطینی را به حضور پذیرفتند و از آنان پشتیبانی مالی به عمل آوردند. این کمک‌ها پیش از بر پایی نظام جمهوری اسـلامی در ایران ارائه می‌شـد. در شرایطی که امکانات مراجع تقلید آن روز بسـیار محدود بـود. این در حالی اسـت که آن زمان جنبش‌های اسلام گرای مقاومت فلسطین در صحنه حضـور نداشـتند، و جنبش‌هـای چپ گـرای لائیک و ناسیونالیسـت گرداننده مبارزه با اسـرائیل بودند. به طور مثال برخی رهبران جنبش فتح در آن مرحله ریشه دینی و اسلامی داشتند. به طور مثال یاسر عرفات از درون جنبش اخوان‌المسلمین بر انگیخته شده بود.

علمای مسـلمان و مراجع تقلید بر اسـاس این نگرش به جنبش‌های فلسـطینی کمک کردند که سرزمین فلسطین متعلق به مسـلمانان اسـت و اسـرائیلی‌ها آن را غصب کرده‌اند. مراجع تقلید شـیعه تلاش برای آزادی نخستین قبله مسلمانان در فلسـطین را واجب شرعی می‌دانستند. همیاری با مظلومان و پاسـداری از اماکن مقدس اسلامی یک وظیفه شرعی است.

بر اسـاس این نگرش همه افـراد مؤمن و متعهد با آرمان فلسطینی اعلام همبستگی کردند. تنها سیدعباس موسوی نبود که به جنبش مقاومت فلسـطین پیوست. او در مسیر صحیح گام برداشـت. بسیاری از رهبران کنونی مقاومت اسـلامی لبنان از جنبش‌های مقاومت فلسـطین پشتیبانی کردند. شـهید بزرگ حاج عمـاد مغنیه، در دوران جوانی یکی از محافظان مخصوص یاسر عرفات بود. حاج علی ادیب مشـهور به ابو حسن سلامه که توسط عوامل رژیم صهیونیسـتی به شـهادت رسـید. یکی از فعالان جنبش مقاومـت فلسـطین بود. بسـیاری از فرماندهـان کنونی مقاومت اسـلامی لبنـان در دوران جوانی در جنبش‌های مقاومت فلسـطین فعالیت داشـتند. چرا؟ برای اینکه این افراد از زمانی که خود را شـناختند، با دین و ایمان سر و کار داشـتند، از نظر فطری مؤمن و متعهد بودند. بر مبنای باورهای دینی و اعتقادی از آرمان مردم فلسطین پشتیبانی بـه عمل آوردنـد اما، پـس از اینکه برخـی جنبش‌های فلسـطینی به بیراهه کشـیده شـدند و راه سـازش را در پیش گرفتند. سبب شد این افراد مؤمن و متعهد لبنانی از جنبش‌های مزبور فاصله بگیرند.

شـاید در خلال این گفت‌وگو، این پرسش را مطرح کنیم که چرا جوانان مؤمـن و متعهد لبنانی جذب جنبش‌های مقاومت فلسـطینی شـدند. برای پاسـخ به این پرسـش باید گفت که عنوان فلسـطین و آرمان فلسطین، قداست داشـت. این جوانان سلحشـور برای دفاع از یک آرمان مقدس به جنبش‌های مقاومت فلسـطینی پیوسـتند. زبان حال جوانـان متعهد و مؤمن این بـود «کاری به رفتار و کردار برخی کارگزاران جنبش‌های فلسطینی نداریم و ما بـرای هدفی مقدس مبارزه می‌کنیم». افراد مؤمن و متعهد لبنانی همچون سـیدعباس موسوی و حاج عماد مغنیه و ابو حسن سـلامه بر این اسـاس با جنبش‌های مقاومت فلسطینی همکاری کردند اما، به محض اینکه جنبش‌های مقاومت اسـلام گرا وارد صحنه شدند و به نام و عناوین اسلامی به مبارزه با اشـغالگران پرداختند، به همکاری با این جنبش‌ها روی آوردند. چرا که احسـاس کرده بودند که در سایه همکاری با این جنبش‌ها می‌توانند به اهداف و آرزوهای خود برسند و این جوانان به روشنی می‌دیدند که برخی رهبران فلسطینی در سال‌های اخیر به فکر منافع شخصی و گروهی افتاده‌اند. بسیاری از رهبران چپ گرا و لائیک فلسطینی مبارزه را رها کرده و غنایم دوران مبارزه را جسـت‌وجو می‌کنند. شـعارها و پیکارهای انقلاب را کنار گذاشته‌اند.

اصولاً سـیدفقط برای فراگیـری علوم حوزوی به نجـف نرفته بود. او آرزوهای بلنـدی در سـر می‌پرورانـد و اهـداف بزرگـی دنبـال می‌کـرد. می‌خواسـت ایمان و اعتقادات دینی‌اش را مستحکم کنـد. در حقیقت یکـی از اهداف والای سیدعباس موسوی از عزیمت به حوزه علمیه نجف اشرف، آماده سازی فکری و تدارک عملی برای آغاز پیکار مکتبی در راه آزادسازی فلسطین بود

سیدعباس موسوی در کنار تحصیلات حوزوی در حوزه علمیه نجف در نجف اشـرف می‌کوشـید با بسـیاری از شـخصیت‌های جنبشـی و پیکارگر که آن روز در نجف حضور داشـتند آشـنا شـود، و زمینه همکاری با آنان را هموار کند. اصولاً سیدفقط برای فراگیری علوم حوزوی به نجف نرفته بود. او آرزوهای بلندی در سر می‌پروراند و اهـداف بزرگـی دنبـال می‌کرد. می‌خواسـت ایمان و اعتقادات دینی‌اش را مسـتحکم کند. در حقیقت یکی از اهداف والای سـیدعباس موسـوی از عزیمت به حوزه علمیه نجف اشـرف، آماده سازی فکری و تدارک عملی برای آغاز پیکار مکتبی در راه آزادسـازی فلسـطین بود. زمانی که شهید موسـوی عازم نجف شد، سرزمین لبنان در اشغال صهیونیسـت‌ها قرار نداشت. فکر و هوش این جوانـان متعهد روزها روی تلاش برای آزادی فلسـطین متمرکز بود.

بررسـی اوضاع آن روز لبنان نشـان می‌دهد که بیشتر جوانان شـیعه در بسیاری جنبش‌های چپ‌گرا و لائیک لبنانی و فلسـطینی فعالیت داشـتند. به نظر شما علت اینکه در طایفه شیعه سازمان و تشکیلات سیاسی وجود نداشت چه بود؟

در حقیقت همه افراد جامعه شیعه از نبود نهادهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مخصوص خود رنج می‌بردند. نبود یک سـازمان و یا تشکیلات اجتماعی که بتواند آرزوها و خواسـته‌های جوانان شـیعه را برآورده کند، آنان را آزار می‌داد. در آن مرحله یک پشتوانه قوی وجود نداشت. اما، در شـرایط کنونی، جمهوری اسـلامی ایران با قدرت در کنار شـیعیان لبنان ایستاده و از آنان حمایت می‌کند. امام موسی صدر در آن مرحله کارش را از صفر آغاز کرد و در برخی مواقع ناچار شد از منابعی کمک مالی دریافت کند که دلخوشـی از جنبش محرومان لبنان نداشتند. فراموش نکنید که شخصیت‌های برجسته جنبش امل به جمهوری اسـلامی ایران منتقل شدند و موقعیت‌های کلیدی کسب کردند. شـهید دکتر مصطفی چمـران یکی از بنیانگذاران اصلـی جنبش امل به شـمار می‌رفـت. در همان مرحله امام سیدموسـی صدر به شـدت تحت تأثیر دیدگاه‌ها و راهکارهای امام خمینی قرار گرفته بود. امام خمینی که با کسی تعارف نداشت، امام موسی صدر را یکی از فرزندان خود توصیف می‌کرد. با این وصف امکانات مالی و مادی طایفه شیعه در آن مرحله بسیار ضعیف و ناچیز بود. نبود نهادهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسـی در طایفه شیعه، احساسات جوانان شیعی را جریحه دار کرده بود و آنان را آزار می‌داد. جوانان شیعه که تشنه دفاع از ارزش‌های دینی و ملی و ناموس خـود در برابر تهاجم فرهنگی و تهاجم افکار چپ گرایانه بودند به ناچار به برخی سـازمان‌ها و احزاب لائیک و ناسیونالیسـت می‌پیوسـتند. تمایلات و اندیشـه‌های ناسیونالیسـتی جمال عبدالناصر و مبارزات جنبش‌های مقاومت فلسـطین این جوانان را شیفته خود کرده بود. برخی شعارهای پر زرق و برق کمونیست‌ها نیز جوانان پر جنب و جوش شـیعه را جذب می‌کرد. حزب بعث سوسیالیسـت نیز در برخی مراحل توانست جوانان شیعه را جذب کند، پس از اینکه این حزب در کشورهای سـوریه و عراق به قدرت رسـید، و بـرای خود در لبنان شـاخه‌ای به وجود آورد کوشید جوانان شیعه را به طرف خود بکشـاند. فراموش نکنیم که حزب بعث از امکانات مالی و تسلیحاتی قوی در لبنان برخوردار بود. البته جنبش فکری دینی در لبنان در آن مرحله بسیار فعال بود و علمای بزرگی همچون علامه شـرف‌الدین و امام موسی صدر و دیگران حضور داشـتند، و برای گسترش فرهنگ دینی و آگاهی عمومی تلاش می‌کردند اما، این تلاش‌ها چشمگیر و گسـترده نبود. در آن مرحله در جامعه شـیعه لبنان دو طرز تفکر وجود داشت. یکی طرز تفکر علمای سنی بود که هرگز در مسـایل اجتماعی و سیاسی شرکت نداشت، دارندگان این طـرز فکر که از نظر جایگاه علمی و دینی آدم‌هایی محترمند در خانه‌شـان گوشه نشینی را انتخاب کـرده و هیچ تأثیـری در حرکت اجتماعی جامعه‌شـان

نداشتند. جریان دیگری در جامعه شیعیان لبنان وجود داشت که عمل گرا بود و دوست داشت به اصلاحاتی در جامعه شیعه دست بزند اما، امکانات آن بسیار محدود بود. همان‌گونه که ملاحظه کردید جنبش امام موسی صدر پس از ناپدید شدن او گسترش یافت و قوی شد. در زمان حضور امام صدر جنبش محرومان به طور نسبی ضعیف بود و از امکانات وسیع برخوردار نبود.

بفرمایید جنبش اسلامی شیعیان لبنان در چه زمانی آغاز شد و چگونه شکل گرفت؟

شکل‌گیری و گسترش جنبش اسلامی شیعیان دو دلیل داشت. یکی گسترش تجاوزگری دشمن صهیونیستی به جنوب لبنان و اشغال بخش وسیعی از خاک این کشور بود. دلیل دوم، برپایی جمهوری اسلامی در ایران و ارائه امکانات و کمک‌های گوناگون به شیعیان لبنان بود. نظام جمهوری اسلامی امکانات خود را در اختیار کسانی قرار داد که به آزادسازی جنوب لبنان و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی فلسطین علاقه‌مند بود. دولت‌های عرب ده‌ها سال بود که شعار آزادی فلسطین و قدس را سر می‌دادند، اما، این چه شعاری است که در سایه آن نیمی از خاک لبنان به اشغال صهیونیست‌ها در می‌آید؟ بر اساس این نگرش جوانان متعهد و مؤمن و شیعه لبنانی تخم مبارزه اصیل را در جنوب لبنان کاشتند و پرچم آزادی و رهایی را بر افراشتند. جوانان مؤمن و متعهد که سیدعباس موسوی یکی از آنان بود، حرکت خود را آغاز کردند. این حرکت از نظر فکری تکامل و تبلور نیافته بود اما، بر اساس این اصل که «هر تلاشی در راه خدا رشد و گسترش می‌یابد» این حرکت راهش را آغاز کرد و امروز در قالب حزب‌الله و مقاومت اسلامی تجلی یافته است.

بفرمایید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پس از حضور در منطقه بقاع در شرق لبنان چه نقشی در پرورش و گسترش حرکت این جوانان مؤمن و متعهد داشت؟

این پرسش، این نکته را یادآوری می‌کند که جوانان مؤمن و متعهد این حرکت که راهشان را آغاز کردند، آموزش نظامی ندیده بودند. از هنر رزم و جنگ چریکی شناخت کافی نداشتند. فرهنگ انقلابی دینی جوانان شیعه ضعیف بود. فرهنگ انقلابی به تنهایی کافی نیست. فرهنگ انقلابی باید با دین و تعهد پیوند خورده باشد. این فرهنگ را برادران سپاهی که به لبنان آمدند پایه‌گذاری کردند. آقای عسکری فرمانده سپاه در لبنان در گسترش فرهنگ انقلاب دینی میان جوانان لبنانی نقش به سزایی ایفا کرد. او با برپایی جلسات فرهنگی و مجالس سیار عزاداری برای شهدای مقاومت و برگزاری مراسم سینه زنی و دعای کمیل توانست جوانان شیعه لبنانی را تحت تأثیر فرهنگ انقلابی دینی قرار دهد.

بی‌تردید اگر حضور سپاهیان انقلاب اسلامی در آن مرحله در مناطق گوناگون بقاع و آموزش عقیدتی سیاسی و رزمی جوانان لبنانی در کار نبود، امکان نداشت جنبش مقاومت اسلامی به این سطح از آگاهی و توانمندی که امروز شاهد آن هستیم برسد. جوانان مبارز لبنانی برای ستیزه جویی با ارتش اسرائیل که کشورشان را اشغال کرده بود، واقعاً به کمک‌های آموزشی رزمندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیاز داشتند.

شهید سید عباس موسوی پس از اخراج از حوزه علمیه نجف اشرف و بازگشت به بعلبک بسیاری از جوانان لبنانی از جمله سیدحسن نصرالله را برای ادامه تحصیلات علوم دینی تشویق کرد. در این زمینه چه اطلاعاتی دارید؟

این یک واقعیت آشکار است. هنگامی که سیدعباس برای دیدار پدر و مادرش از نجف به لبنان آمد، از دفتر شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر به او اطلاع دادند که در لبنان بماند و از بازگشت مجدد به نجف خود داری کند، چرا

■ سخنرانی شهید موسوی در مراسم سالگرد ارتحال امام در بیروت.

که مأموران حزب بعث او را تحت تعقیب قرار داده و قصد داشتند او را بازداشت کنند. در آن مرحله بسیاری از طلبه‌های لبنانی حوزه علمیه نجف اخراج و تعدادی نیز بازداشت شدند. طلبه‌های اخراجی، شهید سیدعباس را مانند فرد گم گشته و مراد دل خود یافته و پیرامون او گردهم آمدند. این جوانان مؤمن و متعهد که محضر درس آیت‌الله صدر را از دست داده بودند، سیدعباس را به عنوان یکی از شاگردان ارشد شهید صدر یافتند. رجوع طلبه‌های اخراجی به این شاگرد ارشد، او را تشویق کرد تا حوزه امام منتظر(عج) در شهر بعلبک را پایه‌گذاری کند. سیدحسن نصرالله و شیخ محمدعلی خاتون دو تن از طلبه‌هایی بودند که سیدعباس را برای خود الگو و سرمشق قرار دادند.

دور از انصاف است که به این نکته اشاره نکنیم که برخی از طلبه‌های لبنانی که از حوزه علمیه نجف اشرف اخراج

اصولاً اگر به سیمای شهید سیدعباس موسوی نگاه کنید، نشانه‌های عرفانی و مسیحایی را کاملاً در چهره او ملاحظه خواهید کرد. برادرانی که از نزدیک و از دوران کودکی با او سر و کار داشتند نقل می‌کنند که این نشانه‌های عرفانی از دوران شکل‌گیری شخصیت او وجود داشته است

شدند مشعل درخشانی بودند که هسته اساسی شکل‌گیری مقاومت اسلامی را در زمین کاشتند. این هسته که توسط سیدعباس موسوی تأسیس شد، نقش اساسی و بزرگی در شکل‌گیری اندیشه مقاومت اسلامی داشت. در حقیقت سیدعباس نسلی از طلاب و اندیشمندانی را به وجود آورد که راهکارهای انقلابی و پیکارهای اجتماعی را به مردم لبنان نشان دادند. سیدعباس موسوی این طلبه‌ها را که در مراحل دوم و سوم و چهارم تحصیلات حوزوی به‌سر می‌بردند، در مناسبت‌های مختلف به شهرها و روستاهای گوناگون اعزام می‌کرد تا فرهنگ انقلابی و دینی را براساس دیدگاه‌ها و خط مشی امام خمینی(ره) تبلیغ کنند. شکی نیست که این افراد مؤمن و متعهد در اندیشه‌ها و راهکارهای امام خمینی ذوب شدند. آن‌گونه که شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر به آنان چنین توصیه کرده‌بود.

از ابعاد عرفانی و معنوی شهید سیدعباس موسوی چه شناختی دارید؟

اصولاً اگر به سیمای شهید سیدعباس موسوی نگاه کنید، نشانه‌های عرفانی و مسیحایی را کاملاً در چهره او ملاحظه خواهید کرد. برادرانی که از نزدیک و از دوران کودکی با او سر و کار داشتند نقل می‌کنند که این نشانه‌های عرفانی از دوران شکل‌گیری شخصیت او وجود داشته است. این شخص به انسانی آرام و خونسرد شهرت داشت، عشق به خدا و فرامین دینی در عقل و قلب او زبانه می‌کشید. این ویژگی‌های شهید بزرگ سیدعباس موسوی ویژگی‌های غریزی است. انسان دل رحم و عاطفی بود. هر گاه با صحنه‌های دلخراش و درد آور مواجه می‌شد، اشک دور چشمان او حلقه می‌زد. هر گاه برای برپایی نماز در محضر خداوند بزرگ می‌ایستاد، و حالت تواضع و خشوع به او دست می‌داد اشک از چشمان او جاری می‌شد. رفتار و کردار خود را با ارزش‌های عرفانی و معنوی عجین ساخته بود. این نشانه‌های عرفانی او را از شر گزندها و خطاها پس از گرایش به فراگیری علوم اهل بیت(ع) مصون داشت. هنگامی که در حوزه علمیه نجف اشرف مستقر شد، شهید سیدمحمدباقر صدر الگو و نشانه راه او قرار گرفت. مرحوم شهید صدر نیز در برخورد با مسایل وجدانی، انسانی بسیار وارسته، عاطفی، فروتن و پرهیزکار بود. در حالت خشوع و تواضع زار زار گریه می‌کرد. سیدعباس موسوی که از این گونه ویژگی و استعدادها برخوردار بود، ناگهان خود را در برابر یکی از بندگان مخلص خدا (شهید صدر) یافت. او پس از مدتی تحصیل در حوزه‌های درسی شهید صدر شیفته اخلاق فاضله و رفتار نیک او شد و در اخلاق و رفتار او ذوب شد.

شهید سیدعباس موسوی در آخرین سفری که قبل از شهادت به ایران داشت با او دیدار داشتم، دیدگاه‌ها و ارزش‌های معنوی شهید آیت‌الله صدر را همچنان بازگو می‌کرد. اگر شما به عرفان مانند یک مکتب آموزشی، مانند کتاب «فصوص الحکم» و غیره تعبیر می‌کنید. من به شما می‌گویم که نه شهید سیدمحمدباقر صدر و نه شهید سیدعباس موسوی در وادی این برنامه‌ها نبودند.

منظورم این نیست که این برنامه‌ها را قبول نداشتند. آن دو هرگز در صدد مطالعه کتاب‌های عرفانی نبودند. اگر منظورتان از عرفان، صحیفه سجادیه است؟ اگر منظورتان از عرفان زیارت جامعه کبیره است؟ اگر منظورتان از عرفان دعای کمیل است؟ اگر منظورتان قرآن و مکتب اهل بیت(ع) عصمت و طهارت است؟ می‌توانم به شما پاسخ دهم که شهید صدر و شاگرد ارشد او شهید سیدعباس موسوی، از قله‌های بلند مکتب عرفانی اهل بیت(ع) بودند. من سیدعباس را چند بار میان رزمندگان مقاومت در جبهه‌های جنوب لبنان در پایگاه صدیقین مشاهده کردم. من دروس حوزوی را اولین‌بار حدود ۲۵ سال پیش در حوزه علمیه روستای صدیقین در جنوب لبنان آغاز کردم. پایگاه‌های رزمندگان مقاومت در اطراف این روستا قرار داشتند و جوانان سلحشور مقاومت از این پایگاه‌ها عملیات ضد صهیونیستی را آغاز می‌کردند. سیدعباس مدتی در شهر صور اقامت کرد. او همواره از این پایگاه‌ها دیدن می‌کرد و میان جوانان مقاومت می‌نشست و با صدای خود برای آنان دعا قرائت می‌کرد، به گونه‌ای که همه گریه می‌کردند.

به یاد دارم در ابتدای سال ۱۹۸۶ رزمندگان مقاومت تصمیم داشتند پایگاه «حقبان» اسرائیلی‌ها را که در ارتفاعات مشرف بر روستای صدیقین قرار داشت آزاد کنند. این پایگاه از نظر اشغالگران صهیونیست خیلی مهم بود. سیدعباس پیش از آغاز عملیات به جمع رزمندگان مقاومت پیوست و در عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی شرکت کرد رزمندگان به او اجازه ندادند به خطوط مقدم جبهه پیشروی کند، اما، او تا خطوط پشت جبهه و در فاصله ۲۰۰ متری همراه آنان پیشروی کرد. یکی از پزشکان به نام دکتر ابراهیم عطوی که توسط مزدوران استکبار جهانی و در نتیجه بمب‌گذاری پاهایش را از دست داد، همراه سیدعباس بود. سیدعباس مانند یک رزمنده میان رزمندگان حاضر می‌شد، و از آنان پشتیبانی می‌کرد. تواضع و فروتنی و ایثارگری اوج گرایشات عرفانی سیدعباس موسوی را می‌رساند. از زرق و برق مسایل دنیوی و مادی دوری می‌کرد. تواضع و فروتنی او را در برابر درگاه خداوند ناچیز کرده بود. رفتار متواضعانه و زاهدانه سیدعباس موسوی نشان می‌داد که او در عصر حاضر و در شرایط فعلی زندگی نمی‌کند، بلکه نشان می‌داد که از درون خاندان اهل بیت و ائمه طاهرین(ع) بر انگیخته شده است. او با روحیات عالی بزرگان صدر اسلام و اولیای بزرگ میان ما حضور داشت.

سیدعباس در برخورد با مسائل و دفاع از آرمان محرومان مردی شجاع، غیور و فداکار بود اما، هنگامی که خاشعانه در محضر خدا قرار می‌گرفت مانند مادران داغ دیده زار زار گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. این ویژگی‌ها به سیدعباس محدود نیست. بلکه به شاگردان او همچون سیدحسن نصرالله نیز منتقل شده است. این افراد عشق خاصی به عرفان دارند. به ابعاد اخلاقی شخصیت انسان عشق می‌ورزند. رفتار و مسلک‌شان عشق به مردم و بندگان نیکوکار و پرهیزکار خداست.

بفرمایید شهید موسوی تا چه اندازه تحت تأثیر دیدگاه‌ها و رهنمودهای امام خمینی(ره) قرار داشت؟

بی‌تردید تأثیرگذاری امام خمینی(ره) بر سیدعباس موسوی کمتر از تأثیرگذاری شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر نبوده‌است. شهید صدر به رغم دانش و نبوغی که داشت در امام خمینی(ره) ذوب شده بود. شهید صدر به شدت شیفته امام خمینی(ره) و دیدگاه‌های او شده بود. ذوب شدن شهید سیدعباس موسوی در اندیشه‌های شهید صدر گامی بود در مسیر ذوب شدن در اندیشه‌های امام خمینی(ره). سیدعباس همواره مسیر تکاملی را طی می‌کرد تا به اهداف بالا و والا برسد. در زمانی که امام خمینی(ره) در حوزه علمیه نجف اشرف در تبعید به سر می‌برد شهید آیت‌الله صدر نیز که یکی از اساتید و مراجع تقلید بزرگ نجف بود، تحت تأثیر اندیشه‌های انقلابی و اصلاح گرایانه و ابعاد اخلاقی و عرفانی امام خمینی(ره) قرار داشت. شهید صدر آمادگی داشت بر اساس فرامین و رهنمودهای امام خمینی(ره) عمل کند. با وجود آنکه شهید صدر یکی از بنیانگذاران جنبش اسلامی عراق بود از تجربیات و راهکارهای امام خمینی استفاده می‌کرد. در بسیاری از مسائل کوچک و بزرگ با امام خمینی(ره) مشورت می‌کرد. بنابراین، سیدعباس موسوی، امام خمینی(ره) را پس از شهید صدر قله علم و تقوا در عصر غیبت امام زمان(عج) می‌دانست. شهید موسوی و شهید صدر امام خمینی(ره) را قله عظمت و جانشین امام مهدی(عج) می‌دانستند. چرا که امام خمینی به عنوان جانشین امام معصوم(ع) به اوج عرفان و پرهیزکاری رسیده بود. در حوزه مبارزه و انقلاب، امام خمینی مکتب ساز همه انقلابیون جهان و قبله گاه همه عاشقان و شیفته گان و خداجویان شده بود. شیعیان مکتب اهل بیت(ع) و پیروان همه مذاهب اسلامی نهضت امام خمینی(ره) را الگو و سرمشق خود می‌دانستند. امام خمینی(ره) نماد مکتب پر شاخ و برگی است که شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر یکی از شاخه‌های بزرگ آن را تشکیل می‌دهد. سیدعباس موسوی نیز از این شاخه روییده است. بنابراین، شهید سیدعباس موسوی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پس از شهادت شهید صدر در ادامه مسیر تکاملی خود به مکتب امام خمینی(ره) پیوست، و در ادامه مسیر تکاملی خود به مکتب امام خمینی(ره) پیوست، و در امام خمینی(ره) ذوب شد. امام خمینی(ره) را مراد و معشوق خود قرار داد و همه تلاش‌ها و مبارزات خستگی‌ناپذیر خود را در راه مکتب او متمرکز کرد. در این گفت‌وگو لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که سکان مقاومت اسلامی لبنان به دست توانای امام خمینی(ره) ساخته شده است و سیدعباس موسوی و سایر برادران او سکان دار این مقاومت بودند.

بی‌تردید تأثیرگذاری امام خمینی(ره) بر سیدعباس موسوی کمتر از تأثیرگذاری شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر نبوده‌است. شهید صدر به رغم دانش و نبوغی که داشت در امام خمینی(ره) ذوب شده بود. شهید صدر به شدت شیفته امام خمینی(ره) و دیدگاه‌های او شده بود.

حوزه علمیه امام منتظر(عج) در شهر بعلبک که شهید سیدعباس موسوی آن را بنیانگذارد در حال حاضر چه وضعیتی دارد؟

از تأسیس حوزه علمیه بعلبک توسط شهید سیدعباس موسوی حدود سه دهه گذشته است. در این مدت حوزه‌های بسیاری در مناطق گوناگون لبنان تأسیس شده و علاقه‌مندان به فراگیری علوم اهل بیت(ع) در مناطقی که حوزه‌های علمیه در آن وجود دارد سرگرم تحصیلند. در شرایطی که حوزه‌های فراوان در لبنان وجود نداشت، حوزه بعلبک حالت مرکزیت داشت، و جوانان از مناطق گوناگون لبنان و کشورهای همسایه و نیز از شمال آفریقا در آن تحصیل می‌کردند. اکنون این حوزه در انحصار طلبه‌های ساکن بعلبک و روستاهای بقاع در آمده است. با این وصف این حوزه فعالیت گسترده خود را با مدیریت حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ محمد یزبک ادامه می‌دهد. آقای یزبک یکی از رهبران برجسته حزب‌الله لبنان است. می‌توانم بگویم که این حوزه همچنان راه و روش شهید سیدعباس موسوی را ادامه می‌دهد.

به عنوان آخرین سؤال دستاوردهای شهید موسوی را در صحنه لبنان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شما با این سؤال بحث را منتقل می‌کنید به دستاوردهای کیفی حزب‌الله. چرا که یکی از تأثیرگذاری‌های شهید سیدعباس موسوی مساوی است با تأسیس حزب‌الله. مساوی است با پرورش شخصیت‌هایی در سطح سیدحسن نصرالله. بی‌تردید این تأثیرگذاری باز می‌گردد به نقش مکتب امام خمینی(ره). در همه تحولات و دستاوردهای کنونی حزب‌الله، سیدعباس موسوی نقش مستقیم داشته است. اکنون در لبنان بر سر دولت حزب‌الله جدال وجود دارد. اکنون حزب‌الله تنها یک جریان مقاومت نیست. حزب‌الله در شرایط کنونی لبنان حرف اول را می‌زند. مقاومت امروزه به توده عظیم مردم تبدیل شده است. مقاومت اسلامی لبنان برای سایر جنبش‌های مقاومت در فلسطین و همه کشورهایی که در آن ظلم و بی‌عدالتی وجود دارد الگو و سرمشق شده است. امروزه گروه‌هایی که در عراق با اشغالگران امریکایی می‌جنگند، پرچم حزب‌الله را در دست دارند و شعار حزب‌الله را سر می‌دهند. اگر بگویم همه این تحولات و دستاوردها به برکت خون سیدعباس بوده، اغراق نگفته‌ام. منکر نقش مسئولان حزب‌الله که روزی از شاگردان سیدعباس بوده‌اند نیستم. اگر بخواهیم همه این دستاوردها را به مرد شماره یک حزب‌الله نسبت دهیم، می‌توانیم تأکید کنیم که بانی و بنیانگذار اصلی جریان حزب‌الله، شهید سیدعباس موسوی بوده است. سیدعباس موسوی اولین مشعل و اولین نشانه راه حزب‌الله لبنان بوده‌است. آزادسازی سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان، گسترش اندیشه‌های امام خمینی(ره) در لبنان، بنیانگذاری جنبش مقاومت مستحکم و خلل‌ناپذیر و بهبود اوضاع مسلمانان لبنان از نظر اقتصادی و سیاسی همه از دستاوردها و برکات انفاس امام خمینی(ره) و سیدعباس موسوی بوده‌است.■

● درآمد

استاد زین الموسوی سفیر جمهوری لبنان در تهران فارغ‌التحصیل دار المعلمین بیروت است، و در سال‌های دهه ششم از قرن بیستم میلادی در جنبش ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبدالناصر رئیس‌جمهوری پیشین مصر عضویت داشته است. زمان برگزاری امتحانات آخرین ترم تحصیلی او مصادف بود با جنگ پنجم ژوئن سال ۱۹۶۷ که میان اعراب و اسرائیل روی داد. نسل جوان آن مرحله که الزین نیز یکی از آنها بود به شدت از جنبش ناسیونالیسم عربی طرفداری می کرد. آن برهه از تاریخ بیروت پایتخت لبنان، میدان گسترش آگاهی سیاسی و پیکار سیاسی. الزین در چارچوب فعالیت در جنبش ناسیونالیسم عربی مدت کوتاهی نیز با جنبش فتح همکاری داشته است.

گفت‌وگوی شاهد یاران با استاد زین الموسوی

سفیر جمهوری لبنان در ایران

مردی که همه طوایف لبنان به او عشق می‌ورزیدند...

جنابعالی که از خاندان بقاعی موسوی و از روستای زادگاه شهید سیدعباس موسوی هستید، بفرمایید چه نسبتی با ایشان دارید؟

من و سیدعباس موسوی(ره) از یک خاندان هستیم، و با یکدیگر پیوند خویشاوندی داریم. ما از یک خاندان و از یک روستا و گمان کنم از یک نسل بوده باشیم که در سال ۱۹۵۰ میلادی متولد شده‌ایم. پرورش و فرهنگمان نیز با یکدیگر شباهت زیاد دارد. این یک مسئله مهم است. هر چند که فامیل درجه ۱ و درجه ۲ نیستیم، اما هر دو از خاندان موسوی هستیم، و از یک سر چشمه نوشیده‌ایم.

جمعیت و تعداد خاندان موسوی در بقاع چند نفر است؟

آمار دقیقی از این خاندان در نیست، اما درست منطقه بقاع بیشترین افراد واجد شرایط شرکت در انتخابات قانونگذاری از سادات هستند. و به چند خاندان همچون خاندان موسوی، خاندان حسینی، خاندان مرتضی، خاندان عثمان، خاندان ناصر و خاندان فخرالدین منتسب می‌باشند. جمعیت سادات موسوی از جمعیت خاندان‌های یاد شده بیشتر است و در شهر بعلبک و روستای نبی شیث در جنوب بعلبک و روستای مقنا در شمال بعلبک و روستای قرحه در شمال غربی بعلبک متمرکزند.

آیا با سیدحسین موسوی (ابو هشام) که یکی از رهبران حزب‌الله است نیز پیوند خویشاوندی دارید؟

ایشان نیز از روستای نبی شیث و خاندان موسوی است اما پیوند خویشاوندی درجه یک و دو با هم نداریم.

خاندان بقاعی موسوی قبلا به چه مشاغلی اشتغال داشتند و اکنون به چه مشاغلی اشتغال دارند؟

روستای نبی شیث یک منطقه کشاورزی است، ساکنان این روستا بیشتر به کشاورزی اشتغال داشتند. چرا که این روستا در منطقه میانی دشت بقاع واقع شده‌است. در پی مهاجرت اهالی این روستا به بیروت در نیمه قرن بیستم، داد و ستدهای بازرگانی میان این مهاجران با دیگران آغاز شد. افراد بی‌بضاعت این مهاجران در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی اطراف بیروت مشغول کار شدند.

علت مهاجرت روستائیان بقاع به بیروت چه بوده‌است؟

اصولاً دامنه اراضی کشاورزی منطقه بسیار محدود است .زندگی خانواده‌های لبنانی این منطقه با کار کشاورزی تأمین نمی‌شده است .به ویژه این که تعداد یک خانوار لبنانی زیاد است .در نهایت آنچه که مردم را به مهاجرت به بیروت مجبور می‌کرد، مشکلات سخت اقتصادی بوده است .خانواده‌های کشاورز منطقه بقاع به شدت از فقر اقتصادی و محرومیت رنج می‌برند. بنابراین محدود بودن اراضی کشاورزی منطقه و زیاد بودن جمعیت یک خانوار لبنانی باعث می‌شده مردم از زادگاهشان هجرت کنند.

> **در پی مهاجرت اهالی این روستا به بیروت در نیمه قرن بیستم، داد و ستدهای بازرگانی میان این مهاجران با دیگران آغاز شد. افراد بی‌بضاعت این مهاجران در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی اطراف بیروت مشغول کار شدند.**

آیا بخشی از اهالی منطقه به خارج از لبنان هم هجرت کرده اند؟

مهاجرت لبنانی‌های ساکن بقاع به خارج از کشور، محدود بوده است .جنوب لبنان یک منطقه ساحلی است و به دریا راه دارد .هزاران تن از ساکنان جنوب به کشورهای آفریقایی و آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی هجرت کردند .همه این مهاجرت‌ها به علت حمله‌های تجاوز کارانه اسرائیل به جنوب لبنان و گرسنگی و محرومیت بوده است .اهالی بقاع از گرسنگی کمتر آسیب دیده اند .چرا که استان جبل لبنان صحنه رویدادهای جنگ‌های داخلی بوده و مناطق جنوبی همواره مورد تجاوز اشغالگران صهیونیست قرار داشته است .با توجه به این عوامل ،مهاجرت اهالی بقاع به خارج از کشور محدود بوده است .تعداد اندکی از بقاعی‌ها به قاره‌های آمریکا هجرت کردند و ارتباط‌شان را به کلی با خانواده‌شان قطع کردند .برخی از بقاعی‌ها مهاجرت به کشورهای عربی به ویژه کشورهای خلیج فارس را ترجیح دادند .از نظر لبنانی‌ها مهاجرت به کشورهای عربی ،مهاجرت محسوب نمی‌شود.

گفته شده که پدر شهید سیدعباس موسوی نیز به علت تنگناهای زندگی و شرایط سخت اقتصادی مدتی به خارج از لبنان هجرت کرد؟

درست است... ایشان نیز چند سالی به کویت رفت و پولی دست و پا کرد و پس از بازگشت به لبنان یک فروشگاه در بیروت دایر کرد. پدر سیدعباس نیز مانند بسیاری از هموطنان لبنانی در آغاز شکل‌گیری کشورهای خلیج فارس به این منطقه مهاجرت کرد. کسانی که مهاجرت می‌کردند پس از گذشت چند سال و کسب در آمد به زادگاه خود یا به حاشیه‌های بیروت بر می‌گشتند و برای خود فروشگاه و تجارتخانه دایر می‌کردند.

به استثنای شهید سیدعباس موسوی، آیا در خاندان موسوی شخصیت‌های دیگری از نظر علمی و فرهنگی و سیاسی بروز کرده‌اند؟

نهضت فرهنگی مردم بقاع دیر هنگام تحقق یافت. نهضت علمی و فرهنگی مردم بقاع به اندازه نهضت

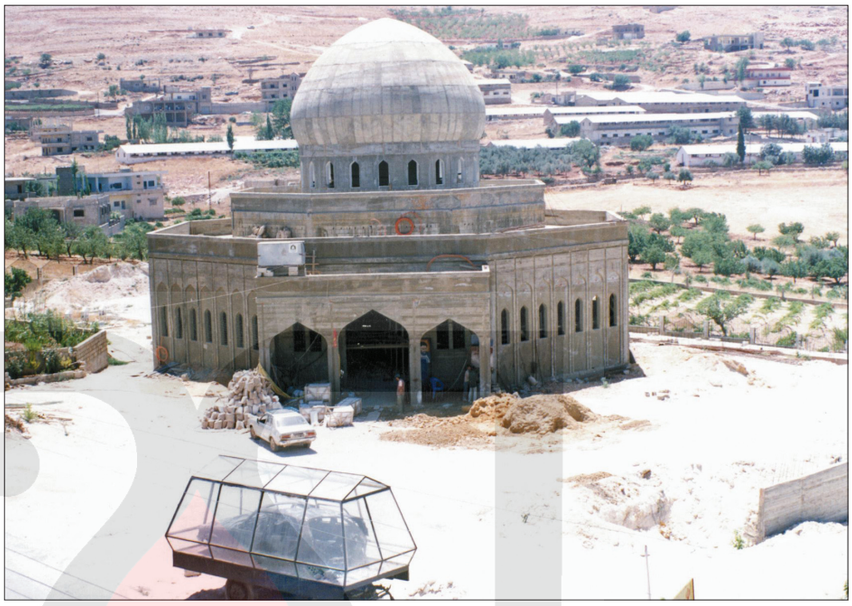

مردم جبل عامل (جنوب لبنان) نبوده‌است. اما بی‌تردید شخصیت‌های علمی و فرهنگی و جنبشی سر شناسی در منطقه بقاع ظهور کردند. به طور مثال آقای سیدعلی زین الموسوی الحسینی قاضی شرع پیشین بعلبک یکی از شخصیت‌های علمی و روحانی بقاع به شمار می‌رود. ایشان در دهه هفتم از قرن بیستم وفات یافت. شرایط سخت زندگی مردم بقاع سبب شد نهضت علمی و فرهنگی مردم این منطقه دیر هنگام تحقق یابد.

علت محرومیت و عقب ماندگی منطقه بقاع چه بوده‌است؟

من از کسانی نیستم که دولت‌های پیشین لبنان را مسئول کامل محرومیت مردم منطقه معرفی کنم. منطقه بقاع یکی از نواحی چهارگانه است که آن را به کشور لبنان بزرگ ملحق کردند. منطقه بقاع در مراحل گذشته حریم حیاتی استان جبل لبنان را تشکیل می‌داد. واژه حریم حیاتی، این مفهوم را می‌رساند که منطقه بقاع نیازهای غذایی و اقتصادی استان لبنان را تأمین می‌کند. این نیاز اقتصادی، استعمارگران فرانسه را هنگام تشکیل کشور لبنان کنونی وادار کرد تا این نواحی چهارگانه را ضمیمه لبنان کنند.

این نواحی چهارگانه کدامند؟

این نواحی عبارتند از منطقه جنوب ،منطقه بقاع ،منطقه طرابلس و عکار و منطقه بیروت .هنگامی که استان جبل لبنان در برابر فرهنگ و دانش غرب آغوش باز کرده بود ،منطقه بقاع زیر سلطه مستقیم دولت عثمانی قرار داشت .بقاع ضمیمه ایالت شام) سوریه (شده بود .در آن برهه روستاهای بقاع به ویژه روستاهای شیعه‌نشین در محرومیت کامل به سر می‌بردند .این محرومیت در دوران استعمار فرانسه نیز ادامه یافت. مشکل محرومیت بقاع سه جانبه است و سه عامل در آن نقش دارند ،یکی ضعف فرهنگی مردم منطقه ،و دیگری بی‌تفاوتی دولت‌های پیشین که قبل و بعد از استقلال زمام امور لبنان را در دست داشتند ،به بهبود اوضاع این مناطق رسیدگی نکردند .عامل سوم وجود فئودال‌های سیاسی است .فئودال‌هایی که بر اراضی لبنان مستولی بودند ،اجازه نمی‌دادند مدارس و مراکز آموزشی احداث شود ،اصرار داشتند مردم بی‌سواد بمانند و آگاه نشوند.

آیا فئودال‌ها مناطق شیعه‌نشین، شیعه بودند؟

آری، این فئودال‌های سیاسی شیعه بودند! از عالم غیب که نیامده بودند!

علاوه بر طایفه شیعه، در منطقه بقاع طوایف اهل سنت و مسیحی نیز زندگی می‌کنند. آیا این طوایف نیز در محرومیت به سر می‌بردند؟

پیروان این طوایف نیز از محرومیت و فقر رنج می‌بردند. فقر که طایفه و دین نمی‌شناسد. منطقه بعلبک (مرکز بقاع) در مقایسه با سایر مناطق لبنان در محرومیت شدید اقتصادی و فرهنگی به سر می‌برد، مسلمانان و مسیحیان این منطقه به طور یک سان محرومند و هر چند که گروه‌های تبشیری مسیحی به اوضاع مسیحیان رسیدگی می‌کردند، اما در نهایت مسیحیان منطقه نیز محروم بودند، فئودال میان مسلمان و مسیحی تفاوت قائل نیست.

آیا در مناطق مسیحی نشین هم فئودال وجود داشت؟

در این مناطق مسیحی نشین نیز همچون مناطق مسلمان‌نشین فئودال وجود داشت، اما میزان تأثیر و آسیب رسانی آنها کمتر بود. به طور مثال آقای فلان فئودال در جامعه مسیحیان و آقای فئودال دیگری هم در جامعه شیعیان بقاع حرف اول را می‌زدند، فئودال‌های منطقه بیشترین اراضی کشاورزی و حاصلخیز بقاع را تصاحب کرده و یا آن را به دلایل گوناگون به تصرف خود در آورده بودند. اکنون نیز فئودالیسم سیاسی در همه مناطق لبنان وجود دارد، اما تلاش‌های گروه‌های تبشیری مسیحی خارجی که به لبنان می‌آمدند، تا حدودی توانستند از جامعه مسیحی این کشور به ویژه مسیحیان ساکن مناطق شیعه‌نشین محرومیت زدایی کنند.

پس از توقف جنگ‌های داخلی و پیدایش نهادهای خدماتی و توسعه‌ای حزب‌الله و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی جنوب، آیا احساس نمی‌شود که اوضاع لبنانی‌ها تا حدودی سر و سامان یافته است؟

البته نهضت توسعه و محرومیت زدایی در مناطق محروم شیعه‌نشین از زمان آمدن امام موسی صدر آغاز شد. گسترش آگاهی‌های سیاسی و فرهنگی و طرح خواسته‌های اصولی مردم از آن برهه آغاز شد. امام موسی صدر به عنوان رهبر طایفه شیعه از دولت لبنان خواست برای بهبود اوضاع مناطق شیعه‌نشین اقدام کند. آغاز جنگ‌های داخلی در لبنان همه این خواسته‌ها را بر باد داد. اما پس از این که پایگاه اجتماعی جنبش محرومان و جنبش امل از قدرت برخوردار شدند، دولت‌های لبنان به نوعی به خواسته‌های آنها رسیدگی کردند. پس از شکل‌گیری قدرت سیاسی و توان نظامی حزب‌الله و دستاوردهایی که در صحنه لبنان در پی داشت، باعث شد که دولتمردان لبنانی از حزب‌الله حرف شنوی داشته باشند. حزب‌الله اکنون این توان را یافته است تا مطالبات خود را برای اجرای برنامه‌های توسعه در مناطق شیعه‌نشین جامه عمل بپوشاند. اما اوضاع داخلی لبنان تا کنون سامان نگرفته است.

در مراحل گذشته نمایندگان طوایف در پارلمان لبنان چه نقشی داشتند؟

بافت سیاسی جامعه لبنان، منحصر به فرد است در چند دهه گذشته ۵۰ خانواده فئودال و اطرافیان آنها بر لبنان حکومت می‌کردند. این خانواده‌ها حکومت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بر لبنان را از پدرانشان به ارث برده بودند. نمایندگان پارلمان از سوی این خانواده‌ها معرفی می‌شدند. اصولاً رجال سیاسی و دولتمردان مهره‌های فئودال‌های سیاسی بودند. فئودال‌ها از میان این رجال سیاسی نمایندگانی را گزینش و روانه پارلمان می‌کردند بعد دولتمردان ادعا می‌کردند که این نمایندگان توسط مردم انتخاب شده‌اند.

در سایه سلطه این فئودال‌ها، روابط متقابل شهروندان و پیروان طوایف گوناگون با یکدیگر چگونه بود؟

متأسفانه اوضاع به جای این که به سمت لغو طایفه‌گری سیاسی و پذیرش یکدیگر پیش برود ،از آغاز جنگ‌های داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ میلادی تا کنون و پس از توقف جنگ‌های داخلی گرایشات طایفه‌گرایانه شدت یافته است .امروزه گرایشات طایفه‌گرایانه بیش از گذشته در جامعه لبنان ریشه دوانده است .سران طوایف به جای اینکه با این آفت مبارزه کنند ،این گرایشات را تقویت می‌کنند.

قبل از جنگ‌های داخلی لبنان ،برخی احزاب سیاسی فرا طایفه‌ای برپا شدند .این احزاب از گرایشات ناسیونالیستی و سوسیالیستی پیروی می‌کردند .اما گرایشات طایفه‌گرایانه در جامعه قوی‌تر از این احزاب بود .این احزاب بادو گروه رو به رو بودند .گروه اول فئودالیسم سیاسی قدیم که قدرت و حکومت را در دست داشت .و گروه دوم روحانیون مذهبی که در برابر احزاب سیاسی ناسیونالیست و سوسیالیست ایستادگی کردند .این احزاب نتوانستند به راهشان ادامه دهند و در دگرگونی جامعه لبنان ناکام ماندند .قبل از آغاز جنگ‌های داخلی به یاد دارم که هیچ شهروندی درباره فرقه گرایی و طایفه‌گری بحث نمی‌کرد ،هیچ کس نمی‌گفت این شهروند شیعه است یا سنی یا دروزی و یا مسیحی .در آن برهه آمیختگی و همگرایی میان مردم

پس از شکل‌گیری قدرت سیاسی و توان نظامی حزب‌الله و دستاوردهایی که در صحنه لبنان در پی داشت، باعث شد که دولتمردان لبنانی از حزب‌الله حرف شنوی داشته باشند. حزب‌الله اکنون این توان را یافته است تا مطالبات خود را برای اجرای برنامه‌های توسعه در مناطق شیعه‌نشین جامه عمل بپوشاند. اما اوضاع داخلی لبنان تا کنون سامان نگرفته است.

قوی‌تر بود .اما امروزه طایفه‌گری به شکل وحشتناکی در جامعه ریشه دوانده است.

علت آن چیست؟ آیا خاندان‌ها و سران طوایف با این شیوه می‌خواهند منافع و سلطه خود را حفظ کنند؟

من معتقدم که جامعه لبنان رو به تحول پیش می‌رود، و تلاش برای تحکیم گرایشات طایفه‌گرایانه دو علت دارد، یکی علت خارجی و دیگری علت داخلی است. از نظر داخلی، همانگونه که اشاره کرده‌اید، فئودال‌ها می‌کوشیدند منافع‌شان را حفظ کنند. دامن زدن به گرایشات و القای تفکرات طایفه‌گرایانه به نفع آنان است. از نظر خارجی، برخی قدرت‌های بزرگ که در لبنان دخالت می‌کنند، می‌کوشند میان طوایف گوناگون تفرقه بیندازند. تفرقه میان طوایف را زمینه مساعد برای دخالت‌شان در لبنان می‌دانند. این شیوه‌ای است که قدرت‌های بزرگ از قرن نوزدهم میلادی دنبال می‌کنند. در متون تاریخی آمده است قدرت‌های بزرگ در قرن نوزدهم به نفع برخی طوایف لبنان دخالت می‌کردند. فرانسوی‌ها به نفع مارونی‌ها دخالت می‌کردند. دولت عثمانی از اهل سنت حمایت می‌کرد. روس‌ها از منافع مسیحیان ارتدکس پشتیبانی می‌کردند، انگلیسی‌ها به نفع طایفه دروزی دخالت می‌کردند. امروزه نیز قدرت‌های بزرگ از طریق همین طوایف در پیکر لبنان رخنه می‌کنند.

آیا شاگردان امام موسی صدر همچون سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله و سایرین و برخی جنبش‌های لبنان که توسط امام صدر به وجود آمدند، راه دفاع از محرومان و تلاش برای بهبود اوضاع شهروندان لبنان را ادامه می‌دهند یا در مسائل سیاسی غرق شده‌اند؟

در حقیقت حزب‌الله و در مرحله گذشته جنبش امل دو تلاش را ملاک عمل خود قرار داده بودند. یکی تلاش برای آزادسازی سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان و دیگری توسعه مناطق محروم لبنان، اما پیکار سیاسی به پشتکار و پیگیری نیاز دارد. نسل‌ها باید پیکار سیاسی را ادامه دهند. برای یک حزب آسان نیست در عرض ۱۰ سال با اجرای برنامه‌های سیاسی، آزمون‌های طولانی و مستمر پشت سر بگذارد، تا بتواند به مردم خدمت کند، به ویژه در سایه چالش‌هایی که احزاب شیعی یاد شده با آن مواجهند. شکی نیست که حزب‌الله و جنبش امل همه تلاش خود را روی آزادی سرزمین‌های اشغالی و توسعه مناطق محروم متمرکز کردند.

گمان کنم که احزاب و جنبش‌های مربوط به طایفه شیعه لبنان، فرقه‌گرا و طایفه‌گرا نیستند. آنها خود را به امت عربی و جهان اسلام وابسته می‌دانند و فراملیتی می‌اندیشند در شرایط فعلی عملکرد حزب‌الله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

از زمانی که شهید سیدعباس موسوی زنده بود، حزب‌الله همه تلاش خود را روی مبارزه با دشمن صهیونیستی متمرکز کرد. حزب‌الله از ابتدای شکل‌گیری اعلام کرد که ما یک دشمن داریم و همه توان و توجه خود را به سوی این دشمن متمرکز خواهیم کرد. وظیفه داریم در حد امکان با قدرت‌های سیاسی لبنان متحد شویم. یا دست‌کم آن دسته از قدرت‌هایی که علاقمند به اتحاد و ائتلاف با حزب‌الله نیستند را بی‌طرف کنیم. جناب آقای سیدحسن نصرالله این راهکار را همچنان ادامه می‌دهد. بهترین نشانه این راهکار اصولی حزب‌الله، ائتلاف جدی با جریان ملی آزاد به رهبری ژنرال میشل عون بود. حزب‌الله پیش از این نیز با جنبش امل به رهبری نبیه بری پیمان ائتلاف منعقد کرده بود. ائتلاف با میشل عون یک نقطه عطف مهم در تاریخ حزب‌الله و تاریخ مسیحیان خاورمیانه است. من بر این باورم که این ائتلاف یکی از مهمترین دستاوردهای تاریخی خاورمیانه است. چرا که این ائتلاف بین طایفه مسیحی لبنان که پایگاه اصلی مسیحیان خاورمیانه است تشکیل می‌دهند و حزب‌الله که قویترین قدرت مردمی خاورمیانه را تشکیل می‌شود. امروزه حزب‌الله به عنوان یک سازمان غیر دولتی حرف اول را در خاورمیانه می‌زند. این ائتلاف به مسیحیان لبنان و خاورمیانه امنیت و اطمینان بخشید. به حزب‌الله نیز برای رویارویی با دشمنان حزب همچون آمریکا و اسرائیل و غرب به نوعی یک پشتوانه و سپر دفاعی بخشید. این نشان می‌دهد که حزب‌الله شیعیان لبنان فرقه گرا نیستند و تصمیم ندارند در لبنان دولت اسلامی تشکیل دهند. حزب‌الله با عملکرد شایسته و مدیریت خوب توانست به این جایگاه برسد. حزب‌الله در سال ۲۰۰۰ با این عملکرد و با این مدیریت، سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان را آزاد کرد. این آزادسازی چشمگیر، افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار داد، همه سران و پادشاهان کشورهای عربی این آزادسازی را تحسین بر انگیز دانسته و آن را ستودند. برخی سران عرب پس از آزادسازی جنوب به لبنان آمدند و این دستاورد حزب‌الله را تبریک گفتند.

در جنگ ۳۳ روزه ژوئیه سال ۲۰۰۶ نیز حزب‌الله توانست در برابر تهاجم وحشیانه اسرائیل بایستد و بر ارتش این رژیم به پیروزی قاطع برسد. پیروزی در این جنگ تنها به دلیل پایداری گروهی از رزمندگان مقاومت در جنگ نبوده است بلکه، به دلیل سیاست‌ها و راهکارهای درست حزب‌الله بوده‌است. مردم لبنان در جنگ ۳۳ روزه از حزب الله پشتیبانی کردند. روستائیان جنوب از رزمندگان مقاومت پشتیبانی می‌کردند. همانگونه که ملاحظه کرده‌اید، پس از توقف جنگ، بی‌درنگ آوارگان جنگی با فرا خوانی آقایان سیدحسن نصرالله و نبیه بری به روستاهای خود بازگشتند و این اقدام مردم جهان را شگفت زده کرد. این پیروزی دلایل گوناگون داشت که مهمترین آنها در پیروزی نظامی حزب‌الله در میدان جنگ تجلی یافت.

روابط حزب‌الله و جریان ملی آزاد را در سایه فشارهای داخلی و خارجی آینده چگونه می‌بینید؟

من بر این باورم که یکی از مشکلاتی که حزب‌الله و آقای نصرالله با آن مواجهند، راستگویی و راه درستی است که حزب‌الله آن را دنبال می‌کند. حزب‌الله و آقای نصرالله در برابر هواداران و طرفداران و طایفه شیعه راستگو هستند. در حالی دیگران مانور می‌دهند و مارپیچ راه می‌روند. جریان ملی آزاد هم با همین مشکل روبه روست. ژنرال میشل عون نیز مردی راستگوست و در برابر طایفه مسیحیان لبنان هم با راستگویی و صداقت رفتار می‌کند. هنگامی که ژنرال عون به ایران آمده بود به او گفتم که شما دوست و دشمن را خوب تشخیص داده‌اید. ایشان در پاسخ گفت که دوستان خود را هرگز رها نمی‌کند. از دوستان و متحدان خود هرگز چشم پوشی نخواهد کرد. ائتلاف جریان ملی آزاد با حزب‌الله یک ائتلاف راهبردی است و این دو جریان هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. این دو جریان هیچ چشمداشتی به یکدیگر ندارند.

به طور مثال هرگاه دو دولت عربی با یکدیگر متحد می‌شدند، یکی از آن دو سعی می‌کرد خواسته‌هایش را بر دیگری تحمیل کند، هر کدام از آن دو دولت نسبت به دیگری چشمداشت داشتند. و سر انجام این اتحاد از هم می‌پاشید. من بر این باورم که ائتلاف میان حزب‌الله و جریان ملی آزاد همیشگی است و آن دو جریان از یکدیگر جدا نخواهند شد. چرا که این ائتلاف بر اصول ملی تشکیل شده و منافع مشترک هر دو جریان اقتضا می‌کند که با یکدیگر همراه و همفکر بماند.

حزب‌الله برای اتحاد با برخی طوایف لبنان گام‌های مشابهی بر داشت. اما چرا با جریان ملی آزاد موفق شد و با دیگران ناکام ماند؟

در دولت پیشین، از مشارکت جریان آزاد ملی در کابینه جلوگیری کردند. جلوگیری از مشارکت این جریان به این دلیل بود که شعار مبارزه با فساد اقتصادی و اداری و چپاول اموال عمومی را مطرح کرد. حزب‌الله نیز یکی

یکی از مشکلاتی که حزب‌الله و آقای نصرالله با آن مواجهند، راستگویی و راه درستی است که حزب‌الله آن را دنبال می‌کند. حزب‌الله و آقای نصرالله در برابر هواداران و طرفداران و طایفه شیعه راستگو هستند. در حالی دیگران مانور می‌دهند و مارپیچ راه می‌روند. جریان ملی آزاد هم با همین مشکل روبه روست. ژنرال میشل عون نیز مردی راستگوست و در برابر طایفه مسیحیان لبنان هم با راستگویی و صداقت رفتار می‌کند.

سیدعباس موسوی، سید حسن نصرالله و علی خامنه‌ای

از احزاب ملی لبنان است که همواره شعار مبارزه با فساد را مطرح کرده است. مبارزه با فساد عامل مشترکی بود که حزب‌الله و جریان ملی آزاد را با یکدیگر پیوند زد. و گرنه امکان ندارد حزب‌الله با گروه‌هایی متحد شود که عامل اصلی گسترش فساد اقتصادی و اداری در جامعه می‌باشند. من شخصاً بر این باورم که ائتلاف چهار گانه که در آستانه انتخابات قانونگذاری سال ۲۰۰۵ به وجود آمد، لکه سیاهی بر سیمای تاریخ سیاسی حزب‌الله می‌باشد. این ائتلاف از حزب‌الله و جنبش امل و جریان المستقبل و حزب سوسیالیست ترقی خواه تشکیل شد که ظاهری اسلامی دارند. در آن برهه برخی افراد گمان کردند که این ائتلاف بر ضد طوایف مسیحی برپا شده است. این ائتلاف چنین وانمود کرد که حزب‌الله جریانات اسلامی را بر ضد مسیحیان رهبری می‌کند. به هر حال رویدادهای سه سال گذشته باعث شد ائتلاف چهار جانبه فرو پاشد و حزب‌الله با ائتلاف با جریان ملی آزاد ثابت کرد که با مسیحیان دشمنی ندارد، و خدا را سپاس گذارم که ائتلاف بین حزب‌الله و جریان ملی آزاد به رهبری ژنرال میشل عون به قدری مستحکم است که هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد.

پس از انتخابات قانونگذاری سال ۲۰۰۹ سرنوشت ائتلاف حزب‌الله و جریان ملی آزاد را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته‌ام، بار دیگر تأکید می‌کنم که این ائتلاف پا بر جاست و در آینده قوی‌تر از گذشته خواهد بود.

نتایج انتخابات آینده مجلس قانونگذاری را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

رقابت‌های انتخاباتی از هم‌اکنون داغ شده و پول‌هایی که به جناح‌های رقیب تزریق می‌شود نقش به سزایی در سرنوشت انتخابات دارد. لبنان صحنه تحولات و دگرگونی‌های غیر مترقبه است. پیشداوری درباره انتخاباتی که بیش از پنج ماه از برگزاری آن می‌گذرد کمی دشوار است. اما نشانه‌ها از پیروزی مخالفان با اکثریت اندک حکایت دارد.

گرایش‌تان پیش از آمدن امام موسی صدر به لبنان چه بوده است؟

پیش از آمدن امام موسی صدر به لبنان و هنگام حضور ایشان در لبنان، در جنبش ناسیونالیسم عربی فعالیت می‌کردم. در آن مرحله گرایشات طایفه‌گرایانه کم رنگ بود. چرا که احزاب و جنبش سیاسی آن روز به مسائل طایفه‌گرایانه توجه نداشتند و با چشم فرا طایفه‌ای به مسائل نگاه می‌کردیم.

درست است که امام موسی صدر از میان طایفه شیعه برانگیخته شد، اما از محرومان همه طوایف لبنان اعم از آرمان مردم لبنان و ملت فلسطین و اعراب دفاع می‌کرد اینطور نیست؟

نباید منکر شد که ایشان یک روحانی بود! شما چگونه می‌توانید بپذیرید که یک شهروند شیعه و مسلمان به یک حزب سیاسی بپیوندد که یک کشیش و یا یک اسقف مسیحی ریاست آن حزب را بر عهده دارد؟

آیا امام موسی صدر با همه احزاب ملی و طوایف مسیحی لبنان روابط حسنه داشت؟

بله، با همه احزاب و گروه‌ها ارتباط داشت، و هنگامی که از منطقه بعلبک بازدید می‌کرد، همواره سر اسقف کلیسای کاتولیک الیاس الزغبی ایشان را همراهی می‌کرد.

در آن مرحله مردم لبنان الیاس الزغبی را سر اسقف طایفه شیعه می‌نامیدند. کمتر دیده ام که امام موسی صدر به تنهایی از منطقه بقاع دیدن کند. سر اسقف کلیسای کاتولیک همیشه همراه ایشان بود.

آیا با رهبران طایفه اهل سنت هم دیدار داشت؟

با همه طوایف ملاقات می‌کرد. همانگونه که در مساجد سخنرانی می‌کرد در کلیساها نیز سخنرانی داشت. جنبش محرومان که امام موسی صدر آن را بنیانگذاری کرد به شیعیان محدود نبود. به طور مثال مرحوم پییر حلو نماینده پیشین مجلس لبنان، نماینده امام صدر در پارلمان بوده است. در آن برهه فعالیت جنبش‌ها و احزاب ملی غیر طائفی بسیار چشمگیر بوده و حرف اول را این احزاب می‌زدند. جنبش ناسیونالیسم عربی، حزب بعث و احزاب سوسیالیست عرب در صحنه سیاسی لبنان حضور فعال داشتند.

علت اینکه اغلب پیروان طوایف مذهبی به احزاب لائیک و سکولار می‌پیوستند چه بود؟ آیا طوایف نمی‌توانستند خواسته‌های اتباع‌شان را بر آورده کنند؟

همانگونه که پیشتر اشاره کردم ،فئودال‌ها رهبری طوایف را بر عهده داشتند .این فئودال‌ها باعث محرومیت جوامع و مناطق گوناگون لبنان بودند .مردم لبنان هیچ وقت این خاطره را فراموش نمی‌کنند .در دورانی که فرانسه کشورمان را اشغال کرده بود ،نماینده تام الاختیار فرانسه با یکی از فئودال‌ها ملاقات کرد .و نیازهای او را جویا شد .به او پیشنهاد کرد در مناطق جنوب لبنان مدرسه و بیمارستان بسازد .اما این فئودال با این پیشنهاد مخالفت کرد و به او گفت :فرزندم را به جای رعیت آموزش می‌دهم .در منطقه بقاع نیز اوضاع این گونه بوده است .در بساری از مناطق مردم بر ضد استعمارگران و فئودال‌ها قیام کردند .اما این قیام‌ها بر اساس اصول ایدئولوژیک و برنامه‌ریزی حساب شده نبوده است .بر این اساس جوانان برای دستیابی به حقوق‌شان به احزاب سوسیالیست و ناسیونالیست روی می‌آوردند .برای مردم امکان نداشت به رهبران طایفه خود که همانا فئودال‌های سیاسی بودند ،امیدوار باشند. فئودال‌هایی که در منطقه بقاع حکومت می‌کردند ،این منطقه را از همه جا عقب مانده‌تر و محروم‌تر نگه داشته بودند.

آیا این احزاب سیاسی هم توانستند خواسته‌های مردم را بر آورده کنند، یا آنها هم ناکام ماندند؟

درست است .این احزاب هم ناکام ماندند و نتوانستند به اهدافشان برسند .چرا که همه دشمنان خارجی و داخلی با این احزاب به ستیز برخاستند .آمریکا و انگلیس و فرانسه با احزاب ملی و ناسیونالیست که خواهان وحدت امت و گسترش آگاهی بودند مقابله کردند .اما این ناکامی به معنی این نیست که ما تلاش‌ها و برنامه‌های وحدت بخش و اصلاح گرایانه خویش را متوقف کنیم.

دلیل این که حزب‌الله موفق بوده و توانسته است معادلات لبنان و منطقه را دگرگون کند چیست؟

هیچ کس منکر این نیست که حزب‌الله در شرایطی خاص بر پا شد .نقش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پیدایش حزب‌الله انکار پذیر نیست .درست است که من سفیر دولت لبنان هستم اما هرگز فراموش نمی‌کنم که در روستایی زندگی کردم و پرورش یافتم که حزب‌الله در آن روستا بر پا شد .افراد سپاه پاسداران در ابتدا در این روستا استقرار یافتند .از همه مناطق و روستاها که سپاه پاسداران در آنها اردوگاه بر پا کرد و جوانان لبنانی را آموزش داد شناخت دارم .شکی نیست که ایدئولوژی نقش تعیین کننده در موفقیت حزب‌الله نداشته است .چرا که همه احزاب و سازمان بر اساس مبانی ایدئولوژیک بر پا شدند اما ،شیوه‌ها و راهکارهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر حزب‌الله منعکس شد و به این نتیجه رسید .حزب‌الله یک پدیده بسیار مهم در تاریخ اعراب و مسلمانان است .من معتقدم که همه احزاب و سازمان‌های سیاسی که در جهان عرب برپا شدند، عوامل نفوذی و سرویس‌های امنیتی اسرائیل در آنها رخنه کرده بودند .به استثنای حزب‌الله !سرویس‌های

حزب‌الله یک پدیده بسیار مهم در تاریخ اعراب و مسلمانان است. من معتقدم که همه احزاب و سازمان‌های سیاسی که در جهان عرب برپا شدند، عوامل نفوذی و سرویس‌های امنیتی اسرائیل در آنها رخنه کرده بودند. به استثنای حزب‌الله!.

دیدار با سنگر نشینان جنوب

امنیتی حتی در احزاب کمونیست عربی نیز رخنه کرده بودند.

حضرتعالی که فارغ التحصیل دار المعلمین هستید و ۲۲ سال در آموزش و پرورش نوجوانان اشتغال داشتید؟ آموزش و پرورش امروز در لبنان چه تفاوتی با گذشته دارد؟

کسانی که در نیم قرن بیستم مدرک ششم ابتدایی داشتند ،می‌توانستند معادل دارندگان مدرک لیسانس امروزی مسائلی را حل کنند .آموزش به طرز چشمگیری دگر گون شده است .در آن شرایط از دانش‌آموز می‌خواستند مانند دایره‌المعارف باشد .همه چیز بداند .در شرایط کنونی نیز از دانش‌آموزان و دانشجویان لبنانی خواسته می‌شود مانند دایره‌المعارف باشند .اما امروزه علم به صورت تحصصی در آمده است .و هدف از آن آماده‌سازی دانش‌آموزان برای اشتغال در چارچوب تخصص خاص می‌باشد .بین برنامه‌های آموزشی نیم قرن گذشته و برنامه‌های آموزشی امروز تفاوت فاحش وجود دارد .یکی از برنامه‌های درسی آن برهه» اخلاق رفتاری «نام داشت. این یکی از برنامه‌های درسی دانشجویان دار المعلمین بود ،بر اساس این برنامه به دانشجویان رفتار و سلوک اخلاقی می‌آموختند .به دانشجویان مرکز تربیت مدرس می‌گفتند که شما الگوی جامعه هستید .امروز شرایط به کلی فرق کرده است .امروزه مربیان و آموزگاران به سختی می‌توانند زندگی‌شان را تأمین کنند .در آن برهه آموزش و پرورش رسالت بود ،امروزه وسیله کسب در آمد و زندگی شده است .در دوره تحصیلات دبیرستانی یک استاد ادبیات زبان عرب داشتیم .این استاد مسیحی بود و میشل زیاده نام داشت .و چند سال پیش دار فانی را وداع گفته است .هرگاه در دستور زبان عربی می‌ماندم و در کنار تخته سیاه نمی‌توانستم به پرسش‌های او جواب دهم به من توصیه می‌کرد قرآن و نهج‌البلاغه را مطالعه کنم .او همواره به من سفارش می‌کرد قرآن و نهج‌البلاغه بخوانم.

روابط مسیحیان بقاع با سیدعباس موسوی چگونه بود؟

بیشتر مردم بقاع به ایشان عشق می‌ورزیدند. هنگامی که سیدعباس به شهادت رسید و ایشان را در زادگاه خود نبی شیث تشییع کردند، بیشتر مسیحیان منطقه در مراسم تشییع شرکت کردند. به طور مثال آقای منجد الهاشم سر اسقف و همه مردان مسیحی شهر دیر الاحمر به نبی شیث آمدند. سر اسقف کلیسای دیر الاحمر در این مراسم سخنرانی کرد. و برای سیدعباس مرثیه خواند. گمان کنم آقای منجد الهاشم هم اکنون سفیر واتیکان در کویت می‌باشد. ایشان در این سخنرانی اعلام کرد که هیچ مردی در شهر دیر الاحمر باقی نمانده و همه در مراسم خاکسپاری شهید سیدعباس موسوی شرکت کرده‌اند. فقط زنان و کودکان در شهر مانده‌اند این نشان می‌دهد که همه مسیحیان مارونی دیر الاحمر به روستای نبی شیث آمده تا شهادت سیدعباس موسوی را تسلیت بگویند. آقای منجد الهاشم در این سخنرانی مانند کسی که برادرش را از دست داده برای سیدعباس اشک می‌ریخت و گریه می‌کرد.

از سیدعباس موسوی چه خاطره ای دارید؟

دوستی داشتم به نام سیدصالح الرفاعی از برادران اهل سنت شهر بعلبک. با ایشان در دهه هشتم قرن بیستم آشنا شدم.

آن گونه که شما ایرانی‌ها تعبیر می‌کنید، سیدعباس آدمی خاکی بود. برای آخرت تلاش می‌کرد. مشاهده ساده زیستی سیدعباس باعث شد بیش از پیش برای ایشان احترام قائل شوم. افزون بر همه این‌ها سیدعباس به درگیری‌های داخلی میان شیعیان لبنان پایان داد. این یکی از مهمترین دستاوردهای شهید سیدعباس می‌باشد.

آقای الرفاعی پس از شهادت سیدعباس موسوی به من گفت که اگر یکی از برادرانش و یا یکی از فرزندانش را از دست داده بود، بهتر از این بود تا سیدعباس از دست برود. آقای سیدصالح الرفاعی سپس خاطره‌ای را برای من نقل کرد که برای خوانندگان مجله شاهد یاران بازگو می‌کنم. ایشان گفت میان برادارن اهل سنت بعلبک مشکلی پیش آمد. گروهی از جوانان اهل سنت این شهر به امام جماعت فلسطینی مسجد حنبلی‌ها حمله و توهین کردند. آقای الرفاعی در پی این حادثه با سیدعباس موسوی ملاقات کرد و برای پایان دادن به این غائله از او کمک خواست. سیدعباس آقای الرفاعی را پسر عمو خطاب کرد (چون هر دو سیدهستند) و به او گفت پسر عمو اگر یک هزار جنگجو خواسته باشید من آماده‌ام در اختیارتان قرار دهم، اما مردم چه می‌گویند، مردم فردا می‌گویند شیعیان سنی کشی در بعلبک راه انداخته‌اند. صبر کنید و بردبار باشید. سعی خواهیم کرد تا این مشکل را به طور مسالمت آمیز حل کنیم. سیدصالح توصیه‌های سیدعباس موسوی را قبول کرد و امامت جماعت مسجد حنبلی‌ها به مکان دیگری انتقال یافت. و فرزند سیدصالح امام جماعت این مسجد را بر عهده گرفت که هیچ کسی جرأت گستاخی در برابر او را نداشت.

آیا خاطره دیگری هم دارید؟

روزی خبر دار شدم که به کاروان سیدعباس موسوی و سیدحسین موسوی) ابو هشام (و شیخ صبحی طفیلی در مسیر راه بازگشت از دمشق تیراندازی شده است. من و یکی از دوستانم برای تبریک سلامتی سیدعباس به منزل ایشان در بعلبک رفتیم .تواضع و فروتنی سیدعباس موسوی زبانزد همگان بود .ظواهر مادی و دنیوی از نظر او هیچ ارزشی نداشت .پس از شهادت سیدعباس ،مردم از میزان تواضع و فروتنی ایشان سخن گفتند اما ،من از نزدیک آن را ملاحظه کردم .آراستگی و ساده زیستی منزل ایشان را به خوبی احساس کردم.

هنگامی که به خانه ایشان نزدیک شدم و محافظان را به چشم خود دیدم ،گمان کردم با یک مقامی می‌خواهم ملاقات کنم که سمت و جایگاه او از موقعیت یک رئیس‌جمهوری بیشتر است .اما هنگامی که وارد خانه شدم دیدم یک فرش کهنه در اطاق پهن شده است. پارگی رویه‌های تشک‌ها آشکار بود .این اثاث منزل، اوج تواضع و ساده زیستی سیدعباس را نشان می‌داد. آن گونه که شما ایرانی‌ها تعبیر می‌کنید ،سیدعباس آدمی خاکی بود .برای آخرت تلاش می‌کرد .مشاهده ساده زیستی سیدعباس باعث شد بیش از پیش برای ایشان احترام قائل شوم .افزون بر همه این‌ها سیدعباس به درگیری‌های داخلی میان شیعیان لبنان پایان داد. این یکی از مهمترین دستاوردهای شهید سیدعباس می‌باشد .ایشان همواره تاکید می‌کرد که با یک دشمن مواجهیم و اختلافات درونی و حاشیه ای جایز نیست.

مناسبات شهید سیدعباس موسوی با برادران اهل سنت لبنان چگونه بود؟

روابط ایشان با همه گروه‌ها خوب بوده است. روابط شهید سیدعباس موسوی با آقایان شیخ ماهر حمود امام جمعه شهر صیدا و مرحوم شیخ سعید شعبان رئیس جنبش توحید اسلامی در شمال لبنان فراموش ناشدنی است. این سیاست حزب‌الله است. خود آمریکایی‌ها به این نکته اعتراف کرده‌اند که حزب‌الله فقط اسرائیل را دشمن خود می‌داند، حزب‌الله سعی می‌کند با همه احزاب و طوایف لبنان روابط دوستانه داشته باشد. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ دولت لبنان در شهر دیترویت آمریکا بودم، در آن مدت یک مسیحی لبنانی از دولت آمریکا تقاضای پناهندگی سیاسی کرده بود. دادگاه فدرال آمریکا حکم اخراج این لبنانی را صادر کرد. این لبنانی مسیحی متقاضی پناهندگی، به دادگاه آمریکا گفته بود که نمی‌تواند به لبنان باز گردد. زیرا مورد تعقیب حزب‌الله و نیروهای سوریه مستقر در لبنان است. این متقاضی در ادعانامه خود دلایل کذب ارائه داده بود که اگر به لبنان بازگردد، او را به قتل می‌رسانند. من یک نسخه از گزارش رئیس دادگاه فدرال آمریکا را در بایگانی شخصی دارم. من در این گفت‌وگو موضع دادگاه آمریکا را از سیاست‌های آمریکا جدا می‌دانم. رئیس دادگاه به متقاضی لبنانی می‌گوید که نیروهای سوریه که در لبنان حضور دارند، قدرت را از قله حکومت در دست دارند، و خود را سر گرم افرادی امثال تو نمی‌کنند. رئیس دادگاه می‌افزاید درست است که حزب‌الله تنها جریان شبه نظامی لبنان است که تا کنون سلاح را بر زمین نگذاشته است، اما این حزب از سال ۱۹۸۷ همه توان و سلاح خود را متوجه اسرائیل کرده است. زیرا اسرائیل ده در صد از اراضی لبنان را در اشغال دارد. بنابراین حزب‌الله هیچ توجهی به امثال شما ندارد! این سخن رئیس دادگاه آمریکاست.

نگاه کنید، سیاست تمرکز توان‌ها و امکانات به سوی دشمن صهیونیستی که حزب‌الله در پیش گرفته و تلاش برای کسب دوستان محلی و یا دست‌کم بی‌طرف ساختن مخالفان داخلی از برجسته ترین و خردمندانه ترین سیاست‌های حزب‌الله است که رئیس دادگاه آمریکا نیز به آن اعتراف کرده است. من تأکید می‌کنم که سیاست داخلی حزب‌الله در نتیجه رهنمودهای شهید بزرگ سیدعباس موسوی است. اکنون نیز جناب آقای سیدحسن نصرالله همین سیاست را دنبال می‌کند. ■

توطئه‌های مستمر اسرائیل، مهم‌ترین تهدید لبنان و کشورهای منطقه...

گفت‌وگوی شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین شیخ علی کورانی

حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی کورانی که بنیانگذار شاخه سازمان حزب الدعوه لبنان بود و خود نیز در آخر آن را منحل کرد، یکی از عوامل مؤثر در تأسیس جنبش مقاومت و همچنین حزب‌الله لبنان است که اکنون از فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری کرده و به فعالیت‌های علمی در حوزه علمیه مشغول است، یکی از همراهان شهید سیدعباس موسوی است که نقشی ارزشمند در کادرسازی نیروهایی داشته است که امروزه از لبنان و منطقه و حتی در سایر نقاط دنیا از حقوق مردم جنوب لبنان دفاع می‌کنند. وی که با شهید سیدعباس موسوی و با ویژگی‌هایش به خوبی آشنایی دارد، در این گفت‌وگو از آن شهید بزرگوار می‌گوید.

● درآمد

چه شناختی از شهید عباس موسوی دارید و چه زمانی با ایشان آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند شهید سیدعباس موسوی را رحمت کند. زمانی که ایشان فراگیری علوم دینی را در حوزه علمیه نجف اشرف آغاز کرد، من در کویت زندگی می‌کردم، ولی شنیدم که ایشان به نجف آمده و سرگرم فراگیری علوم دینی شده است. پس از اینکه صدام رئیس پیشین رژیم عراق طلاب لبنانی را از حوزه علمیه نجف اشرف اخراج کرد، با سیدعباس موسوی در لبنان آشنا شدم. طلاب لبنانی اخراجی تعدادشان ۹ نفر بود که سیدعباس موسوی یکی از آنان بود.

آیا نام این طلاب را به یاد دارید؟

اسامی آنان را به‌طور دقیق به یاد ندارم اما، می‌دانم که سیدحسن نصرالله یکی از آنان بود. یک نفرشان هم از خاندان کورانی و یک نفر دیگر شیخ علی کریم نام داشت. این افراد ابتدا بازداشت شده و خدا به آنها رحم کرد که توسط مأموران عراقی به قتل نرسیدند. صدام در آن مرحله هنوز کشتار روحانیون حوزه علمیه نجف اشرف را شدت نبخشیده بود. در آن برهه صدام هنوز آماتور بود و حرفه‌ای نشده بود! مأموران حزب بعث پس از گذشت مدتی این طلاب را آزاد و با لباس زندان به‌طور مستقیم روانه فرودگاه بغداد کردند تا از عراق اخراج شان کنند.

مأموران عراقی برای اینکه این طلاب را با لباس زندان به لبنان تبعید نکنند. در فرودگاه به هر کدام آنها یک پیراهن و یک شلوار داده و سوار هواپیما کردند. این لباس‌ها را شتاب زده تهیه و میان آنان توزیع کردند که با قد و اندازه آنها سازگار نبود. به یک طلبه لاغر پیراهن و شلوار گشاد تحویل دادند. به یک طلبه چاق لباس تنگ تحویل دادند، طلبه‌ها با این صحنه خنده آور وارد فرودگاه بیروت شدند.

برخی از صاحبنظران گفته‌اند که هنگام تعقیب طلاب لبنانی، سیدعباس موسوی در بیروت به سر می‌برده و به او خبر دادند که از بازگشت مجدد به عراق خودداری کند. نظرتان چیست؟

من این گونه شنیده‌ام که تعداد طلاب لبنانی که توسط مأموران عراقی بازداشت و اخراج شدند ۹ نفر بودند که سیدعباس که استاد شان نیز بود، در میان آنان حضور داشت. پس از بازگشت این افراد به لبنان در صدد تأسیس حوزه علمیه برای آنان بر آمدم و موفق شدم مدرسه امام مهدی (عج) را در شهر بعلبک تأسیس کنم. دقیقاً یادم نیست که من نام این مدرسه را انتخاب کردم، یا سیدعباس موسوی شاید، سیدعباس این مدرسه را با این نام، نامگذاری کرده است. به هر حال برخی برادران خیر کویتی که از قبل با آنها آشنا بودم از نظر مالی به تأسیس این مدرسه کمک کردند.

هنگامی که این ۹ طلبه به لبنان بازگشتند، من نیز به بیروت منتقل شده بودم، و با سیدعباس موسوی در خانه‌اش دیدار کردم و قرار گذاشتیم به اتفاق یکدیگر به بعلبک برویم تا مکانی را برای تأسیس مدرسه امام مهدی (عج) جست‌وجو و اجاره کنیم. خدا را سپاس می‌گویم که در پایه‌گذاری این مدرسه کمک کردم، و این طلاب همراه استاد شان سیدعباس موسوی به شهر بعلبک انتقال یافتند.

هزینه‌های تحصیل و کمک‌ها از چه منابعی تأمین می‌شد؟

تا دو سال اول هزینه‌های این مدرسه را از برخی بازرگانان خیر کویتی تأمین می‌کردم.

آیا جنابعالی در این مدرسه نیز تدریس می‌کردید؟

خیر. در آن مرحله من در شهر صیدا در جنوب لبنان سکونت داشتم. هفته‌ای یک بار به بعلبک می‌رفتم و با شهید سیدعباس و سایر برادران طلاب رایزنی و به اوضاع و نیازهای مدرسه رسیدگی می‌کردم. مدیریت و مسئولیت اجرایی این مدرسه را سیدعباس بر عهده داشت.

در پی تعقیب و اخراج طلاب لبنانی، تعدادی از طلاب لبنانی نیز حدود ۱۰ سال در زندان‌های عراق نگه داری شده و سر انجام به شهادت رسیدند. علت نگهداری و شهادت آنان چه بوده است؟

این افراد از فرزندان آقایان سیدمفید و سیدعلی زعیتر و دیگران بودند که هیچ کس از شهادت آنها خبر دار نشد. پیش از این اشاره کردم که خدا به آن گروه ۹ نفره که سیدعباس موسوی و سیدحسن نصرالله هم در میان شان بودند خیلی رحم و لطف کرد که گرفتار صدام نشده و از عراق اخراج شدند.

علت اینکه صدام برخی طلاب لبنانی را در زندان نگه داشت و به شهادت رساند و گروه‌های دیگری را اخراج کرد چه بود؟

صدام از قبل برای نابودی حوزه علمیه نجف اشرف نقشه کشیده بود. او با همکاری احمد حسن البکر رئیس جمهوری وقت عراق «شعبه مبارزه با ارتجاع» را در سازمان امنیت کشور به وجود آورد. هدف این شعبه مبارزه با حوزه علمیه نجف اشرف بود. هدف اصلی این شعبه مبارزه با شیعیان عراق بود. مأموران امنیتی عراق به بهانه‌های گوناگون، از جمله نداشتن اقامت، طلاب خارجی حوزه علمیه را بازداشت و اخراج می‌کردند. یا اینکه مأموران مخفی که تعداشان در حوزه کم نبود بر ضد طلاب متعهد به مقام‌های امنیتی گزارش ارائه می‌کردند. شاید مقام‌های امنیتی عراق هیچ مدرکی از گروه ۹ نفره مزبور نداشتند، و به همین دلیل آنها را اخراج کردند. شاید هم چون هیچ گزارشی درباره رفتار آنها در حوزه علمیه به دست مقام‌های امنیتی نرسیده بود.

زمانی که سیدعباس وارد نجف شد، جنابعالی در حوزه حضور نداشتید؟

خیر، در آن زمان نمایندگی مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم را در کویت عهده دار بودم.

پس از بازگشت به لبنان روابط تان با شهید سیدعباس موسوی چگونه بود و او را چگونه یافتید؟

ایشان از صفات نیک و ممتاز برخوردار بود، وظایف خود را با جدیت و به نحو مطلوب پی گیری می‌کرد. علاوه بر تدریس، برای تأمین نیازهای مدرسه و اماکن سکونت طلاب مجرد و متأهل و کمک به آنان تلاش می‌کرد. به هر حال می‌توان گفت که ویژگی‌های مدیریتی و رهبری در چهره سیدعباس از همان روزها کاملاً نمایان بود.

هنگامی که با یکدیگر دیدار و گفت‌وگو می‌کردید، سیدشهید چه مسائلی را مطرح می‌کرد و دغدغه‌های او چه بود؟ آیا دغدغه‌های او به مسائل آموزشی و آگاهی

> **شهید سیدعباس موسوی آن روز فقط مشکلات حوزه و آموزش‌های دینی را مطرح می‌کرد. در آن مرحله دغدغه‌های سیاسی نداشت، دغدغه‌های سیاسی او پس از انقلاب اسلامی ایران و بازگشت امام خمینی (ره) به تهران آغاز شد**

محدود بود یا مشکلات مسلمانان را نیز مطرح می‌کرد؟
ایشان آن روز فقط مشکلات حوزه و آموزش‌های دینی را مطرح می‌کرد. در آن مرحله دغدغه‌های سیاسی نداشت، دغدغه‌های سیاسی او پس از انقلاب اسلامی ایران و بازگشت امام خمینی (ره) به تهران آغاز شد.

پس از عزیمت به حوزه علمیه نجف اشرف چرا سیدعباس موسوی تحصیل در حوزه‌های درسی شهید سیدمحمد باقر صدر را از میان سایر حوزه‌ها انتخاب کرد؟
این یک امر طبیعی است. طلاب عرب زبان که وارد حوزه می‌شدند مدارسی را انتخاب می‌کردند که سطح علمی شان بالاتر بوده باشد.

آیا در آن برهه مکاتب فکری گوناگون در حوزه نجف اشرف وجود داشت؟
در آن برهه مکاتب فکری در نجف وجود نداشت، تنها آرزو و خواسته‌های شهید موسوی فراگیری علوم حوزوی بود. طلاب لبنانی که به نجف اشرف می‌رفتند در اغلب کلاس‌ها شرکت می‌کردند. حوزه‌های درسی آیت‌الله شهید سیدمحمد باقر صدر از برجسته ترین آن حوزه‌ها بود. ایشان پس از استقرار در نجف اشرف هیچ خط و مکتب فکری انتخاب نکرد. آن روز شهید صدر شخصا از مرجعیت آیت‌الله‌العظمی سیدابو القاسم خویی پیروی می‌کرد. شهید صدر به طلاب توصیه می‌کرد تا زمانی که آقای خویی زنده‌است مرجعیت تقلید خودش را مطرح نکنند.

آیا پس از ارتحال آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم، آقای سیدمحمد باقر صدر مرجعیت خود را مطرح نکرد؟
خیر، آقای صدر مرجعیت خود را مطرح نکرد. برای من که در آن مرحله در کویت به سر می‌بردم نامه نوشت و توصیه کرد که در سایه وجود آقای خویی، مرجعیت ایشان را مطرح نکنم.

آیا شهید صدر به سطح مرجعیت تقلید هم رسیده بود؟
این موضوع که آیا شهید صدر به سطحی رسیده باشد که مردم بتوانند از ایشان تقلید کنند، بحث دیگری است. هنگامی که مسئله مرجعیت شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر مطرح گردید، ایشان با این طرح مخالفت کرد. اما اینکه این امکان وجود داشته که ایشان در سال‌های آخر حیات با مطرح شدن مرجعیت‌شان موافق بوده‌اند موضوع دیگری است. موضوع مرجعیت شهید صدر در حوزه علمیه نجف اشرف به هیچ وجه مطرح نشده بود. تا زمانی که شهید سیدعباس موسوی در نجف اشرف حضور داشت، به هیچ وجه مرجعیت شهید سیدمحمد باقر صدر مطرح نشده بود. در آن برهه همه از جمله شهید صدر از آقای خویی تقلید می‌کردند.

زمانی که سیدعباس موسوی به دبیرکلی حزب برگزیده شد، و کارها به صورت واقعی و جدی ادامه یافت، و عملیات مسلحانه چشمگیری به مورد اجرا گذاشت. سیدعباس در دوران کوتاه دبیرکلی حزب‌الله از خود استعداد و شایستگی بروز داد و موجب تقویت و تحکیم نهاد حزب‌الله شد

میان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال لبنان توسط اسرائیل در سال ۱۹۸۲ حدود سه سال فاصله وجود داشت. سیدعباس موسوی در این مدت سه سال تا چه اندازه به مسائل سیاسی و جهادی گرایش پیدا کرده بود؟
در آن مدت سیدعباس، هیچ جنب و جوش سیاسی نداشت، ایشان در آن زمان یک طلبه بود و همه تلاش خود را روی گسترش مدرسه علمیه بعلبک متمرکز می‌کرد. تا سال ۱۹۸۲ یک تشکیلات مخفی در لبنان در اختیار داشتیم که «سازمان حزب الدعوه» نام داشت. این سازمان مخفی، شاخه حزب الدعوه بود که تشکیلات اصلی آن ابتدا توسط شاگردان شهید صدر در حوزه علمیه نجف اشرف تأسیس شده بود. در آن شرایط که هیچ سازمان و تشکیلات اسلامی و ملی در لبنان در اندیشه اجرای عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی نبود، تشکیلات حزب الدعوه یک هسته نظامی تشکیل داد و افراد آن توسط جنبش فتح آموزش نظامی می‌دیدند. سازمان حزب الدعوه لبنان با تأسیس این هسته نظامی هویت خود را آشکار کرد. آقای محمد رعد (رئیس کنونی فراکسیون وفاداری به مقاومت در پارلمان لبنان) و گروهی از شخصیت‌های کنونی حزب‌الله در این هسته عضویت داشتند.
سید عباس موسوی در آن مرحله در این فضاها حضور نداشت. ایشان فقط در جو مدرسه علمیه بعلبک بود. در هیچ جریان و تشکیلات سیاسی و مقاوم فعالیت نداشت.

شهید موسوی در جمع زندگان مقاومت اسلامی لبنان.

اوضاع سال ۱۹۸۲ شهر بعلبک و لبنان به گونه ای بود که پس از یورش اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور، همه مردم پرچم‌های سفید بر پشت بام‌ها برافراشتند.

آیا مردم جنوب هم پرچم‌های سفید بر افراشتند؟
نه، فقط در جنوب! در شهر بعلبک و روستاهای منطقه بقاع نیز پرچم‌های سفید برافراشته شد! من و آقای علی شمخانی به بعلبک رفتیم و به مردم گفتیم پرچم‌های سفید را پایین بیاورید و پرچم‌های سرخ بر افرازید. و این طور شد.

مردم به چه علت پرچم‌های سفید برافراشتند؟
به علت ترس! برای اینکه از شر اسرائیلی‌ها در امان بمانند، همه مردم پرچم سفید برافراشتند! در بعلبک نیز پرچم‌های سفید آویخته شد! در آن شرایط چهره شیخ صبحی طفیلی برجسته‌تر از چهره سیدعباس موسوی بود. هنگامی که نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در منطقه بقاع مستقر شدند، من همراه علی شمخانی به بعلبک رفتیم، و برای پایه گذاری هسته‌های مقاومت چند جلسه تشکیل دادیم. کسانی که مقاومت را پایه گذاری کردند، برخی فرماندهان سپاه پاسداران بودند. حجت الاسلام و المسلمین سیدعلی اکبر محتشمی‌پور و علی شمخانی و چند تن دیگر بودند که مقاومت اسلامی لبنان را به وجود آوردند. برخی از این افراد با حضور من در شورای رهبری مقاومت مخالفت کردند. به این دلیل که مسئولیت سازمان حزب الدعوه لبنان را بر عهده داشتم. برای پیوستن به شورای رهبری مقاومت، سازمان حزب الدعوه لبنان را منحل و تأسیس مقاومت اسلامی لبنان را اعلام کردم. پس از اعلام مقاومت اسلامی، ثبت نام برای آموزش داوطلبان آغاز شد، و سیدعباس موسوی در اولین دوره آموزش نظامی ثبت نام کرد. در آن برهه فرزندم شهید یاسر کورانی مسئول بخش پرسنلی سازمان مقاومت اسلامی بود. اصولاً تا قبل از استقرار نیروهای سپاه در لبنان فضاهای مقاومت وجود نداشت.

در جنوب لبنان نیز فضاهای مقاومت ضد صهیونیستی وجود نداشت؟
در جنوب نیز همین طور بود. در آن برهه جنبش مقاومت اسلامی هنوز تأسیس نشده بود، کسانی که به عملیات پراکنده دست می‌زدند، برخی از هواداران احزاب سیاسی بودند.

علت اینکه سازمان حزب الدعوه را منحل کردید چه بود؟
بر این اساس که می‌خواستیم در سایه رهبری ولایت فقیه حرکت کنیم. چرا که سپاه پاسدران انقلاب اسلامی تحت رهبری ولایت فقیه عمل می‌کرد.

آیا سایر کادرهای حزب الدعوه لبنان با انحلال این تشکیلات موافق بودند؟
برخی موافقت کردند و برخی دیگر مخالفت کردند.. اما من به عنوان بنیانگذار شاخه سازمان حزب الدعوه لبنان، اقدام به انحلال آن کردم و همه ناچار بودند اطاعت کنند.

پس از گذشت حدود ۲۶ سال از اعلام انحلال حزب الدعوه لبنان اکنون چه احساسی دارید؟
این اقدام را درست و سنجیده می‌دانم. مقاومت لازم است از پایگاه اجتماعی و مردمی برخوردار باشد. باید در سایه علمای متعهد حرکت کند و از توده مردم و مساجد برانگیخته شود. چرا که هیچ سازمان و تشکیلات گروهی توان رهبری یک جنبش مقاومت را ندارد.

منظورتان این است که سازمان حزب الدعوه از نخبگان تشکیل شده بود؟
آری، سیمای نخبگی و فکری داشت. من بودم که ابعاد نظامی نیز به آن بخشیدم. چرا که در آن برهه با طرفداران حزب بعث عراق در لبنان درگیر شده بودیم، و برای دفاع از خود ناچار بودیم به عملیات مسلحانه گرایش پیدا کنیم.

در شرایط کنونی که جنبش حزب‌الله حضور فعال دارد و به یک حزب همگانی تبدیل شده است، آیا حزب الدعوه

در صحنه لبنان فعالیت دارد؟

امکان دارد افرادی وجود داشته باشند که هنوز تحت تأثیر اندیشه‌های حزب الدعوه قرار داشته باشند. اما اکنون شرایط به کلی دگرگون شده است. اکنون اندیشه حزب الدعوه در عراق و برخی کشورهای اسلامی با اندیشه مقاومت در لبنان به کلی متفاوت است.

برخی منابع نزدیک به حزب‌الله گفته‌اند که هیئتی از علمای لبنان روزی به تهران آمده و پس از ملاقات با امام خمینی (ره) هسته حزب‌الله را تأسیس کردند.

این سخن واقعیت ندارد. چه کسی این سخن را گفته است؟ در آن شرایط آقای محسن رضایی در دمشق مستقر شده و آقای علی شمخانی به بعلبک آمد و با ایشان چند جلسه تشکیل دادم و قرار شد جنبش مقاومت به وجود آید. اصولاً جنبش مقاومت توسط سپاه پاسداران و آقای محتشمی‌پور سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در دمشق تاسیس شد.

آیا شخصیت‌های لبنانی بر اساس اعتقادات و باورهای درونی طرح تأسیس جنبش مقاومت را پذیرفتند؟

آری بر اساس باورها و اعتقادات شان این طرح را پذیرفتند و در دوره‌های آموزشی شرکت کردند.

آیا در آن مرحله پیشبینی می‌کردید که روزی مقاومت به این شکل قدرتمند و شکست ناپذیر جلوه کند و در برابر فزون خواهی اسرائیل بایستد؟

این‌گونه امیدها و آرزوها در قلب‌ها وجود داشت، خدا را سپاس می‌گویم که این آزمون بسیار موفقیت‌آمیز بود. پس از گذشت مدت زمانی کوتاه، چهره شخصیت‌هایی همچون سیدعباس موسوی و شیخ صبحی طفیلی نمایان شد، و دیری نپایید که شیخ صبحی طفیلی به دبیرکلی حزب‌الله برگزیده شد، و آنگاه که از عملکرد او انتقاداتی به عمل آمد که در نتیجه آن سیدعباس موسوی به دبیرکلی حزب برگزیده شد، و کارها به صورت واقعی و جدی ادامه یافت، و عملیات مسلحانه چشمگیری به مورد اجرا گذاشت. سیدعباس در دوران کوتاه دبیرکلی حزب‌الله از خود استعداد و شایستگی بروز داد و موجب تقویت و تحکیم نهاد حزب‌الله شد.

در آن مرحله با چه مشکلاتی مواجه می‌شدید؟ آیا طرف‌های منطقه‌ای و محلی در برابر راه تان کارشکنی هم می‌کردند؟

بدون شک با مشکلات عدیده‌ای رو به رو می‌شدیم. به‌طور مثال هنگامی که با مشکلات مواجه می‌شدیم، برخی افراد از جمله شیخ صبحی طفیلی نسبت به انحلال سازمان حزب الدعوه اعتراض می‌کردند. پس از یک سری بحث‌ها و رایزنی‌ها گفتم چه کار باید کرد؟ راه حل چیست؟ آقای علی شمخانی به من گفت شما بنیانگذار شاخه حزب الدعوه لبنان هستید! می‌توانید موضع تان را به روشنی اعلام کنید! به او گفتم آماده ام حزب الدعوه را منحل کنم..! آنگاه با توافق یکدیگر بیانیه‌ای منتشر کردم و فاتحه شاخه حزب الدعوه لبنان را خواندم.

سپس برخی شخصیت‌ها به جنبش نوپای حزب‌الله پیوسته و کارشان را آغاز کردند. برخی شخصیت‌ها که با پیوستن به حزب‌الله مخالفت می‌کردند، دیری نپایید که به حزب‌الله پیوستند. جلسه انحلال حزب الدعوه در خانه شیخ صبحی طفیلی و در حضور آقای شمخانی تشکیل شده بود. سیدعباس موسوی در جلسات تأسیس حزب‌الله حضور نداشت اما، با تصمیم‌هایی که گرفته می‌شد موافقت می‌کرد، و در اولین دوره آموزش نظامی حضور داشت.

پس از بازگشت به دمشق، آقای محتشمی‌پور (سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در سوریه) از ما پرسید کارتان به کجا رسید؟ به ایشان گفتیم، که کارها را سر و سامان داده‌ایم، و ایشان احساس خرسندی کرد.

سیدحسن نصرالله در مرحله بنیانگذاری حزب‌الله چه نقشی داشت؟

سیدحسن نصرالله نقشی نداشت. ایشان در آن مرحله شاگرد

سیدعباس موسوی بود اما، از شاگردان ویژه و برگزیده. من از زمانی که سیدحسن را در مدرسه امام مهدی (عج) شهر بعلبک شناختم، استعداد و توانمندی او را برتر از دیگران یافتم.

آقای شیخ محمد یزبک چه نقشی داشت؟

ایشان هم در آن مرحله فعال بود اما، سیدحسن نصرالله از همه جلوتر بود. هنگامی که برخی افراد درباره خصوصیات سیدحسن نصرالله از من سوال می‌کردند، به آنها می‌گفتم که ایشان آدمی با استعداد و خوش فکر است و از هوش پاک و سالم برخوردار است.

آیا پایگاه‌های اجتماعی و سیاسی حزب‌الله در آن مرحله فقط در بقاع بود؟

خیر. در جنوب هم پایگاه داشتیم.

در شرایطی که جنوب در اشغال اسرائیلی‌ها قرار داشت، علاقه‌مندان جنوبی چگونه خود را به منطقه بقاع می‌رساندند؟

میان پایگاه‌های جنوب و بقاع ارتباط برقرار کرده بودیم. در جنوب افرادی را مشخص کرده بودیم که طرفداران و علاقمندان پیوستن به جنبش مقاومت را راهنمایی می‌کردند.

در مراحل اولیه کدام یک از شخصیت‌های جنوبی به حزب‌الله پیوستند؟

ضرورتی ندارد که هویت همه آنها فاش شود! برخی شخصیت‌های جنوبی که در حال حاضر در حزب‌الله فعال هستند در مراحل اولیه به جنبش حزب‌الله پیوستند.

عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی که به طرز چشمگیری توسط مقاومت اسلامی در جنوب لبنان به اجرا گذاشته می‌شد. نقشه آن در منطقه بعلبک تدارک دیده می‌شد. مهم‌ترین افرادی که این عملیات را برنامه‌ریزی می‌کردند شهید حاج «عماد مغنیه» و یک تن دیگر از رزمندگان مقاومت اسلامی بود

حدود سه دهه گذشته و چیزی پنهان نمانده است؟

در حقیقت وضعیت حزب‌الله آن گونه که برخی پژوهشگران و مراکز پژوهشی منتشر کرده‌اند نیست! به‌طور مثال آقای سیدمحمد حسین فضل‌الله هیچ اطلاعی از مراحل شکل گیری حزب‌الله نداشت، در حالی که برخی پژوهشگران او را بنیانگذار و یا رهبر حزب‌الله معرفی کرده‌اند! آقای فضل‌الله تأسیس حزب‌الله را تایید می‌کرد و از جزئیات آن تا حدودی اطلاع داشت اما، برخی پژوهشگران روزی می‌گویند که آقای فضل‌الله بنیانگذار حزب‌الله بوده، برخی دیگر می‌گویند فلان شخص بنیانگذار حزب‌الله بوده است!

شخصیت‌ها و اطرافیان سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله همچون اعضای فراکسیون وفاداری به مقاومت در پارلمان لبنان که پیشتر در سازمان حزب الدعوه عضویت داشتند زود هنگام به حزب‌الله پیوستند. من آنها را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی معرفی کردم. فقط سه نفر از کادرهای سازمان حزب الدعوه در جلسه بنیانگذاری حزب‌الله در خانه شیخ صبحی الطفیلی حضور داشتند.

در اولین دوره آموزش نظامی چه افرادی ثبت نام کردند؟

اکثریت شان از هوادارن و فعالان حزب الدعوه بودند.

جوانانی که در بنیانگذاری جنبش مقاومت شرکت داشتند، با چه چالش‌هایی مواجه بودند؟ در آن مرحله که اسرائیل لبنان را در اشغال داشت و نیروهای چند ملیتی در بیروت مستقر بودند، این چالش‌ها چه تاثیری در روحیه این افراد داشت؟ آیا از میان شما کسی احساس تردید و یأس هم می‌کرد؟

واقعا همین طور است..!! آن شرایط بسیاری از افراد را نا امید کرده بود، برخی افراد اظهار عجز و ناتوانی می‌کردند، برخی افراد اظهار علاقه کردند مستقل عمل کنند و هیچ گونه ارتباطی به ایران و سپاه پاسداران نداشته باشند. به آنها گفتم امکان ندارد بدون پشتیبانی ایران بتوانید کار چشمگیری انجام دهید. به ویژه در زمینه آموزش نظامی و تهیه امکانات. اما افراد بسیاری با طرح تاسیس جنبش حزب‌الله هم عقیده بودند و همکاری خوبی از خود نشان دادند. به‌طور مثال آقای سیدسامی خضرا، همکاری خوبی داشت و نقش ارزنده‌ای در اتصال نیروهای شیعه جنوب ایفا کرد.

در آن مرحله، سوریه چه برخوردی داشت؟

سوری‌ها مخالفت می‌کردند، در مراحل اولیه در مسیر حزب‌الله کارشکنی کرده و اجازه نمی‌دادند حزب‌الله تاسیس شود و به شدت با تاسیس حزب‌الله و جنبش مقاومت مخالف بودند.

پس چگونه با آمدن سپاه به لبنان موافقت کردند؟

به این دلیل موافقت کردند که آمدن سپاه پاسداران به سوریه برای آنان دستاورد سیاسی در پی داشت. خداوند «حاجی همت» مسئول وقت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستقر در سوریه را رحمت کند. سوری‌ها می‌خواستند از فعالیت‌های سپاه آگاه شوند. به سردار همت می‌گفتند مگر شما برای اجرای عملیات مسلحانه به لبنان نیامده اید؟ چرا عملیات را آغاز نمی‌کنید؟ من در آن مرحله میان لبنان و ایران در حال رفت و آمد بودم. آقای همت به من شکایت می‌کرد و می‌گفت هرگاه به تهران رفتید به آقایان محسن رضایی و علی شمخانی بگویید که چرا ما را در لبنان علاف نگه داشته‌اید. چرا نمی‌خواهید بر ضد اسرائیل وارد عمل شویم، اگر در لبنان کاری از ما ساخته نیست اجازه دهید به جبهه جنگ با عراق بازگردیم؟

چه کسی مانع عملیات سپاه در لبنان می‌شد؟

سوری‌ها مانع می‌شدند. مرحوم «حاجی همت» روزی در حضور من با آقایان محسن رضایی و علی شمخانی تماس گرفت و از بلاتکلیفی خود به شدت انتقاد کرد. «حاجی همت» به مقام‌های سپاه در تهران می‌گفت که سوری‌ها

نــه می‌خواهند بجنگنــد و نه به ما اجــازه می‌دهند بجنگیم. ارتش ســوریه که از لبنان عقب نشینی کرده بود یک اردوگاه در اختیار نیروهای ســپاه در منطقه زبدانی قرار داده بود. ســوری‌ها دنبال دســتاوردهای سیاسی بودند، و سرانجام به فرماندهان سپاه گفتند که خواهان گشودن جبهه جنگ بر ضد اسرائیل نیستند. نمی‌خواهند بجنگند. هنگامی که سپاهیان انقلاب از آقای حافظ اسد پاسخ قطعی دریافت کردند که سوریه خواهان جنگ با اسرائیل نیست، به تهران بازگشتند، و تعداد اندکی از کارشناســان و مربیان آموزشــی در لبنان ماندند.

در مراحل اولیه، شیعیان لبنان چه واکنشی به حضور سپاه نشان دادند؟

در آن شرایط همه لبنانی‌ها سرگیجه گرفته بودند، اشغال کشورشان توسط اسرائیل، آنان را سر در گم کرده بود. امید چندانی به دگرگونی وضع موجود نداشــتند. در بقاع نه تظاهراتی به اســتقبال سپاه راه افتاد و نه کسی بــه آنها خوش آمد گفــت! در بیروت و جنوب لبنان هم مردم نســبت به آمدن شهید شیخ محمد منتظری و یاران او در نخســتین سال پیروزی انقلاب اسلامی واکنش منفی نشان دادند. مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه در برابر شهید شیخ محمد منتظری ایستاد و به او گفت: آیا شما آمده‌اید به اســرائیل بهانه دهید تا خانه‌های مسکونی مردم جنوب لبنان را ویران کند؟ به هر حال بیشتر مردم امیدشان را از دست داده بودند.

واکنش مردم لبنان به اولین عملیات مقاومت اســلامی، شاخه نظامی حزب‌الله چگونه بود؟

ایــن عملیات با بیم و امید همــراه بود، اولین عملیات ضد صهیونیســتی حزب‌الله در شــهر صور انجام شــد. یکی از روحانیون لبنانی با استناد به روایت تاریخی اعلام کرده بود که اولین معرکه لبنان با قوم یهود در منطقه «جل البحر» روی می‌دهد. «جل البحر» نام شهرســتان صور کنونی است. آن روز تشــکیلات جنبش حزب‌الله و مقاومت اسلامی هنوز اســتحکام نیافته بود. برخی افراد مســتقل و آموزش دیده لبنانی با همکاری سپاه پاسداران این عملیات را برنامه ریزی کردند.

جریانات سیاســی اهل ســنت همچــون جنبش توحید اســلامی و جماعت اســلامی لبنان چه انتظاری از سپاه داشتند؟

این گروه‌ها نیز امیدوار بودند و از جمهوری اســلامی ایران انتظار داشتند تا از مقاومت لبنان پشتیبانی کند.

آیــا جنبش‌های مقاومت در جامعه اهل ســنت لبنان نیز تشکیل شدند؟

به نوعی تلاش‌هایی برای تشــکیل هســته‌های مقاومت به عمل آمد. اصولا برادران اهل سنت در مرز لبنان و فلسطین اشــغالی ســکونت ندارند. برخی رزمندگان این طایفه در عملیات مشترک ضد صهیونیستی شرکت کردند. (روزی به شوخی به برخی دوستانم از روحانیون اهل سنت گفتم که مشارکت جوانان ما و جوانان شما در عملیات مشترک ضد صهیونیستی با وحدت اسلامی منافاتی ندارد. هرگاه جوانان ما خواستند با اسرائیلی‌ها درگیر شوند یا الله یا محمد یا علی بگویند و حمله را شروع کنند. هرگاه جوانان شما خواستند با اسرائیلی‌ها درگیر شوند یا الله یا محمد یا عمر بگویند و حمله را آغاز کنند).

مرحوم شــیخ سعید شعبان رهبر جنبش توحید اسلامی در طرابلس و نیز جماعت اســلامی در شهر صیدا شاخه‌های نظامی در اختیار داشتند و در برخی عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی شرکت کردند.

عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی که به طرز چشمگیری توســط مقاومت اســلامی در جنوب لبنان به اجرا گذاشته می‌شــد. نقشــه آن در منطقه بعلبک تدارک دیده می‌شــد.

مهم‌تریــن افرادی که این عملیات را برنامه ریزی می‌کردند شــهید حاج «عماد مغنیــه» و یک تن دیگــر از رزمندگان مقاومت اســلامی بــود. «عماد مغنیه» این عملیــات را نیز تدارک می‌دید.

آیا سازمان‌های فلسطینی از نظر کارشناسی برای اجرای عملیات به شما کمک می‌کردند؟

جنبش‌های مقاومت شــیعی هرگز با سازمان‌های فلسطینی همــکاری نداشــتند و از برقــراری روابط مســتقیم با این ســازمان‌ها بیم داشــتند. چرا که عوامل نفوذی دشــمن در سازمان‌های فلسطینی زیاد بود. اگر برخی نیروهای مقاومت از سازمان‌های فلسطینی تقاضای اسلحه و کمک کارشناسی می‌کردند، این تقاضا به‌طور غیر مستقیم ارائه می‌شد.

جنابعالی به عنوان یکی از پیشــگامان جنبش اســلامی، نسبت به دستاوردهای حزب‌الله چه احساسی دارید؟

من معتقدم که حزب‌الله به مرحله پیشــتازی رسیده و آقای سیدحسن نصرالله مردی بســیار شایسته و بی نظیر است.

در حال حاضر اوضــاع لبنان خیلی خوب است. تلاش‌های تفرقه‌افکنانه میان طوایف شیعی و سنی به شکست انجامیده است. تلاش‌های اختلاف برانگیز میان مسلمانان و مسیحیان با شکست مواجه شده. وحدت و یکپارچگی ملی و شــرایط مسلمانان و مسیحیان بسیار خوب است

ایشــان یکــی از الطاف و عنایات الهی بــرای مردم لبنان و جنبش مقاومت اســت. ایشــان وعده خداوند برای زمینه سازی ظهور امام عصر (عج) می‌باشد.

حضرتعالی پس از این همه دســت آوردها چرا لبنان را ترک کرده و سکونت در قم را ترجیح داده‌اید؟

پس از تاســیس حزب‌الله مدتی در تهران اقامت داشــتم و مســائل مربوط به لبنان و عراق را پیگیری می‌کردم. بعد به این نتیجه رســیدم که نمی‌توانم همکاری با حزب الدعوه را ادامه دهم. من در شــورای مرکزی رهبری حزب الدعوه حضور داشــتم. اکنون از کادرهای مرکزی حزب الدعوه به استثنای من و یک شخصیت عراقی که دکتر جابر العطا نام دارد کسی نمانده است. آقای العطا یکی از رهبران تاریخی حزب الدعوه است و عمری از او گذشته است.

از ســوی دیگر نظر به اینکه با کادرهای کنونی حزب الدعوه اختلاف نظرهایــی دارم، از رهبری این حزب کناره گیری کرده ام. احساس می‌کنم انسان در شرایط کنونی نمی‌تواند «دین» خود را در سایه پیکار سیاسی حفظ کند! من کــه از توانمندی‌های علمی برخوردار هســتم ترجیح دادم در حوزه علمیه قم مستقر شوم و تخصص علمی خود را در اختیار مسلمانان قرار دهم. اکنون فعالیت‌های علمی و فکری و فرهنگی خود را ادامــه می‌دهم. از اینکه خداوند ایــن توفیق را به من داده تا پیکار سیاســی را کنار بگذارم و به گســترش علــم و آگاهی روی آورم، او را ســپاس می‌گویم. در شرایط حاضر که احساس کرده‌ام حوزه علم و دانش به تخصــص و تجربیات افرادی مثل مــن نیاز دارد، جایز نمی‌دانم برنامه‌ها و فعالیت‌های علمی خویش را رها کنم. من دوست دارم در لبنان زندگی کنم و میان دوستان و برادران خود باشم. اما در لبنان امکان نگارش و تحقیــق تمام وقت وجود نــدارد. به همین دلیل در حوزه علمیه قم ماندگار شده‌ام.

آیا احســاس نمی‌کنید که جامعه اسلامی و جامعه شیعی لبنان به کادرهای ورزیده امثال جنابعالی نیاز داشته باشد؟

خیر. نیاز ندارند. در لبنان در حال حاضر کادرهای متخصص و آگاه بیش از نیاز اســت. در حوزه‌های پیکار سیاســی و مقاومت و ســایر حوزه‌ها به اندازه کافی کادر وجود دارد، وجود چنین کادرهایی به حدی زیاد شده که امکان صدور آن وجود دارد. درباره وضعیت حوزه‌های علمی و مدارس دینــی لبنان، من بــر این عقیده‌ام که ســاختار و برنامه‌های آموزشی و مدیریت این حوزه‌ها باید اصلاح شود.

وضعیت این حوزه‌ها امروزه چگونه است؟

امــروزه بــه ظواهر بیــش از محتوا توجه می‌شــود. گاهی اوقات سیاســی کاری بر محتوای علمی ایــن حوزه‌ها اثر منفی می‌گذارد. لازم است به منظور تحکیم مفاهیم علمی، حوزه‌های علمیه لبنان از مسائل سیاسی فاصله بگیرند.

امــروزه نقش مجلس اعلای شــیعیان لبنــان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این مجلس نقش تاریخی خود را دنبال می‌کند و ضرورت اقتضا می‌کند که در آینده متحول شود.

با چه مکانیزم و ابزاری باید متحول شود؟

نگاه کنید، در جامعه لبنان به‌طور عام، و درون هر طایفه لبنانی به‌طور خاص موازنه‌ها حکومت می‌کنند. این موازنه‌ها باید در آینده دگرگون شوند. در حال حاضر اوضاع لبنان خیلی خوب است. تلاش‌های تفرقه‌افکنانه میان طوایف شیعی و سنی به شکست انجامیده است. تلاش‌های اختلاف برانگیز میان مسلمانان و مسیحیان با شکست مواجه شده. وحدت و یکپارچگی ملی و شرایط مسلمانان و مسیحیان بسیار خوب است. امیدوارم این روند ادامه یابد.

حزب‌الله و جامعه شیعه لبنان با چه چالش‌ها و تهدیداتی مواجه است؟

تنها چالشی که لبنان با آن مواجه است، توطئه‌های اسرائیل است. یهودیان به هیچ وجه از توطئه‌های خود دست بردار نیستند. اگر کسی گمان می‌کند که یهودیان آرام می‌نشینند و توطئه شان را متوقف می‌کنند سخت در اشتباه است. به‌رغم اینکه اسرائیل در جنگ سال ۲۰۰۶ در برابر حزب‌الله شکست خــورد، و در حال حاضر موازنه قــدرت به نفع ملت‌های منطقه رقم خورده اســت اما، یهودیان هرگز آرام نخواهند نشست. اصولا آرام نشســتن و دست از توطئه برداشتن با ماهیت یهودیان ســازگار نیست. مگر اینکه از چهار سمت در منگنــه قرار گیرند. اگر هم در منگنه قرار گرفتند به‌طور موقت آرام می‌نشــینند! بنابراین مهم‌ترین تهدیدی که لبنان و کشورهای منطقه با آن مواجه هستند، توطئه‌های مستمر اسرائیلی‌هاست. ■

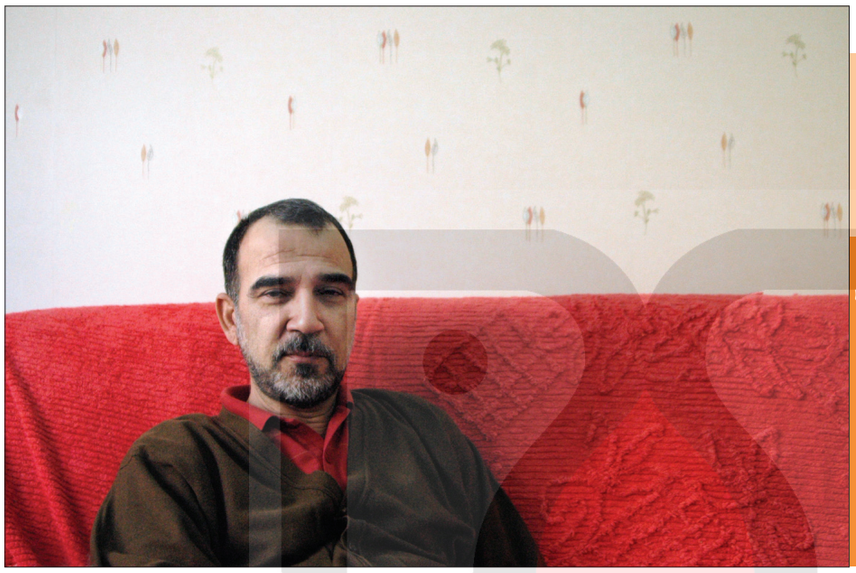

درآمد

سیدمحمدصادق حسینی، نویسنده نامدار و تحلیلگر مسائل خاورمیانه و ایران سالیان متمادی از عمر خود را در اوایل شکل گیری حزب‌الله در بیروت پایتخت لبنان گذرانده است. او از رهبران جنبش‌های اسلامی و ملی منطقه به ویژه حزب‌الله و مقاومت لبنان و فلسطین ونیز از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی جهان اسلام شناخت کافی دارد. شاهد یاران این فرصت را مغتنم شمرده و نقطه نظرات ایشان درباره زندگی و مجاهدت‌های شهید بزرگ سیدعباس موسوی را از نظرتان می گذراند:

گفت‌وگوی شاهد یاران با سیدمحمد صادق حسینی
کارشناس امور خاورمیانه

او ارزش‌ها و مفاهیم عالی انسانی را تجلی بخشید...

به‌طور خلاصه چه زمانی با شهید سیدعباس موسوی آشنا شدید و دیدگاه‌های شما نسبت به مبارزات ایشان چیست؟

بسم الله الرحمن الرحیم: سخن گفتن درباره شهید عباس موسوی (ابو یاسر) دبیرکل پیشین حزب‌الله لبنان، سخن گفتن از عرفان و ارزش‌های والای اسلامی و انسانی است. با ایشان پیش از این که مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله را بر عهده گیرد در شهر بعلبک در منطقه بقاع لبنان آشنا شدم. او را از مردان فعال و با صلابت و قاطعیت یافتم. از اعتقادات و اصول و باورهای خود با قدرت دفاع می‌کرد. به‌رغم داشتن همه این ویژگی‌ها اما، ایشان یک شهروند معمولی و بسیار فروتن بود. سیدعباس را مانند مسلمانان صدر اسلام یافتم که همواره میان مردم حضور داشتند و به مشکلات آنان رسیدگی می‌کردند. ایشان به تمام معنا پیرو واقعی سنت رسول اکرم (ص) بود. همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است «پیامبر مانند شهروندان عادی در کوچه و بازار راه می‌رود و در کنار مردم غذا می‌خورد».

شهید سیدعباس موسوی در عین حال که مرد جهاد و مبارزه بود و می‌کوشید امت حزب‌الله را به وجود بیاورد. در همان حال به مردم و جامعه خدمت می‌کرد و به زندگی آنان نشاط و پویایی می‌بخشید. سعی داشت میان مردم باشد و زندگی آنان را بهبود ببخشد. می‌کوشید محرومیت‌ها و کمبودها و درد و رنج‌های آنان را برطرف کند. چرا که او نیز از درون یک خانواده محروم و از درون جامعه محروم برخاسته بود. ایشان دردها، رنج‌ها و محرومیت‌های مردم بقاع را شناخته بود. چرا که دولت لبنان هیچ کار مثبتی برای مردم محروم این منطقه انجام نداده و هیچ اقدامی برای محرومیت زدایی از این منطقه به عمل نیاورده بود. مردم این منطقه از کمترین حقوق طبیعی محروم بودند. اصولاً دولت و سیاست‌مداران حاکم بر لبنان مردم بقاع را در عقب ماندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نگه داشته بودند. در آن شرایط

آنچه که در مکتب شهید صدر در حوزه علمیه نجف اشرف آموخت و در لبنان آن را گسترش داد، پرهیز از گروه گرایی بود. سیدعباس به محض انتخاب به عنوان دبیرکل حزب‌الله، با گروه‌گرایی در درون حزب‌الله به مقابله برخاست. چرا که حزب‌الله پیش از انتخاب سیدعباس تا حدودی از گروه گرایی و پراکنده‌کاری رنج می‌برد

سخت و طاقت‌فرسا که لبنان در آن دست و پنجه نرم می‌کرد، سیدعباس موسوی می‌کوشید از خواسته‌ها و آرمان‌های مردم محروم بقاع دفاع کند و زندگی آنان را بهبود ببخشد. به هر حال برای صاحبنظران و همه افرادی که سیدعباس را می‌شناختند روشن شده بود که ایشان مردی پاک و خود ساخته بود.

هنگامی که سیدعباس به دبیرکلی حزب‌الله برگزیده شد، این ارزش‌ها و مفاهیم انسانی را تجلی بخشید. به مردم آموخت که یک انسان پاک و سالم با رفتار و کردار خود، هم می‌تواند در جمع مردم باشد، و هم می‌تواند بخشی از یک جنبش سیاسی باشد. مانند جنبشی که چند سال بعد به یک حزب بزرگ سیاسی (حزب‌الله) تبدیل شد که علاوه بر خدمت به مردم از سرزمین لبنان نیز در برابر تجاوزگران دشمن صهیونیستی دفاع می‌کند.

پس از تصدی مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله آیا این راه و روش را ادامه داد؟

شکی در آن نیست. او پس از انتخاب به دبیرکلی حزب‌الله، یک نوع تحول کیفی در راهکارهای حزب‌الله و جنبش مقاومت اسلامی به‌وجود آورد. من رفتارها و راهکارهای شهید سیدعباس موسوی را مانند رفتارها و راهکارهای شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر می‌دانم. آیت‌الله صدر قبل از شهادت، یاران و کادرهای جنبش اسلامی عراق را مخاطب قرار داد و به آنان توصیه کرد که «در اندیشه و رفتار امام خمینی(ره) ذوب شوید، آن گونه که ایشان در اسلام ذوب شده است». هنگامی که سیدعباس مسئولیت رهبری حزب‌الله را بر عهده گرفت، در امت حزب‌الله ذوب شد. همه تلاش و زندگی خود را وقف پیشبرد اهداف حزب‌الله کرد. خود و زندگی خود را به تمام معنی در مأموریت‌های جهاد ذوب کرد. به بازسازی و پویایی و نو آوری تشکیلات حزب‌الله پرداخت. چرا که حزب‌الله پیش از ایشان از پراکندگی و نابسامانی در ساختار درونی رنج می‌برد. ایشان به منظور بهبود نابسامانی‌های درونی حزب‌الله از توانمندی و قاطعیت و صلابت خود بهره گرفت. در نتیجه این راهکارها، همه جناح‌ها و دسته بندی‌های مبارز و پیکار جوی حزب‌الله و همه گردان‌های رزمی مقاومت، یکپارچه شدند.

اگر رهبران و پیشگامان حزب‌الله در جهان بینیشان دورنگر نبودند و به منافع و امتیازهای مقطعی و زودگذر می‌اندیشید و یا خود را درون لاک طایفه شیعه محصور و محدودنگه‌می‌داشتند، هرگز نمی‌توانستند از همه این تجربیات بهره‌برداری کنند، و این تجربیات را ملاک راه و عمل خود قرار دهند.

در دوران دبیرکلی سیدعباس موسوی، حزب‌الله به یک ساختار منسجم و قوی و یکپارچه تبدیل و حزب‌الله به امت حزب‌الله تبدیل شد. همه گروه‌ها و جناح‌های درونی حزب‌الله، تمایلات و گرایشات پیشین خود را کنار گذاشته و به‌طور یک پارچه در حزب‌الله ذوب شدند. همان‌گونه که می‌دانید حزب‌الله از ابتدا از جریانات متفاوت و گوناگون تأسیس شده بود که بر اصل تأسیس حزب‌الله و تأسیس جنبش مقاومت اسلامی به اتفاق نظر رسیده بودند اما، برخی از این جریانات تا پیش از دبیرکلی سیدعباس موسوی در حزب‌الله، تمایلات گروهی و سیاسی و فکری پیشین خود را حفظ کرده بودند اما، هنگامی که سیدعباس به دبیرکلی حزب‌الله برگزیده شد، چنان از قدرت و قاطعیت برخوردار بود که توانست همه گرایشات فکری و فرهنگی جریانات اولیه تشکیل دهنده حزب‌الله را پاکسازی و حزب‌الله جدیدی را پایه‌ریزی کند که به مرور زمان استحکام یافت.

اشاره کردید که حزب‌الله ابتدا از جریانات متفاوت به وجود آمد. آیا شهید سیدعباس موسوی هم قبل از تأسیس حزب‌الله و هنگام تحصیل علوم دینی در نجف اشرف وابستگی گروهی و سازمانی داشته‌است؟

من مطمئنم که ایشان پیش از تأسیس حزب‌الله، به یک سازمان سیاسی بسته و یا یک حزب سیاسی دگم وابسته نبوده‌است، و این مهم‌ترین نشانه رمز موفقیت او بوده‌است. سیدعباس در پرتو مکتب شهید صدر یک فرد منظم و منضبط و از شاگردان ممتاز و نجیب و اصیل آیت‌الله شهید صدر بوده است. آنچه که در مکتب شهید صدر در حوزه علمیه نجف اشرف آموخت و در لبنان آن را گسترش داد، پرهیز از گروه گرایی بود. سیدعباس به محض انتخاب به عنوان دبیرکل حزب‌الله، با گروه‌گرایی در درون حزب‌الله به مقابله برخاست. چرا که حزب‌الله پیش از انتخاب سیدعباس تا حدودی از گروه گرایی و پراکنده‌کاری رنج می‌برد. با تصدی مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله، همه کشمکش‌های درونی پایان یافت و این یکی از الطاف و عنایات الهی به حزب‌الله و امت حزب‌الله و مردم لبنان به ویژه تشکیلات نظامی مقاومت اسلامی بود. چرا که اگر این کشمکش‌ها و اختلافات درونی توسط مردی همچون سیدعباس موسوی بر طرف نمی‌شد، امروزه شاهد ساختار پولادین و شکست‌ناپذیر جنبش مقاومت اسلامی نبودیم. امروزه کشمکش‌های سیاسی لبنان و تحولات منطقه و فشارهای بین‌المللی هیچ تاثیری بر پیکر شکست‌ناپذیر مقاومت ندارد.

اگر امکان دارد بیشتر توضیح دهید که شهید سیدعباس موسوی چگونه می‌اندیشید و چگونه عمل می‌کرد؟

شکی نیست که سید به شیوه استاد خود، شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر می‌اندیشید. ایشان همواره به هواداران و دوستداران خود توصیه می‌کرد که در مکتب امام خمینی (ره) ذوب شوند. از همه کادرهای حزب‌الله تقاضا می‌کرد تا در اسلام ناب محمدی، و در خط امام خمینی (ره) ذوب شوند. سیدعباس مکتب امام خمینی(ره) را تنها به جنبش اسلامی محدود نمی‌دانست بلکه، متعلق به همه مستضعفان جهان می‌دانست. ایشان فراتر از ملیت‌ها و طوایف و فرق و احزاب گوناگون نگاه می‌کرد، دور نمای جهان‌بینی او بسیار وسیع و گسترده بود، و در راه تحقق آرمان همه مستضعفان جهان گام برمی‌داشت. همان‌گونه که پیشتر به آن اشاره کردم سیدعباس هدیه الهی به مستضعفان جهان بود.

در ابتدای تأسیس حزب‌الله، لبنان در شرایط سختی قرار داشت، اسرائیل و نیروهای چند ملیتی لبنان را اشغال کرده و بیشتر احزاب و جنبش‌های سیاسی تسلیم شده بودند. این دسته افرادی که حزب‌الله را به وجود آوردند با چه امیدی به چنین حرکتی دست زدند؟

این یکی از نکات بسیار مهم است. در آن مرحله ما شاهد سرنگونی مارونیت سیاسی حاکم بر لبنان بوده‌ایم. این جریان به کلی در آغوش غرب قرار داشت و می‌کوشید با رژیم صهیونیستی قرار داد صلح امضا کند. دیری نپایید که این خواسته تحقق یافت اما، نیروهای اسلامی لبنان سه سال بعد آن را لغو کردند. در برابر مارونیت سیاسی، جریان دیگری وجود داشت که تئوری ضرورت بازگشت به امت اسلامی و عربی را مطرح می‌کرد. در آن شرایط سخت، آن دسته از پیشوایانی که هسته اولیه حزب‌الله را به وجود آورده بودند، کوشیدند لبنان را از چنگ باقی مانده‌های مارونیت سیاسی نجات دهند و این کشور را به آغوش امت عرب و مسلمان بازگردانند. مارونیت سیاسی حاکم بر لبنان هیچ وقت به طایفه مارونی محدود نبوده است. افراد و جریانات بسیاری از طوایف گوناگون لبنان با این جریان همفکر و همگام بودند. در برخی مراحل تاریخی بسیاری از نمایندگان و شخصیت‌های شیعه و سنی و مسیحی زیر چتر مارونیت سیاسی قرار گرفته بوده و مارونیت سیاسی نیز به نوبه خود در آغوش غرب پناه گرفته، و دستورات دولت‌های غربی را در لبنان اجرا می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به رهبری امام خمینی(ره) ارزش‌ها و گرایشات اسلامی در جهان عرب و جهان اسلام گسترش یافته و به پیشگامان و بنیانگذاران حزب‌الله انگیزه داد تا پیکار بر ضد اشغالگران صهیونیست و غرب‌زدگان محلی را آغاز کنند. این پیشگامان بی‌درنگ توطئه‌های استکبار جهانی و ابعاد آن را شناختند. در عین حال این مسئله را درک کردند که انقلاب اسلامی ایران به هویت اسلام قدرت و اصالت بخشیده و موازنه جدیدی در جهان و منطقه به وجود آورده است. چرا که این موازنه در نتیجه امضای معاهده کمپ دیوید و خروج مصر از میدان رویارویی اعراب با اسرائیل از بین رفته بود. پیشگامان حزب‌الله در مدت کوتاهی توانستند فرهنگ مقاومت را در لبنان و منطقه گسترش دهند و آن را به عنوان یک جریان اصیل به ملت‌های عرب و مسلمان بقبولانند.

بنابر این شهید سیدعباس موسوی و یاران و همفکران ایشان تئوری وابستگی به امت را مطرح کردند. این گروه از پیشوایان اعلام کردند که ما لبنانی هستیم و به هویت امت اسلامی و عربی مان افتخار می‌کنیم. وظیفه داریم از خاک و هویت ملی‌مان دفاع کنیم.

آیا پیشگامان و پیشوایان حزب‌الله که آزمونی جدید ارائه کردند، از تجربیات برخی جنبش‌های اسلامی و

فلسطینی نیز بهره‌مند شدند؟

دقیقاً همین‌طور است. این پیشگامان ضمن این که آزمون جدیدی ارائه کردند اما، از تجربیات دیگران هم بهره‌برداری کردند. شهید سیدعباس موسوی و یاران و همکاران او، ادبیات سید قطب و حسن البناء و ابو العلی مودودی و بسیاری از شخصیت‌های فکری و مبارز جهان اسلام را بررسی کرده و همه این تجربیات را غربال و یک کاسه کرده و آن را با اوضاع لبنان تطبیق دادند. در عین حال از تجربه انقلاب اسلامی ایران و رهنمودهای امام خمینی و دیگر شخصیت‌های انقلابی ایران بهره‌مند شده و آن را ملاک عمل خود قرار دادند. شکی نیست که پیشگامان جنبش حزب‌الله، تجربیات مقاومت فلسطین را بازنگری کرده و موفقیت‌ها و ناکامی‌ها و مراحل تلخ و شیرین آن را مورد بحث و بررسی قرار داده و راه‌کار جدیدی برای ملت‌های منطقه ارائه دادند.

حزب‌الله در نخستین تلاش برای سازماندهی عملیات مسلحانه و مقاومت ضد صهیونیستی، توانست مجاهد بزرگ و نستوه «حاج عماد مغنیه» را جذب تشکیلات خود کند. همان‌گونه که شنیده‌اید شهید مغنیه در دوران جوانی در حوزه‌های گوناگون فعالیت داشت. ایشان ابتدا در قالب مقاومت فلسطین پیکار می‌کرد و مدتی نیز در دفتر علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله فعالیت داشت. اما دیری نپایید که به تشکیلات حزب‌الله پیوست و تجربیات پیشین خود را در اختیار این حزب قرار داد. بهره‌برداری شهید سیدعباس موسوی از تجربیات مقاومت فلسطین، بخشی از راهکارهای ایشان و یاران او را تشکیل می‌داد.

پیشگامان حزب‌الله پیکارشان را از صفر آغاز نکردند، آنان پیش از این در تشکیلات امام موسی صدر حضور داشتند. اما تجربه امام صدر در آن مرحله جوان بود و تازه آغاز شده بود و ساختار سازمانی و نظامی آن استحکام نیافته بود. بنابراین، پیشگامان حزب‌الله با بهره‌برداری از تجربیات همه جنبش‌های اسلامی و ملی توانستند، الگوی بی نظیر و منحصر به فردی ارائه دهند که در منطقه و جهان اسلام سابقه نداشته است. اکنون جنبش حزب‌الله نه فقط برای سازمان‌ها و جنبش‌های اسلامی و ملی الگو و نمونه شده که برخی از دولت‌های منطقه که از حزب‌الله پشتیبانی می‌کردند، اکنون از تجربه حزب‌الله استفاده می‌کنند، و می‌کوشند آن را ملاک راهکارهای خود قرار دهند.

گفته شده که برخی پیشگامان و پیشوایان حزب‌الله پیش از عزیمت به حوزه علمیه نجف اشرف از کادرهای جنبش مرحومان امام موسی صدر بوده‌اند، اندیشه‌های امام صدر چه نقشی در شکوفایی اندیشه و طرز فکر این افراد داشته‌است؟

شکی نیست که حضور امام موسی صدر در لبنان نقطه عطفی در حیات فکری و سیاسی و اجتماعی مردم این کشور را تشکیل می‌داده است. اگر خواسته باشیم تاریخ و اندیشه سیاسی طایفه شیعیان لبنان قبل از آمدن امام موسی صدر را بازبینی کنیم، با قاطعیت باید گفت که شیعیان لبنان از داشتن کیان سیاسی و اندیشه روشن و پویا محروم بودند. امام صدر یک تحول کیفی و ساختاری در طایفه شیعیان ایجاد کرد. آنان را از قالب افراد جست‌وجو گر برای کسب امتیازات و حقوق و وظایف دولتی بیرون آورد و طرح‌های سازنده و پویا در اختیارشان قرار داد. همه خواسته‌ها و آرمان‌های شیعیان را برای بازیابی حقوق‌شان نهادینه کرد. جنبش محرومان را بنیانگذاری کرد، طایفه خفته شیعیان را بیدار و به آنان انگیزه داد تا اسلحه به دست گیرند و حقوق شان را بازستانند. فرهنگ رزم جویی و جنگجویی را در برابر تجاوزگری‌های پی در پی اسرائیل به آنان آموخت. چرا که اسرائیل را «شر مطلق» می‌دانست بنابراین، دیدگاه‌ها و راهکارهای امام موسی صدر نقش چشمگیری در مسیر حزب‌الله و حرکت مقاومت اسلامی داشت.

در سال ۱۹۸۲ به موازات اشغال لبنان توسط رژیم صهیونیستی، نیروهای چند ملیتی نیز در آن کشور استقرار یافتند و دیری نپایید که همه اشغالگران با مقاومت لبنانی‌ها مواجه شدند. به نظر شما حزب‌الله چه نقشی در رویارویی با نیروهای چند ملیتی داشت؟

در این زمینه اطلاع دقیقی ندارم و نمی‌دانم چه جریانی با انجام عملیات مسلحانه نیروهای چند ملیتی را از لبنان اخراج کرد. اما به هر حال نیروهای چند ملیتی که از سربازان آمریکایی، فرانسوی، ایتالیایی و انگلیسی تشکیل یافته بودند بر اثر عملیات کوبنده مجاهدان لبنانی از این کشور عقب نشینی کردند.

در آن مرحله سازمان‌هایی به سازمان مستضعفان و سازمان جهاد اسلامی بیانیه منتشر کردند و مسئولیت این عملیات را بر عهده گرفتند. سرنوشت این سازمان‌ها چه شد؟

من معتقدم این عملیات در نتیجه خیزش انقلابی و مردمی در برابر اشغالگران صهیونیست و اشغالگران غربی بوده که از آن سوی اقیانوس‌ها به لبنان آمده بودند، تا از اسرائیل پشتیبانی کنند. در آن شرایط هسته‌های عملیاتی به صورت خود جوش و غریزی به وجود می‌آمدند و ضربات کوبنده خود را بر سر اشغالگران فرود می‌آوردند. این هسته‌ها از انسجام و استحکام لازم برخوردار نبودند و دیری نپایید که از صحنه پنهان شدند. این سازمان‌های جهاد با اشغالگران به مبارزه برخاستند و اشغالگران را از میهن شان طرد کردند و این حق مشروع آنان بوده‌است. اما برای پاسخ به این پرسش که چگونه حزب‌الله از این تجربه نیز استفاده کرد باید گفت که حزب‌الله از تجربه همه جنبش‌ها و سازمان‌های مقاومت در لبنان و جهان عرب و جهان اسلام بهره‌برداری و آن را در فرهنگ خود ذخیره کرد. حزب‌الله از ابتدای تأسیس، فرا ملیتی و فرا طایفه‌ای می‌اندیشید. حصارهای حزبی و گروهی را در نوردید و به یک جنبش شایسته و با کفایت و کار آمد تبدیل شد. همه این دستاوردها به برکت راهکارها و شیوه‌های پیشگامان حزب‌الله بوده است. اگر رهبران و پیشگامان حزب‌الله در جهان بینی‌شان دورنگر نبودند و به منافع و امتیازهای مقطعی و زودگذر می‌اندیشید و یا خود را درون لاک طایفه شیعه محصور و محدود نگه می‌داشتند، هرگز نمی‌توانستند از همه این تجربیات بهره‌برداری کنند، و این تجربیات را ملاک راه و عمل خود قرار دهند. به عقیده من جنگ برای نجات از چنگ نیروهای چند ملیتی، بر استحکام ساختار جهادی و سیاسی حزب‌الله اثر چشمگیر داشته است.

علت این که حزب‌الله موجودیت خود را دو سال مخفی نگه داشت و پس از گذشت حدود دو سال این موجودیت را به صورت رسمی اعلام کرد چیست؟

ساختار حزب‌الله در ابتدا از برخی گروه‌ها و هسته‌ها و کمیته‌های مردمی پراکنده تشکیل شده بود. مسئولان این گروه‌ها و کمیته‌ها برای مدتی گردهم می‌آمدند تا پیکار و مبارزات سیاسی خود را یک پارچه و منسجم کنند و در قالب یک سازمان جدید و یک تشکل سیاسی جدید حرکت کنند. پیشگامان حزب‌الله به منظور جلوگیری از فشارها و دخالت عوامل ناخواسته و سازماندهی شایسته و بایسته کوشیدند تا تلاش خود را پنهان نگه دارند. چرا که لبنان در آن مرحله در شرایطی سخت به سر می‌برد و دشمنان از همه طرف میکوشیدند این کشور را به زانو در آورند. به همین علت پیشگامان و بنیانگذاران حزب‌الله ترجیح دادند اعلام موجودیت این جنبش را به تعویق بیندازند، تا همه گروه‌ها و هسته‌ها و کمیته‌های مردمی به نحو مطلوب در یکدیگر ادغام

اعلام موجودیت حزب‌الله، این طرز تفکر را تقویت کرد که حزب‌الله پلی خواهد بود که جنبش‌های اسلامی و رهایی بخش منطقه را با انقلاب اسلامی ایران پیوند خواهد زد. همه مبارزان صدیق و مخلص در جهان عرب امیدوار بودند که از تجربه انقلاب اسلامی ایران بهره‌مند شوند.

■ سید در جمع روحانیون مسلمان لبنان.

شوند. از طرف دیگر، پس از قرائت بیانیه مشهور اعلام موجودیت امت حزب‌الله توسط آقای سید ابراهیم الامین در یکی از مساجد منطقه الشیاح در جنوب بیروت. در برخی محافل حزب‌الله این بحث وجود داشت که آیا می‌خواهیم به صورت یک جنبش سیاسی با درهای باز به نام امت حزب‌الله حرکت کنیم؟ یا می‌خواهیم یک تشکیلات منظم و سازمان یافته حزبی بسته تأسیس کنیم؟ شاید وجود این بحث‌ها یکی از عوامل تعویق اعلام موجودیت حزب‌الله بوده باشد. چرا که راهکارها برای تأسیس یک جنبش سیاسی گسترده و یا برای تأسیس یک حزب سیاسی بسته متفاوتند.

منظورتان این است که حزب‌الله در مرحله پیکار دو ساله مخفی قصد داشت تشکیلات درونی‌اش را مستحکم و منسجم کند تا توان بازدارندگی در برابر فشارها را داشته باشد؟

گمان نمی‌کنم که عوامل مثبت و منفی خارجی در تعویق اعلام موجودیت حزب‌الله نقش داشته است. نه عوامل مثبت مانند پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تجربه جنبش مقاومت فلسطین و تجربه امام موسی صدر در لبنان و تجربه آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر در عراق بر تعویق اعلام موجودیت حزب‌الله نقش داشته و نه عوامل منفی مانند فشارهای بین‌المللی و حضور نیروهای بین‌المللی. ممکن است رعایت برخی مسائل امنیتی و یا مسائل اجرایی در تعویق اعلام موجودیت حزب‌الله نقشی تعیین کننده داشته است. به نظر می‌رسد، تنها عاملی که در تعویق اعلام موجودیت حزب‌الله نقشی اساسی داشته، تلاش برای باروری و استحکام ساختار اولیه این حزب بوده‌است. چرا که امکان ندارد یک حزب قدرتمند و کار آمد و مقاوم به وجود آید و بخواهد با شیوه احزاب سنتی و سازمان‌های سیاسی متعارف با قدرتمندترین قدرت نظامی منطقه و خطرناک ترین دشمن راهبردی بجنگد، آن گونه که سرنوشت چنین احزابی را پیش از پیدایش حزب‌الله دیده‌ایم. حزب‌الله نمی‌خواست یک حزب عاطفی و احساساتی و نا پخته باشد. لازم بود راهکارها و ساختارها و امکانات، به خوبی سنجیده شود تا خللی در آینده بروز نکند.

جنابعالی کارشناس مسائل منطقه هستید و از برخی سازمان‌های اسلامی و ملی خاورمیانه شناخت دارید، کما اینکه در مراسم قرائت بیانیه اعلام موجودیت حزب‌الله در بیروت نیز حضور داشتید. اعلام موجودیت حزب‌الله را در آن شرایط چگونه تلقی کردید؟

با وجود آنکه خود را به فرهنگ مقاومت وابسته می‌دانم و در کنار فرمانده بزرگ «حاج عماد مغنیه» در چارچوب انقلاب فلسطین و با دیدگاه‌های اسلامی پیکار می‌کردم اما، بیش از همه چیز به دستورات معنوی امام خمینی (ره) از زمانی که در نجف اشرف حضور داشتند، عمل می‌کردم. فتوای معروف امام خمینی(ره) مبنی بر لزوم پشتیبانی مالی و جانی از مبارزات مسلحانه مردم فلسطین، بسیاری از جوانان مومن و سلحشور را به پیوستن به جنبش مقاومت فلسطین تشویق می‌کرد. از اعلام موجودیت حزب‌الله در مراسم با شکوه مسجد الشیاح در جنوب بیروت چنین برداشت کردم که یک جنبش جهانی اسلامی برپاشده که همواره آرزو داشتم چنین جنبشی برپا شود. در آن مرحله موقعیت اسلام گرایان فعال در جنبش مقاومت فلسطین بسیار تنگ و محدود بود. فراموش نشود که جریانات اسلام گرا قصد نداشتند جنبش مقاومت فلسطین را به گرایش به اسلام ترغیب کنند، چرا که از چنین امکاناتی برخوردار نبودند بلکه، می‌کوشیدند با طرح دیدگاه‌های اسلامی، روند مبارزه و پیکار مسلحانه جنبش مقاومت فلسطین بر ضد

دشمن صهیونیستی را تقویت کنند.

اعلام موجودیت حزب‌الله، این طرز تفکر را تقویت کرد که حزب‌الله پلی خواهد بود که جنبش‌های اسلامی و رهایی بخش منطقه را با انقلاب اسلامی ایران پیوند خواهد زد. همه مبارزان صدیق و مخلص در جهان عرب امیدوار بودند که از تجربه انقلاب اسلامی ایران بهره‌مند شوند. به یاد دارم در آن لحظه‌های دشوار و سرنوشت ساز بسیاری از سران جنبش‌های اسلامی منطقه به حمایت‌های ایران چشم دوخته بودند.

در شرایطی که رژیم صهیونیستی، بخش وسیعی از لبنان را اشغال کرده بود و بیشتر جنبش‌ها و احزاب سیاسی- ملی لبنان و منطقه از صحنه پنهان شده بودند، آقای سید حسین موسوی معروف به (ابو هشام) رئیس جنبش

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که با کارشکنی‌ها مواجه می‌شد، کوشید حضورش را در لبنان روی آموزش جوانان لبنانی و رزمندگان مقاومت متمرکز کند و در مدتی کوتاه توانست این مأموریت را به نحو مطلوب و شایسته به پایان برساند و به کشور بازگردد.

امل اسلامی به تهران آمد و تقاضای کمک کرد. ایشان را به مقام‌های بلند پایه جمهوری اسلامی ایران معرفی کردم. در این ملاقات‌ها اندیشه تشکیل هسته‌های مقاومت ضد صهیونیستی را مطرح کرد. زمینه ملاقات آقای ابو هشام را با آقای هاشمی رفسنجانی فراهم کردم و آقای هاشمی این تقاضا را با امام خمینی (ره) در میان گذاشت که امام دستور دادند همه شخصیت‌ها و سران جنبش‌های رهایی بخش لبنان به نماینده ایشان در سوریه، یعنی جناب آقای علی اکبر محتشمی پور سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در دمشق رجوع نمایند، تا نیازهای آنان را رسیدگی و تأمین کند.

جنابعالی در آن مرحله چه نقشی در جناح اسلام گرای جنبش مقاومت فلسطین داشتید؟

در آن شرایط همراه تعدادی از برادران مبارز ایرانی به انقلاب فلسطین و جنبش‌های اسلام گرای لبنانی پیوستم، پیش از تشکیل حزب‌الله، و در محورهای غزه و الخیاره در بقاع غربی نزدیک مرز فلسطین به عملیات مراقبت و گشت زنی و شناسایی پایگاه‌های دشمن صهیونیستی می‌پرداختم. این منطقه زیر اشراف حزب اتحاد لبنان به رهبری برادر مبارز عبد الرحیم مراد قرار داشت.

در آن شرایط شهید محمد منتظری نیز گروه‌هایی را به لبنان اعزام کرد تا با دشمن صهیونیستی بجنگند. سرنوشت این حرکت چه بوده‌است؟

متاسفانه برخی قدرت‌های منطقه و برخی جریانات درون انقلاب فلسطین، موافق راهکارها و اندیشه‌های اسلامی و فرا ملیتی شهید محمد منتظری نبودند. با اندیشه جهانی سازی اسلام و جهانی سازی فرهنگ مقاومت مخالفت می‌کردند. مقاومت را ابزار فشار و یا دستاویزی برای اعمال فشار بر دشمن صهیونیستی قرار داده بودند. به مقاومت به تمام معنا و به شکل واقعی ایمان نداشتند. به‌طور مثال برخی سیاست‌مداران سوری عرصه را بر نیروهای ایرانی در پادگانی در منطقه الزبدانی در نزدیکی مرز لبنان تنگ کرده بودند. پس از گذشت دو دهه روشن شد که این سیاست‌مداران بر ضد کشورشان سوریه نیز توطئه می‌کرده‌اند. در زبدانی به جوانان ایرانی اجازه عزیمت به لبنان را نمی‌دادند، آنها را محاصره کرده و اجازه پیوستن شان به جنبش مقاومت فلسطین و جنبش نوپای اسلامی لبنان را نمی‌دادند. برخی رهبران جنبش فلسطین نیز نیروهای فعال ایرانی را وجه المعامله قرار دادند. این در حالی است که شهید برادر خلیل الوزیر (ابو جهاد) مرد شماره ۲ جنبش الفتح با سعه صدر از برادران ایرانی استقبال گرم به عمل می‌آورد و تصمیم داشت از داوطلبان ایرانی برای پشتیبانی از انقلاب فلسطین به نحو مطلوب استفاده کند. شهید ابو جهاد بر خلاف سایر رهبران تنگ نظر انقلاب فلسطین، فرا ملیتی می‌اندیشید.

آیا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز پس از عزیمت به سوریه و لبنان با کارشکنی و مشکلات مواجه شد؟

سپاه به عنوان یک قدرت موازی و یا یک قدرت رقیب به منطقه اعزام نشده بود. سپاه تصمیم داشت تجربیات انقلاب اسلامی و امکانات خود را در اختیار برادران مسلمان فلسطینی و لبنانی قرار دهد. نیروهای سپاه وارد درگیری‌های حاشیه‌ای با برخی قدرت‌های منطقه‌ای نشدند. به ویژه با آن باند سه نفره (عبد الحلیم خدام ـ حکمت الشهابی ـ غازی کنعان) که در آن برهه در سوریه و لبنان نقش کلیدی داشتند. تحولات منطقه نشان داد که این افراد نه فقط مخالف مبارزات ملت‌های فلسطین و لبنان بوده‌اند بلکه، در صدد بودند چهره سوریه را نیز مخدوش کنند.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که با کارشکنی‌ها مواجه می‌شد، کوشید حضورش را در لبنان روی آموزش جوانان لبنانی و رزمندگان مقاومت متمرکز کند و در مدتی کوتاه توانست این مأموریت را به نحو مطلوب و شایسته به پایان برساند و به کشور بازگردد. اکنون دستاوردها و نتیجه تلاش‌های چشمگیر سپاه پاسداران در قدرت شکست‌ناپذیر حزب‌الله و مقاومت اسلامی لبنان جلوه گر شده‌است. و این به برکت ایثار و فداکاری آن دسته از پیشگامان و بنیانگذاران حزب‌الله و در پیشاپیش آنها شهید سیدعباس موسوی می‌باشد، که ابتدا در مکتب شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و سپس در مکتب امام خمینی(ره) پرورش یافته بودند.■

سیدعباس موسوی به حضور شیعیان در صحنه انسجام داد...

گفت‌وگوی شاهد یاران با دکتر مسعود اسد الهی
مسئول مرکز پژوهش‌های راهبردی بیروت (باحث)

هر اندازه پژوهشگران و تحلیلگران مسائل سیاسی درباره حزب‌الله لبنان که با دست توانای شهید سیدعباس موسوی به‌وجود آمد، سخن بگویند و تحلیل ارائه کنند کم گفته‌اند. چرا که مکتب جهاد و معرفت و شناخت و آگاهی این سید گرانمایه همچون دریایی بیکران است که قلم و سخن از توصیف آن عاجز می‌ماند. دکتر مسعود اسداللهی مسئول مرکز پژوهش‌های راهبردی بیروت در گفت‌وگو با شاهد یاران به بررسی نقش ارزنده شهید موسوی در یکپارچگی شیعیان لبنان و شکل گیری مبارزات ضد صهیونیستی حزب‌الله می‌پردازد:

● درآمد

در ابتدای بحث بفرمایید چه شناختی از شهید سید عباس موسوی دارید؟

به نام خداوند بخشنده و مهربان. درخصوص بحث درباره زندگی شهید سیدعباس موسوی که یکی از شخصیت‌های سرشناس و از بنیانگذاران حزب‌الله است، ابتدا لازم می‌دانم از نظر جامعه شناسی نگرشی به وضعیت شیعیان لبنان داشته باشم. چرا که شیعیان این کشور در دو منطقه عمده مستقرند که یکی منطقه جنوب لبنان و دیگری منطقه بقاع است و شیعیان لبنان به طور تاریخی در این دو منطقه سکونت دارند. اما، بر اثر تحولات جنگ داخلی و حملات پی در پی رژیم صهیونیستی، دهها هزار تن از شیعیان آن دو منطقه به ناچار کوچ کرده و در منطقه‌ای واقع در جنوب بیروت که «ضاحیه جنوبی بیروت» نامیده می‌شود اسکان یافتند. اکنون جمعیت این منطقه ترکیبی است از شیعیان بقاع و جنوب لبنان.

به رغم اینکه لبنان یک کشور کوچک و مساحت جغرافیای آن اندک و جمعیت آن از پنج میلیون تن فراتر نیست اما، ترکیب اجتماعی و بافت جغرافیایی لبنان، باعث شده که میان شیعیان جنوب و بقاع فاصله ایجاد شود. به این معنا که میان مناطق شیعه نشین جنوب و بقاع، سه منطقه مسیحی‌نشین و دروزی‌نشین و سنی نشین وجود دارد که شیعیان بقاع را از شیعیان جنوب جدا کرده است. این گونه قطع ارتباط جغرافیایی باعث شده که در طول تاریخ گذشته دو نوع فرهنگ متفاوت میان شیعیان شکل بگیرد. هنگامی که در وضعیت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی شیعیان موشکافی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که فرهنگ شیعیان بقاع تا چه اندازه با فرهنگ شیعیان جنوب متفاوت است. بی‌تردید این تفاوت فرهنگی روی شخصیت و هویت سیاسی و فرهنگی و علمی شخصیت‌های شیعی اثر گذاشته و شکی نیست که روی شخصیت‌های حزب‌الله نیز مؤثر بوده است.

شیعیان بقاع که شهید سید عباس موسوی از میان آنان بر انگیخته شده است، از ویژگی‌های عشایری برخوردارند. فرهنگ و سنت‌های عشایری بر آنان کم است. همه نکات مثبت و منفی که عشایر دنیا از آن برخوردارند، میان عشایر شیعه بقاع نیز دیده می‌شود. از نظر صفات انسانی، آدم‌های بسیار خون گرم، صمیمی، میهمان نواز، شجاع و غیرتی هستند. در مقابل این صفات انسانی، از خصوصیات منفی نیز برخوردارند. به طور مثال تعصب عشیره‌ای بر منطق و عقل حاکمیت دارد، تفکر منطقی که برای حل مشکلات

> **امام موسی صدر سعی کرد فاصله فرهنگی و طبقاتی میان شیعیان جنوب و شیعیان بقاع را از بین ببرد. با تشکیل مجلس اعلای شیعیان لبنان کوشید همه شخصیت‌های روحانی و سیاسی و علمی و نظامی شیعه را گردهم آورد**

باید وجود داشته باشد هرگز دیده نمی‌شود و به جای این منطق، منطق خشونت و انتقام گیری حکومت می‌کند. بنابراین، در منطقه بقاع شاهد این هستیم که سطح علمی مطلوب چه از نظر علم مدرن و چه از نظر علم حوزوی متأسفانه در سطح مطلوب نیست. اگر تاریخچه منطقه بقاع را بررسی کنید، ملاحظه خواهید کرد که شخصیت‌های علمی و بارز سیاسی میان شیعیان بقاع در مقایسه با شیعیان جنوب اندک است. این نقیصه به این علت است که سطح فرهنگ در بقاع به طور عام پایین‌تر از سطح فرهنگ در جنوب لبنان است.

آیا وجود محرومیت اقتصادی در منطقه بقاع، نقشی در پایین بودن سطح فرهنگ علمی و سیاسی مردم داشته است؟

این هم یک عامل مضاعف است که به آن اشاره خواهم کرد .در حقیقت فرهنگ و سنت‌های عشایری باعث شده که رئیس عشیره و رئیس یک خاندان حرف اول را بزند.)ابن خلدون نیز در مقدمات تاریخ خود به این نکات اشاره کرده است .(همه این خصوصیات باعث شده که رئیس عشیره داور و قاضی باشد ،تا فرد در درون عشیره احساس امنیت کند .هرچند که عشیره بر حق باشد یا بر حق نباشد. رئیس عشیره خود را موظف می‌داند از فرزندان عشیره دفاع کند ،هرچند که موضع فرزند عشیره ناحق بوده باشد! بنابراین ،وابستگی به هویت و فرهنگ ملی در عشیره بسیار ضعیف است.

آیا با پیدایش حزب‌الله و جنبش امل هنوز فرهنگ عشیره‌ای وجود دارد؟

نه فقط حزب‌الله و جنبش امل و آقای امام موسی صدر نتوانستند این گرایشات عشیره‌ای را از بین ببرند ،بلکه اکنون ملاحظه می‌کنید که خصوصیات و ویژگی‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای بر راه کارها و عملکردهای این دو جنبش نیز اثر منفی گذاشته است .همین جنبش‌ها ،هنگامی که کارشان را در بقاع آغاز کردند .با همین مشکلات رو به رو شدند .کارکرد آنان در جنوب خیلی راحت‌تر بوده است .به موازات حاکمیت فرهنگ عشایری در بقاع، محرومیت اقتصادی نیز وجود دارد .به علت محرومیت شدید اقتصادی در این منطقه و بی توجهی دولت‌های لبنان در طول تاریخ ،منطقه بقاع در فقر شدید قرار دارد .این فقر شدید هم مزید بر علت شده است .عقب ماندگی را تشدید کرده است .اگر در حال حاضر از منطقه بقاع دیدن کنید و سپس از منطقه جنوب بازدید به عمل آورید ،تفاوت سطح خدمات عمومی ،جاده‌ها ،مدارس و همه بخش‌های خدماتی را به روشنی ملاحظه خواهید کرد و به این نتیجه می‌رسید که منطقه بقاع تا چه اندازه محروم است.

وضعیت شیعیان جنوب چگونه بوده است؟

شیعیان جنوب بیشتر تحت تأثیر فرهنگ فئودالی قرار داشتند. اصولاً فرهنگ عشایری در جنوب وجود ندارد. در جنوب لبنان فئودال‌ها و خان‌ها حاکم بودند. خان‌هایی که املاک زیاد و زمین‌های کشاورزی در اختیار داشتند. از سوی دیگر به علت نزدیک بودن جنوب به دریا، مردم این سامان با تجارت سر و کار داشتند، مهاجرت به خارج از کشور میان شیعیان جنوب بیشتر از شیعیان بقاع است. اکنون هزاران تن از شیعیان جنوب به کشورهای گوناگون جهان مهاجرت کرده‌اند. ولی، ارتباط با سرزمین خود را قطع نکرده‌اند. رفت و آمد مستمر شیعیان جنوب با کشورهای گوناگون جهان سبب شده که میزان آگاهی مردم جنوب بالا رود. شناخت و آگاهی آنان در مقایسه با شیعیان بقاع افزایش یابد. وضعیت مالی جنوبی‌ها در نتیجه بازرگانی خارجی بهتر از شیعیان بقاع است. سطح علمی شان نیز از نظر علوم مدرن و علوم حوزوی بالاتر می‌باشد.

در تاریخ شیعه، علمای جبل عامل بسیار معروفند. اصولاً جبل عامل مهد پرورش علمای بزرگ در تاریخ تشیع بوده است. شهید اول و شهید ثانی و بسیاری از فقهای بزرگ از جنوب لبنان سربرآوردند.

درآمد اقتصادی مردم بقاع از چه منابعی تأمین می‌شود؟

در آمد شیعیان بقاع از طریق کشاورزی تأمین می‌شود. کشاورزی اولین منبع زندگی مردم این منطقه را تشکیل می‌دهد .زمین کشاورزی این منطقه هموار و بسیاری

تحـول مهمی که پـس از پیـروزی انقلاب اسـلامی روی داد، تجاوز گسـترده سـال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان بود. اسرائیلی‌ها در این حمله بیروت و بخش وسـیعی از لبنان تا مناطق مشـرف بر بقاع را اشغال کردند. در این حمله سرتاسـر جنوب و بخشـی از منطقه جبل لبنان به تصرف اسرائیلی‌ها در آمد اما، اسرائیلی‌ها نتوانستند وارد منطقه بقاع شوند

حاصلخیز است اما ،به علت اهمال عمدی و سهل انگاری دولت‌های لبنان ،کشـاورزی در بقاع مصدر ثروت نیست. مردم به کار کشاورزی سرگرمند .اما ،در آمد کلانی ندارند، مردم فقیرند و محصـولات آنها به قیمت ارزان خریداری می‌شـود اما ،در جنوب به علت اینکه منطقه کوهسـتانی اسـت ،کشـاورزی امکان‌پذیر نیسـت .برخی کشاورزان جنوب به کشـت مرکبات و تنباکـو و باغداری و تجارت مشغولند .به همین خاطر وضعیت مالی جنوب خیلی بهتر از بقاع است.

امام موسی صدر پس از آمدن به لبنان ،احساس کرد منطقه جنـوب برای کار و تلاش مهم‌تر از منطقه بقاع اسـت .به همین دلیل مرکز فعالیت‌های فرهنگی و سیاسـی خود را در شهر صور ،مرکز جنوب لبنان متمرکز کرد .فعالیت‌های خود را ابتدا از جنوب آغاز کرد و سـپس به بقاع گسترش داد .به طور مثال بسیاری از شخصیت‌های جنبش امل اهل جنوب بودند .شـخصیت‌های بقاعی نیـز در جنبش امل حضور داشتند اما ،تعدادشان اندک بود .شخصیت‌های قوی جنبش امل عمدتاً از جنوب بودند .امام موسی صدر سعی کرد فاصله فرهنگی و طبقاتی میان شیعیان جنوب و شیعیان بقاع را از بین ببرد .با تشـکیل مجلس اعلای شیعیان لبنان کوشـید همه شخصیت‌های روحانی و سیاسی و علمی و نظامی شیعه را گردهم آورد .پس از تأسیس مجلس اعلای شیعیان لبنان ،جنبش امل را به وجود آورد تا جوانان شیعه را در آن سـازماندهی کند ولی ،با ناپدید شدن او همه این تلاش‌ها ناکام ماند.

در پی تحولاتی که بعد از ناپدید شـدن امام موسـی صدر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد ،صفحه جدیدی در تاریخ شـیعیان لبنان گشوده شـد .با پیروزی انقلاب اسـلامی ،شـیعیان لبنان ارتباط مستحکمی با نظام جمهوری اسـلامی بر قـرار کردند .چون قبـل از انقلاب شـیعیان لبنان علاقه‌مند بودند با ایران ارتباط داشته باشند اما ،نظام شاه مانع این ارتباط می‌شد .آن زمان روابط ،بیشتر جنبه شـخصی داشت و نه رسـمی ولی ،پس از پیروزی انقلاب این روابط در همه زمینه‌ها گسترش یافت و ارتباط میان شیعیان لبنان و ایران عمیقتر شد.

پس از حمله اسـرائیل به لبنان، منطقه بقاع محل تمرکز سپاهیان انقلاب اسلامی قرار گرفت. بفرمایید آیا حضور سپاه تأثیری بر گسترش روابط میان شیعیان لبنان با ایران و افزایش آگاهی و فرهنگ شیعیان بقاع داشته است؟

تحول مهمی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی روی داد، تجاوز گسترده سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان بود. اسرائیلی‌ها در ایـن حمله بیروت و بخش وسـیعی از لبنان تا مناطق مشـرف بر بقاع را اشـغال کردند. در این حمله سرتاسـر جنوب و بخشی از منطقه جبل لبنان به تصرف اسرائیلی‌ها در آمد اما، اسـرائیلی‌ها نتوانسـتند وارد منطقه بقاع شوند. این منطقه دست نخورده باقی ماند. پس از اینکه جمهوری اسـلامی به یاری شیعیان لبنان شـتافت، بهترین موقعیت برای اسـتقرار و آغاز فعالیت‌های سپاه پاسداران در لبنان، شـهر بعلبک مرکز بقاع بود. چون ایـن منطقه بکر بود و به اشغال صهیونیسـت‌ها در نیامده بود. برای اولین بار در تاریخ شـیعیان لبنان حرکتی آغاز شـد که مرکزیت آن در بقاع قـرار گرفت. پیش از این، همه تحـرکات در مناطق جنوبی صورت می‌گرفت ولی، این بار حرکت از بقاع آغاز شد. حضور سپاه پاسداران و حضور جمهوری اسلامی در بقاع، تحول عمیقی میان مردم بقاع به وجود آورد. فرهنگ انقلاب اسـلامی شعارهای انقلاب اسـلامی و ارزش‌های اسـلامی را در ایـن منطقه رواج داد و در شـکل حجاب بانوان و شـکل ظاهری آقایان در میان شیعیان بقاع تغییر و تحول چشمگیری به وجود آورد.

از سـوی دیگر لازم بود شیعیان جنوب لبنان که علاقه‌مند مقاومت بودند نیز به بقاع بیایند و آموزش نظامی و عقیدتی فـرا بگیرند. بنابرایـن، منطقه بقاع به مرکز شـکل گیری مقاومت اسـلامی در لبنان تبدیل شـد. در چنین شرایطی برخی از شـخصیت‌های جنوب نیز در بقاع مستقر شدند، چرا که همه گونه امکانات در این منطقه فراهم شـده بود. از میان شخصیت‌های شیعه جنوب و بقاع هسته‌های اولیه جنـوب به وجود آمد که به مرور زمان به جنبش حزب‌الله لبنـان تبدیل شـد. در این تلاش و پیکار شـخصیت‌های شـیعی از جنوب لبنان همچون آقای سید حسن نصرالله، محمد رعد، محمد فنیش، شـیخ راغب حرب و بسـیاری شـخصیت‌های دیگر مانند شهید سید عباس موسوی، سید حسین موسـوی معروف به ابو هشـام، شیخ صبحی طفیلی، شیخ محمد یزبک و دیگران حضور داشـتند. این افراد هسـته اولیه حزب‌الله را به وجود آوردند.

این دو فرهنگ متفاوت شـیعی، حضـورش را در حزب‌الله تجلی بخشـید. به رغم اینکـه اکثریت شخصیت‌های حزب‌الله به ولایت فقیـه اعتقـاد دارند و هـم پیمان نظام جمهوری اسـلامی ایران و بـه ارزش‌های انقلاب اسـلامی وفا دارنـد ولی، نحـوه تعامل و مدیریـت، برخورد با مسـائل و دیدگاهشـان در حل مسـائل به نوعی متفاوت است.

این نکاتی که به آن اشـاره کردیـد در حال حاضر هم وجود دارد؟

آری، اکنون هم وجود دارد. این رفتار را در درون حزب‌الله به روشنی ملاحظه می‌کنید. در حال حاضر شخصیتی مانند سید حسـن نصرالله که تا میزان بسیار بالایی موفق بوده و محبوبیت بسـیار زیادی در جامعه لبنـان دارد اما، در عین حال تحت تأثیر فرهنگ شـیعیان جنوب قرار دارد. بدین معنا کـه جنوبی‌ها به‌عنوان افرادی با هـوش و با ذکاوت و دارای معاش و تجارت، و منطق گرا شـناخته می‌شوند. در حالی که شـیعیان بقاع، افرادی سلحشـور، شجاع، اما، احساساتی و عاطفی شناخته می‌شوند. این دو منش را در سیستم مدیریتی شیخ صبحی طفیلی و سید حسن نصرالله می‌توانید مقایسـه کنید. آقای شـیخ صبحی طفیلی اولین دبیر کل حزب‌الله بود، اما، دو سـال بیشـتر در این پست باقی نماند. چرا؟ بـه این دلیل که جنبه‌های منفی فرهنگ عشایری او، مانع این شـد که بتواند مدیریت خوبی ارائه دهد. اخلاق تندی داشـت. سعی می‌کرد با اعمال فشار و خشونت مسائل را حل کند. تندروی می‌کرد. در رسیدگی به مسایل و مشکلات، خردمندی و درایت لازم را نداشت. به طور مثال «گره‌ای که با دست باز می‌شود نباید با دندان باز کنند» ایشان عکس این ضرب‌المثل رفتار می‌کرد. سعی می‌کرد با بحران سازی مسائل را حل کند. به همین خاطر دوره مدیریت و دبیر کلی او در حزب‌الله کوتاه بود. ترکیب حزب‌الله چنین مدیریتی را نمی‌پذیرد، ایشان پس از گذشت دو سال از دبیر کلی کنار گذاشته شد.

پس از برکناری شـیخ صبحی طفیلی، آقای سید عباس موسـوی به دبیر کلی حزب‌الله برگزیده شد که او هم از منطقه بقاع بود؟

سید عباس موسـوی به رغم اینکه از منطقه بقاع بود اما، ویژگی مثبت عشایری او بر ویژگی‌های منفی عشایری غلبه داشـت .سید عباس در حوزه علمیه نجف اشرف تحصیل کرده بود .با امام خمینی ارتباط نزدیک داشت .از نظر تقوی و عرفان بسـیار قوی بود و این ویژگی‌ها باعث شـده بود که خصوصیات مثبت عشایری سید عباس بر خصوصیت منفی عشایری وی چیره شـود .با قاطعیت می‌توان گفت که او مردی شـجاع ،سلحشور ،با اخلاص ،کریم و فروتن بود .در واقع هیچ یک از نشـانه‌های منفی در شخصیت او دیده نمی‌شد.

می‌خواهید بگویید که سـید عباس موسـوی بر خلاف شـیخ صبحی طفیلی با مسائل عاقلانه و منطقی برخورد می‌کرد؟

دقیقاً همین طور اسـت .سـید عباس میان شیعیان بقاع و جنوب یک چهره میانه داشت .او توانسته بود میان شیعیان

آن دو منطقــه تعادل و توازن برقرار کند .کســانی که با او همکاری داشــتند ،او را یک رهبر بــا اخلاص ،پرهیزکار، عرفانی و خدمتگزار می‌شناسند .اما ،میزان هوش و استعداد و ذکاوت و آگاهی و شناخت سید حسن نصرالله بی نظیر اســت .اصولاً خصوصیات تقوایی و ایمانی ســید عباس موســوی باعث شد که او برای سید حسن نصرالله الگو و سرمشــق باشد .سید حسن نصرالله همواره اعتراف می‌کند که استاد و مراد او سید عباس موسوی است.

خــود اســرائیلی‌ها نیز اعتــراف کرده‌اند که با ترور ســید عباس موسوی مرتکب اشتباهی بزرگ شدند .اسرائیلی‌ها می‌گوینــد» :فکــر می‌کردیم که با شــهادت ســید عباس موسوی به حزب‌الله آســیب جدی وارد می‌آید اما ،با این اقدام شــخص دیگری رهبری حزب‌الله را بر عهده گرفت که توانمندیش بیش از ســید عباس موسوی است .«اکنون اســرائیلی‌ها برای این اقدام جنایت کارانه شــان افسوس می‌خورند .در حال حاضر نیز برخی کارشناسان اسرائیلی درخصوص تلاش برای ترور سید حسن نصرالله این گونه اظهار نظر می‌کنند که امکان دارد تجربه ناخوشــایند ترور سید عباس موسوی تکرار شــود .یعنی خدای نکرده پس از ترور سید حســن نصر الله ،کسی به دبیر کلی حزب‌الله انتخاب شود که تندروتر از او باشد.

این نشــان می‌دهد که سید عباس از صفات بسیار مثبت و فراوان برخوردار بوده اســت .با رزمندگان مقاومت ارتباط تنگاتنگ داشته اســت .همواره در جبهه‌های جنگ حاضر می‌شــده است .به ارزش‌های انقلاب اسلامی بسیار وفادار بوده اســت .تکبر ،خود خواهی و خود محوری و غرور و ریا کاری در وجود او هرگز دیده نمی‌شــده است .از نظر پرهیزکاری نمونه بوده ،و همین ویژگی‌ها بود که زمینه ساز شهادت او شد.

دوره مدیریت شهید موسوی چه قدر طول کشید؟

در حقیقت دوره دبیر کلی او بســیار کوتاه بود ،شــاید به یک سال هم نرســید ،که به درجه رفیع شهادت نائل آمد. نظر به این کوتاه بودن دوره دبیر کلی شهید موسوی ،قادر نیستم در باره مدیریت او قضاوت کنم اما ،آنچه که از ابعاد شخصیتی و میراث او بر جای مانده نشان می‌دهد که سید حسن نصرالله همواره از ابعاد عرفانی ،ذکاوت ،شجاعت و آگاهی سید عباس موسوی تجلیل و قدردانی می‌کند.

پس از انتخاب شــهید سید عباس موسوی به دبیر کلی حــزب‌الله در پی بر کناری شــیخ صبحی طفیلی، آیا در راهکارهای حزب‌الله و در مواضع این حزب نســبت به نظام سیاسی لبنان تغییراتی به وجود آمد؟

اصولاً به موازات دبیر کلی شیخ صبحی طفیلی ،تحولات چشــمگیری در منطقه و لبنان روی داد .در آن مرحله چند تحــول مهم اتفاق افتاد ،یکــی از این تحولات پایان یافتن جنگ داخلی لبنان ،و امضای منشــور توافقنامه طائف بود. در لبنان صلح بر قرار شــد و شــبه نظامیان متخاصم خلع ســلاح شــدند ،مقاومت به عنوان یک جریــان موجود به رسمیت شناخته شد.

در منطقه و در فاصله کمی با تحولات لبنان ،جنگ میان ایران و عراق پایان یافت ،پس از آن حمله عراق به کویت اتفاق افتاد که تحولات زیادی در منطقه ایجاد کرد .این تحولات دســت به دســت هم داد و شــرایطی به وجود آورد که با تحولات دهه هشــتم قرن بیستم میلادی تفاوتی چشمگیر داشــت .آقای صبحی طفیلی در شرایط دهه هشتم زندگی می‌کــرد .نوع تفکر او ،نوع موضع گیری او نوع رادیکالیزم غیر منطقی که داشــت مناســب دهه نهم میلادی نبود .به همین خاطر او در موقعی دبیر کل شــد که لبنان و محیط پیرامون آن و منطقه شــاهد تحولات بنیادین بود .ایشــان نمی‌توانســت این تحــولات را درک کند .و یک مدیریت مناسب و منسجم با این تحولات ارائه دهد .او می‌خواست همان راهکارهایی که در دهه هشتم طی می‌کرد را در دهه نهم ادامه دهد .اگر این روش ادامه پیدا می‌کرد ،حزب‌الله از هم می‌پاشید و نابود می‌شد. این نشــانی از همان تعصب عشــایری اســت که بر طرز فکر آقای طفیلی حاکم بود.

ســید عباس تا چــه اندازه توانست میان شیعیان بقاع و شیعیان جنوب هماهنگی و همدلی ایجاد کند؟

آقای ســید عباس موسوی یکــی از اعضــای هیئــت تشکیل دهنده حزب‌الله بود. از روز اول یکــی از اعضای شــورای رهبــری حزب‌الله بود .هرچند که پس از شیخ صبحی طفیلــی به دبیر کلی حزب‌الله انتخاب شــد اما ،او همواره یکی از تأثیر گذاران حــزب‌الله لبنان بــود .در آن دوره که فعالیت‌های حزب‌الله مخفیانه بود ،فعالیت‌های تشکیلاتی و مبارزاتی سید عباس موســوی تا حدودی جنبه پنهانی داشت اما ،پس از آشکار شدن فعالیت‌های حزب‌الله و اعلام موجودیت این حزب، چهره سید عباس نیز به عنوان یکی از بنیانگذاران حزب‌الله و مقاومت بروز کرد .او همواره در جبهه‌های رویارویی با دشمن صهیونیستی حضور داشت ،در سنگرهای خط مقدم با رزمنــدگان مقاومت دیدار می‌کرد .بــا رزمندگان عادی مقاومت نیز ارتباط تنگاتنگ داشت.

در حقیقت حضور مستمر سید عباس موسوی میان مردم و میان رزمندگان مقاومت این ویژگی خاص را به او بخشیده بود که شیخ صبحی طفیلی این ویژگی را نداشت .حزب‌الله به علت اینکه از دل مقاومت اسلامی جوشیده است ،کسانی در آن مشروعیت بیشتر و صلاحیت رهبری دارند که ارتباط شان با رزمندگان مقاومت بیشتر باشد .حزب‌الله یک حزب سیاســی عادی نیست که بگوییم یک فردی صرفاً با کار و پیکار سیاسی رشد کرده و بعد به دبیر کلی حزب انتخاب شــده اســت .چنین فردی هرگز نمی‌تواند درون حزب‌الله مشروعیت پیدا کند ،فردی می‌تواند مشروعیت پیدا کند که کارش را از جبهه رویارویی مســتقیم با اسرائیل در جنوب لبنــان آغاز کرده باشــد .میان رزمنــدگان مقاومت حضور داشــته باشد .ســابقه مدیریت و فرماندهی مقاومت داشته باشــد .چنین فردی در همه نهادهای حزب‌الله مشروعیت پیدا می‌کند .ســید عباس موســوی از همــه این ویژگی‌ها برخــوردار بود .این ویژگی‌ها اکنون هم به طور کامل‌تر در سید حسن نصرالله وجود دارد .این افراد سابقه طولانی در بخش مقاومت یعنی بخش مبارزه نظامی با اسرائیل دارند. این ویژگی‌ها را شیخ صبحی طفیلی نداشت .حضور آقای سید عباس موسوی بقاعی در جبهه‌های جنوب باعث شد در چهــره یک عامــل ارتباط میان شــیعیان بقاع و جنوب لبنان ظاهر شود .در تاریخ شیعیان لبنان کمتر دیده شده که یک شــخصیت بقاعی در جنوب مستقر شود .سید عباس موسوی اولین گام را در زمینه حضور شخصیت‌های شیعی بقاعی در جنوب برداشت ،به همین دلیل محبوبیت بسیار زیادی میان اعضا حزب‌الله و رزمندگان مقاومت پیدا کرد.

خود اســرائیلی‌ها نیز اعتراف کرده‌اند که با ترور سید عباس موسوی مرتکب اشتباهی بزرگ شــدند. اسرائیلی‌ها می‌گویند: «فکر می‌کردیم که با شهادت سید عباس موسوی به حزب‌الله آسیب جدی وارد می‌آید اما، با این اقدام شخص دیگری رهبری حزب‌الله را بر عهده گرفت که توانمندیش بیش از سید عباس موسوی است»

دیدار شهید موسوی با علامه سید ساجد نقوی در جریان سفر به پاکستان.

آیا میزان حضــور رزمندگان بقاعی در جبهه‌های جنگ جنوب در مرز فلســطین اشغالی با رزمندگان شیعه اهل جنوب مساوی است؟

اگر بار دیگر به ویژگی‌های شجاعت و جوانمردی عشایر بقاع رجوع کنیم ،ملاحظه خواهیم کرد که تعداد رزمندگان بقاعی در جنبش مقاومت حزب‌الله و مستقر در جبهه‌های رزم با اسرائیل بیش از رزمندگان جنوبی است .در ترکیب حزب‌الله این مســئله یک واقعیت انکارناپذیر اســت .اگر بــه تاریخ حزب‌الله و تعداد شــهدای مقاومــت نگاه کنید، ملاحظه خواهید کرد تعداد شــهدای بقــاع بیش از تعداد شــهدای جنوب است .بدین‌سان که روحیه سلحشوری و جنگجویــی و مبارزه و ایثارگری میان جوانان و رزمندگان بقاعــی قوی‌تر روحیه جوانان جنوبی اســت .البته جنوب لبنان هم شــهدای زیادی در راه آزادی تقدیم کرده اســت، اینجــا لازم می‌دانــم میان شــهدای رویاروی مســتقیم با دشمن صهیونیستی و شــهدای بمباران‌های هوایی ارتش رژیم صهیونیســتی تفکیک قائل شــوم .آمارهای موجود حاکی است تعداد شــهدای بقاعی که در جبهه‌های جنگ و رویارویی مســتقیم با نظامیان صهیونیســت به شهادت رسیدند از شــهدای جنوب بیشتر است .رزمندگان بقاعی در منطقه جغرافیایی خودشان نمی‌جنگیدند ،بلکه آن سوی منطقه شان یعنی در جنوب لبنان جنگیدند و شهید شدند ،و در منطقه بقاع دفن شدند .این امر بیانگر روحیه جنگجویی و سلحشوری عشایر بقاعی است .در جریان جنگ تحمیلی هشــت ساله نیز شــاهد بودیم که عشــایر مناطق مرزی با شجاعت و مردانگی جنگیدند .این نشان می‌دهد که روحیه عشایری با روحیه شــهری متفاوت است .در روحیه شهر نشینی محاسبات و گرایش به در آمد مالی حاکم است.

با توجه به انشعاب برخی شخصیت‌های بقاعی همچون ســید حســین موســوی و مصطفی دیرانی و سید علی حســینی و شــیخ ادیب حیدر از جنبش امل، و تأسیس جنبش‌هــای موازی آیا این گرایــش در جنبش امل نیز مصداق دارد؟

در منطقــه بقاع به علت وجود فرهنگ عشــایری ،تدین و باورهای دینی مردم قوی‌تر اســت .در جنوب لبنان ،هر اندازه به ساحل نزدیک‌تر شوید ،تدین ضعیف‌تر می‌شود. هر اندازه از طرف ساحل به جبل عامل نگاه کنید ،ملاحظه خواهید کرد که تدین مردم قوی‌تر اســت .در تاریخ لبنان

ساحل فســاد انگیز بوده است ،متأسفانه شهرهای ساحلی لبنان از نظر تدین قوی نیستند .چه میان شیعیان و چه میان سنی‌ها و چه میان مسیحی‌ها .هر گاه از مناطق ساحلی دور شوید ،گرایشات دینی و مذهبی مردم بیشتر نمایان می‌شود. علمای جبل عامل که همواره از آنان یاد می‌شود در مناطق کوهستانی سکونت داشتند .در جنبش امل نیز این گرایش وجود داشته اســت .جنبش امل از مناطق ساحلی جنوب لبنان به ویژه از صور برانگیخته شده و بیشتر مسئولان آن از این مناطق هستند .ولی ،شهر نبطیه که در عمق جبل عامل قرار دارد .مرکز قدرت حزب‌الله اســت .شــهر بنت جبیل مرکز قدرت حزب‌الله است .به این دلیل که تدین در مناطق یاد شــده قوی‌تر از منطقه صور می‌باشد .انشعاب‌هایی که درون جنبش امل روی داد بر اساس این معیارها بوده است. افرادی که از این جنبش منشعب شدند بیشترشان از بقاع و جبــل عامل بوده‌اند .این یک تفاوت عمده و قابل ملاحظه است.

پس از تأســیس جنبش امل و حزب‌الله وضعیت شیعیان لبنــان را چگونه ارزیابی می‌کنیــد؟ با توجه به خدماتی که حزب‌الله و جنبش امل ارائه می‌کنند آیا توانســته‌اند محرومیت زدایی کنند؟

شــیعیان لبنان، در مقایسه با سایر طوایف از اقشار محروم جامعه این کشور شناخته شده‌اند، متأسفانه تاریخ لبنان این گونه بوده است. شیعیان در دوران دولت عثمانی به شدت سرکوب می‌شدند. وضعیت شــیعیان در دوران حکومت عثمانی از وضعیت مسیحیان نیز بدتر بوده است. مسیحیان وضعشان از شیعیان بهتر بود. این محرومیت پس از استقلال لبنان هم ادامه یافت، چون نظامی که در لبنان شکل گرفت، بر اساس توافق میان سنی‌ها و مسیحیان مارونی بود. طوایف گوناگون ســعی کردند شیعیان را منزوی کنند. امام موسی صدر با آمدن به لبنان توانســت تحول محدودی در جامعه شــیعیان به وجود بیاورد اما، پیروزی انقلاب اســلامی در ایران و شــکل‌گیری حزب‌الله به طور کل وضعیت شیعیان را دگرگون کرد. در حال حاضر ملاحظه می‌کنیم که شیعیان به یــک قدرت تأثیر گذار در صحنه سیاســی لبنان تبدیل شده‌اند اما، هنوز قدرت اجرایی در لبنان در دست طوایف غیر شیعی است. متأسفانه در نتیجه حاکمیت فرهنگ قومی و طایفه‌ای، بســیاری از بودجه‌های عمرانی به مناطق غیر شیعی اختصاص داده می‌شود. این یک واقعیت تلخ است. در مناطق بقــاع و جنوب لبنان مناطق محــروم زیاد دیده می‌شــوند. این ظلم تاریخی اســت که بر شیعیان اثر منفی گذاشته است. به رغم پیشرفت‌هایی که شیعیان در دو دهه اخیر داشتند اما، همچنان در محرومیت به سر می‌برند. در این میان برخی شیعیان جنوب که برای فعالیت‌های تجاری به خــارج مهاجرت کردند، درآمدشــان را به کشورشــان باز گردانند و به نو ســازی و توســعه عمرانی مناطق خود اختصاص دادند.

مهاجرت شیعیان بقاع چشمگیر نبوده، و از طرف دیگر بی تفاوتــی و اهمال کاری دولت باعث شــده که مناطق بقاع همواره توسعه نیافته باقی بماند و مردم با محرومیت دست و پنجه نرم کنند.

فئودال‌ها و خاندان‌های گذشته در حال حاضر چه نقشی در جامعه شیعیان لبنان دارند؟

خانواده‌هــای فئودالی که در جنوب لبنان حضور داشــتند و معروفترین آنها ،خاندان الاســعد و عســیران و دیگران می‌باشــند ،تا قبل از حضور امام موســی صدر ،سرنوشت شــیعیان را در دست داشتند .پســت ریاست پارلمان لبنان همــواره در اختیــار این فئودال‌هــا قرار داشــت .از میان شخصیت‌های فئودال ،رئیس پارلمان لبنان برگزیده می‌شد. امام موسی صدر این انحصار را شکست و ریاست پارلمان را از چنگ فئودال‌های شــیعه بیرون کشــید .برای شیعیان تشکیلاتی به جود آورد که فئودال‌ها در آن نقشی نداشتند.

اکنون رئیس پارلمان لبنان که رئیس جنبش امل نیز می‌باشد و از اقشار عادی جامعه شیعیان است .فئودال نیست .اکنون اثری از فئودال‌ها در جنبش امل نمی‌بینیم .در حزب‌الله نیز فئودالی وجود ندارد .بقایای ایــن خاندان‌های فئودالی در جامعه لبنان حضور دارند ،اما ،قدرتی در دستشان نیست.

سفارت امریکا در لبنان اخیراً حرکاتی را برای اعاده اعتبار از شخصیت‌های فئودال شــیعی آغاز کرده است .سفارت امریکا با ارائه کمک‌های مالی می‌کوشــد این شخصیت‌ها را به صحنه سیاســی لبنان بازگرداند .اکنون احمد الاسعد فرزند کامل الاسعد رئیس پیشین پارلمان پول‌های هنگفتی از سفارت امریکا دریافت کرده است تا آنها را میان شیعیان صرف کند و نفوذ خانوادگی‌اش را دوباره بازســازی کند. به ویژه در آســتانه انتخابات قانونگذاری که قرار است در اردیبهشــت ســال آینده برگزار گردد اما ،از نظر سیاسی و اجتماعی فئودال‌هــای قدیمی تأثیری میان شــیعیان لبنان ندارند.

به عنوان آخرین ســؤال بفرمایید حزب‌الله پس از جنگ ژوئیــه ۲۰۰۶ با چه تهدیدات و چه چالش‌هایی روبه‌رو است؟

حزب‌الله پس از جنگ ۳۳ روزه تا امروز ،یک دوره بحرانی

> **در جریــان اجــلاس دوحــه و در پی آن تشــکیل دولــت اتحــاد ملــی ملاحظه کردیم که حزب‌الله و شــیعیان لبنان به یــک قدرت فعال و تأثیر گذار در صحنه سیاســی کشورشان تبدیل شــده‌اند، و در واقع به صورت قــدرت اول لبنان در آمده‌اند. این واقعیتی است که امروزه در لبنان آشکار شده است**

را پشــت سر گذاشت .تحولاتی که قبل از جنگ ۳۳ روزه و در جریان جنگ از سوی جریان ۱۴ مارس اتفاق افتاد و مواضعی که این جریان اتخاذ کرد باعث شــد لبنان پس از توقف جنگ در بحران عمیق فرو رود .مخالفان دولت نیز در واکنش به سیاســت‌های هیئت حاکمه در مرکز تجاری بیروت متحصن شدند و این تحصن یک سال و شش ماه طول کشید .تظاهرات متعددی برگزار کردند ،کشمکش‌ها و درگیری‌هایــی کــه روی داد کار را به جایی رســاند که باعث شــد لبنان در یک بن بست واقعی قرار گیرد .جریان ۱۴مارس به علت ارتباطاتی که با امریکا و برخی از افراد این جریان و با اسرائیل داشتند ،وضعیت لبنان را به شدت بحرانی کردند ،و حزب‌الله قادر نبود در برابر آن ســکوت کنــد .در نهایت این بحران در اردیبهشــت ماه امســال با دخالت حزب‌الله پایان یافــت .روز هفتم ماه مه نقطه اوج این اختلافات بود که احــزاب و جنبش‌های ملی مخالف دولت لبنان به بحران داخلی پایان دادند و اوضاع را به نفع خود رقم زدند.

درگیری‌های اردیبهشت ماه که در بیروت و در منطقه جبل لبنان) منطقه دروزی نشــین تحت ســلطه ولید جنبلاط(اتفاق افتاد به امریکا و اســرائیل و دولت‌های غربی نشــان داد و ثابــت کرد که جریــان ۱۴ مارس تا چه اندازه از نظر پایگاه اجتماعی ضعیف اســت .به رغم همه حمایت‌هایی که امریکا و اسرائیل و مجامع بین‌المللی از گروه ۱۴ مارس به عمل آوردند .چه از نظر مالی و سیاســی و چه نظامی و اطلاعاتــی ،همه این حمایت‌ها در عرض دو ســاعت فرو پاشید .اینجا یک نقطه تحول اتفاق افتاد .برای غرب ثابت شــد که حزب‌الله به قوی‌ترین گروه تأثیر گذار در صحنه سیاسی لبنان تبدیل شده است و سایر گروه‌ها رقمی نیستند تا بتوانند در برابر حزب‌الله عرض اندام کنند.

در جریان اجلاس دوحه و در پی آن تشــکیل دولت اتحاد ملــی ملاحظه کردیم که حزب‌الله و شــیعیان لبنان به یک قدرت فعال و تأثیر گذار در صحنه سیاســی کشورشــان تبدیل شــده‌اند ،و در واقع به صورت قدرت اول لبنان در آمده‌اند .این واقعیتی است که امروزه در لبنان آشکار شده است.

اما مهم‌ترین چالشی که حزب‌الله با آن رو به رو است ،بحث انتخابات قانونگذاری است که قرار است در اردیبهشت ماه آینده برگزار شود .ترکیب احزاب و سازمان‌ها و همه قوای شــرکت کننده در این انتخابات به گونه‌ای است که نتایج انتخابات در مناطق شــیعه نشین و سنی نشین و دروزی‌ها تقریباً قطعی است .در مناطق شیعه نشین ائتلاف حزب‌الله و جنبش امل برنده است .در مناطق دروزی نشین به احتمال قوی جنبلاط آرای زیادی به دست خواهد آورد ،در مناطق سنی نشــین هم تا الآن آقای سعد حریری به علت قدرت مالی و تحریــکات مذهبی حاکمیــت دارد .رقابت اصلی در مناطق مســیحی نشین اســت .اگر آقای میشل عون در مناطق مسیحی نشین برنده شود ،در واقع جریان ۸ مارس)اپوزیســیون (اکثریت پارلمانی را به دست خواهد آورد، و ایــن دوره که از ســال ۲۰۰۵ آغاز شــده و تاکنون ادامه دارد ،خاتمــه خواهد یافــت و یک دولت جدید با ترکیبی از مجلــس جدید روی کار خواهد آمد .اگر در رقابت بین مسیحیان ،میشل عون نتواند اکثریت را به دست بیاورد ،در واقع بار دیگر شــاهد حضور اکثریت پارلمانی ۱۴ مارس خواهیم بود ،اما ،اکثریــت آن ضعیف خواهد بود ولی ،به احتمال قوی بحران ادامه خواهد داشت .بنابراین ،مهم‌ترین چالش فرا روی حزب‌الله این اســت که جریانات مسیحی طرفدار حزب‌الله و مخالــف جریان ۱۴ مارس چگونه در انتخابات آینده پیروز شوند.

چالشــی دیگر نیز وجــود دارد که به مســائل و تحولات منطقه مربوط می‌شود .تحولاتی که درون اسرائیل می‌گذرد و اینکه آیا اســرائیلی‌ها دوباره می‌خواهند حماقت کنند و به لبنان حمله کنند که این احتمال خیلی ضعیف اســت و همچنین مسائلی که در درون سرزمین‌های اشغالی فلسطین و در نوار غزه می‌گذرد ،بی تردید روی مسائل امنیتی لبنان اثــر می‌گذارد .چالــش دیگری کــه در درون لبنان وجود دارد ،عبارت است از رشد جریانات سلفی گرا و وهابی و تکفیری که نگرانی شــدیدی را ایجاد کرده است .درگیری اردوگاه نهر البارد میان گروه» فتح الاسلام «و ارتش لبنان را به یاد دارید .البته در هفته‌های اخیر ضربات شکننده‌ای بر جریانات سلفی گرای لبنان توسط ارتش وارد آمد ولی ،این جریان همیشه به عنوان یک چالش وجود دارد.■

• درآمد

شهید زنده و اسیر آزاده حاج مصطفی دیرانی، یکی از فعالان مسلمان لبنان است که از دیرباز در عمق تحولات و قضایای کشورش حضور دارد. از مبارزات خستگی‌ناپذیر بزرگ‌مردانی همچون امام موسی صدر، شهید شیخ راغب حرب، شهید سیدعباس موسوی و شهید عماد مغنیه شناخت دارد. در جبهه‌های نبرد با اشغالگران زخمی شده است و ۱۰ سال از عمرش را در اسارت رژیم صهیونیستی به سر برده است. مصطفی دیرانی در گفت‌وگو با شاهد یاران به گوشه‌ای از رویدادهای گذشته لبنان و زندگی با برکت زنده‌یاد سیدعباس موسوی اشاره می‌کند.

گفت‌وگوی شاهد یاران با مصطفی دیرانی
درباره ابعاد زندگی شهید سیدعباس موسوی

سید به لبنان عزت و کرامت بخشید...

جنابعالی یکی از فرزندان منطقه بقاع هستید، بفرمایید چه شناختی از شهید سیدعباس موسوی بقاعی دارید؟

سیدعباس مانند بسیاری از رهبران متعهد جنبش اسلامی، یک شخصیت گمنام بود. اما از توانمندی‌های بالقوه و بالفعل برخوردار بود. این توانمندی‌ها به مرور زمان این امکان را برای ایشان فراهم کرد تا به جایگاه برتری برسد. سیدعباس موسوی این ویژگی را داشت که در سن جوانی با دوراندیشی به مسائل سیاسی و غیرسیاسی نگاه می‌کرد. جهانبینی ایشان بسیار باز و ژرف بود، و به آسانی دورنمای افق‌های دور دست را نگاه می‌کرد. سیدعباس موسوی یک انسان آرمانخواه و برای تحقق این آرمان‌ها به‌طور شبانه‌روزی تلاش می‌کرد. وقتی اهداف والا و ارزشمند را در دستور کار خود قرار می‌داد، برای تحقق این اهداف شب و روز نمی‌شناخت. بدین ترتیب تشخیص اهداف، آرمان‌گرایی، کار و تلاش شبانه‌روزی، ابتکار عمل نشان دادن، انسان را برای صعود به قله‌های بلند توانمند می‌کند. این عوامل انسان را بخشی جدا ناشدنی از اهداف والا جلوه می‌دهد. بنابر این امکان ندارد راهکارهای سیدعباس موسوی را از راهکارهای اسلام و راهکارهای مقاومت و راهکارهای انقلاب جدا کرد. چرا که سیدعباس بخشی از اسلام بود، یکی از رهبران خط اسلام اصیل محمدی به شمار می‌رفت. نماد خط اسلام بود.

هر چند که ارتباط نزدیک با ایشان نداشتم اما، مطمئن هستم که ایشان مقاومت ملت مسلمان فلسطین را تنها راه رویارویی با رژیم غاصب و آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی می‌دانست. ایشان از دوران جوانی می‌کوشید یک نیروی فعال و کار آمد و تأثیر گذار در صحنه فلسطین باشد. سیدعباس موسوی به عنوان یک جوان مومن و متعهد به حوزه علمیه نجف اشرف هجرت کرد، تا استعدادهای فکری و دینی و فقهی خود را تقویت کند. دیری نپایید که از مرحله طلبگی به سطح استادی صعود کرد.

فعالیت‌های سیدعباس در دوران امام موسی صدر چگونه بوده است؟

در دورانی که امام موسی صدر در لبنان حضور داشت، سیدعباس موسوی نیز در کنار ایشان فعالیت می‌کرد. من در یکی از دوره‌های آموزشی با سیدعباس آشنا شدم. ایشان را انسانی آموزگار و انسان ساز یافتم. به روستاهای گوناگون سفر می‌کرد تا هسته‌های جوانان را آموزش دهد و به آنان آگاهی ببخشد. این مسئولیت انسانی را با کار و تلاش خستگی ناپذیر ادامه داد، تا اینکه تصمیم گرفت حوزه علمیه شهر بعلبک را تاسیس کند. این حوزه اکنون گسترش یافته است. کادرهایی که از حوزه علمیه سیدعباس موسوی فارغ‌التحصیل شدند، اکنون نقش برجسته‌ای در گسترش آگاهی شیعیان لبنان دارند.

نباید فراموش کرد که آقای سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله لبنان یکی از شاگردان برجسته و ممتاز سیدعباس موسوی می‌باشد. بنابر این شهید سیدعباس موسوی همواره در حال حرکت بود آرامش و رفاه طلبی در فرهنگ ایشان جایگاهی نداشت. هنگامی که اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به لبنان حمله کرد ایشان (سیدعباس موسوی) آرام ننشست و به حرکت انقلابی خود ادامه داد، و نقش اول رویارویی با اشغالگران صهیونیست را بازی کرد. هرگاه فرصتی فراهم می‌شد به مناطق اشغالی جنوب می‌رفت و در دیدار با مردم

هنگامی که اسرائیل در سال ۱۹۸۲ به لبنان حمله کرد ایشان (سیدعباس موسوی) آرام ننشست و به حرکت انقلابی خود ادامه داد، و نقش اول رویارویی با اشغالگران صهیونیست را بازی کرد

و جوانان انقلابی آنان را به مبارزه با اشغالگران فرا می‌خواند. روند مبارزات ضد صهیونیستی را سامان می‌داد. مسائل حاشیه‌ای، ایشان را از ادامه مبارزه باز نمی‌داشت، هنگامی که سیدعباس مسئولیت‌های کلیدی در حزب‌الله بر عهده گرفت، انگیزه مبارزه او قوی‌تر شد. به طرح‌ها و راهی که به آن ایمان داشت، پایبند ماند. هنگامی که برخی از سیدعباس پرسیدند چرا از قضیه فلسطین پشتیبانی می‌کنید، ایشان پاسخ داد که دفاع از آرمان فلسطین یک حرکت ایمانی و وظیفه شرعی است. مسئولیت پیامدهای این پشتیبانی را خودم بر عهده می‌گیرم، هر چند که به از دست دادن جانم منجر شود. این نشان می‌دهد که سیدعباس راهش را خوب شناخته بود و نسبت به پیامدها و خطرهای فرا راه این مسیر آگاهی داشت. من همراه ایشان در همایش پشتیبانی از مردم فلسطین در تهران در سال ۱۹۹۱ شرکت کردم و پس از بازگشت به لبنان در مخالفت با اجلاس صلح مادرید راهپیمایی گسترده در بیروت برگزار کردیم. به هر حال شهید سیدعباس همواره میان مردم حضور داشت و به مشکلات آنها رسیدگی می‌کرد.

در دورانی که سیدعباس موسوی مسئولیت دبیر کلی حزب‌الله را برعهده گرفت، روابط برخی جناح‌های شیعی بسیار متشنج بود. بفرمایید ایشان چه گامی برای اصلاح جناح‌های متخاصم و بر طرف نمودن تشنج برداشت؟

شکی نیست که این رویدادها سیدعباس را آزار می‌داد. برخی افراد ایشان را متهم کردند که تلاش‌های صلح خواهانه ایشان برای پایان دادن به اختلافات جناح‌های متخاصم، حزب‌الله را تضعیف کرده است. من بر این باورم که این تشنجات و درگیری‌ها به علت ناپختگی سیاسی برخی مسئولان جناح‌های شیعی بوده‌است. البته، نباید فراموش کرد که دخالت‌های خارجی نیز در این درگیری‌ها بی‌تأثیر نبوده است. در این گفت‌وگو علاقمندم درباره دخالت‌های خارجی یک نکته را روشن کنم. در جلسه‌ای که با حضور عبد الحلیم خدام معاون پیشین رئیس جمهوری سوریه در دمشق برگزار شد، یکی از سیاستمداران لبنانی به نام زکریا حمزه مشهور به (ابو یحیی) در آن جلسه شرکت داشت. این شخص چندی پیش فوت کرده است. تعدادی از رهبران جنبش امل نیز در این جلسه شرکت داشتند. عبد الحلیم خدام در این جلسه گفت: «حضور جنبش‌های اسلامی در جنوب لبنان از حضور اسرائیلی‌ها خطرناکتر است». این اظهار نظر خدام را مرحوم (ابو یحیی) به اطلاع من و اطلاع آقای شیخ ادیب حیدر رساند. سخن عبد الحلیم خدام بار بسیار منفی و خطرناک بر حزب‌الله در پی داشت. سخن عبد الحلیم خدام درباره خطر وجود حزب‌الله در جنوب لبنان این طرز فکر را می‌رساند که او قصد داشت حزب‌الله را نابود کند.

پس از درگیری‌هایی که میان حزب‌الله و جنبش امل بروز کرد، سیدعباس موسوی شبانه روز می‌کوشید طرفین را آرام کند و به این درگیری‌ها پایان دهد. با بسیاری از روحانیون و علمای لبنان همچون شیخ محمدمهدی شمس‌الدین و علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله دیدار کرد و کوشید اوضاع

را آرام کند. بنابراین ایشـان نقش اساسـی در پایان دادن به اختلافات شیعیان بازی کرد.

اکنون پس از فرار عبد الحلیم خدام از دمشق گفته می‌شود که بیشتر درگیری‌ها که میان طوایف گوناگون لبنان روی می‌داده به علت سیاست‌های غلط و دخالت‌های نابجای او بوده است نظر شما در این مورد چیست؟

واقعاً همین طور بوده است. من اظهارات عبد الحلیم خدام را برای شـما مثال آوردم و گفتم که این افراد نه فقط میان احزاب و سازمان‌های گوناگون اختلافات و درگیری ایجاد می‌کردند. بلکه میان اعضای یک سـازمان و یک حزب به درگیری و تفرقه دامن می‌زدند. در همه واحدها و بخش‌های یک سـازمان یک پارچه دخالـت می‌کردند. همان‌گونه که مشـاهده کرده‌ایـد که میـان جنبش‌ها و احـزاب لبنانی و فلسـطینی درگیری ایجاد کردند و جنگ اردوگاه‌ها را براه انداختند. البته، در آن مرحله اوضاع داخلی لبنان متشنج بود و زمینه بروز درگیری‌ها وجود داشـت اما، دار و دسته عبد الحلیم خدام به جای این که اختلافات گروه‌های متخاصم را اصلاح کنند. از این اختلافات سـو اسـتفاده می‌کردند و درگیری‌ها را شدت می‌بخشیدند.

من این برخوردهـای غیراصولی را بـا اطمینان کامل بیان می‌کنم. چرا که در آن مرحله مسـئولیت کلیدی در جنبش امل داشتم و در برابر این دخالت‌های نابجا مخالفت می‌کردم. نسـبت به بحران اردوگاه‌ها و کشمکش میان جنبش امل و حزب‌الله موضع مشخص و روشن داشتم. من قاطعانه با این درگیری‌ها مخالفت کردم.

آیا انشعاب برخی کادرهای جنبش امل از جمله جنابعالی بر مبنای اعتقادات و باورهای سیاسی تان بوده است؟

در حقیقت لبنان یکی از کشـورهای جهان سـوم به شمار می‌آید. گاهی اوقات مشارکت سیاسی و اعمال قدرت روی سلیقه‌های فردی متمرکز می‌شود، و نه بر اساس ملاک‌ها و ارزش‌ها و قوانین. در مرحله‌ای که لبنان دچار جنگ داخلی و کشمکش‌های سیاسـی بود، به منظور جلوگیری از بروز کشـمکش میان طایفه شـیعه لبنان، ما به عنوان تعدادی از کادرهـای اصلی جنبش امل تصمیم گرفتیم از فعالیت‌های سیاسی کناره گیری کنیم. این کناره گیری به معنی انشعاب نیست. این کناره گیری آخرین موضع گیری اصولی مان بود. در پی این موضع گیری برخی افراد ما را متهم کردند که در درون جنبـش امل از حزب‌الله طرفداری می‌کنیم اما، در آن مرحله هرگز با حزب‌الله ارتباط نداشتیم. موضع گیری‌مان بر مبنای اعتقادات و باورهای سیاسی مان نسبت به رویدادهای آن مرحله بوده اسـت. در آن مرحلـه اوضاع و تحولات را به خوبی تشـخیص دادیم. منافع جامعه شـیعه لبنان را در نظر گرفتیم. سـعی کردیم با نارسایی‌ها و اشکال تراشی‌ها برخـورد کنیم، تا از بروز کشـمکش و درگیری جلوگیری نماییم. هنگامی که حزب‌الله و جنبش امل اختلافات شـان را کنار گذاشـتند و به توافق رسیدند. تشکیلات خویش را منحـل کردیم و اعضـا و هواداران این تشـکیلات را آزاد گذاشتیم هر مسیری را که دوست دارند انتخاب کنند.

حزب‌الله و جنبش امل چند سالی است که متحد شده‌اند و با هماهنگی و انسـجام راهشـان را ادامه می‌دهند. آیا ایـن انسـجام و هماهنگی در نتیجه باورهای مسـئولان دو سـازمان شـکل گرفته و یا بر اثر میانجیگری برخی دولت‌های دوست بوده است؟

قبـل از هر چیـز لازم می‌دانم این نکته را روشـن کنم که سـازمانی به نام «مقاومت مومنه» وجود عینی نداشته است. ما خود را به عنوان یک سـازمان و یک تشـکیلات مطرح نکرده بودیم. خود را یک جریان جهادگر می‌دانستیم. سعی کردیم از این جریان جهادگر محافظت کنیم. اما در ارتباط با موضوع کشمکش میان حزب‌الله و جنبش امل، شایسته بود چنین کشـمکش‌هایی بروز نکند. لازم بود از آن جلوگیری شود. این کشـمکش‌ها بر اهداف و راه‌کارهای دو سازمان اثر منفی گذاشت.

■ مشارکت سید در راهپیمایی روز جهانی قدس در بیروت.

من به‌طور قطع معتقدم اساسـنامه و مرامنامه جنبش امل که بر اساس دیدگاه‌های امام موسی صدر تدوین شده است. با اساسنامه و منشـور حزب‌الله تفاوتی ندارد. اگر هم تفاوتی وجود داشته باشد، تفاوت اساسی و بنیادین نمی‌باشد، و به برخی مسائل حاشیه‌ای محدود است. اگر برخی بندهای آن دو اساسـنامه را بازنگری کنیم، ملاحظه خواهیم کرد هیچ تفاوتی میان آن دو سازمان وجود ندارد. در بند اول اساسنامه جنبـش امل و حزب‌الله به ایمان واقعی به خداوند متعال به روشنی اشاره شده است.

چگونگی برخورد با قضیه فلسـطین، مسائل داخلی لبنان و نحـوه روابط با اعراب و مسـلمانان و عدالت اجتماعی در لبنان و یا چگونگی برخورد با نظام سیاسی حاکم بر لبنان و لزوم وجود یک دولت قوی در برابر اشغالگران صهیونیست مهم‌ترین عناوین و محورهای اساسـی بندهای اساسـنامه

مـن به‌طـور قطـع معتقدم اساسـنامه و مرامنامـه جنبـش امل که بر اسـاس دیدگاه‌های امام موسـی صـدر تدوین شـده اسـت. با اساسـنامه و منشـور حزب‌الله تفاوتی نـدارد. اگر هم تفاوتی وجود داشـته باشـد، تفاوت اساسی و بنیادین نمی‌باشـد، و به برخی مسـائل حاشیه‌ای محدود است

جنبش امل و حزب‌الله می‌باشند. هنگامی که اسرائیلی‌ها در ماه فوریه سـال ۱۹۹۵ مرا از خانه ام در روستای قصرنبا در منطقه بقاع ربودند و به فلسـطین اشغالی منتقل کردند. پنج بـار گفت‌وگوی تلویزیونی و مصاحبه بـا من انجام دادند. امـا از پخـش آنها خـودداری کردند. قبل از یکـی از این گفت‌وگوها یک گوینده سرشناس تلویزیون اسرائیلی به نام «هارون برنار» که به زبان عربی تسـلط کامل دارد به زندان آمد و پرسیدشـما که از رهبران جنبش امل هستید، موضع تان در برابر حضور اسرائیل در لبنان چیست؟ من به روشنی به او گفتم که شما کشورمان را اشغال کرده‌اید طبیعی است که وظیفه داریم با شما بجنگیم. اگر از اسارت شما آزاد شوم دوباره جنگ با شـما را ادامه خواهم داد تا آخرین وجب از خاک لبنان را آزاد کنم.

این خبرنگار دوباره پرسیداگر اسرائیل از لبنان عقب نشینی کند چه موضعی خواهید داشت؟ به او گفتم که باید سیصد هزار پناهنده فلسـطینی مقیم لبنان به خانه شـان برگردند، یهودیانی که به فلسطین آمده‌اند باید به خانه‌شان برگردند. این خبرنگار پرسیدسرنوشت اسـرائیل چه می‌شود؟ به او گفتم اگر اسرائیل وجود نداشته باشد فلسطینی‌ها و یهودیان اصلی فلسطین می‌توانند در کنار هم زندگی کنند. مگر قبلاً این طور زندگی نمی‌کرده‌اند؟

هـارون از مـن پرسـیدپس جنبـش امل با حـزب‌الله چه تفاوتـی دارد؟ به او گفتـم در این خصوص هیچ تفاوتی با حزب‌الله وجود ندارد. این سوال و جواب نشان می‌دهد که اسرائیلی‌ها از نظر راهبردی حزب‌الله و جنبش امل را دشمن خود می‌دانند.

اوضـاع نیـم قرن گذشـته لبنـان را چگونـه ارزیابی می‌کنید؟

در مرحله تاریخی سـه دهه گذشـته، اوضاع لبنان به علت بـی ثباتی و ناپختگی سیاسـی برخی سیاسـتمداران و نیز دخالت‌هـای خارجی و کشـمکش‌های منطقه‌ای شـاهد جنگ‌ها و درگیری‌های خونین بوده است. طوایف مذهبی و احزاب سیاسـی لبنان، جوامعی باز هسـتند. طایفه شیعه نیز همیشـه با طوایف گوناگون لبنان ارتباط و هم زیسـتی مسالمت آمیز داشته است. امام موسی صدر وجود طوایف گوناگون در لبنان را به عنوان «ارزش» توصیف کرده است. در حالی که طایفه‌گری را «ضد ارزش» خوانده است..

موضع امام موسـی صدر در مخالفت با نظام طایفه‌گری در لبنان بسـیار روشن است. ایشـان گام‌های بلندی برای لغو نظام طایفه‌گری سیاسی برداشت. شعارهای ضد طایفه‌گری همچون «لبنان میهن همه لبنانی هاسـت». ابتدا توسط امام صدر مطرح شـد و اکنون بسـیاری از جریانات لبنانی این شعار را مطرح می‌کنند. ایشان در راه‌کارها و تلاش‌های خود همواره بر مسئله ایمان به خداوند متعال تأکید می‌کرد و همه طوایف لبنـان را به ایمان به خدا فرا خواند. وجود طوایف گوناگـون را عامل غنـای فکری و فرهنگـی جامعه لبنان می‌دانست و بر این باور بود که طوایف لبنان در سایه ایمان به خدا و همزیسـتی مسـالمت آمیز می‌توانند زندگی آرام داشته باشـند و به یکدیگر احترام قایل شوند. از تجربیات یکدیگر اسـتفاده کنند طایفه ارمنی، کردی مسلمان و غیره می‌توانند در غنی سازی فرهنگ این جامعه مشارکت داشته باشند، و با بی عدالتی و محرومیت که از سوی نظام سیاسی

حاکم بر سایر طوایف اعمال می‌شود مبارزه کنند.
حاکمیت گروهی از سران طوایف و خان‌ها و فئودال‌ها بر نظام سیاسی لبنان باعث به وجود آمدن اختلال در جامعه این کشور و پیدایش اقشار وسیعی از محرومان و مستضعفان شده بود. کسانی که تاریخ معاصر لبنان را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که محرومیت و بی عدالتی به طایفه شیعه محدود نبوده است بلکه همه طوایف لبنان را در بر گرفته است.
هنگامی که شیعیان لبنان بر ضد وضع موجود قیام کردند، در حقیقت می‌خواستند از انزوا خارج شوند و در سازندگی جامعه‌شان مشارکت کنند چرا که شیعیان از امکانات و توانمندی‌های فراوانی برخوردارند. در این میان برخی افراد و جریانات کوشیدند از قیام شیعیان سو استفاده کنند و یا حرکت امام موسی صدر را زیر سوال ببرند.

بی‌تردید کشمکش و رقابت در درون طایفه شیعه محصور نبوده است. در طوایف مسیحی و دروزی نیز چنین تحرکاتی وجود داشت. این تحرکات چه تأثیری در دگرگونی نظام سیاسی لبنان داشت؟ دخالت‌های بیگانه چه نقشی در دامن زدن به برخی درگیری‌های طایفه‌ای داشت؟

شکی نیست که نظام سیاسی لبنان نقش به سزایی در گسترش محرومیت و بی عدالتی فزاینده داشت. نظام سیاسی که بر اساس توافق طایفه‌ای بر لبنان تحمیل شد، اشتهای متولیان و دولتمردان طوایف را برای بهره کشی از اقشار گوناگون طوایف خود به منظور ادامه حضور سیاسی خود در حاکمیت لبنان باز کرد. سو استفاده و بهره کشی متولیان و سران طوایف باعث شد روند اختلال و سهمیه بندی ناعادلانه پست‌های دولتی ادامه پیدا کند. این روابط به زیان منافع کشور و به سود سران طوایف و متولیان نظام سیاسی تمام شد.
به‌طور مثال اگر حاکمان مارونی منافع طایفه‌شان را در نظر می‌گرفتند امروز طایفه مارونی لبنان سرنوشت بهتری داشت. میان جامعه مارونی اختلاف و دو دسته‌گی بروز نمی‌کرد. اگر متولیان طایفه مارونی در مرحله گذشته از بینش و آگاهی سیاسی برخوردار بودند میان اتباع جامعه مارونی جنگ و خونریزی روی نمی‌داد. اگر مسلح نمی‌شدند و موقعیت‌های کلیدی دولتی را در انحصار خود قرار نمی‌دادند، جنگ‌های داخلی در لبنان روی نمی‌داد. نظام سیاسی لبنان در مراحل گذشته دست دوستی به سوی آمریکا و رژیم صدام ورژیم‌های مرتجع عرب دراز کرد. در نیمه قرن گذشته با پیمان سنتو متحد شد و نیروهای آمریکایی را به لبنان فرا خواند مهم‌تر از همه نظام مارونی لبنان در دهه هشتم از قرن بیستم دست دوستی به سوی اسرائیلی‌ها دراز کرد. با وجودی که سیاست‌های گذشته نظام مارونی لبنان شکست خورده است. امروزه بازماندگان نظام مارونی می‌کوشیدند تجربیات گذشته را تکرار کنند بنابراین می‌توان گفت که بخشی از مشکلات لبنان داخلی است و بخشی دیگر آن بر اثر دخالت‌های بیگانگان است. نظام مارونیت سیاسی هرگز مسائل عدالت اجتماعی و اجرای سیستم دمکراسی را رعایت نکرده‌است. بنابراین بیشتر کشمکش‌ها و درگیری‌های داخلی لبنان در نتیجه سیاست‌های غلط نظام حاکم بوده است. در توزیع ثروت، خدمات و پست‌های دولتی تبعیض وجود دارد. نظام سیاسی در عملکرد خود نیز تبعیض قایل بوده است. میان طوایف گوناگون نیز افرادی وجود داشتند که به منظور حفظ موقعیت خود، از نظام سیاسی حمایت می‌کردند. روزگاری که احزاب فالانژ و ملی گرایان آزاد و سایر احزاب مسیحی قدرت را در انحصار خود داشتند برخی سران و فئودال‌های طوایف مسلمان از آنها پشتیبانی می‌کردند. این حمایت‌ها بر اساس ضابطه و نظام توافقی نبوده‌است. بلکه بر اساس روابط و منافع شخصی و گروهی بوده است. سوء مدیریت وجود داشته است. سوءاستفاده از قدرت وجود داشته است.
در این میان برخی دولت‌های قدرتمند منطقه نیز با توجه به اوضاع نا بسامان و سردرگم لبنان سوءاستفاده می‌کردند و دخالت‌شان را شدت می‌بخشیدند. فضای سیاسی لبنان بستر مناسبی برای دخالت بیگانگان شده بود. از یک طرف دولت‌های خارجی می‌کوشیدند در کشورمان اعمال نفوذ کنند و از طرف دیگر لبنانی‌ها هم آمادگی پذیرش دیکته‌های دیگران را دارند. برخی طوایف لبنان برای چیره شدن بر رقیبان داخلی خود، از قدرت‌های خارجی کمک می‌گرفتند. همه این عوامل سبب شد تا لبنان به این روز درآید، متأسفانه این عوامل از زمان استعمارگران فرانسه وجود داشته و اکنون هم وجود دارد.
یکی از دلایلی که سبب شده لبنان همواره بحرانی باشد، موقعیت جغرافیایی این کشور است. لبنان از یک طرف در بزرگراه قاره‌های آسیا، اروپا و آفریقا قرار دارد. و از طرف دیگر در همسایگی فلسطین اشغالی قرار دارد. موجودیت اسرائیل در مرز جنوب لبنان همواره مایه دردسر و مشکلات متعدد برای کشورمان بوده‌است. اسرائیل تا کنون ده‌ها بار به کشورمان حمله کرده و علاوه بر ارتکاب جنایات فجیع، در تضعیف و عقب‌ماندگی ساختار اقتصادی و صنعتی لبنان نیز نقش به سزایی داشته است.

در حال حاضر نیز در بررسی اوضاع و رویدادهای جاری لبنان دیده می‌شود که آمریکا و برخی دولت‌های غربی و نظام‌های سازشکار عرب سعی دارند متولیان نظام پوسیده طایفه‌گری را احیا کنند. آیا این محافل در این تلاش موفق خواهند بود؟

متأسفانه این یک واقعیت است. متولیان نظام پوسیده طایفه‌گری نیز وقیحانه و با کمال پررویی این هدف را دنبال می‌کنند. به‌طور مثال احمد الاسعد فرزند کامل الاسعد رئیس پیشین پارلمان لبنان و یکی از فئودال‌های سرشناس شیعه لبنان وقیحانه به دریافت کمک‌های خارجی به منظور احیای نظام مارونیت سیاسی اعتراف کرده است.

آیا این صحت دارد که او گفته است که از دولت عربستان ده‌ها میلیون دلار کمک دریافت کرده است؟

فرق نمی‌کند هم از آمریکا و هم از عربستان سعودی کمک‌های مالی دریافت کرده است. او این کمک‌ها را به بهانه مبارزه با نفوذ ایران در لبنان دریافت می‌کند. با این وصف این پرسش مطرح می‌شود که این کمک‌ها چه سودی برای لبنان دارد؟ آیا منافع لبنان اقتضا می‌کند که این افراد دست گدایی به سوی آمریکا دراز کنند تا بر ضد سایر هموطنان خود قدرت نمایی کنند؟ من معتقدم که این کمک‌ها به منظور حفظ منافع اسرائیل تقدیم می‌شود. مگر دولت‌های گذشته و دولت کنونی آمریکا سالانه میلیاردها دلار به رژیم نژاد پرست و یهودی اسرائیلی کمک نمی‌کنند؟
دولت آمریکا که به حفظ امنیت اسرائیل متعهد می‌باشد، این کمک‌ها را نیز در چارچوب تأمین منافع و موجودیت اسرائیل پرداخت می‌کند از تاریخ جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ تا کنون برخی محافل بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ می‌کوشند لبنان را از همراهی و پشتیبانی از آرمان فلسطین جدا کنند، برخی محافل راستگرای داخلی نیز در این تلاش با قدرت‌های بین‌المللی همگام شده‌اند، می‌خواهند لبنان را بی طرف کنند. بی‌طرفی در این مقوله مفهومی وارونه معنی پیدا می‌کند. فاصله گرفتن از قضیه فلسطین یعنی طرفدرای از اسرائیل. فاصله گرفتن از قضیه فلسطین یعنی نادیده گرفتن حدود ۳۰۰ هزار پناهنده فلسطینی در لبنان. اسرائیل از زمان پیدایش آن در فلسطین چند بار لبنان را اشغال کرده است. بیروت پایتخت این کشور را اشغال کرده‌است. اسرائیل یک رژیم تجاوزگر است. از ما خواسته می‌شود در برابر اسرائیل نا توان باشیم تا هیچ عامل تهدیدی برای اسرائیل نباشیم. قدرت‌های بزرگ بر این اساس می‌خواهند لبنان کشوری بی اراده باشد. اهداف این جریانات شیعی که به آن اشاره کردید با اهداف اسرائیل و آمریکا مطابقت دارد. با اهداف و منافع بخشی از حاکمیت لبنان همخوانی دارد.
در حال حاضر مقاومت لبنان رویکرد دیگری دارد.

موضع امام موسی صدر در مخالفت با نظام طایفه‌گری در لبنان بسیار روشن است. ایشان گام‌های بلندی برای لغو نظام طایفه‌گری سیاسی برداشت. شعارهای ضد طایفه‌گری همچون «لبنان میهن همه لبنانی هاست». ابتدا توسط امام صدر مطرح شد و اکنون بسیاری از جریانات لبنانی این شعار را مطرح می‌کنند

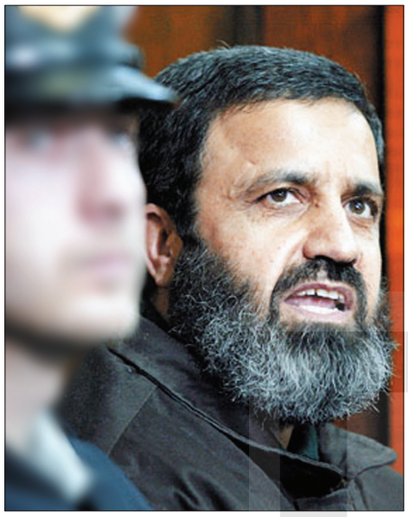

آیا این تلاش‌ها برای حزب‌الله و طایفه شیعی لبنان نگران کننده است؟

هرگز... هیچ جای نگرانی نیست. این‌ها جریاناتی ناتوانند و به هیچ وجه عامل تهدید به شمار نمی‌روند. شاید گاهی اوقات دردسر آفرین باشند اما، مایه تأسف این است که برخی هموطنان که روزگاری در سایه اشغالگران به سر برده‌اند. فرزندان‌شان به دست اسرائیلی‌ها کشته شده‌اند، اکنون با توطئه‌های آمریکا و اسرائیل همگام شوند. موضع شرم آور اتخاذ کنند و روحیه ملی گرایی و میهن دوستی را از دست بدهند.

سرنوشت و نتایج انتخابات آینده مجلس قانونگذاری لبنان را چگونه پیشبینی می‌کنید؟

سرنوشت حوزه‌های انتخابیه حزب‌الله و جنبش امل در مناطق شیعه نشین قطعی است. متأسفانه برخی جریانات داخلی و برخی محافل مطبوعاتی می‌کوشند چهره مسیحیان متحد مقاومت اسلامی را مخدوش کنند. رهبری این طایفه مسیحیان را جریان ملی آزاد به رهبری ژنرال میشل عون بر عهده دارد. این جریان در عین حال اکثریت مسیحیان لبنان را تشکیل می‌دهد. در همین حال جریانات سازشکار داخلی طرفدار آمریکا می‌کوشند چهره برخی طوایف ملی گرای اهل سنت طرفدار مقاومت اسلامی لبنان را مخدوش کنند. همه این تلاش‌ها با این هدف انجام می‌گیرد تا مخالفان دولت کنونی لبنان و طرفداران حزب‌الله و جنبش امل اکثریت کرسی‌های پارلمان آینده را در دست نداشته باشند. طوایف ملی گرای اهل سنت می‌خواهند هویت تاریخی شان را در لبنان پاس بدارند. می‌خواهند ارتباط‌شان را با جهان عرب و با آرمان فلسطین حفظ کنند. دولت کنونی لبنان و جریانات همراه او در صددند لبنان را به خط دولت‌های سازشکار و میانه رو عرب و به خط آمریکا و اسرائیل بکشانند. ■

درآمد

سید از جبهه‌های جنگ با اسرائیل دل نمی‌کند...

گفت‌وگو با یک فرمانده مقاومت اسلامی در جنوب لبنان

رزمندگان مقاومت اسلامی، شاخه نظامی حزب‌الله لبنان به‌ویژه فرماندهان آنان، چهره‌های گمنامی هستند که صادقانه و بی‌ریا جانشـــان را بر کف دستشـــان گرفته‌اند و این راه را از سه دهه پیش ادامه می‌دهند. چنانچه خواســـته باشـــید با آنان مصاحبه و یا از آنان عکس تهیه کنید، ملاحظاتی را مطرح می‌کنند که خبرنگاران را از گفت‌وگو متصرف می‌کند. به هر حال شاهد یاران با زحمت زیاد موفق شد با یکی از فرماندهان مقاومت به بهانه قدردانی از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر شهید سیدعباس موسوی به گفت‌وگو بنشیند. گوشه‌ای از خاطرات آن روزهای به یاد ماندنی را از زبان این فرمانده می‌شنویم.

اوضـــاع جبهه‌های جنگ جنوب لبنان در حیات شـــهید سیدعباس موسوی دبیرکل حزب‌الله چگونه بوده است؟

شـــهید سیدعباس موسوی همواره بر لزوم آزاد سازی نوار اشغالی جنوب لبنان از لوث وجود نظامیان رژیم صهیونیستی و مزدوران محلی آنان تأکید می‌کرد. در پرتو دستورالعمل شـــورای رهبری حزب‌الله، طرح اجرای عملیاتی برای آزاد سازی پایگاه «سجد» در نوار اشغالی تدارک دیده شد. سید در جلســـه‌ای که با فرماندهان مقاومت تشکیل داد درباره میزان آمادگی رزمی و امکانات موجود و مهمات مورد لزوم پرسش‌هایی مطرح کرد. او از فرماندهان مقاومت خواست همه گونه نیازها و امکانات تسلیحاتی برای اجرای موفقیت آمیز این عملیات فراهم شـــود تا خدای نکرده با شکست مواجه نشود. او اجازه نمی‌داد عملیات اجرا شود مگر اینکه همه امکانات مورد لزوم فراهم شده باشد.

ســـرانجام قرار شـــد عملیات روز ۱۳ ماه محرم، مطابق ۱۸ ســـپتامبر سال ۱۹۸۶ اجرا شـــود. در مدرسه روستای لویزه اطاق عملیات تشـــکیل داده بودیم. ســـیدعباس که در آن مدت هنوز به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب نشـــده بود، لباس نظامـــی بر تن داشـــت و با صدای بلند و با ســـوز و گداز دعای امام ســـجاد برای مرزداران را می‌خواند. در قرارگاه کســـی نبود که گریه نکند. سید به فرماندهان گفت که اگر عملیات موفق شود، دشمن را شکست داده‌ایم. انواع سلاح و مهمات را برای شـــروع حملـــه فراهم کرده بودیم. پیش از آغاز عملیات از من خواســـت برای حضـــار مرثیه امام حسین (ع) را قرائت کنم. سیدعباس بیش از دیگران تحت تاثیر ایـــن نوحه خوانی قرار گرفت. پس از پایان مراســـم مذهبی دعـــا و نیایش، رزمندگان یکی پـــس از دیگری با سیدعباس خدا حافظی کردند. رزمندگان مقاومت قرآن را که در دست سید قرار داشت بوسیده و از زیر آن گذشتند. یک ساعت بعد یورش برق‌آسا به پایگاه شبه نظامیان ارتش انتوان لحد مزدور ارتش رژیم صهیونیستی در محور سجد آغاز شـــد. پایگاه دقایقی بعد از لوث وجود عناصر دشمن پاکسازی شد. در نتیجه این عملیات ۱۵ تن از مزدوران به هلاکت رسیده و یک دستگاه تانک آنان منهدم شد.

از عملیات به اســـارت گرفتن دو نظامی اســـرائیلی چه اطلاعی دارید؟

پس از عملیات به اســـارت گرفتـــن دو نظامی ارتش رژیم صهیونیســـتی که روز ۱۷ فوریه سال ۱۹۸۶ میلادی انجام گرفت، ســـید با من تماس گرفت و گفت که می‌خواهد به محور دیر قانون برود، در پاسخ به او گفتم که ارتش اسرائیل در واکنش به اســـارت در آمدن دو نظامی، در این منطقه و جاده‌های اطراف آن نیرو پیاده کرده و جاده ســـاحلی صیدا ـ صور را قطع کرده‌اند ولی، سید همچنان اصرار داشت به جنوب برود و از اوضاع منطقه عملیات با خبر شود. به هر حال ناچار بودیم از دستورات ایشان اطاعت کنیم، و ساعت ۱۹ به طرف جنوب حرکت کردیم. در مسیر راه تا جنوب همه جا تاریک بـــود، و ما نیز با چراغ خاموش خودرو به راهمان ادامه دادیم. با وجودی که جاده تاریک بود و ترس و وحشت همه جا را فرا گرفته بود اما، سید در طول مسیر راه لبخند بر لب داشت، و می‌کوشید به ما روحیه دهد. در ابتدای جاده بیروت به جنوب، مأموران مســـتقر در پاسگاه ارتش از ما خواستند از رفتن به جنوب صرف‌نظر کنیم اما، ســـید استخاره گرفت و خوب آمد و دستور داد به راهمان ادامه دهیم. به محض اینکه خود را به نیروهای مقاومت در جنوب رساندیم آنان ابراز شگفتی کرده که چگونه سید در این شرایط ناامن به جنوب آمده است.

آنگاه ســـید از خودرو پیاده شد و رزمندگان شرکت کننده در عملیـــات را در آغـــوش گرفت اما، برخـــی فرماندهان مقاومت نســـبت به آمدن ســـید به منطقه عملیات اعتراض کردنـــد. چرا کـــه تا آن لحظه خبر به اســـارت در آمدن دو نظامی صهیونیست در رسانه‌ها اعلام نشده بود و فرماندهان مقاومت علاقه نداشتند محافظان همراه سید از هویت آنان آگاه شوند.

رژیم صهیونیســـتی، روز بعد و در پی این عملیات، بخش وسیعی از جنوب لبنان را آماج حملات هوایی و توپخانه‌ای خود قرار داد. اسرائیل در این حمله روستاهای دیر قانون، صریفا و شهابیه را هدف قرار می‌داد اما، سیدعباس همچنان در منطقه حضور داشـــت و رزمنـــدگان مقاومت و اوضاع جبهه‌های جنگ را ساماندهی می‌کرد. روز بعد من از ادامه حضور سید در منطقه عملیات جا خوردم و به او اعتراض کردم. اما، او همواره لبخند می‌زد، و می‌کوشـــید رزمندگان را آرام کنـــد. به یاد دارم کـــه فرماندهان مقاومت به منظور بررسی و سامان دهی اوضاع در حضور سید جلسه تشکیل دادنـــد و گمان کنم اگر حضور او نبود ما خود را گم کرده بودیم. به هرحال با رهنمودها و دیدگاه‌های سید دو جبهه دفاعی در محورهای ساحلی صریفا و شهابیه تشکیل دادیم و رزمندگان را در آن مســـتقر کردیم. ســـید در جریان این تهاجم گسترده ارتش رژیم صهیونیستی که شش روز ادامه داشـــت، مانند یک رزمنده شـــهادت طلب و ایثارگر، میان سنگرها و پایگاه‌های مقاومت در حال رفت و آمد بود و به وضعیت لوجســـتیکی آنها رسیدگی می‌کرد. او همچنین به مساجد و مراکز استقرار آوارگان جنگی سر می‌زد و با آنان به گفت‌وگو می‌نشست.

آیا در عملیات دیگری نیز شرکت داشت؟

آری، این واقعیت انکارناپذیـــر را هرگز فراموش نمی‌کنم که سید به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در ده‌ها عملیات ضد صهیونیستی حضور داشت. در عملیات محور علی الطاهر که شب جمعه نهم ژانویه سال ۱۹۸۷ میلادی اجرا شد، در اردوگاه رزمندگان در شهر نبطیه به‌سر برد. یک روز پیش از اجرای عملیات با فرمانده ابو علی رضا قرار گذاشت، و به نبطیه آمد. آمدن او به منطقه عملیات برای ما غافلگیر کننده بود. چرا که آن منطقه بسیار خطرناک بود و زیر آتش قرار داشت. وقتی عملیات تمام شد، آن منطقه زیر آتش شدید هوایی صهیونیســـت‌ها قرار گرفـــت، و یک راکت نزدیک ســـید منفجر شد اما، او می‌خندید. چرا که در این عملیات توانسته بودیم دو دستگاه تانک میرکاوای اسرائیلی‌ها را از کار بیندازیم. و آرایش نظامیان صهیونیســـت را حسابی به هم بریزیم. دشـــمن اعتراف کرد که تلفات و خسارت‌های سنگینی به پایگاه‌های ارتش انتوان لحد وارد آمده است. در

در آســـتانه برخی عملیات مســـلحانه ضد صهیونیستی، سیدعباس موسوی در میان رزمندگان حضور می‌یافت و با سخنرانی و نیایش فضای معنـــوی و روحانی برای آنان ایجاد می‌کرد. همیشه دوست داشت پیش از اجـــرای عملیـــات با رزمنـــدگان مقاومت بنشیند و از آنها بهره‌مند شود. آنان را مورد محبت قرار دهد. برای خود برنامه‌ای تنظیم کرده بود که به همه پایگاه‌ها سر می‌زد

یکی از فرماندهان مقاومت اوضاع جبهه‌های جنوب لبنان را برای دبیر کل حزب‌الله شرح می‌دهد.

نتیجه این عملیات یکی از فرماندهان عزیزمان به نام سمیر مطوط به شهادت رسید. شهادت این فرمانده سیدعباس را پریشان کرد زیرا، سمیر برای او خیلی عزیز بود و با عزیمت او به خط مقدم جبهه مخالفت می‌کرد. سید نمی‌خواست یک فرمانده توانا را از دست بدهد.

در آستانه برخی عملیات مسلحانه ضد صهیونیستی، سیدعباس موسوی در میان رزمندگان حضور می‌یافت و با سخنرانی و نیایش فضای معنوی و روحانی برای آنان ایجاد می‌کرد. همیشه دوست داشت پیش از اجرای عملیات با رزمندگان مقاومت بنشیند و از آنها بهره‌مند شود. آنان را مورد محبت قرار دهد. برای خود برنامه‌ای تنظیم کرده بود که به همه پایگاه‌ها سر می‌زد. نمی‌پذیرفت که رزمندگان به دیدار او بروند. دید معنوی خاصی نسبت به برخی رزمندگان داشت. رزمندگان شناخته بودند که هرگاه سید رزمنده‌ای را انتخاب کند و یا پیشانی او را ببوسد، آن رزمنده پس از مدتی به درجه شهادت نایل می‌شود. مانند یاسر کورانی و احمد شعیب وغسان علویه که در عملیات محورهای علمان و الشومریه به شهادت رسیدند.

سیدعباس در جریان عملیات علمان، شهید احمد شعیب را به علت بیماری یکی از برادران به فرماندهی تیم عملیاتی انتخاب کرد، شهید احمد شعیب تا آخرین لحظه زنده بود و عملیات را فرماندهی می‌کرد. و گاهی اوقات مجروحان را به پشت جبهه تخلیه می‌کرد. من به وسیله بی‌سیم می‌شنیدم که سیدعباس نیز با بی‌سیم عملیات رزمی را دنبال می‌کرد. به رزمندگان می‌گفت: «سرت را در راه خدا تقدیم کن.»

سیدعباس غیر از حضور معنوی و رهنمون سازی رزمندگان چه نقشی در محورهای عملیات بازی می‌کرد؟

حضور سید در جبهه ویژگی‌های فراوان داشت. به‌طور مثال هرگاه با رزمندگان دیدار می‌کرد، به آنان هدایای نمادین می‌داد. جزئیات و اهداف عملیات را پیش از اجرای آن جویا می‌شد. در مورد عملیات محور السویداء به تفصیل سؤال کرد و پیشنهادات و دیدگاه‌های خود را با فرماندهان در میان گذاشت. هنگامی که رزمندگان به طرف میدان رزم حرکت کردند، او در خانه‌ای در روستای عربصالیم ماند و به مرتب کردن وسایل و تجهیزات آنان پرداخت. آنان را با خواندن دعا برای سلامتی‌شان بدرقه کرد. روزی احساس کرد، یکی از رزمندگان از شدت سرما می‌لرزد. مرا صدا زد و از من خواست فکری به حال او کنم. گرچه رزمنده تأکید می‌کرد که سردش نیست و ناراحتی خاصی ندارد، اما، سید همواره مراقب وضعیت بدنی و روحی رزمنده‌ها بود و دستور می‌داد لباس‌های گرم به اندازه کافی در اختیار آنها قرار داده شود.

او بر این باور بود که تاریخ کنونی مسلمانان با تاریخ صدر اسلام پیوند خورده است. نبرد شیعیان کنونی لبنان با یهودیان غاصب سرزمین فلسطین را مانند نبرد مسلمانان صدر اسلام تعبیر می‌کرد. پایگاه‌های مقاومت اسلامی در جنوب لبنان را مانند صحنه‌های جنگ احد و بدر و خندق توصیف می‌کرد.

چه خاطره‌های شیرین دیگری از دوران حضورتان در کنار شهید سیدعباس موسوی در جبهه‌های جنگ جنوب لبنان دارید؟

خاطره‌های حضور شهید سیدعباس موسوی در پایگاه‌های مقاومت اسلامی در جنوب لبنان فراوانند، هرگاه به محورهای عربصالیم و عین بوسوار در ارتفاعات اقلیم التفاح می‌آمد علاقه داشت در این محورها به نگهبانی بپردازد. در یک شامگاه تابستانی که آسمان صاف بود، و ستاره‌های درخشان نمایان بودند، اصرار کرد از پایگاه رزمندگان در محور لویزه بازدید کند. برای عزیمت به این پایگاه یونیفورم نظامی به تن کرد. اصولاً سید خیلی علاقه داشت یونیفورم نظامی تن کند. هفت رزمنده همراه او به طرف لویزه حرکت کردند زیرا، موقعیت این پایگاه بسیار خطرناک بود و گاهی اوقات زیر آتش توپخانه دشمن قرار می‌گرفت. در مسیر راه پای سید با سنگ برخورد کرد و به زمین افتاد. او از زمین بلند شد و گفت: «باید از عمرم گله کنم». اصرار داشت راهش را ادامه دهد. به او گفتم اگر اجازه دهید برگردیم. سید در پاسخ گفت، آیا قصد دارید درد سر ایجاد کنید؟ به او گفتم که هرگز چنین تصمیمی نداریم او در جواب گفت پس به راهمان ادامه دهیم. مسیر راه کوهستانی روستای عربصالیم تا پایگاه لویزه را سه ساعته پیمودیم، چون آهسته حرکت می‌کردیم. میان راه پوزش خواست که ما را خسته کرده است. به او گفتم منظورتان چیست؟ او گفت شما احساس من را درک نمی‌کنید. به شوخی به من گفت آنچه برای من اهمیت دارد، این است که عینک طبی او بر زمین نیفتند. با تمام مشکلات مسیر سنگلاخی، همواره با رزمنده‌ها شوخی می‌کرد و می‌خندید. رزمنده‌های پایگاه لویزه منتظر ما بودند. سید آن شب شاد و خندان بود و می‌خواست دعای توسل بخواند اما، فرماندهان اجازه ندادند شمع روشن کنیم. پس از قرائت دعای توسل مسئولان پایگاه گفتند که برای صرف شام می‌خواهند از ما پذیرایی کنند. سید گفت که می‌خواهد در کنار رزمندگان ماست چکیده و زیتون و چای صرف کند. سفره را پهن کردند و سید با دستان خود برای رزمندگان لقمه می‌گرفت. شب به یادماندنی و زیبایی را گذراندیم. رزمندگان از اینکه سیدعباس موسوی شبی را در کنار آنان گذرانده خیلی شاد و خوشحال بودند.

این دید و بازدیدها چه تاثیری بر روحیه رزمندگان داشت؟

شک ندارم که بازدیدهای سیدعباس از قرارگاه‌ها و پایگاه‌های رزمندگان مقاومت اسلامی در جنوب لبنان تأثیر ژرفی بر روحیه و بالا بردن میزان آگاهی آنان بر جای

مسئولان حزب‌الله پیشتر به فرماندهان مقاومت اعلام کرده بودند که امام خمینی (ره) سفارش کرده‌اند که به شدت مراقب جان آقای سیدعباس موسوی باشیم. به همین دلیل سعی می‌کردیم از نزدیک شدن سید به خطوط مقدم جبهه جلوگیری کنیم. اما، او همواره اصرار داشت در برخی عملیات شرکت کند

می‌گذاشت؟ در آن روزگار سید اولین روحانی عمامه به سر بود که از پایگاه‌های مقاومت بازدید به عمل می‌آورد و به اوضاع آنها رسیدگی می‌کرد. رزمندگان با شور و شوق فراوان به استقبال سید می‌آمدند و اطراف او را می‌گرفتند. سید میان آنان می‌نشست و به آنها می‌گفت که نسبت به حضور آنها در سنگرهای عزت و شرف و دفاع از میهن عزیزشان در برابر تجاوز گری دشمن صهیونیستی غبطه می‌خورد. او می‌گفت، چرا من نباید همیشه میان شما باشم. دوست دارم همواره میان شما باشم.

سید یک بار دیگر از پایگاه لویزه بازدید کرد. در مسیر راه با سنگ‌های کوهستانی برخورد کرد و از انگشت او خون جاری شد. او به همراهان گفت که حتماً گناهی مرتکب شده که باعث این حادثه شده است. او خطاب به رزمندگان گفت، هر کسی در جبهه‌های نبرد حق و باطل مجروح شود، اولین قطره خونی که از او بریزد، خدا گناهان او را می‌بخشد. در آن بازدید از بحران خاورمیانه و چگونگی آغاز کشمکش اعراب و اسرائیل بحث کرد و رزمندگان را به مقاومت و پایداری در برابر دشمن فراخواند. آنگاه سید مشکلات و کمبودهای رزمندگان را جویا شد تا برای مرتفع نمودن آن تلاش کند. در این بازدید با رزمندگان نماز جماعت بجای آورد، و برای سلامتی و پیروزی آنان به درگاه خداوند متعال دعا کرد. در پایان از او پرسیدم آیا ناهار میل دارد؟ او پرسید ناهار چه دارید؟ گفتم کنسرو تن ماهی و «مجدره» (یک نوع غذای سنتی لبنانی) داریم اما، به صرف سالاد اکتفا کرد.

مسئولان حزب‌الله پیشتر به فرماندهان مقاومت اعلام کرده بودند که امام خمینی (ره) سفارش کرده‌اند که به شدت مراقب جان آقای سیدعباس موسوی باشیم. به همین دلیل سعی می‌کردیم از نزدیک شدن سید به خطوط مقدم جبهه جلوگیری کنیم. اما، او همواره اصرار داشت در برخی عملیات شرکت کند و به‌رغم مسایل امنیتی و محدودیت‌هایی که برای رزمندگان مقاومت وجود داشت، از نزدیک از اوضاع و احوال مجاهدان آگاهی یابد.

به‌طور مثال، سید یک شب پیش از آغاز عملیات مسلحانه در محور تومات نیحا بیمار شد اما، به‌رغم تب شدید و سرماخوردگی میان رزمندگان حضور یافت، و پس از خواندن دعا و نیایش برای سلامتی رزمندگان، آنان را بدرقه کرد. او افسوس می‌خورد که چرا نمی‌توانست در عملیات ضد صهیونیستی شرکت کند.

شبی در قرارگاه مرکزی پایگاه کفر ملکی در تراس آپارتمانی نشسته بودیم. در فاصله چند کیلومتری پایگاه اسرائیلی بصلیا در برابر تراس قرار داشت. تعدادی از فرماندهان مقاومت دور سید حلقه زده بودند. من نیز عمامه سیاه او را می‌بستم. او روی کاناپه نشسته بود و ضمن خیره شدن به پایگاه نظامی اسرائیلی‌ها، مسایل سیاسی و نظامی روز را تجزیه و تحلیل می‌کرد. سپس رو کرد به فرماندهان مقاومت و به آنان گفت: باید کاری کنیم تا دشمن که سرزمین‌مان را اشغال کرده در منطقه احساس آرامش و راحتی نکند. رزمندگان به او قول دادند که همین کار را خواهند کرد. ■

• درآمد

شهید سیدعباس موسوی تنها متعلق به مردم لبنان نبود. او در راه آزادی همه ملت‌های تحت ستم و مستضعفان جهان به جهاد برخاست و جانش را نیز در این راه گذاشت. مسلمان و مسیحی، عرب و عجم او را می‌شناختند و مبارزات بر حق او را می‌ستودند. الیاس مطران شخصیت مسیحی و عضو تریبون وحدت ملی لبنان در این گفت‌وگو دیدگاهش را درباره ابعاد شخصیتی سیدعباس موسوی بیان می‌کند.

گفت‌وگوی شاهد یاران با الیاس مطران عضو تریبون وحدت ملی لبنان

سید پرچمدار آزادی مسجدالاقصی و همه اماکن مقدس فلسطین...

جنابعالی به‌عنوان یک شخصیت مسیحی لبنان عملکرد شهید موسوی در دوران تصدی مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بی‌تردید، روحانیون مسلمان و مسیحی لبنان هرگز اندیشه‌ها و دیدگاه‌های شهید سیدعباس موسوی را در حوزه‌های دینی و فلسفی و فلسفه ادیان، و نیز در زمینه مخالفت با برخی پدیده‌های فکری که امروزه به نام دین، چهره اسلام اصیل را خدشه دار می‌کنند، فراموش نخواهند کرد. من معتقدم که محافل مسیحی- صهیونیست امریکا از این پدیده‌های افراطی حمایت می‌کنند. بر این واقعیت تاکید می‌کنم که سیدعباس موسوی، این رهبر فرزانه در دوره تصدی مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله همواره می‌کوشید با سخنرانی‌های شیوا، ژرف و دلنشین خود، اوضاع اجتماعی و سیاسی لبنان را سامان دهد، و در این زمینه نقش مؤثر و اساسی ایفا نمود.

او ضمن اینکه انسانی بسیار فروتن بود و هرگز خودنمایی را دوست نداشت اما، در عین حال از لحاظ دینی و سیاسی و جهان بینی، انسانی دور نگر و ژرف اندیش بود. رفتارش بسیار ساده و خودمانی بود و از تکبر و فخر فروشی پرهیز می‌کرد. اخلاق و رفتار او در مقایسه با همه سیاست‌مداران و دولتمردان لبنانی که در آن دوره می‌زیسته‌اند منحصر به فرد بود و با همگی آنان تفاوت کلی داشت.

سید شهید زمانی که در مقام دبیرکلی حزب‌الله قرار گرفت، عملیات مقاومت در برابر اشغالگران صهیونیست در جنوب لبنان دگرگون شد و روند صعودی به خود گرفت زیرا، شخصیت منحصر به فرد سید به گونه‌ای بود که شرح وظایف نهادهای حزب‌الله را از یکدیگر جدا کرد. تا وظایف و مسئولیت‌های هر کدام از نهادها با یکدیگر تداخل پیدا نکنند و هر نهادی مسئولیت خود را به نحو مطلوب به سر انجام برساند. به‌طور مثال فعالیت‌های حوزه مقاومت را از حوزه‌های اجتماعی و سیاسی جدا کرد. در زمان او پیکار سیاسی روی مسایل دینی اثر منفی بر جای نمی‌گذاشت. عملکرد دینی نیز بر پیکار سیاسی حزب‌الله اثر منفی نداشت. همه این برنامه‌ها در راستای تقویت جایگاه حزب‌الله صورت گرفت و در نتیجه، دستاوردهای چشمگیری به ارمغان آورد که در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ به روشنی شاهد آن بودیم. اکنون سیدحسن‌نصرالله دبیرکل حزب‌الله این راه و روش را دنبال می‌کند اما، بی‌تردید شالوده این راهکار در زمان آن سید شهید پایه گذاری شده است.

از شهادت سیدعباس موسوی ۱۷ سال گذشت! اکنون اوضاع لبنان را در غیاب آن شهید بزرگ چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به‌رغم گذشت این مدت زمان طولانی از شهادت سیدعباس موسوی بی‌تردید احساس می‌کنم که او همچنان میان ما زنده و حاضر است. تحلیل‌ها و پیشگویی‌های او کاملا تحقق یافته است. اگر امروزه سخنرانی‌های گذشته او را بازبینی کنیم، احساس می‌کنیم که گویی او از وقوع برخی حوادث آینده باخبر بوده است. اوضاع و تحولات را به گونه‌ای تجزیه و تحلیل می‌کرد که گویی امروز در میان ما است.

به‌طور مثال اگر به مسئله جمع‌آوری اسلحه شبه نظامیان جنگجوی وابسته گروه‌های متخاصم در واپسین روزهای جنگ داخلی لبنان نگاه کنیم، او در سخنرانی‌های آن روز خود میان سلاح مقاومت ضد صهیونیستی و سلاح شبه نظامیان شرکت کننده در جنگ‌های داخلی تفاوت قایل بود. سلاح مقاومت را برای دفاع از مردم جنوب لبنان سلاحی سالم و شریف در برابر تجاوز گری مستمر دشمن صهیونیستی و آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی می‌خواند. سید شهید نقش مهمی در تبیین اهداف واقعی سلاح مقاومت در مقایسه با سلاح دیگران ایفا کرد. گویی که او قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ارتباط با خلع سلاح حزب‌الله و یا کنفرانس‌های سازش که هر چند مدت یک‌بار برپا می‌شود را پیش‌بینی کرده بود. نکته قابل توجه این است که او در سال‌های آخر حیات خود، موضوع بخش اشغالی کشتزارهای شبعا در مرز فلسطین اشغالی را مطرح نمود و بر لبنانی بودن این سرزمین و بر لزوم تلاش برای آزاد سازی آن تأکید کرد که بسیاری از محافل لبنانی نیز با این طرح سیدعباس موسوی اعلام همبستگی کردند. زیرا، رژیم صهیونیستی و برخی محافل بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد در آن مرحله کوشیدند تا هویت و موقعیت لبنانی منطقه اشغالی شبعا را نادیده بگیرند و آن را در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد گنجاندند. امروزه نیز شاهدیم که برخی محافل داخلی و خارجی می‌کوشند درباره هویت لبنانی کشتزارهای

او ضمن اینکه انسانی بسیار فروتن بود و هرگز خودنمایی را دوست نداشت اما، در عین حال از لحاظ دینی و سیاسی و جهان بینی، انسانی دور نگر و ژرف اندیش بود. رفتارش بسیار ساده و خودمانی بود و از تکبر و فخر فروشی پرهیز می‌کرد. اخلاق و رفتار او در مقایسه با همه سیاست‌مداران و دولتمردان لبنانی که در آن دوره می‌زیسته‌اند منحصر به فرد بود و با همگی آنان تفاوت کلی داشت

شبعا شک و تردید القاء نمایند، و چه بسا مرحوم سیدعباس موسوی از آن روز در برابر این توطئه‌ها ایستادگی کرد.

جنابعالی عضو کمیته دفاع از مردم فلسطین و مبارزه با برنامه‌های عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی هستید. نقش شهید موسوی در تلاش‌های همه‌جانبه برای آزاد سازی فلسطین را چگونه می‌بینید؟

همه می‌دانند که سیدعباس موسوی علاوه بر اینکه رهبری حزب‌الله و مقاومت اسلامی لبنان را بر عهده داشت. مسئولیت دفاع از آرمان فلسطین، و حقوق ملت فلسطین و لزوم تلاش برای آزادی همه سرزمین‌های اشغالی فلسطین را که میان دریای مدیترانه و رود اردن واقع شده بر عهده گرفته بود. او معتقد بود که مسجد الاقصی و بیت‌المقدس و همه اماکن مذهبی شهر قدس و سرتاسر سرزمین‌های اشغالی متعلق به فلسطینی‌هاست. سیدعباس همواره این موضع اصولی را در سخنرانی‌های خود، در همایش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی، تظاهرات و گردهمایی‌های که در اماکن گوناگون برگزار می‌شد بیان می‌کرد. در آن دوره که در کمیته قومی- عربی مبارزه با عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی عضویت داشتم، به یاد دارم که سید در برخی جلسات این کمیته شرکت می‌کرد، و درباره عواقب عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی هشدار می‌داد. او همچنین اعراب را از پیامدهای کنفرانس سازش مادرید برحذر می‌داشت. گویی که او می‌دانست که توطئه‌هایی برای به سازش کشاندن دولت‌های عرب در کار است. بنابر این شهید موسوی با سخنرانی در تظاهرات و گردهمایی‌های مردمی، همه طرح‌های سازش کارانه از جمله چشم پوشی از ۸۵ درصد از سرزمین‌های فلسطین و مخالفت با بازگشت پناهندگان فلسطینی به میهن‌شان و اندیشه مذاکره با دشمن صهیونیستی را به شدت محکوم کرد.

همه می‌دانند که سیدعباس موسوی علاوه بر اینکه رهبری حزب‌الله و مقاومت اسلامی لبنان را بر عهده داشت. مسئولیت دفاع از آرمان فلسطین، و حقوق ملت فلسطین و لزوم تلاش برای آزادی همه سرزمین‌های اشغالی فلسطین را که میان دریای مدیترانه و رود اردن واقع شده بر عهده گرفته بود. او معتقد بود که مسجد الاقصی و بیت‌المقدس و همه اماکن مذهبی شهر قدس و سرتاسر سرزمین‌های اشغالی متعلق به‌فلسطینی‌هاست.

رفتار سید چگونه بود؟

سیدعباس به‌رغم دورنگری و دیدگاه‌های استراتژیک و به‌رغم همه ویژگی‌هایی که داشت، انسانی فروتن بود و به مردم عشق می‌ورزید، و همواره میان آنان می‌نشست و به مشکلات آنان رسیدگی می‌کرد. او به روشنی مشکلات جامعه را تشخیص می‌داد، و آن را رسیدگی می‌کرد. گذشت زمان ثابت کرد که تشخیص و درمان او درست بوده است. به‌طور مثال همه مخالفت‌هایی که در دوران سید شهید با روند سازش به عمل آمده بود، امروزه نشان داد که سیدعباس یکی از اولین کسانی بود که هرگونه سازش را مردود می‌دانست. شکست روند سازش نیز درستی دیدگاه‌های او را ثابت کرده است. به هر حال می‌توان گفت که مسئولیت‌های سنگین و جایگاه و موقعیت او هیچ تاثیری بر منش متواضعانه او نداشته است. او به‌رغم انبوه فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی یک انسان مهربان، ساده و خوش برخورد بود و هیچ دوگانگی در شخصیت فروتن و ساده و شخصیت سیاسی و اجتماعی او دیده نمی‌شد.

شهید موسوی در آخرین سال جنگ داخلی به دبیرکلی حزب‌الله انتخاب شد. نقش او در زمینه برقرار صلح و ثبات در جامعه لبنان چگونه بوده است؟

شهید سیدعباس موسوی در یک مرحله انتقالی و حساس به‌عنوان شخصیتی الگو و پیشگام در صحنه سیاسی لبنان ظاهر شد. در دوره‌ای که او به دبیرکلی حزب‌الله برگزیده شد، جنگ داخلی لبنان متوقف و این کشور وارد مرحله تلاش برای برقراری صلح داخلی و همزیستی مسالمت آمیز شد. در همان مرحله عملیات مقاومت ضد صهیونیستی در نوار اشغالی جنوب لبنان از نظر کیفی و کمی ابعاد تازه‌ای به خود گرفت، و به طرز چشمگیری گسترش یافت، و مورد استقبال افکار عمومی جهان عرب قرار گرفت. یکی دیگر از شاخص‌های این دوره همسویی و همگرایی نیروهای مخالف طرح‌های صهیونیستی و امریکایی در منطقه با مقاومت لبنان بود که شهید سیدعباس نقش برجسته و محوری در این همسویی ایفا کرد. فراموش نکنیم که مقاومت با برخورداری از پشتیبانی اعراب و مسلمانان در شیوه عملیات مقاومت ضد صهیونیستی تحول کیفی ایجاد کرد.

در ارتباط با پشتیبانی از آرمان فلسطین و انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی، شهید موسوی در بسیاری از همایش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی شرکت کرد و در گفت‌وگو با اندیشمندان بزرگ و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، ابعاد و پیامدهای اجلاس مادرید را برای آنان تشریح کرد. این تلاش‌ها در شرایطی صورت گرفت که زمزمه برپایی کنفرانس مادرید و گفت‌وگوهای سازش در اسلو به گوش می‌رسید. شهید موسوی در چنین شرایطی و به منظور رویارویی با گفت‌وگوهای سازش به رزمندگان مقاومت دستور داد دامنه عملیات کوبنده‌شان را بر پیکر دشمن صهیونیستی گسترش دهند، و با انجام عملیات کیفی، آسیب جدی بر نظامیان آن رژیم وارد کنند که در نتیجه این عملیات برخی از پایگاه‌های اشغالگران در نوار مرزی جنوب لبنان آزاد شد.

بی‌تردید این عملیات مردم لبنان و ملت‌های منطقه را شگفت‌زده کرد. برای مردم لبنان غیر منتظره بود. مردم می‌گفتند این انسان آرام، فروتن و بی‌ادعا چگونه توانسته در یک مدت کوتاه این دستاوردها را برای مقاومت رقم بزند، و در عملیات مقاومت تحول کیفی ایجاد کند؟ او در عین حال با احزاب و سازمان‌های گوناگون سیاسی لبنان از جمله جریانات اسلامی و ملی روابط دوستانه برقرار کرد، که تا پیش از او چنین روابطی وجود نداشته و یا معمول نبوده است.

حزب‌الله در دوران دبیرکلی شهید موسوی چه خدماتی به مردم ارائه داد؟

در حقیقت ارائه خدمات اجتماعی از سوی حزب‌الله به مردم محروم لبنان از زمان شهید سیدعباس موسوی آغاز شد. در زمستان سال ۱۹۹۱ هنگامی که منطقه بقاع با سرمای شدید و یخبندان مواجه شد. ماشین امداد رسانی حزب‌الله به کمک مردم محروم منطقه شتافت. در آن زمستان سرد سیر و پر برف و باران، کاری از دست دولت لبنان ساخته نبود. هنگامی که سرما به بسته شدن راه‌های ارتباطی و قطع شبکه‌های آب و برق منجر شد، سیدعباس ضمن انتقاد از ناتوانی و بی‌تفاوتی دولت، خطاب به مردم گفت که ما با مژه‌های چشمان‌مان به شما خدمت می‌کنیم. او این شعار را به واقعیت تبدیل کرد، و با امداد و کمک رسانی به موقع حزب‌الله مردم را از سرمای شدید نجات داد. مردم شهر بعلبک و روستاهای اطراف آن دست‌های پر مهر و محبت سیدعباس موسوی را فراموش نمی‌کنند. گمان کنم دعای خیر آنان در دفتر اعمال او جاودان خواهد ماند.■

■ یکی از سمینارهای مسئولان احزاب اسلامی و مسیحی لبنان.

درآمد

او ثمره‌ای از دستاوردهای امام موسی صدر بود...

گفت‌وگوی شاهد یاران با لیلا موسوی، خواهر شهید سیدعباس موسوی

معمولاً دوران نوجوانی که در ساختار فکری و عملی و سرنوشت انسان نقش تعیین‌کننده دارد خاطرات فراوانی نیز در بردارد. لیلا موسوی که مدت زمانی در کنار برادرش می‌زیسته برخی خاطرات دوران نوجوانی سید را در این گفت‌وگو بازگو می‌کند:

اگر موافق باشید، از کودکی شهید سیدعباس موسوی آغاز و از آن دوران بگویید؟

به نام خداوند بخشنده مهربان، در حقیقت من از دوران کودکی، رفتار و کردار شهید سیدعباس موسوی را شاهد بوده‌ام، او از کودکی، هوشیار و تیزهوش بود، و این تیز هوشی در مراحل دبستان و دبیرستان و در رشته ریاضیات به روشنی تجلی یافت. نظر به استعدادها و توانمندی‌هایی که از او بروز می‌کرد، مدیریت مدرسه همواره او را به شدت تشویق می‌کرد. در مراسم و جشن‌ها که در مناسبت‌های گوناگون ملی و مذهبی برگزار می‌شد، مدیریت مدرسه ایفای نقش‌های آموزنده و رهبری گروه‌های نمایش را به او واگذار می‌کرد.

در سال‌های نوجوانی رفتار او چگونه بود؟

همان‌گونه که می‌دانید سیدعباس در زمانی متولد شد که لبنان در شرایط اقتصادی و اجتماعی سخت و طاقت‌فرسا به‌سر می‌برد. در آن برهه کار و اشتغال به سختی به‌دست می‌آمد. به ویژه در مناطق دورافتاده و روستاهای محروم منطقه بقاع. پدرش ناچار بود برای اشتغال و کسب درآمد به کویت برود، تا آینده فرزندانش را تأمین کند. پدر سیدعباس پس از دست و پا کردن مقداری سرمایه از سفر به کویت خودداری کرده و در سال ۱۹۵۸ خانواده خود را به بیروت و در محله فقیرنشین الشیاح منتقل کرد. پدر در این محله مغازه خواربار فروشی دست‌وپا کرده و در آن مشغول کار شد. فرزندان از جمله سیدعباس که سومین فرزند خانواده بود نیز پس از مراجعت از مدرسه روزی چند ساعت به پدر کمک می‌کردند. او مانند سایر بچه‌ها و نوجوانان هم سن و سال خود نبود که معمولاً اوقات فراغت را به بازی و سرگرمی می‌گذرانند نبود. هرگاه صدای اذان از بلندگوهای مساجد محل بلند می‌شد، درب مغازه را قفل می‌کرد و به مسجد می‌شتافت. چرا که او در یک خانواده مذهبی به دنیا آمده‌بود. به یاد دارم هنگامی که یکی از دوستانش قصد داشت مراسم مذهبی در خانه‌اش برگزار کند، از مادرم تقاضا کرد، فرش خانه را به دوستش به امانت بسپارد.

چه شد که سیدعباس به فراگیری علوم حوزوی روی آورد؟

شهید سیدعباس از سنین نوجوانی اصرار داشت به رزمندگان فلسطینی بپیوندد و از آرمان فلسطین دفاع کند. به همین منظور با انقلابیون فلسطینی آشنا شد، و او را به یک اردوگاه آموزشی منتقل کردند. هنگام تمرین نظامی از بالای یک بلندی به پایین پرت شد، و پای راست او شکست. وقتی پدرم از این حادثه آگاه شد، بیدرنگ او را به بیمارستان انتقال داد، و درمان او مدتی طول کشید. روزی که از بیمارستان مرخص شد، پدرم او را همراه خود به منزل یکی از دوستانش در محله اوزاعی در جنوب بیروت برد. آن روز همه اعضاء انجمن هاشمی در آن منزل جمع شده‌بودند تا با امام موسی صدر ملاقات کنند. امام صدر از پدرم پرسید که چرا پای این بچه شکسته‌است؟ پدرم ماجرا را شرح داده و امام صدر لبخندی زد و از سیدعباس پرسید: پسرم، تو تنها ده سال سن داری! از قضیه فلسطین چه می‌دانی؟ سیدعباس در پاسخ گفت: فلسطینی‌ها مردمی مظلوم هستند که به زور از سرزمین خود رانده شده‌اند. زندگی سختی را در اردوگاه‌ها می‌گذرانند و دنیا نیز فریاد آنها را نمی‌شنود. فلسطینی‌ها باید به قدس، خانه و سرزمین خود بازگردند.

امام صدر پرسید: فلسطینی‌ها چگونه می‌توانند به سرزمین خود بازگردند؟

برادرم گفت: از راه جهاد!

امام صدر دوباره لبخندی زد. گفت: پسرم، تو تنها ده سال داری، چگونه می‌خواهی جهاد کنی؟

برادرم پاسخ داد: انشاءالله آموزش‌های نظامی را یاد خواهم گرفت. یک جنگجوی واقعی خواهم شد و همراه سایر رزمندگان عازم فلسطین خواهیم شد تا به طور دست‌جمعی قدس را آزاد کنیم!

امام صدر در پایان آن جلسه به پدرم خاطرنشان کرد که سیدعباس یک نوجوان عادی نیست و شایسته است درس بخواند. ایشان به پدرم پیشنهاد کرد تا او را در فرصت مناسب برای تحصیل علوم دینی به حوزه علمیه صور بفرستد. پدرم نیز همین کار را کرد. این‌گونه بود که سیدعباس، زمانی که حدود چهارده سال داشت، به شهر صور رفت تا تحصیلات علوم دینی را در حوزه علمیه امام صدر آغاز کند.

بنابراین، می‌توان گفت که روابط شهید سیدعباس موسوی با امام صدر با این دیدار آغاز شد؟

در حقیقت، پدرم از جمله کسانی بود که از اولین سال ورود امام صدر به لبنان، با ایشان ارتباط برقرار کرد. دلایل این ارتباط این است که پدرم در «انجمن هاشمی» که زیر نظر امام صدر فعالیت می‌کرد، عضویت داشت. پدرم هفته‌ای چند بار در بیروت و صور و سایر مناطق لبنان در برنامه‌های سیاسی و فرهنگی امام موسی صدر شرکت می‌کرد. سیدعباس، از این طریق با شخصیت و اندیشه‌های امام موسی صدر آشنا شد. چرا که پدرم در برخی جلسات سیدعباس را نیز همراه خود می‌برد و او این‌گونه از نزدیک نیز با امام صدر آشنا شد.

تحصیلات سیدعباس در آن حوزه چقدر طول کشید؟

سیدعباس حدود دو سال در حوزه علمیه شهر صور درس خواند، و همانجا به دست امام صدر معلم شد. هم اکنون عکسی در خانه داریم که صحنه عمامه گذاشتن امام صدر بر سر سیدعباس را نشان می‌دهد.

سیدعباس پس از اتمام آن دوره دو ساله چه کرد؟

پس از آنکه دوره دو ساله سیدعباس به پایان رسید، امام صدر به او گفت که وقت آن رسیده تا به نجف‌اشرف برود و تحصیلات خود را در آنجا زیر نظر پسر عموی ایشان آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر ادامه دهد. امام صدر در این خصوص موافقت پدرم را کسب کرد. و سیدعباس این‌گونه عازم نجف‌اشرف شد. او به محض ورود به حوزه علمیه نجف‌اشرف، خود را به آقای سیدمحمدباقر صدر معرفی کرد. و آقای صدر مسئولیت نظارت مستقیم بر زندگی و تحصیلات سیدعباس در نجف‌اشرف را بر عهده گرفت. البته محبت سیدعباس خیلی زود در دل آقای سیدمحمدباقر جای گرفت، و او به یکی از شاگردان خاص و نزدیک آن بزرگوار تبدیل

> **شهید سیدعباس از سنین نوجوانی اصرار داشت به رزمندگان فلسطینی بپیوندد و از آرمان فلسطین دفاع کند. به همین منظور با انقلابیون فلسطینی آشنا شد، و او را به یک اردوگاه آموزشی منتقل کردند. هنگام تمرین نظامی از بالای یک بلندی به پایین پرت شد، و پای راست او شکست**

شد.

شهید سیدعباس چند سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد؟

حدود هشت سال.

روابط ایشان در آن دوره هشت ساله با امام صدر چگونه بود؟

سیدعباس در مدت هشت سالی که در نجف‌اشرف به‌سر می‌برد، مانند سفیر فوق‌العاده میان امام موسی صدر و آقای سیدمحمدباقر صدر در حرکت بود. هر سال در فصل تابستان به لبنان می‌آمد، تا ضمن دیدار با خانواده، امام صدر را نیز از اخبار آقای سیدمحمدباقر صدر آگاه سازد، و اخبار ایشان را نیز به آقای سیدمحمدباقر صدر انتقال دهد. چند بار هم به طور مخفیانه به لبنان آمد تا اخبار دستگیری‌ها و فشار بعثی‌ها بر شیعیان عراق را به امام صدر منتقل کند. چرا که مطبوعات و رسانه‌های عراق همه خاموش بودند، و اخبار عراق به خارج از کشور راه نداشت. هیچ کسی در دنیا نمیدانست که بعثی‌ها چگونه مردم عراق و حوزه علمیه نجف را زیر شدیدترین فشارها قرار داده‌اند. آقای سیدمحمدباقر صدر به همین جهت سیدعباس را به طرف امام صدر اعزام می‌کرد تا از طریق ایشان، افکار عمومی دنیا را آگاه سازد.

آیا خاطره خاصی از این نوع سفرها به یاد دارید؟

آری. یادم هست در یکی از سال‌ها، که مردم در ایام سوگواری سالار شهیدان امام حسین(ع) از شهر نجف‌اشرف با پای پیاده رهسپار کربلا می‌شوند، در آن سال ارتش حزب بعث با هواپیما، تانک و توپ به عزاداران حسینی حمله‌ور شده و شمار زیادی از مردم را به خاک و خون کشیدند. سیدعباس پس از آن حادثه بلافاصله مخفیانه به لبنان آمد تا امام صدر را از شرایط عراق مطلع سازد.

آیا از محتوای نامه‌هایی که میان امام صدر و شهید صدر رد و بدل می‌شد، اطلاعی دارید؟

همین اندازه می‌دانم که سیدعباس گاهی اوقات تنها برای چهل و هشت ساعت به لبنان می‌آمد، تا برای امام صدر نامه‌ای بیاورد یا نامه ایشان را به نجف ببرد. این نوع اقدامات سیدعباس محرمانه بودند و ما نیز هیچ‌گاه از جزئیات آنها مطلع نشدیم.

آیا سیدعباس میان امام موسی صدر و امام خمینی نیز پیام یا نامه رد و بدل کرده‌است؟

تنها همین‌قدر می‌دانم که سیدعباس چند بار مخفیانه در نجف به منزل امام خمینی رفت تا پیام‌هایی از امام صدر یا آقای سید محمد باقر صدر به آن بزرگوار منتقل کند. بیشتر از این اطلاعی ندارم.

چه شد که سیدعباس هشت سال در نجف ماند و چرا به‌طور ناگهانی به لبنان بازگشت؟

در حقیقت سیدعباس خود مایل نبود نجف را ترک کند. آنطور که او برای ما تعریف کرد، این آقای سیدمحمدباقر صدر بود که به ایشان تکلیف کرده‌بود، هرچه سریع‌تر و بی سروصدا نجف را ترک کند. او در صدد تهیه بلیط هواپیما برآمده‌بود. اما، هواپیمایی که آن روز بغداد را به مقصد بیروت ترک می‌کرد، جز در قسمت مسافران درجه یک، جا نداشت. طبیعتاً بهای بلیط درجه یک نیز خیلی گران بود. با این حال آقای سیدمحمدباقر صدر که از توطئه صدام بر جان سیدعباس نگران بود، هزینه بهای بلیط را پذیرفت، و برادرم همان روز عراق را ترک کرد. یادم هست که او پس از ورود به بیروت بیدرنگ به منزل امام صدر رفت تا ایشان را از وقایعی که در نجف می‌گذشت آگاه کند.

آیا سیدعباس پس از آن، دیگر به نجف برنگشت؟

خیر. از آن پس به نجف بازنگشت.

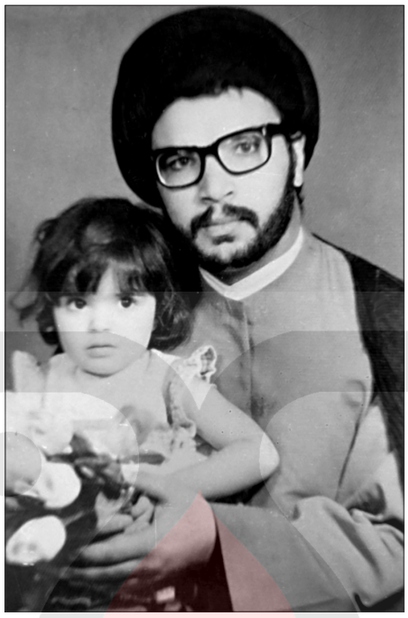

به یاد دارم سیدعباس به تنهایی با آن پرواز به لبنان آمد، همسرش ام‌یاسر و دخترش سمیه در نجف مانده‌بودند. آقای سیدمحمدباقر صدر از قبل با سیدعباس موسوی هماهنگ کرده‌بود که امکان بازگشت یا عدم بازگشت او را به نجف طی یک نامه رمزدار اطلاع دهد. کلمه رمز آنها عبارت بود (سمیه مریض است). وجود این عبارت در نامه به معنی این است که شرایط عراق نامناسب است و سیدعباس از بازگشت به نجف‌اشرف خودداری کند. به این دلیل سیدعباس در لبنان ماندگار شد، و خانواده‌اش چند روز بعد به او پیوستند.

سیدعباس در چه سالی به لبنان بازگشت؟

اوایل سال ۱۹۷۸، چند ماه پیش از ربوده‌شدن امام صدر.

سیدعباس در مدت هشت سالی که در نجف‌اشرف به‌سر می‌برد، مانند سفیر فوق‌العاده میان امام موسی صدر و آقای سیدمحمدباقر صدر در حرکت بود. هر سال در فصل تابستان به لبنان می‌آمد، تا ضمن دیدار با خانواده، امام صدر را نیز از اخبار آقای سیدمحمدباقر صدر آگاه سازد

آیا همکاری سیدعباس با امام موسی صدر پس از بازگشت به لبنان ادامه یافت؟

وقتی سیدعباس تصمیم گرفت در لبنان بماند، به امام صدر پیشنهاد کرد با همکاری یکدیگر در شهر بعلبک حوزه علمیه دایر کنند. تا طلاب لبنانی فراری از حوزه نجف اشرف بتوانند دروس خود را در آنجا ادامه دهند. امام صدر از این پیشنهاد استقبال کرد، و حوزه امام منتظر با تشریک مساعی آن دو در شهر بعلبک تأسیس شد. اخذ مجوز از دولت و همچنین تأمین مالی حوزه بر عهده امام صدر بود و مدیریت و رسیدگی به امور حوزه و تدریس در آن بر عهده سیدعباس قرار گرفت.

فعالیت حوزه امام منتظر در چه ماهی از سال ۱۹۷۸ آغاز شد؟

تا آنجا که به یاد دارم، آغاز کار حوزه علمیه امام منتظر پیش از ارتحال مادرم بود. روز هفتم ژوئن سال ۱۹۷۸ مراسم چهلمین روز درگذشت مادرم در شهر نبی شیث برگزار شد و امام صدر آن روز برای آخرین بار به شهر نبی شیث آمد و در مراسم چهلم مادرم شرکت و سخنرانی کرد. حدود دو ماه بعد ایشان عازم لیبی و در آنجا ربوده شد.

چه تعداد طلبه در آن حوزه درس می‌خواندند؟

در آغاز کار فقط شانزده طلبه سرگرم تحصیل علوم دینی بودند. تا آنجا که به یاد دارم، آقایان سید حسن نصرالله، شهید شیخ علی کریم، شیخ حسن یاسین و شیخ محمد خاتون در این حوزه درس خواندند.

آیا امام موسی صدر هم در آن حوزه تدریس می‌کردند؟

خیر به این دلیل که ایشان وقت نداشتند. امام صدر مجوز تأسیس حوزه را از دولت گرفتند. سپس محلی برای آن اجاره کردند و امکانات مادی اولیه مورد نیاز را فراهم نمودند. آقای سید محمد باقر صدر نیز در راه‌اندازی حوزه کمک کردند. یادم هست که سیدعباس چند روز قبل از شهادت سید محمد باقر صدر آخرین مبلغی را که ایشان برای احداث حوزه حواله کرده بودند، دریافت نمود.

آیا سیدعباس در فعالیت‌های جهادی و مبارزات سیاسی نیز با امام صدر همکاری داشت؟

آری. سیدعباس از ابتدای تأسیس حوزه علمیه به اتفاق شانزده طلبه در یکی از دوره‌های آموزش نظامی‌جنبش امل شرکت کرد. آن دوره در اردوگاه جنتا در منطقه بقاع برگزارشد. شهید سیدعباس موسوی رویدادهای روزانه‌اش را همواره یادداشت می‌کرد و یادداشت‌های او بایگانی هستند. مثلا در چه تاریخی، کجا و چگونه با امام صدر آشنا شده است.

سیدعباس طلاب حوزه علمیه امام منتظر را در فرصت‌های مناسب به روستاهای دور دست لبنان اعزام می‌کرد تا احکام و مسائل اسلامی‌و اندیشه‌های سیاسی امام صدر را میان مردم تبلیغ کنند و به مردم نسبت به تهدیدهای روزافزون صهیونیسم بر لبنان و ضرورت مقابله با آن هشدار دهند. به هر حال آن شانزده طلبه گوش به فرمان سیدعباس و او نیز گوش به فرمان امام صدر بود.

آیا خاطره خاصی از این همکاری‌ها به یاد دارید؟

امام موسی صدر حدود یک هفته پیش از ربوده شدنشان، سیدعباس موسوی را مامور کردند گروهی از طلاب حوزه علمیه را به منظور راه‌اندازی فرستنده رادیویی برای جنبش امل آموزش دهند. برخی طلاب از این پیشنهاد شگفت‌زده شده و می‌پرسیدند که چرا باید بخشی از وقت درسی خود را برای این‌گونه امور صرف کنند. یکی از آنها به سیدعباس گفته بود که شما رؤیایی زندگی می‌کنید! آیا شما و امام صدر می‌خواهید حکومت اسلامی‌در لبنان تأسیس کنید؟

سیدعباس در پاسخ به اعتراضات آنان گفت: صبر کنید. مدت زیادی نخواهد گذشت که شما نه تنها رادیو، بلکه شبکه تلویزیونی هم خواهید داشت! در حقیقت امام صدر آن زمان به منظور بهبود حال شیعیان لبنان دیدگاه‌های سازنده و اندیشه‌های گوناگونی برای طلبه‌ها مطرح می‌کرد. اما، آنها نمی‌توانستند ابعاد و اهمیت آن را درک کنند و بر این اساس به سیدعباس اعتراض می‌کردند.

پاسخ شهید موسوی به این طرز فکر طلبه‌ها چگونه بود؟

شـــهید سیدعباس همیشه سعی می‌کرد آنها را قانع کند. گاهی ناچار می‌شـــد چنین پاســـخ دهد که امام صدر از ما چنین خواسته اســـت. امام موسی صدر و سیدعباس موســـوی با دورنگری مســـائلی را می‌دیدند که طلبه‌ها تصور آن را نمی‌کردند. به طور مثال وقتی برنامه آموزش نظامی‌طلاب حوزه آغاز شد، برخی گفتند که ما به لبنان بازگشـــتیم تـــا درس بخوانیم. به چه دلیـــل از ما انتظار داریـــد از اوقات درس بکاهیم و در کلاس‌های آموزش نظامی‌شرکت کنیم.

آیا شهید موســـوی با جنبش امل ارتباط سازمانی هم داشت؟

شـــهید سیدعباس حوزه علمیه امام منتظر را با همکاری امام صدر اداره می‌کرد. ســـیدعباس بیشـــتر فعالیت‌های خود را به طور مستقیم، با هدایت و زیر نظر امام موسی صـــدر انجام مـــی‌داد. اما، گمان نمی‌کنـــم با جنبش امل ارتباط سازمانی داشته بوده.

گفته شده که شهید موسوی مسئول بخش بازرسی و قضایی جنبش امل بوده است. آیا واقعیت دارد؟

تا آنجایی که اطلاع دارم، سیدعباس موسوی بر خلاف آقای ســـید حســـن نصرالله، هیچ‌گونه ارتباط آشـــکار با جنبش امل نداشـــت. اگر هم ارتباط داشت، کاملا سری بود. اما، مسئولیت‌های سید حسن نصرالله در جنبش امل رسمی‌و علنی بود. آقای نصرالله بارها عنوان کرده که در زمان امام صدر، عضو جنبش امل بوده است. در ارتباط با شهید سیدعباس موســـوی آنچه علنی بود، همکاری تنگاتنگ و مســـتقیم او با امام صدر در راه‌اندازی و اداره حوزه علمیه امام منتظر در شـــهر بعلبک بود. سیدعباس نماینده شـــهید سید محمد باقر صدر در لبنان بود و امام صدر از او و طلبه‌های او بیشتر در آن بخش از برنامه‌های خود استفاده می‌کرد که با امور حوزوی پیوند داشت.

در لبنان علمای برجسته زیادی حضور داشتند. شهید موســـوی در میان روحانیت شیعه لبنان چه جایگاهی برای امام صدر قائل بود؟

شـــهید موسوی امام صدر را اســـتاد، الگو، پیشوا، مدافع و پـــدر معنوی خود می‌دانســـت. در اغلب فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و جهادی امام موسی صدر را سرمشق خود قرار داده بود. سیدعباس به این باور رسیده بود که صهیونیسم جهانی اهمیت طرح‌ها و برنامه‌های سازنده امام صدر را شناخته اســـت. وی علت ربوده شدن امام موسی صدر را نتیجه ترس و نگرانی استکبار جهانی از طرح‌ها و برنامه‌های روشنگرانه او می‌دانست.

در این‌بـــاره از دایی پـــدرم که درجه‌دار ارتش فرانســـه در لبنان بود، خاطره‌ای دارم که شـــاید بازگو نمودن آن موضوعیت داشته باشد. او درباره ترفندهای استعمارگران مطالعـــات فراوانی به عمل آورده و از شـــگردهای آنان شـــناخت کافی داشـــت. هنگامی‌که امام موســـی صدر برنامه دوره‌های آموزش نظامی‌جوانان شـــیعه را آشکار ساخت، دایی پدرم برای ایشان نامه سرگشاده نوشت و به او هشـــدار داد فعالیت‌های خود را علنی نکند وگرنه همان‌طور که اجداد ایشـــان را به شهادت رساندند، او را نیز به شهادت می‌رسانند.

روابط شـــهید موســـوی با ســـایر علماء لبنان چگونه بود؟

شهید سیدعباس موسوی به استثنای امام موسی صدر با هیچ یک از علمای وقت لبنان ارتباط نداشت.

روابط ایشـــان با علامـــه سیدمحمدحســـین فضل‌الله چگونه بود؟

علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله چند بار به منزل شهید ســـیدعباس آمد تا ایشـــان را به همکاری و پیوســـتن به حوزه علمیه خود دعوت کند. اما، سیدعباس نپذیرفت. او فقط با امام موسی صدر همکاری می‌کرد. مرحوم شیخ محمدمهدی شمس‌الدین نیز به سیدعباس پیشنهاد کرد به همراه شانزده طلبه شاگرد خود به حوزه او بپیوندند. اما، ســـیدعباس این پیشنهاد را رد نموده و تأکید کرد که می‌خواهد در حوزه‌ای که با همکاری امام موســـی صدر تأسیس شده است، خدمت کند.

درباره این موضوع خاطره‌ای دارم که آن را بازگو می‌کنم: طلبه‌هایی که در حوزه امام منتظر درس می‌خواندند، به علت کمبود امکانات، زندگی بسیار ساده‌ای داشتند. مانند مستضعفان زندگی می‌کردند. ســـیدعباس خاطرات آن روزهای سخت و چگونگی تأمین نیازهای مالی طلاب را یادداشـــت کرده است. یکی از علمای امروز لبنان که قبلاً در حوزه علمیه امام منتظر تحصیل می‌کرده اســـت بعد از شـــهادت ســـیدعباس فاش کرد که برادرم (شهید موســـوی) به منظور تأمین نیازهـــای مالی طلاب روزی ناچار شد اندوخته ناچیز خود را به مصرف برساند تا از گرایش طلاب به دیگر حوزه‌های علمیه و سایر علمای لبنان جلوگیری کند.

شـــهید موســـوی چه تفاوتی میان امام صدر و دیگر علمای لبنان قائل بود؟

از نظر شهید سیدعباس موسوی، امام موسی صدر علم و جهاد را پیوند زده بود. در حالی که خط‌مشـــی برخی

یکـــی از علمـــای امـــروز لبنان کـــه قبلاً در حوزه علمیـــه امام منتظر تحصیل می‌کرده اســـت بعـــد از شـــهادت ســـیدعباس فاش کرد که برادرم (شـــهید موسوی) به منظور تأمین نیازهای مالی طلاب روزی ناچار شد اندوخته ناچیز خود را به مصرف برســـاند تا از گرایش طلاب به دیگر حوزه‌های علمیه و سایر علمای لبنان جلوگیری کند

علمای لبنان بر اســـاس تدریس علـــوم حوزوی و عدم مداخله در امور سیاسی ترسیم شده بود.

رابطه امام موسی صدر و انقلاب اسلامی‌ایران چگونه بود؟

من بر این باورم که شیعیان لبنان، با عشق به امام موسی صدر، مردم ایران را شـــناختند و بـــه آنان مهر و محبت ورزیدند. در دوران انقلاب اسلامی‌ایران، مردم لبنان شب و روز در خیابان‌ها تظاهرات می‌کردند و از مبارزات مردم ایران پشتیبانی به عمل می‌آوردند. در همان روزهایی که مردم ایران به ندای امام خمینی از پاریس لبیک می‌گفتند و بـــه خیابان‌ها می‌ریختند، مردم لبنان نیز با آنان هم‌صدا می‌شدند و به خیابان‌ها می‌ریختند. این امام صدر بود که این‌گونه قلب لبنانی‌هـــا را با قلب مردم ایران پیوند داد. عشـــق و علاقه مردم لبنان به امام صدر بود که آنها را وا داشـــت تا زود هنگام با مردم و انقلاب اســـلامی ایران اعلام همبستگی کنند. بی‌تردید اگر امام صدر نبود، قطعا این همدلی و هماهنگی میان دو ملت پدید نمی‌آمد.

ارتباط سید حسن نصرالله با امام صدر چگونه بود؟

به نظر من، شـــهید ســـیدعباس موســـوی و سید حسن نصـــرالله که خداونـــد بر عمـــر او بیفزایـــد، دو ثمره از دســـتاوردهای عمر امام موســـی صدر هستند. این یک واقعیت انکارناپذیر است.

از وضعیت اقتصادی و اجتماعی شهید سیدعباس در دوران تحصیل چه خاطراتی دارید؟

در حقیقت برادرم در دوران تحصیل در شـــرایط بسیار ســـختی به‌ســـر می‌بـــرد! روزی به خرید کتاب درســـی نیاز پیدا کـــرد و برای تهیه آن پول در اختیار نداشـــت. همسرش با فروختن حلقه ازدواج‌شان پول کافی را برای خریـــد کتاب تأمین کرد. این نشـــان از ایثار و فداکاری همســـرش داشت که ســـال‌ها بعد شـــریک راه شهادت او شـــد. در حقیقت آن شـــیرزن در سازندگی و باروری فکری همســـرش نقـــش مؤثر داشـــت. او با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر، خارها را از مسیر راه همسرش برداشت. از وجود خود پلی برای عبور مردی ساخت که مدت‌ها بعد با شـــهادت مشترک‌شـــان صفحه جدیدی در تاریخ لبنان گشودند.

خاطره دیگری دارم که ضروری می‌دانم به آن اشاره کنم: در آســـتانه غروب یکی از روزهـــای ماه مبارک رمضان همراه همسر شهید ســـیدعباس منتظر آمدن او بودیم تا با افطار به خانه بیاید، ولی، او دست خالی به خانه آمد. هیچ خوراکی برای افطار نداشتیم. همگی مشغول نماز و نیایش شدیم، سید پس از نماز درباره صبر حضرت زهرا (س) و مصیبت‌های حضـــرت زینب (س) و ضرورت پیروی از آنها صحبت کرد. به گونه‌ای که از چشمان او اشـــک جاری شد. همچنان که در حال راز و نیاز بودیم ناگهان زنگ خانه به صدا درآمد و یکی از دوستان شهید، همراه غذا وارد خانه شـــد که پس از گرسنگی طولانی سیر شدیم. ■

درآمد

حزب‌الله با شهادت، سرزمین‌های اشغالی را باز پس گرفت...

حزب‌الله با شهادت، سرزمین‌های اشغالی را باز پس گرفت

به قلم طلال سلمان / سردبیر روزنامه السفیر

استاد طلال سلمان، سردبیر و مدیر مسئول روزنامه لبنانی السفیر از مدافعان سرسخت حزب‌الله و مقاومت اسلامی و یکی از حامیان ارگان اعراب و مسلمانان در برابر سیاست‌های فزون‌خواهانه آمریکا و غرب و رژیم صهیونیستی در منطقه است. سرمقاله‌ها، تحلیل‌ها و دیدگاه‌های او از نگاه‌های علاقه‌مندان پنهان نیست. شهادت سیدعباس موسوی این روزنامه‌نگار لبنانی را به شدت تحت تاثیر قرار داد و طی سرمقاله‌ای در روزنامه السفیر پیروزی نهایی حزب‌الله اسرائیل را پیش‌بینی کرد.

شهادت تولدی دوباره است. حزب‌الله لبنان با شهادت سیدعباس موسوی بعلبکی دوباره تولد یافت. تولدی خونین و عطرآگین مانند گل بهار نارنج جنوب.

سیدعباس موسوی با شهادت خود، حزب‌الله را دوباره تأسیس کرد. و این فرصت تاریخی را برای حزب‌الله فراهم آورد تا با سیمایی جدید ظاهر شود و مردم ستم‌دیده و محروم لبنان، حزب‌الله را یگانه مرجع و الگوی دنیوی و یگانه راهنمای آخرت خود بدانند.

در طول هفته گذشته، کاروانیان تبریک گوینده شهادت دبیرکل حزب‌الله که با این مناسبت روستای نبی شیث در شرق بعلبک را شناسایی کردند، به حزب‌الله مشروعیت استثنایی بخشیده و شایستگی طرح ویژه و ممتاز ادبیات این حزب و پیش از این رفتار و عملکرد ستودنی رهبری و اعضا و هواداران حزب‌الله را پذیرفتند.

آنچه هفته گذشته روی داد، تنها مراسم تشییع یک رهبر بزرگ نبود، تنها عاشورای جدیدی نبود. مراسمی بود که توده مردم، ایمان و اعتقاد خود را به راهکار مقاومت بیان کرد. مخالفت خود را با جنایات اسرائیل ابراز داشت و شهادت را به‌عنوان تنها راه افتخار آفرین برای دستیابی به آزادی آشکار ساخت. مردم شرکت کننده در مراسم تشییع سید فریاد برآوردند که رزمندگان مقاومت، عزت و کرامت و هویت‌مان را نجات دادند. حزن و اندوه از این مراسم پنهان. در نتیجه این حماسه شورانگیز، موضعی استوار و انعطاف‌ناپذیر، مانند قله کوه‌های جبل عامل تبلور یافت...

سیدعباس موسوی با شهادت از درجه «شخص» به درجه «الگو» ارتقا یافت. «مقام» دبیرکلی حزب‌الله اهمیت استثنایی یافت که پیش از این هرگز به چنین درجه و جایگاه بلندی ارتقا نیافته بود. چهره حزب‌الله در سیمای یک جریان انسانی نمودار شد. پیوند عمیق حزب‌الله به سرزمین جنوب لبنان و مردم شجاع آن به طرزی بی‌سابقه استحکام یافت.

بار دیگر صداقت و سلامت شعور و آگاهی عمومی به اثبات رسید. کسانی که در مراسم تودیع سیدعباس موسوی شرکت کردند با صدای رسا و طنین انداز به اسرائیل «نه» و به مقاومت «آری» گفتند. با «دلالان» سازش و با همه کسانی که برای آشتی با «دشمن» و با شروط «دشمن» سینه خیز می‌روند مخالفت کردند. «دلالانی» که واشنگتن می‌خواهد از دارایی‌شان به اسرائیل باج دهد تا به سازش با اعراب راضی شود.

حضور توده مردم در مراسم تشییع دبیرکل حزب‌الله به مشارکت همگانی در نبرد با دشمن تبدیل شد. این مراسم به جبهه رویارویی با اشغالگران تبدیل شد که دامنه آن از روستاهای کفرا و یاطر در مرز فلسطین اشغالی تا انتهای شمال لبنان، و تا قله‌های جبل لبنان و تا سرتاسر بقاع و تا بیروت گسترده است. فراموش نکنیم که بیروت یک دهه پیش با آتش کینه اسرائیل می‌سوخت و سر تسلیم فرود نمی‌آورد.

سیدعباس موسوی با شهادت از درجه «شخص» به درجه «الگو» ارتقا یافت. «مقام» دبیرکلی حزب‌الله اهمیت استثنایی یافت که پیش از این هرگز به چنین درجه و جایگاه بلندی ارتقا نیافته بود. چهره حزب‌الله در سیمای یک جریان انسانی نمودار شد. پیوند عمیق حزب‌الله به سرزمین جنوب لبنان و مردم شجاع آن به طرزی بی‌سابقه استحکام یافت

میزان مشارکت عمومی در مراسم تشییع و خاکسپاری شهید سیدعباس موسوی از مرز مراسم اجتماعی فراتر رفت. موانع و محدودیت‌ها، میان طوایف و مذاهب گوناگون، لبنان را در نوردید و افزون بر آن از محدوده طایفه شیعیان و همه مسلمانان لبنان فراتر رفته و ابعاد ملی، قومی و فراملیتی به خود گرفت که نشانه‌ها و دلایل این مشارکت همگانی برای همه ملت‌های جهان نمودار شده است.

سیدعباس موسوی، خون خود و خون همسرش و خون کوچک‌ترین فرزندانش را در راه آزادی و عظمت لبنان تقدیم کرد ولی، به حزب‌الله نوعی شهید ممتاز بخشید که در تاریخ مبارزات خستگی‌ناپذیر خود هرگز چنین شهید باعظمتی نداشته است. سیدعباس با شهادت خود این فرصت تاریخی و بی‌نظیر را برای حزب‌الله فراهم کرد تا با سیمای اصلی و راستین و درخشان خود ظاهر شود و ماهیت واقعی، دامنه و حجم گسترده و شبکه روابط عمومی وسیع و مؤثر خود را آشکار کند.

اکنون حزب‌الله آن‌گونه که دشمنان و مخالفان معرفی می‌کنند یک «اقلیت ایرانی» در لبنان نیست. اکنون حزب‌الله یک گروهک مذهبی و فرقه‌ای نیست، هر چند که از رهنمودها و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) الهام گرفته باشد. حزب‌الله یکی از قدرتمندترین و مهم‌ترین احزاب سیاسی لبنان و منطقه است. امکان ندارد کسی موقعیت حزب‌الله را نادیده بگیرد و آن را یک حرکت جوشان عاطفی و یا ادامه دهنده برخی سازمان‌های خارجی که ریشه در جامعه لبنان ندارند تلقی کند پیش از رسانه‌های بیگانه و به‌طور طبیعی پیش از سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه، برخی قدرت‌ها و محافل و مراجع محلی و عربی، حزب‌الله را «کشف» کرده و اعلام کردند که حزب‌الله از چند سال پیش در پرتو شناخت و بهره‌برداری از اوضاع ناپایدار و نابسامان اقتصادی و اجتماعی و سیاسی لبنان گسترش می‌یابد و در جامعه سیاسی این کشور ریشه‌دار می‌شود.

اکنون با گذشت یک هفته از شهادت سیدعباس موسوی، گمان می‌رود این مرد بزرگ مأموریت خود را به نحو مطلوب تکمیل کرد. حزب‌الله را با توده امت حزب‌الله و با شرایط داخلی کشور همگام و همراه ساخت. سید با تقدیم خون خود و خون خانواده‌اش، الگویی سالم و پاک ارائه داد، و راه رسیدن به خدا را مشخص کرد. این راه، راه مقاومت در برابر اشغالگران زمین، و مقاومت در برابر همه ستمگران داخلی و خارجی می‌باشد.

اکنون حزب‌الله با خون شهید سیدعباس موسوی، با پایداری رزمندگان مقاومت، با راهکارهای سالم و صادقانه و با برخورداری از امکانات فراوان مادی و تشکیلاتی، قدرتمند و برای دشمنان خطرناک شده است! ■

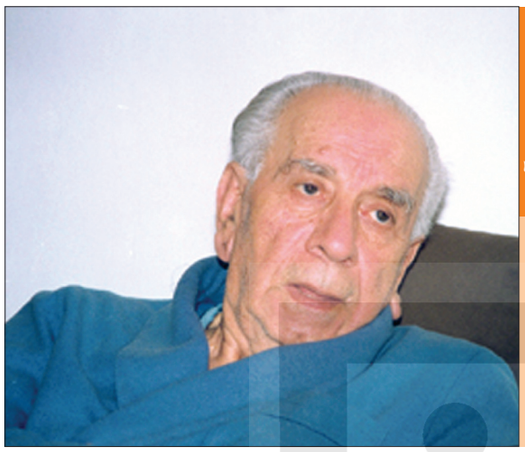

• درآمد

کیســت که ادیب فرهیخته و مسیحی لبنان مرحوم استاد سلمان کتانی را نشناسد؟ او نویســنده‌ای توانا و روشندلی است که تاریخ زندگی پیامبر اکرم(ص) و ۸ تن از ائمه معصومان (ع) زهرای اطهر (س) را به رشــته تحریر درآورده اســت. دنیای فانی به او اجازه نداد این راه را تا نگارش زندگی دوازدهمین معصوم به پایان برســاند. شهادت سیدعباس موسوی برای این اندیشمند آگاه لبنانی سخت و سنگین بود. سلیمان کتانی با نگارش سوگنامه‌ای همه عاملان و مدافعان این اقدام جنایتکارانه را رسوا کرد. خواندن این سوگنامه بسیار شیرین و دلنشین است.

ادیب فرهیخته و مسیحی لبنانی مرحوم استاد سلیمان کتانی

در رثای شهید سیدعباس موسوی

اهریمنان با ترور سید می‌خواستند ...انوار الهی را خاموش کنند

تقدیم به بزرگ مردی که به درجه رفیع شهادت نایل آمد. تا به نمادی شکوهمند تبدیل شود.

گمان کردند چون او را به صلیب کشــیدند، حذفش کردند. با کفن کینه ورزی او را پیچاندند. هزار بار درون دوزخ‌شــان دفن کردند. گمان کردند او را به باد نیستی سپرده‌اند. اما، همه نشانه‌های زمین و آسمان و همه کهکشان‌ها گواهی می‌دهند که آنها پســت و فرومایه‌انــد. دروغ گفتند. آنها گمراه و زیان کارند و بی‌تردید کســی که روح خداســت حذف و منزوی نمی‌شــود و در کفن خاکسپاری نمی‌گردد. او عیسای زیبای زمان ماســت کــه ماهیت پلید یهودیان را آشــکار کرد. ما را تســلیم روح ملکوتی کرد و به ما وعده بهشت‌های درخشان داد. بهشــت‌هایی که زینت بخش جوامع انسانی‌اند. با وجود آنکه دو هزار سال می‌گذرد اما، هنوز کمربند روحانیون ناپاک و گناه آلود شــان، از آلودگی خون عیسای مسیح پاک نشده اســت. با همان گلوله‌هایی که اســتخوان‌های عیسای مسیح را منفجر کردند، پیکر پاک تو را نیز، ای ســیدعباس موسوی هدف قرار دادند. تا تو را خاموش و ذوب کنند. تا از رگ‌های تو خون مردانگی و شجاعت حسین جاری شود. می‌خواستند از گلــوی پاک و روان تو آن ندای حق را که پیامبر بزرگ‌مان بر زبان جاری ساخت خفه کنند. می‌خواستند هاله‌های جهاد را مخدوش کنند. ای شــهید بزرگ از راه حق و حقیقت که به آن ایمان آورده بودی و با عزمی استوار و افتخار، همچون شمشــیری برنده دفاع کردی و جان خویش را در راه آن نثار کردی، تو را در برابر نیستی مصون داشت و به نماد شجاعت و قهرمانــی تبدیل کرد، که اهداف مقدس جهاد زینت بخش آن است. حق و حقیقت و هفت آسمانی که بر فراز آن عروج کرده‌ای گواهی می‌دهند. مهم‌تر از همه خدای آفریننده زمین و آسمان گواهی می‌دهد. که یهودیان ناپاک در منجلاب پستی و فرومایگی گرفتار شده‌اند. آنها در گمراهی و گناه فرو رفته‌اند و راه گریزی از آن ندارند.

پیام آراسته به خون، با پیام شکننده دژهای تسخیرناپذیر خیبر تکامل یافت. پیام اســلام با پیام صلــح و آزادی پیوند خورد. صلیب به خمیدگی هلال پیوســت. فروتنی به آغوش گرم و مهربانی در آمیخت. آنگاه بهشت، سبز و خرم گشت و امت، زاینده قهرمانان شد. باورهای راستین، درون دل‌ها تداوم یافتند. حق و حقیقت به جان‌ها مژده برپایی عدل و برابری داد و یاد خدا را در دل‌ها زنده کرد. زمین گلستان عشق و نوعدوستی شد. گلهای عطرآگین و سرشار از مهر و محبت و پرهیزکاری در زمین شکوفا شــدند. آرامشی بر پا شد که انسان درنده و خــون آشــام را آرام می‌کند و او را در دایره ماهیت انســانی مهار می‌کند.

ولی چه کسانی هستند که می‌کوشند نام مسیح را حذف کنند، تا انوار درخشان امت را خاموش کنند؟ چه کسانی هستند که با نشانه گیری سیدعباس موسوی، کوشیدند او را زیر شن‌های جنوب دفن کنند تا اراده مردم را سست و نشانه‌های قهرمانی و دلیری را بی‌رنگ کنند؟

آیا آنان هنوز همان قبله گاهی هستند که احساس حقارت و کینه‌توزی و افراط گرایی گریبانگیرشان شده و به انزوا کشیده شده‌اند؟ آیا آنان همان قبله گاهی هستند که سرگردانی و سر افکندگی گرفتارشان کرده و به مأموریت‌های کینه‌توزانه دست می‌زنند؟ به درســتی که آنان قبیله کوچکی از اراذل و اوباش و رانده شــدگان امت اصیل یهودند. گنه کاری، آنان را خوار و ذلیل ســاخته بود، پس توبه کردند اما، رستگار نشدند و از توبه فقط معنی یهودیت را گرفتند ولی، هدایت نشدند. دروغ گفتند و نام یهودی زده بر آنان ماندگار شــد. یهودیت کاذب آنها را از سرزمینی به سرزمینی دیگر و از زمانی به زمانی دیگر پراکنده کرد. وانمود کردند که از آغوش خدا بیرون آمده‌اند و به دژ ایل باز می‌شــوند. این چنین بود که به دروغ چنگ زده و به ادعاهای اسرائیلی پناه بردند. ولی، آنها مقتدرانه به قلمرو

> **پیام آراسته به خون، با پیام شکننده دژهای تسخیرناپذیر خیبر تکامل یافت. پیام اسلام با پیام صلح و آزادی پیوند خورد. صلیب به خمیدگی هلال پیوست. فروتنی به آغوش گــرم و مهربانی در آمیخت. آنگاه بهشــت، ســبز و خرم گشت و امت، زاینده قهرمانان شد. باورهای راســتین، درون دل‌ها تداوم یافتنــد. حــق و حقیقــت به جان‌هــا مژده برپایــی عدل و برابری داد و یــاد خدا را در دل‌ها زنده کرد**

ما یورش آوردند، و با چوب صلیب به خون ریزی پرداخته و مردم بی‌دفاع را غارت کردند. زمین را آلوده کردند. آیا از این بیم نداشــتند که فسق و فجور و گمراهی و یکه تازی هرگز پایدار نمی‌ماند؟ آیا ترس نداشتند که خورشید همیشه پشت ابرها ماندگار نمی‌ماند؟

باشد که پرورش‌دهندگان این نوزادان سر راهی به آنچه بزرگ کرده‌اند مهربان باشــند! با خودخواهی و خود بزرگ بینی این ننــگ آلوده به گناه را به جان بخرند! نامردانه و زیر چشــمی، جنایات این نوزادان بی‌پدر را تماشا کنند، و خم به ابرو نیاورند!

این جنایت کاران را نوازش دهند، و در این ســرزمین لانه‌ای برای آنان تدارک ببینند تا این جنایت‌کاران، نان و شیرینی عید و درخت بوستان مورد نیازمان را مشخص کنند. آیا باید ارزش سرزمین فلســطین و اردن و لبنان با همه شکوفه‌های جولان کمتر از ورزشگاه موش‌ها باشد؟ آیا امریکا که با مدرنیته‌ترین تمدن‌های معاصر، خود را آراسته است، نباید از حقوق حیوانات حمایت کند و بر سرزمین دیگران دولتی برای موش‌ها بسازد؟ اکنــون پرده‌ها دریده شــده و به این حقیقت پــی برده‌ایم که همواره مورد چشم‌داشت متجاوزان بوده‌ایم. متجاوزانی که به نعمت‌های خدا کفر ورزیدند و از ماهیت انسانی خارج شدند. اکنون فرزندان این امت اصیل برای دفاع از حقوق از دســت رفته و کرامت و عزت انسانی‌شــان به پا خاســته‌اند. شاهرگ رزمندگان مقاومت شریف و نجیب به جوش و خروش آمده است و مردان شریف به ندای شهادت لبیک می‌گویند...

نام شهدا، برجسته و با حروف نورانی آراسته شده است. از نام شهید سناء محیدلی گرفته تا نام شیخ الشهداء راغب حرب و تا نام شهید احمد قصیر، تا نام شهید احمد شعیب می‌درخشند. سنگ در فلسطین نیز به مقاومت برخاسته و به حرکت درآمده است. از آن خون حسین جاری است. ولی، مقاومت اسلامی لبنان زینت بخش همه این نام‌ها است. چه شده که این عباس موسوی، سربلند در حریم شهادت ایستاده و خونش را با خون فرزندش حسین، و همسرش ام‌یاسر آمیخته است؟ چه شده است که ام‌یاسر جامه جهاد به تن کرده است؟ جامه‌ای که با نخی از دستمال حضرت مریم (ع) و نخی از عبای حضرت زهــرا (س) و نخی از روپــوش حضرت زینب (س) دوخته شده است. سیدعباس را چه شده که خاک سرزمین جنوب را با این خون معطر عجین کرده تا گل‌های شقایق از آن سیراب شــوند؟ برخیزید. ای فرزندان امتی که حــق را زیبنده خود می‌دانید. به ســیمای قهرمان گندم گون لبیک گویید. شایسته اســت کوه‌ها و رودخانه‌ها و هر آنچه روی زمین‌تان است به رقص درآیند و سرودهای حماسه ساز بخوانند.

ای فرزندان امتی که در برابر مجد و عظمت گذشــته‌تان آرام گرفته‌اید. اینک ابو یاســر راه بیداری‌تان را هموار کرده است. خویشتن زیبای خود را بشناسید و گذشته شکوهمندتان را با شرایط فعلی‌تان پیوند زنید. مگر نه اینکه راه و منش او همیشه حسینی است. حق را به زیباترین شکل تجلی بخشید و برای ماندگاری امت، حسین گونه شهید شد. امروزه سیدعباس‌مان به این شــهادت افتخار می‌کند، و به وســیله آن جاودان شده اســت. ای امت، هرگاه به ندای ســیدعباس موسوی قهرمان لبیک گفتی، و از حریم خویــش در برابر متجاوزان فرومایه دفاع کردی، آنگاه قابل ستایش هستی. ■

سید همواره عاشق محرومان و بی‌پناهان بود.

● درآمد

شهید سیدعباس موسوی مبارزات حزب‌الله را به سرزمین لبنان محدود نمی‌دانست و برای تحقق آرمان مستضعفان جهان و مبارزه با عوامل استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی به تلاش‌های خارجی دامنه‌داری دست زد. فوزی ابوزید مسئول روابط خارجی حزب‌الله در دوران دبیرکلی سیدعباس موسوی در این گفت‌وگوی کوتاه به بخشی از این تلاش‌ها اشاره می‌کند.

گفت‌وگوی شاهد یاران با فوزی ابو زید / مسئول روابط خارجی حزب‌الله در دوران دبیرکلی شهید موسوی

سید آرزوی وحدت ملت‌های مسلمان را داشت...

جنابعالی همراه شهید موسوی در دوران دبیرکلی حزب‌الله در برخی همایش‌های اسلامی و بین‌المللی شرکت داشتید. آیا امکان دارد ماهیت برخی این همایش‌ها را بازگو کنید؟

شهید سیدعباس موسوی در دوران تصدی مسئولیت دبیرکلی حزب‌الله به منظور انجام مأموریت‌های بین‌المللی، سفرهای متعدد خارجی داشت و در بسیاری از همایش‌های بین‌المللی شرکت کرد. مهم‌ترین این مأموریت‌ها، حضور در همایشی بود که در ماه مارس سال ۱۹۹۰ میلادی در شهر پیشاور پاکستان برگزار شد، در این همایش نمایندگان هشت جنبش و حزب مجاهد افغانی گردهم آمده بودند که سید کوشید آنها را متحد سازد و مبارزات‌شان را یکپارچه کند. سپس سید برای دیدار با فرماندهان مجاهدان کشمیری، از پیشاور با خودروی سواری به ایالت کشمیر رفت. مسیر اسلام آباد تا مرکز ایالت کشمیر حدود ۶۰۰ کیلومتر فاصله داشت. آنگاه دبیرکل حزب‌الله از طریق فرستنده رادیوی محلی آن منطقه برای مردم کشمیر که تحت اشغال هند قرار دارد سخنرانی کرد. در آن مرحله اوضاع کشمیر به شدت ناآرام بود، و نظامیان هندی، مجاهدان کشمیر را به گلوله می‌بستند. در پی دیدار شهید موسوی از منطقه کشمیر آزاد، رئیس منطقه‌ای سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) به رئیس بخش پاکستانی ایالت کشمیر اعتراض کرد، و هیئت حزب‌الله را گروهی تروریست خواند.

سید چه دستاوردی از این سفر داشت؟

سیدعباس موسوی در جریان این سفر همچنین از حوزه علمیه منطقه بیاشینار واقع در مرز پاکستان و افغانستان دیدن کرد. مسئول آن حوزه که یک روحانی سرشناس بود، در دیدار با دبیرکل حزب‌الله یک نقشه جغرافیایی شامل کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، هندوستان و چین را به سید نشان داد. آنگاه سید به من نگاه کرد و گفت اگر ملت‌ها و دولت‌های ایران و پاکستان و افغانستان متحد شوند، و یک قدرت بزرگ منطقه‌ای به وجود آورند، آنگاه می‌توانند در برابر قدرت‌های منطقه‌ای مانند هند و چین و در برابر قدرت‌های استکبار جهانی و فرا منطقه‌ای مانند امریکا و روسیه ایستادگی کنند. زیرا، طرح‌ها و توطئه‌های امریکا در منطقه، سید را به شدت نگران کرده بود، و این نگرانی بجا بود چرا که چند سال پس از شهادت سیدعباس موسوی، امریکا کشور مسلمان افغانستان را اشغال کرد، و این منطقه را در چنگ خود قرار داد.

دبیرکل پیشین حزب‌الله پیش و پس از سفر به پاکستان در چه همایش‌هایی شرکت کرد؟

سید همواره در گردهمایی‌ها و گنگره‌های دانشجویان لبنانی خارج از کشور شرکت می‌کرد، و در جریان مشکلات و مسائل آنان قرار می‌گرفت. با آغاز بحران بوسنی و هرزگوین قصد داشت به منطقه بالکان سفر و در یک همایش بین‌المللی در دفاع از مسلمانان آن منطقه شرکت کند. همچنین سید شهید تصمیم داشت در کنفرانسی در انگلیس به منظور بررسی اوضاع مسلمانان جهان شرکت کند اما، شهادت او مانع از انجام این سفرها شد. در حقیقت سید برای شرکت در مجالس و همایش‌های بین‌المللی هیچ محدودیت محلی و جهانی نداشت و هیچ چیزی مانع از رفتن او نمی‌شد. از هیچ کمکی برای مسلمانان و غیر مسلمانان مستضعف که از دستش بر می‌آمد دریغ نمی‌کرد. و به همین دلیل در بسیاری از همایش‌های بین‌المللی که درباره مسایل عراق و فلسطین و حج ابراهیمی در تهران و بیروت و مکه مکرمه و پاکستان برگزار شد حضور داشت.

از جزئیات انتخاب سیدعباس موسوی به دبیرکلی حزب‌الله تا چه اندازه اطلاع دارید؟

کسانی که از نزدیک سید را می‌شناسند، به خوبی آگاهند که او هیچ وقت به مسائل مادی توجه نداشت. نه به خودروی شخصی توجه داشت، و نه برای منزل شخصی اهمیت قایل بود و نه شیفته تصدی مسئولیت سنگین دبیرکلی حزب‌الله بود! وقتی سمت دبیرکلی حزب‌الله را به او پیشنهاد کردند، با ارائه دلایل گوناگون و با اصرار فراوان این پیشنهاد را رد می‌کرد. در شامگاه روزی که این پیشنهاد به او ارائه شد، با او دیداری داشتم و کوشیدم او را به پذیرش این مسئولیت سنگین متقاعد کنم. او به شدت مخالفت کرد، و اشخاص دیگری از جمله سیدحسن‌نصرالله دبیرکل کنونی حزب‌الله را مطرح کرد، و گفت که ایشان توان عهده دار شدن این مسئولیت سنگین را دارد. آن شب با او خدا حافظی کرده و به خانه‌ام رفتم اما، فردای آن شب نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد. شنیدم گویا او با اصرار شورای مرکزی حزب‌الله استخاره کرده و استخاره بسیار خوب بوده و سرانجام با پذیرش این سمت موافقت کرده است. به هرحال می‌توانم تأکید کنم که او برای مسائل مادی و دنیوی اهمیت قایل نبود و تنها در راه خدمت به مردم و نزدیک شدن به درگاه خدای متعال گام بر می‌داشت.

پس از انتخاب به دبیرکلی حزب‌الله رفتار مردمی او چگونه بود؟

شهید سیدعباس موسوی پس از اعلام خبر انتخابش به دبیرکلی حزب‌الله تصمیم گرفت یک دیدار آزاد مردمی ترتیب دهد. به همین دلیل مردم و اقشار گوناگون جامعه دسته، دسته به ساختمان دبیرخانه حزب‌الله روی آوردند، و ضمن تبریک این انتخاب فرخنده هر کدام مشکلات و نارسایی‌های منطقه خود را با او در میان گذاشتند. پس از این دیدار سید تصمیم گرفت به‌طور مستقیم میان مردم کوچه و بازار برود و از نزدیک از مشکلات و اوضاع زندگی آنها با خبر شود.

سید بر اساس این تصمیم یک روز به محله فقیر نشین حی السلم در انتهای جنوب بیروت سر زد، و ساعت‌ها به گشت و گزار در این محله و گفت‌وگو با ساکنان و کسبه آنجا پرداخت. و اوضاع و احوال اجتماعی و تراکم جمعیت این محله را مورد بررسی قرار داد. همچنین از مراکز آموزشی و تربیتی حی السلم بازدید به عمل آورد. تا به منطقه رودخانه نهر الغدیر رسید. آب این رودخانه در آن زمان طغیان کرده و به خانه‌ها و مغازه‌های ساکنان منطقه سرایت کرده بود. در این محله آب به کارگاه یکی از فروشندگان تابلوهای نفیس نفوذ کرده و برخی از تابلوهای او را از بین برده بود. سید در گفت‌وگو با صاحب این کارگاه از او دلجویی به عمل آورد، و به او قول داد برای جبران خسارت‌های ناشی از طغیان آب به مردم آسیب‌دیده کمک کند. در جریان این بازدید، مردم زن و مرد دور سید حلقه زده بودند، و عشق و علاقه خود به او را ابراز می‌کردند. سید نیز به سخنان و در دل آنان گوش می‌کرد و قول رسیدگی می‌داد. چند روزی از این دیدار نگذشت که ماشین سازندگی دولت و حزب‌الله تا آنجا که امکانات محدود اجازه می‌داد، کار سازندگی منطقه محروم حی السلم را آغاز کرد.

سید شهید در مورد سایر مناطق محروم لبنان چه گام‌هایی برداشت؟

یادم هست که رژیم صهیونیستی در ادامه جنایات مستمر خود روزی بخشی از مناطق دشت بقاع را بمباران کرد، و خسارت‌های سنگینی به روستاهای منطقه وارد آورد. در پی این بمباران، من از طرف سید مأمور شدم که از مناطق آسیب‌دیده بازدید به عمل آورم و از اهالی آنجا دلجویی کنم. این حرکت بی‌سابقه سید مردم منطقه را شگفت‌زده کرد. مردم به من گفتند که آنها گروهی را انتخاب کرده‌اند تا برای دیدار با مسئولان دولتی و طرح مشکلاتشان به بیروت اعزام کنند. مردم آسیب‌دیده به محض آگاهی از اینکه سیدعباس هیئتی را برای رسیدگی به مشکلات‌شان به منطقه اعزام کرده است گفتند ما هیچ چیز نمی‌خواهیم، این حرکت پسندیده و بی‌سابقه دبیرکل حزب‌الله دردهای ما را درمان کرد، زیرا، این اولین‌بار است که احساس می‌کنیم یک مسئول به فکر ما هست، و بدون اینکه کسی به سراغ او رفته باشد، از روی میل به منطقه آمده تا از نزدیک به مشکلات ما رسیدگی کند. ■

طرح‌ها و توطئه‌های امریکا در منطقه، سید را به شدت نگران کرده بود، و این نگرانی بجا بود چرا که چند سال پس از شهادت سیدعباس موسوی، امریکا کشور مسلمان افغانستان را اشغال کرد، و این منطقه را در چنگ خود قرار داد.

آرزوی شهادت به دست بدترین جنایتکاران!...

گفت‌وگوی شاهد یاران با حاج علی موسوی
پدر سیدعباس موسوی

ابتدا بفرمایید چه خاطراتی از فرزند شهیدتان دارید؟

سیدعباس سومین فرزند من است. مادرش، انسانی مؤمن و شاخص بود. از زمانی که با مادر سیدعباس ازدواج کردم، هر شب جمعه مجلس عزاداری امام حسین (ع) برپا می‌کرده و این مراسم تا آخرین روزهای زندگی او ادامه داشت. در یکی از شب‌های جمعه تعداد اندکی از مردم در مجلس عزاداری شرکت کردند و این امر همسرم را غمگین کرد و به من گفت که تصمیم ندارد برپایی این مجالس را ادامه دهد. مدتی گذشت و شبی همسرم ناگهان مرا از خواب بیدار کرد و با خرسندی و خوشحالی به من گفت که خواب دیده دوازده امام وارد منزل‌مان شده‌اند، و از او خواسته‌اند که مجالس عزاداری امام حسین (ع) را تعطیل نکند، چرا که آنان همواره در این مجلس شرکت می‌کنند. همسرم شب دیگری آقایی را در خواب دید که به طرف او آمده، و کودک زیبایی را به او هدیه می‌کند. آن آقا به همسرم گفت که نام این کودک عباس است، و او امتی را رهبری خواهد کرد. همسرم نزد روحانی روستا رفت و تعبیر خواب خود را از او جویا شد. روحانی روستا به او گفت که خداوند فرزندی به تو خواهد داد که او را عباس نام‌گذاری می‌کنی و او منشأ خیر و برکت برای شما خواهد بود.

بفرمایید سیدعباس چگونه روحانی شد؟

روزی امام موسی صدر به دیدار عمه زاده‌ام به منطقه الشیاح در بخش جنوبی بیروت آمد. به او گفتم که فرزندم سیدعباس علاقه‌مند است در حوزه علمیه او درس طلبگی بخواند. امام موسی صدر از من خواست سیدعباس را به شهر صور در جنوب لبنان ببرم تا از او آزمون به عمل آورند و میزان استعدادها و آمادگی او را بسنجند. سیدعباس آن روز از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد، چرا که او مدت‌ها منتظر ملاقات با امام موسی صدر بود. مدتی بعد دست او را گرفته و به شهر صور بردم و سیدموسی صدر شخصا از او امتحان به عمل آورد و در پاسخ به من گفت که فرزندم خیلی هوشیار و با استعداد است. بدین‌سان او برای اولین‌بار سرگرم فراگیری علوم دینی در حوزه علمیه امام موسی صدر در شهر صور شد. او هرگاه از صور به بیروت می‌آمد، تعدادی از علاقه‌مندان را دور خود جمع کرده و به آنها درس طلبگی می‌داد.

سیدعباس توسط چه کسی معمم شد؟

در حقیقت سیدعباس توسط سیدموسی صدر معمم شد. اما، پس از گذشت مدتی سیدعباس به بیروت آمد، و از من نظر خواهی کرد که امام موسی صدر قصد دارد او را برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه نجف اشرف اعزام کند، و من با این پیشنهاد موافقت کردم. آنگاه سیدموسی صدر برای عمو زاده خود شهید سیدمحمدباقر صدر در نجف اشرف نامه نوشت و از او خواست که شخصا تدریس سیدعباس را برعهده گیرد، و ایشان استاد او باشد.

سیدعباس به استثنای تحصیل چه نقشی میان امام موسی صدر و شهید سیدمحمدباقر صدر ایفا کرد؟

شکی نیست، سیدموسی صدر که در لبنان زندگی می‌کرد، و شهید سیدمحمدباقر صدر که در حوزه علمیه نجف اشرف حضور داشت، با یکدیگر مکاتبه می‌کردند. هنگامی که سیدعباس در حوزه علمیه نجف مستقر شد، نقش نامه رسان میان طرفین را بر عهده گرفت زیرا، او مورد اطمینان آن دو بزرگوار بود. اما، دیری نپایید که اوضاع عراق به هم ریخت، و یورش مأموران امنیتی عراق به خانه‌های مسکونی علما و روحانیون مبارز آغاز شد. روزی مأموران به منزل مسکونی سیدعباس موسوی یورش بردند، و قصد دستگیری و بازداشت او را داشتند، اما، او آن روز به لبنان آمده بود. به همین علت برخی روحانیون لبنانی از نجف برای سیدعباس نامه نوشتند و او را از بازگشت به عراق بر حذر داشتند.

> **نماز صبح او هرگز ترک نمی‌شد. به‌طور مثال، یک روز که سید برای اقامه نماز صبح برخاسته بود و من را نیز بیدار کرد، او را بر سر سجاده نماز دیدم که دستهایش را به دعا و نیایش بلند کرده و از خدا می‌خواهد شهادت را نصیب او کند.**

از شیوه و رفتار سید در دوران تحصیل چه اطلاعی دارید؟

مرحوم سیدعباس آدم بسیار وارسته و پرهیزگار بود. برای من تعریف کرده که در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان برای خرید تره‌بار روزانه به بازار شهر نجف رفته که به یکی از دوستان طلبه همکلاسی‌اش برخورد می‌کند. آن طلبه به سیدعباس می‌گوید که پولی برای مصرف ندارد، و اوضاع مادی‌اش خوب نیست. سیدعباس یک دینار پول همراه داشت، و برای خرید نیازهای روزانه به بازار رفته بود، و آن را به طلبه نیازمند داد، و دست خالی به منزل بازگشت. همسرش از او پرسید سبزی و تره‌بار چی شد؟ سیدعباس به همسرش جواب داد که یک دینار را به یکی از دوستانش کمک کرده است. همسرش از او پرسید پس شام چه تهیه کنیم؟ سید در پاسخ گفت: خدا می‌رساند، رزق و روزی‌رسان خداست!...

سیدعباس افزود: پدر، به خدا سوگند، به محض اینکه صدای الله اکبر اذان مغرب از بلندگوهای مساجد بلند شد، مردی که ظرف بزرگی پر از غذاهای متنوع روی سر گذاشته بود، زنگ خانه را به صدا در آورد. در را باز کردم و از او پرسیدم این غذاها برای کیست؟ آن مرد گفت که آن را برای منزل سیدعباس موسوی آورده است. سید گفت که ظرف غذا را تحویل گرفتم و به همسرم گفتم آیا باور کردی که روزی رسان خداست؟ سپس من و همسرم افطار کرده و غذاهای اضافه را میان طلاب حوزه علمیه توزیع کردیم. چند لحظه نگذشته بود که مرد دیگری با ظرف پر از غذا زنگ خانه را به صدا درآورد و از همسرم خواستم غذاها را میان طلاب توزیع کند.

از زندگی او چه خاطره‌هایی دارید؟

خاطره‌های فراوان دارم. نماز صبح او هرگز ترک نمی‌شد. به‌طور مثال، یک روز که سید برای اقامه نماز صبح برخاسته بود و من را نیز بیدار کرد، او را بر سر سجاده نماز دیدم که دستهایش را به دعا و نیایش بلند کرده و از خدا می‌خواهد شهادت را نصیب او کند. او چنین دعا می‌کرد: «خداوندا شهادتی را نصیب من کن که نظیر نداشته باشد؛ شهادتی که اعضای بدنم از یکدیگر جدا شوند. بار خدایا مرا به دست بدترین جنایت کاران به شهادت برسان.»

سید پس از بازگشت از نجف اشرف چه فعالیت‌هایی داشت؟

سیدعباس پس از استقرار در منطقه بقاع کار آموزش‌های فرهنگی و تدریس جوانان را آغاز کرد. او همواره به روستاهای علی النهری، سرعین، خضر، جنتا و یحفویا می‌رفت و جوانان را در مساجد و حسینه‌ها گردهم می‌آورد، و برای آنان سخنرانی می‌کرد، مردم را از نظر فرهنگی راهنمایی می‌کرد، که چگونه از اسلام پاسداری نمایند، و چگونه در خط اسلام حرکت کنند. در مسجد روستای نبی شیث جوانان گرد او می‌آمدند و از بیانات و دیدگاه‌های او بهره‌مند می‌شدند. ■

نقش زن در سازندگی امت...

فرازهایی از سخنان شهیده ام یاسر، همسر شهید سیدعباس موسوی

به مناسبت سالروز تولد دخت پیامبر بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهرا(س) و روز زن

بسم الله الرحمن الرحیم: در روزهایی به سر می‌بریم که با روزهای عادی متفاوتند. روزهای پر برکت و درخشنده که روشندلان و پاک سیرتان به روشنی آن را درک می‌کنند. این واقعیتی است که امام ششم‌مان حضرت جعفر صادق(ع) آن را چنین بیان کرده اند: «هنگامی که مادرم حضرت فاطمه زهرا(س) تولد یافت، درخشش نور ایشان آسمان شهر مکه را منور ساخت. جایی در مشرق زمین و در مغرب زمین نبود که نور مادرم زهرا(س) بر آن نتابد». امام صادق(ع) در بخش دیگری از سخنان شان می‌افزایند: «در روز تولد زهرا(س) در آسمان و زمین نوری درخشید که فرشتگان هرگز نظیر آن را از قبل ندیده بودند».

بی‌تردید امام خمینی (ره) بر مبنای این واقعیت انکار ناپذیر، فرخنده مناسبت میلاد حضرت زهرا(س) را گرامیداشت و در پرتو بزرگداشت این مناسبت بزرگ، روز زن را اختصاص داد. همه علاقمندان به اهل بیت(ع) آگاهند که رفتار و گفتار و سیمای حضرت زهرا(س) جایگاه برجسته ای در اندیشه امام خمینی(ره) داشته است. و به‌رغم همه سختی‌ها و دشواری‌های گوناگون زمان حیات دخت گرامی پیامبر اسلام که برخی از این دشواری‌ها در نتیجه توطئه بوده است، اما فراخوانی امام برای گرامی داشت یاد و خاطره حضرت زهرا(س) با استقبال بی‌نظیر ملت‌های مسلمان به ویژه شیعیان اهل بیت(ع) مواجه شده است. همه عاشقان و علاقمندان با جان و دل این فراخوانی را پذیرفته و این مناسبت فرخنده را گرامی می‌دارند.

من بر این باورم که شیوه فراخوانی امام خمینی هرگز با سخنان امام جعفر صادق متفاوت نبوده است. تعبیر امام خمینی (ره) را هنگامی که برای اولین بار روز میلاد حضرت زهرا(س) را روز زن اعلام کرد هرگز فراموش نمی‌کنم. توصیفی که ایشان از حضرت فاطمه زهرا (ره) ارائه داده، با توصیفی که امام صادق(ع) ارائه داده صد در صد مطابقت دارد. امام خمینی (ره) در این باره گفته است: «حضرت زهرا مانند خورشیدی است که بر سیمای اسلام عزیز طلوع کرد». این تعبیر نشان می‌دهد همان‌گونه که هستی از گرمای خورشید بهره‌مند می‌شود. همه هستی نیز از وجود مقدس حضرت زهرا(س) بهره‌مند می‌شود.

> **زندگی ام‌یاسر سرتاسر جهاد و درد و رنـج و فـداکاری بـود، ایشـان به منظور ترسـیم دورنمای این زندگی همراه همسر خود شهید سیدعباس موسوی به کنار بارگاه مولای متقیان امیر مومنان(ع) هجرت کرد**

بدون شک دستاورد فراخوانی امام خمینی (ره) در همه حوزه‌ها و زمینه‌ها و میان همه اقشار جامعه فراگیر بوده است. با توجه به این که این فراخوانی پیامبرگونه در شرایط بسیار مناسب اعلام شد، توده‌های زن و مرد با جان و دل به آن لبیک گفتند، و برای اجرای فرامین امام خمینی بزرگ (ره) از یکدیگر پیشی گرفتند. بگونه‌ای که طاغوتیان جهان را شگفت‌زده کرد و به وحشت انداخت، و آنان را در برابر واقعیت‌های جدید قرار داد. چرا که هرگونه توانایی برای رویارویی با روحیه جهاد گرانه میلیون‌ها زن مسلمان و متعهد و فارغ التحصیل مکتب زهرا(س) را از دست داد. بی‌تردید دشمنان هرگز قادر نخواهند بود نام و یاد حضرت زهرا(س) را از خاطره‌ها محو کنند.

با وجودی اینکه ۵ سالی از سن زینب کبری(س) نگذشته بود، مادرش به او درس مقاومت در کربلا می‌آموخت. به او نقش ادامه رسالت ابا عبد الله الحسین(ع) و سایر شهدای کربلا را به او آموخت. به درستی که این راه تا امروز ادامه دارد. و زنان مسلمان فاطمه گونه و زینب گونه با لبیک به فراخوانی امام خمینی (ره) این راه را ادامه می‌دهند. زنان مسلمان که دیروز در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقشی مؤثر داشتند، امروزه به وظیفه اصلی خود مبنی بر مشارکت در سازندگی دولت و جامعه اسلامی ادامه می‌دهند. بنابر این حضور زن مسلمان در صحنه‌های گوناگون لرزه بر اندام دشمنان انداخته است.

بی تردید همه زنان مسلمان وظیفه دارند از رهنمودها و راهکارهای حضرت زهرا(س) با گفتار و عمل پیروی کنند. در آخرین روزهای حیات زهرا(س) تعدادی از زنان مدینه به عیادت ایشان آمدند و از محضر ایشان تقاضای رضایت کردند. چرا که پیامبر عظیم‌الشأن (ص) فرموده‌اند که رضای خدا در رضای فاطمه(س) است. حضرت زهرا(س) ضمن ابراز رضایت از زنان مدینه اما، با پرخاش از آنان خواست به وظایف شرعی خویش مبنی بر اصلاح جامعه و اصلاح نسل نوپای مسلمان بنحو احسن عمل نمایند.

شکی نیست که نقش زن مسلمان در اصلاح جامعه مانند برپایی نماز و سایر عبادات حایز اهمیت می‌باشد. چنانچه زن مسلمان به وظیفه اصلاح جامعه عمل نکند، جامعه به بیراهه و انحراف کشیده می‌شود. آنگونه که در جوامع غربی شاهد آن هستیم. بنابر این امام خمینی با درک نقش خطیر زنان مسلمان به گرامی داشت زاد روز تولد زهرا(س) و اعلام روز زن مبادرت نمود. بنابر این وظیفه داریم در پرتو فراخوانی امام خمینی (ره) خود را از گزند ناملایمات و مشکلات فزاینده با رهنمودهای حضرت زهرا(س) مصون بداریم.

فرازهای خاطره

نگرشی به سیره شهیده ام‌یاسر همسر شهید سیدعباس موسوی / به قلم بانو جمال حسینی

با وجود اینکه تعداد زنان فداکار و مؤمن در جوامع اسلامی اندک است، اما سیره و آثار گرانبهای آنان جاودان مانده است. این زنان مجاهد و مومن نشانه‌های راه و خورشیدهای درخشان مسیر جهاد زنان مسلمان هستند. این زنان با علم و عمل و فداکاری و ایثار و پیشه کردن صبر و بردباری مسئولیت سنگین ابلاغ رسالت الهی را بر عهده دارند. زنان مومن و مجاهد که خالصانه در راه خدا گام بر می‌دارند. مشکلات و دشواری‌ها و فشارهای زندگی مادی هرگز آنان را از ادامه این مسیر باز نمی‌دارد. ناامیدی و سرافکندگی در فرهنگ آنان جایگاهی ندارد. چرا که با عزم راسخ و اراده پولادین در مسیر حق و هدایت جامعه قدم گذاشتند. و این راه را با ایمان خلل ناپذیر تا نهایت راه و تا رسیدن به معشوق و لقاء الله ادامه داده و به آرزوی خود رسیدند.

شهید گرانمایه و علویه پاک طینت شهید ام‌یاسر یکی از زنان پیشگام این راه بوده است. زندگی ام‌یاسر سرتاسر جهاد و درد و رنج و فداکاری بود، ایشان به منظور ترسیم دورنمای این زندگی همراه همسر خود شهید سیدعباس موسوی به کنار بارگاه مولای متقیان امیر مومنان(ع) هجرت کرد. و همسر در این هجرت بهترین استاد و راهنمای ایشان بود. در حوزه علمیه نجف اشرف برای خود برنامه آموزشی مترقیانه تدارک دید تا به کمک آن بتواند بر همه حجاب‌های مادی و دنیوی چیره شود.

اما دیری نپایید که به علت شرایط سیاسی حاکم بر عراق به ناچار حوزه علمیه نجف اشرف را رها کرد و به زادگاهش بازگشت. چرا که مأموران امنیتی رژیم پیشین عراق پی برده بودند که ایشان یکی از شاگردان متعهد شهید بنت الهدی صدر خواهر شهید آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر می‌باشد. این تهمت کافی بود تا مأموران صدام ایشان را بازداشت و شکنجه

کنند. اما کار از کار گذشته بود. شهید امیاسر مخفیانه از عراق گریخته بود. ایشان پس از بازگشت به لبنان به همسر خود پیوست و بخش زنان حوزه علمیه بعلبک را دایر کرد.
در شهر بعلبک دوش به دوش همسر خود شهید سیدعباس موسوی، دگرگونی بنیادین در حوزه‌های دینی مخصوص زنان به وجود آورد، و با تلاش خستگی‌ناپذیر این مأموریت را ادامه داد تا این که سیمای او مانند برگ خزان زرد شده و نشانه‌های پژمردگی در سن جوانی در چهره او نمایان گردید. این سیده جلیل‌القدر همگام با همسرش سیدالشهدای مقاومت اسلامی لبنان نسلی از دختران و بانوان مومن و متعهد و زنان مکتبی به وجود آوردند. امیاسر مانند مادری مهربان و آموزگاری دلسوز در حوزه علمیه الزهراء(س) تدریس می‌کرد. چرا که او امیاسر نواده رسول اکرم (ص) بود که در مسیر مادرش سرور زنان دو جهان گام نهاد و جان خود را در این مسیر قربانی کرد. با وجودی که ۱۶ سال از شهادت ایشان می‌گذرد، اما هنوز شهرها و حسینیه‌ها و خانه‌ها و مراکز آموزشی جبل عامل و بقاع لبنان بر حضور فعال ایشان گواهی می‌دهند. مراکز فرهنگی و حسینیه‌ها پایگاه‌های متحرک او بودند. چه او سفیر متحرک اسلام بود و دوش به دوش همسرش حرکت می‌کرد.
محورهای نبرد با اشغالگران صهیونیست در ارتفاعات جبل الصافی در جنوب لبنان همچنان بر حضور مستمر این شهید بزرگ در رکاب همسرش گواهی می‌دهد. فراموش نمی‌کنم روزی که همراه همسرش از ارتفاعات استوار جبل الصافی بالا می‌رفت، ناگهان همسرش به او خیره شد و گفت: «ام یاسر اگر خوش شانس باشید گلوله‌های توپخانه اسرائیلی‌ها نصیبتان خواهد شد».
ام یاسر با لبخند به همسرش پاسخ می‌دهد: «من تسلیم قضا و قدر الهی شده‌ام».
بی تردید شهید امیاسر همچون شهدای صدر اسلام رفیق راه همسرش شده بود. آرزو داشت برای زیارت سرور شهیدان امام حسین(ع) به کربلا برود. هنگامی که تدارکات این سفر فراهم شد، از فرط خوشحالی در خود نمی‌گنجید، چرا که به جد خود ابا عبد الله حسین(ع) عشق می‌ورزید. هنگامی که این آرزو تحقق یافت و وارد کربلا شد بی‌درنگ به آستان مقدس امام حسین(ع) شتافت و اذن دخول خواند و پیرامون قبر شریف طواف کرد. سپس بالای سر سرور شهیدان قرار گرفت و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت. از او خواست همراه همسرش به درجه شهادت نایل شود تا روز قیامت در برابر مادرش فاطمه زهرا(س) رو سفید باشد.
آنگاه به زیارت مقام حضرت ابا الفضل العباس(ع) شتافت و در این آستان مقدس با گریه زاری از درگاه خداوند تبارک و تعالی خواست مرگ او را شهادت در راه اسلام قرار دهد چنانکه پیکر ابالفضل العباس در راه اسلام قطعه‌قطعه شد. دیری نپایید که خداوند این دعاها را اجابت کرد و پیکر امیاسر با موشک صهیونیست‌ها قطعه‌قطعه شد.
شهید امیاسر به موازات فعالیت‌های جهادی و اجرای برنامه‌های آموزنده و روشنگرانه، به مشکلات زنان مسلمان و خانواده‌های شهدای مقاومت رسیدگی می‌کرد. هرگاه یکی از رزمندگان مقاومت در جبهه‌های نبرد با دشمن صهیونیستی به شهادت می‌رسید بی‌درنگ به خانه بازماندگان شهید می‌شتافت و دست نوازش بر سر فرزندان و یا همسر و یا مادر شهید می‌کشید. به آن‌ها دلداری می‌داد و خود را در غم آنان شریک می‌دانست. شهید امیاسر در طول زندگی با آزمون‌های گوناگون و سخت مواجه شده بود. اما مانند کوهی استوار در برابر مشکلات مقاومت کرد. مانند جده‌اش زینب(س) آه بر زبان نیاورد. چرا که فداکاری، ایثار، بخشش، سعه صدر، وفاداری و ثبات در مشکلات و ناملایمات از برترین ویژگی‌های ایشان بود. امیاسر علاوه بر این ویژگی‌ها به شجاعت و پایداری نیز شهرت داشت.

در حقیقت شهیده امیاسر به خاندان اهل بیت(ع) به ویژه حضرت فاطمه زهرا(س) عشق و علاقه خاصی داشت. هرگاه یاد امام حسین(ع) و یا مصیبت حضرت زهرا(س) به میان می‌آمد، حزن و اندوه سراسر وجود امیاسر را فرا می‌گرفت. احساساتی که هنگام یاد آوری نام امام زمان(عج) در ایشان بروز می‌کرد ناگفتنی است.

بستگان امیاسر نقل کرده‌اند که هرگاه مستمند و یا نیازمندی در مناسبت‌های دینی و اعیاد مذهبی از ایشان حاجتی تقاضا می‌کرد، امیاسر بی‌درنگ لباس‌های جدید خود و فرزندانش را در اختیار او قرار می‌داد. در یکی از اعیاد اسلامی زن مستمندی برای فرزندان خود تقاضای لباس کرد و شهید امیاسر لباس‌های جدید یکی از فرزندانش را به زن مستمند تقدیم کرد. هنگامی که این کودک خردسال آگاه شد که مادر لباسش را به مستمندان تقدیم کرده است ناراحت شد، اما مادر او را آرام کرد و به او گفت: پسرم، تو از نوادگان حضرت زهرا(س) هستی. حضرت زهرا(س) بخشنده بود و به مستمندان کمک می‌کرد. اگر به پیشکش لباس خود اعتراض کنی، حضرت زهرا(س) را خشمگین کرده‌ای.
روز دیگری زنی فقیر درب خانه امیاسر را به صدا در آورد، و از ایشان تقاضای کمک کرد. هنگامی‌که زن مستمند وارد خانه شد. امیاسر به او گفت پولی در اختیار ندارد، اگر به حاجتی از وسایل منزل نیاز دارید، نیازتان را برآورده کنید. زن مستمند گفت فصل زمستان می‌باشد و هوا سرد است. خانه‌ام فرش ندارد. شهید امیاسر بی‌درنگ فرش اتاق پذیرایی را جمع کرده و به زن مستمند بخشید. امیاسر از زن مستمند تقاضا کرد، پس از نماز برای او دعا کند تا خداوند قبر او را پس از مرگ و خاکسپاری نورانی گرداند.
این داستان‌ها، فرازهایی است از زندگی سراسر ایثار و فداکاری شهید امیاسر همسر شهید سیدعباس موسوی است، اما بالاترین درجه ایثار و فداکاری در شهادت ایشان تجلی یافت. بسیاری از نزدیکان و بستگان امیاسر نقل کرده‌اند که ایشان همنشین فقیران و مستضعفان بود. هر چیزی را که برای خود دوست داشت برای دیگران هم دوست داشت. خانه او همواره محفل عاشقان و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت بود. برگزاری مراسم تعزیه خوانی سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) و برپایی مراسم دعای کمیل در خانه او همواره برقرار بود. صبح جمعه عادت کرده بود زیارت امام زمان(عج) بخواند. در بامداد یکی از روزهای جمعه، یکی از کودکانش برای صرف صبحانه به آشپزخانه می‌رود، اما خوراکی برای صبحانه نمی‌یابد. به سراغ مادر می‌رود و به ایشان می‌گوید که خوراکی در آشپزخانه وجود ندارد. صبحانه می‌خواهد. مادر فرزندش را آرام می‌کند، و از او می‌خواهد کمی صبر کند تا صبحانه آماده شود. امیاسر به فرزندش می‌گوید امروز جمعه است، و ما میهمان امام زمان(عج) هستیم. امام زمان ناظر ماست.
لحظاتی از گفت و گوی مادر و فرزند نمی‌گذرد که یکی از دوستان سیدشهید از روستای علی النهری همراه سه جعبه میوه و نان و لبنیات درب خانه را به صدا در می‌آورد و میوه‌ها را تحویل می‌دهد و به سراغ کار خود می‌رود.
در حقیقت شهید امیاسر به خاندان اهل بیت(ع) به ویژه حضرت فاطمه زهرا(س) عشق و علاقه خاصی داشت. هرگاه یاد امام حسین(ع) و یا مصیبت حضرت زهرا(س) به میان می‌آمد، حزن و اندوه سراسر وجود امیاسر را فرا می‌گرفت. احساساتی که هنگام یاد آوری نام امام زمان(عج) در ایشان بروز می‌کرد ناگفتنی است. چرا که خود را از مریدان امام زمان(عج) می‌دانست و برای تعجیل در ظهور ایشان همواره دعا و نیایش می‌کرد. برای استقبال از امام زمان خود را آماده کرده بود. اما دریغا که در دنیا به آرزوی خود نرسید.
درباره درجه عظیم شهادت و انبوه رهپویان شهادت چه گویم؟ در برابر یک عالم جلیل القدر و مربی توانا چه گویم؟ آیا اجازه دارم درباره شیر زنی که با رفتار جهادگونه و تلاش خستگی‌ناپذیر و تقوا پیشه‌گی‌اش سخن گویم؟ آری می‌توان حقیقت را گفت و اعلام کرد که شهید امیاسر نماد اخلاق پیشگامان مکتب اسلام و نماد صفات جده‌اش حضرت زهرا(س) بود. چه خود را با رهنمودهای قرآن و عمل به دستورات الهی و اخلاص به اراده و تقدیر خدای متعال آراسته کرده بود. به مکتب حیات بخش اسلام ایمان آورد و از سر چشمه زلال اسلام ناب محمدی نوشید و به اسلام عشق ورزید و جان خود را در راه تعالی و سربلندی اسلام با گفتار و رفتار فدا کرد.
بی‌تردید خون سرخ این زن پاکدامن از سلاله پیامبران، زنان مومن و متعهد را به ادامه پیکار خستگی ناپذیر و جهاد برای برپایی حکومت عدل الهی در زمین فرا می‌خواند. ■

درآمد

در پی انتشار خبر حمله ددمنشانه هلی کوپترهای رژیم صهیونیستی به کاروان سیدعباس موسوی، دبیر کل حزب‌الله در جنوب لبنان، آقای سیدحسن نصرالله در اولین واکنش به این جنایت سخنان تندی بر ضد دشمن صهیونیستی ایراد کرد و به این رژیم هشدار داد که در پی این اقدام تروریستی عملیات رزمندگان مقاومت اسلامی در جنوب لبنان ابعاد تازه‌ای به خود خواهد گرفت. حزب‌الله در پی شهادت سیدعباس موسوی برای اولین‌بار شهرک‌های صهیونیست‌نشین شمال فلسطین اشغالی را هدف موشک‌های کاتیوشا قرار داد.

سخنان سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله

پس از شهادت سیدعباس موسوی

خون شهیدان کربلا در رگ‌های سیدعباس می‌جوشید...

سیدعباس موسوی سید شهدای مقاومت اسلامی لبنان، برای کربلا تولد یافت، و در قلب او عشق حسین جوانه زد. خشم و خروش انقلابی در رگ‌های او می‌جوشید، اشک یتیمان و پا برهنگان و درماندگان در چشم او حلقه زد به امید پیروزی که با آمدن امام زمان تحقق می‌یابد چشم دوخت.

ابو یاسر نواده رسول خدا بود، و برای مکتب اسلام گام برداشت. او از نسل بزرگ‌مردان پاک صفت و مادران پاک دامن بود. او عالمی زاهد، تلاشگری عابد، و انقلابی مجاهد و فقیری از خانواده مستمندان بود. جز مقداری اثاثیه و وسایل زندگی ساده و فرسوده، خانه و املاک و مستغلاتی از خود برجای نگذاشت. به گونه‌ای که برای ادای دین و بدهی‌های او کفایت نمی‌کرد. بسیار فروتن بود و درماندگان را دوست داشت، و با فقیران انس می‌گرفت، و به مجاهدان عشق می‌ورزید، و برای پیوستن به خیل شهیدان با اشتیاق لحظه شماری می‌کرد. خدمتگزار یتیمان و التیام بخش مجروحان بود و همواره به آزادی اسیران و بازداشت شدگان می‌اندیشید و او پیشوایی پیشتاز و از رفاه طلبی گریزان بود و خود را شریک غم و اندوه و زندگی طاقت‌فرسای محرومان می‌دانست.

سیدعباس موسوی برای کربلا زاده شده و حسین گونه همراه همسر و فرزندش به سوی کربلا شتافت. او با نثار خون سرخ خود گواهی داد که کربلای مسلمانان معاصر ادامه کربلای صدر اسلام است. او با شهادت سرخ نشانه‌های پیروزی شکوهمند را نوید داد... به زخم خوردگان تاریخ، اراده‌ای خلل ناپذیر بخشد. به سرکوب شدگان، توان بخشید، تا تاج و تخت طاغوتیان را سرنگون کنند. کربلا همواره این گونه بوده است. با شهادت بزرگ مردان، امتی بزرگ و سربلند ساخته می‌شود. با سوخته شدن پیکر جان بر کفان، ملت‌ها یک پارچه می‌شوند با آه و ناله درد مندان امیدها زنده می‌گردد. با اشک چشم افسردگان، کینه‌ها از دل‌ها شسته می‌شود و محبت و دوستی جایگزین می‌گردد. با یکپارچگی، بزرگ منشی و وحدت کلمه و امیدواری و تداوم جهاد، خون بر شمشیر پیروز می‌شود.

شهید بزرگوار ما دبیرکل یک جنبش جهادی و رهایی بخش بود که این جنبش به هدف آزادسازی سرزمین‌های اشغالی و رهایی انسان و جنگ با اشغالگران صهیونیست و تحقق صلح و آسایش برای مردم کشورمان در سال ۱۹۸۲ تأسیس شد. این جنبش هیچ وقت از کسی انتظار پاداش و قدردانی نداشت.

در دهه گذشته صدها تن از بهترین جوانان این جنبش به ویژه رهبرشان سیدعباس موسوی، در راه تحقق اهداف والای خود به شهادت رسیده‌اند. با گشایش عصر عملیات شهادت طلبانه، روح جهاد و ایثارگری را در امت برانگیخت. همگام و همراه با سایر رزمندگان شریف مقاومت، توانست شکست تاریخی را بر دشمن تحمیل کند. با تلفات انسانی و خسارت‌های مادی سنگینی که بر دشمن وارد آمد دشمن در سایه ضربات سهمگین مجاهدان به ناچار بدون قید و شرط از بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های اشغالی جنوب لبنان عقب‌نشینی کرد. این عقب نشینی بر اثر فشارهای بین‌المللی که هرگز روزی اعمال نشده، صورت نگرفته است. همچنان که در نتیجه گفت‌وگوهای مستقیم دوران ریاست جمهوری امین جمیل نیز نبوده است. چه در نتیجه گفت‌وگوهای سازش، موافقت نامه خیانت بار ۱۷ مه سال ۱۹۸۳ را به ارمغان داشته است.

سیدعباس موسوی برای کربلا زاده شده و حسین گونه همراه همسر و فرزندش به سوی کربلا شتافت. او با نثار خون سرخ خود گواهی داد که کربلای مسلمانان معاصر ادامه کربلای صدر اسلام است. او با شهادت سرخ نشانه‌های پیروزی شکوهمند را نوید داد...

این جنبش جهاد گر هیچ روزی نسبت به سلامتی گزینه خود و درستی راه خود تردید نداشته است. اطمینان کامل دارد که روز هم گرایی و پیوستن همه افراد امت به این گزینه منطقی نزدیک است. جنایت ترور شهید مجاهد سیدعباس موسوی و همسر مجاهد و دانشمندش شهید امیاسر و شش ساله‌شان به فهرست جنایات و کشتارهای رژیم صهیونیستی افزوده شده است.

سرورم، لقاءالله را دوست داشتی و خداوند نیز تو را پذیرفت. زود هنگام از میان ما رفتی و به آرزوی خود رسیدی، هم نشینی با خدا و رسول خدا بر تو گوارا باد. احساس می‌کنم فرشتگان و عرشیان سرگرم استقبال از تو هستند. پیامبران تو را در آغوش دارند، از آغوش پیامبران به آغوش علی (ع) و به آغوش زهرا (س) و به آغوش حسن و حسین و سایر امامان معصوم جابجا می‌شوی. سپس امام خمینی(ره) و شهید صدر و شیخ راغب حرب و کاروان شهدای مقاومت اسلامی تو را در آغوش می‌گیرند. این جنایت وحشیانه بر سیاست نژادپرستانه و درنده خویی دشمن صهیونیستی گواهی می‌دهد، این جنایت را به سلسله جنایات زشت دشمن بر ضد مردم‌مان و روستاهای‌مان و شهرهای‌مان و ارزش‌های مقدس‌مان اضافه می‌کنیم. این جنایت گواهی جدید است بر همدستی و توطئه قدرت‌های استکباری با دشمن صهیونیستی. قدرت‌های بزرگ را مسئول این جنایت می‌دانیم. سیدعباس نماد همه مردان آزاده و شهیدان راه حق است، امیاسر نماد زنان شهید است حسین نوزاد، نماد کودکان شهید است. این سه تن نماد همه خانواده‌هایی هستند که در کشورهای اسلامی با سرکوب و بی‌عدالتی دست و پنجه نرم می‌کنند و ما دولت امریکا، آقا بالا سر و مدافع امنیت اسرائیل را مسئول این جنایت خونین می‌دانیم. همه کشتارها، ویرانی‌ها و آوارگی‌ها که اسرائیل مرتکب آن می‌شود، مسئول اصلی آن امریکا است، همه می‌دانند اگر پشتیبانی غرب و امریکا در کار نبود، اسرائیل توان ادامه حیات در این منطقه را نداشت. دشمنان با ترور سیدعباس موسوی خواستند ما را بشکنند و شکست دهند، اراده مقاومت و جهادمان را بشکنند. من به آنان می‌گویم که خون سیدعباس همچنان در رگ‌هایمان می‌جوشد. اراده و عشق‌مان را برای تداوم این راه می‌افزاید. شهادت دبیرکل حزب‌الله نشانگر رشد و عظمت راه‌کار حزب‌الله در لبنان است و بیانگر میزان وفاداری و اخلاص مردم‌مان به اهداف الهی است. نماد میزان حضور مردم در صحنه است. نشانگر سر آغاز تحول روحی، معنوی و جهاد بزرگی که قاتلان سیدعباس نیز انتظار آن را ندارند و پشتیبانی را نیز نمی‌کنند، اکنون که با شهیدان بزرگ و همسر و کودکشان خداحافظی می‌کنیم، با روح پاک او و با امت و مردم مظلوم‌مان عهد می‌بندیم که راهش را ادامه خواهیم داد، چنانچه ما را تکه پاره کنند و بدترین کشتارها را در حق ما مرتکب شوند، هرگز از اصول ثابت‌مان عدول نخواهیم کرد.

از زمانی که باندهای تبهکار و تروریست صهیونیسم به سرزمین مقدس فلسطین یورش آوردند، کشتار کودکان و مردان و پاره کردن شکم مادران و تجاوز به ناموس مردم،

آتـش زدن خانه‌هـا را آغاز نموده و با ایـن اقدامات جنایت کارانه بخش اعظم صاحبان اصلی این سرزمین را به ناحق از میهن‌شان بیرون کردند، همه این اقدامات در برابر سمع و نظر و پشتیبانی قدرت‌های بزرگ جهان صورت گرفت. اسرائیل با تحمیل جنگ‌های متعدد بر ملت‌ها و کشورهای منطقه راه تجاوز گـری را ادامه داده و امروز نیـز با بمباران و تخریب بخشـی از لبنان و آوارگی مـردم جنوب، این تجاوز گری را ادامه می‌دهد. این تجاوز گری واکنشـی به عملیات مقاومت مردم لبنان و انتفاضه فلسطین نیست، بلکه، از سیاست تجاوز گری در پرتو آوارگی سـاکنان اصلی این سرزمین و چپاول منابع طبیعی و ثروت‌های منطقه ناشی می‌شود. به درستی که اسـرائیل با حمایت و پشتیبانی امریکا و با سلاح امریکایی و وتو قطعنامه‌های شورای امنیت امریکایی، اقدامات تروریستی سازمان یافته را ادامه می‌دهد. آنچه در این منطقه جریان دارد، به‌طور قاطع نشان می‌دهد که مصدر اصلی تروریسم دولتی و بین‌المللی در جهان، در درجه اول امریکا است و اسرائیل این رژیم ساختگی در درجه دوم قرار دارد.

آیا حق نداریم بپرسـیم که محافل و مجامع بین‌المللی به چه عنوان قتل سـربازان متجاوز و اشـغالگر را اقدام تروریستی می‌خواندند اما، در برابر کشتار زنان و کودکان و غیر نظامیان لبنانی سـکوت اختیار می‌کنند؟ آیا این نشـانگر این اسـت که این معیارها بر اسـاس خواسـته‌ها و ملاک‌ها و منافع ابر قدرت‌ها وضع شده و نه بر اساس معیار ملت‌های مستضعف؟ صهیونیست‌ها، طرح‌ها و رویاهایی را تدارک دیده‌اند که هرگز در مراحل ضعف و پراکندگی از آن چشـم پوشی نکرده‌اند. چگونه امروزه برخی افراد سـاده لوح و فریب خورده گمان می‌کنند که صهیونیست‌ها در مرحله قدرت و فرو پاشی موازنه بین‌المللی قـدرت، از رؤیاهای خود صـرف نظر می‌کنند؟ اسـرائیل فقط جنوب لبنان را تهدید نمی‌کند، بلکه تمامیت ارضی لبنان و سرتاسـر جهان عرب و جهان اسلام را تهدید می‌کند، چشـم داشت‌های اسرائیل حد و مرزی نمی‌شناسد، طرح یهودی کردن منطقه انکارناپذیر است. اسرائیل خطری اسـت که مسلمانان و مسیحیان منطقه را تهدید می‌کند. لازم می‌دانم به برخی مسیحیان لبنان هشدار دهم که از امیدواری و شـرط بندی برخی رهبران‌شان به اسرائیل عبرت بگیرند، همکاری برخی رهبران مسیحی لبنان با اسرائیل برای جامعه مسیحی لبنان فاجعه بار بوده است، چرا که دشمن فقط برای تحقق اهداف و طرح‌های خود حاضر به فداکاری است. هر گاه ماموریت مزدوران پایان یابد و نیازی به آنها نداشته باشد، آنها را به گوشه‌ای پرتاب می‌کند.

ملت، دولت، احزاب، شخصیت‌ها و همه اقشار لبنان که دسته جمعی جنایت ترور سـیدعباس موسـوی و خانواده‌اش را محکوم کردند، وظیفه دارند به اتفاق آراء گزینه‌های اسرائیل و هرگونه همکاری با دشـمن را رد کنند. مزدوران و جنایت کاران را که عامل تهدید جدی برای لبنان هستند از میان خود طرد کنند. شکی نیسـت که پشتیبانی ملت و دولت از طرح مقاومت، به آزاد سـازی سرزمین‌های اشغالی و تحقق صلح و دوسـتی در لبنان عزیز منجر می‌گردد. چنین صلحی زمینه همزیسـتی داخلی و ثبات و پایداری لبنان را فراهم می‌کند. چنانچه افرادی بخواهند همکاری با دشمن را ادامه دهند، صلح و همزیستی مسالمت آمیز داخلی سست خواهد شد. بنا براین خودداری شـهروندان از مزدوری برای اسرائیل و دستیابی به توافق پیرامون طرح آزاد سـازی جنوب، و خودداری از توان گرفتن از امریکا و غرب بر ضد کشـورهای عربی و اسلامی منطقه، مهم‌ترین شرط پایان جنگ داخلی لبنان است. چرا که ملـت لبنان در این منطقه زندگی می‌کند و با ملت‌های عرب و مسلمان تاریخ مشترک و سرنوشت مشترک دارد. بنابراین، هرگاه برخی از لبنانی‌ها ارتباط‌شان را با امریکا و غرب قطع کردند، آن گاه می‌توانیم کشـورمان را بر اسـاس همزیستی مشترک و با اراده مستقل مردم بسازیم.

موجودیـت اسـرائیل در قلب جهان عرب و جهان اسـلام، مهم‌تریـن عامـل دامن زدن به جنگ و خشـونت در منطقه اسـت. رژیمی که ماهیت تجاوزکارانه و فسـاد انگیز و میل بـه خونریزی دارد، امکان ندارد برای صلـح گام بردارد. این رژیم برای جنگ‌های آینده آماده سـازی می‌کند و برای زیر پا گذاشتن موافقتنامه‌ها و معاهدات بین‌المللی لحظه شماری می‌کند. ما با دشمنی روبه‌رو هستیم که همه پیمان‌ها و عهد و میثاق‌ها با خداوند و پیامبرش حضرت موسـی (ع) را نقض کرده است.

اگر محافل جهانی به پایان یافتن جنگ و خشونت در منطقه علاقه‌مندند، به آنها می‌گویم که برای برقراری ثبات و امنیت در خاورمیانه تنها یک راه وجود دارد، و آن راه این اسـت که یهودیان اشغالگر به سرزمین‌هایی بازگردند، که از آن آمده‌اند، و ملت فلسطین به سرزمین خود بازگردد اما، راه چشم پوشی از یک قطعه زمین به منظور برقراری صلح پوچ، شیوه کارآمد نیست و دشـمن را به ادامه تجاوزگری و اشغالگری تشویق می‌کند.

امروزه لبنان کشـور پشـتیبان کشـورهای خط مقدم جبهه رویارویی اعراب با اسـرائیل نیسـت، بلکه لبنـان امروزه به سـرزمین رویارویی بزرگ و مستقیم با دشمن تبدیل شده و بزرگ‌ترین حماسه‌های دلیر مردانه و بی‌نظیر را رقم می‌زند. منطقی که لبنانی‌ها را به آرام نشستن و عاقلانه رفتار کردن فرا می‌خواند، به این امید که جهان عرب حرکتی از خود نشـان خواهد داد، از نظر ما پذیرفتنی نیست. برای همه روشن است که عقـل و منطق به ما می‌آموزد که مقاومـت و جهاد را در کنار سوریه که همواره پشتیبان مقاومت لبنان و انتفاضه مردم فلسطین بوده ادامه دهیم. انتفاضه فلسطین برای همه ملت‌های منطقه و جهان عرب و جهان اسلام ثابت کرده است که امکان رویارویی و سازندگی پیروزی وجود دارد، بنابر این ضروری اسـت که مقاومت لبنان و انتفاضه فلسـطین عامل رستاخیز ملت‌های تحت ستم باشـند. امیدواری و روحیه جهاد را در دل‌هـا زنده کند تا طرح و راهکار مقاومت در برگیرنده همه فرزندان امت بشود، آن گاه امت قوی‌تر از اسرائیل و قوی‌تر از مدافعان اسرائیل جلوه گر می‌شود.

سیدعباس و همسـر و کودکش را کشتند اما، امت به پا خاسـت خواستند از دست او رها شوند اما، شهادت او مانند دوران حیات او بزرگ و درخشـان بود من بـر این باورم که شـهادت سـرورم و خانواده‌اش، قدرت و امکانـات امـت را برای قیـام همگانی دو چندان کرد

دشمن با جنایت زشـت ترور سیدعباس موسوی خواست مقاومـت را نابود کنـد، اما، به یاری خـدا، موقعیت مردمی مقاومت بزرگ‌تر و گسـترده‌تر شـد. در وجـدان بیدار امت رسـوخ کرد. با این اقدام خواسـتند ما را تضعیف کنند، اما، خدا اراده کرد که ما قوی و نیرومند باشـیم... سـیدعباس و همسـر و کودکش را کشتند اما، امت به پا خاست خواستند از دسـت او رها شوند اما، شـهادت او مانند دوران حیات او بزرگ و درخشـان بود من بر این باورم که شـهادت سرورم و خانواده‌اش، قـدرت و امکانات امت را برای قیام همگانی دو چندان کرد که تحقق این دسـتاورد هرگز با انبوه عملیات مقاومت امکان‌پذیر نبود. من در شهادت سیدعباس موسوی دور نمای پیروزی‌های بزرگی را پیش بینی می‌کنم، که برتر از شکستی است که دشمن برای مقاومت پیش بینی کرده است. من به سران دشمن صهیونیستی که به تسویه حساب و ترور رهبران مقاومت تهدید کرده‌اند، هشـدار می‌دهم که ما برای بازگشایی این گونه حسـاب‌ها آماده‌ایم، به یاری خداوند در این جنگ برنده خواهیم شد من به سران دشمن می‌گویم شما به افراد خوار و ذلیل درون جامعه‌مان نگاه نکنید، به رزمندگان قهرمان و شهادت جو بنگرید که با شما حساب باز می‌کنند و در این محاسبات به پیروزی می‌رسند.

در این مناسبت به ایران اسلامی و انقلابی می‌گویم. به سوریه مقـاوم می‌گویم. به همه جنبش‌های اسـلامی و ملی لبنان و فلسـطین می‌گویم که حزب‌الله در سنگر جهاد و پایداری در کنارتان خواهد بود سستی و انعطاف نشان نخواهد داد زیرا، راهکارمان با خون‌مان تداوم می‌یابد. این راهکار ثابت و استوار اسـت. این جنگ را با همراهی و همکاری یکدیگر به پایان می‌رسانیم. امکان دارد در این راه برخی به شهادت برسند ولی، طبیعی است که جنگ تلفاتی دارد اما، به یاری خداوند پیروز خواهیم شـد با شـما مردم مقاوم عهد می‌بندم که به مکتب، به امت، به جنوب، به قدس و به خون سـیدعباس موسوی و ام‌یاسـر و کودک خردسال‌شان حسین، وفادار خواهم بود. با شـما عهد می‌بندم که از میراث بزرگ و گران بهای شهید موسوی پاسداری خواهم کرد.

به حوزه علمیه که شهید سیدعباس موسوی آن را تأسیس کرد. به مسجدی که نمازگزاران آن را امامت می‌کرد درود می‌فرستم و در چنین شرایطی دردناک لازم می‌دانم موضع خود را روشن کنم بی‌تردید ما هر لحظه و هر روز شهادت دبیرکل حزب‌الله را پیش‌بینی می‌کردیم. خود شـهید نیز پیش‌بینی پیوستن به لقاءالله را داشت. همسرش ام‌یاسر نیز همیشه دعا می‌کرد که

نجف اشرف. سید حسن نصر الله، علی خاتون و سید عباس موسوی

با او شـــهید شود. چرا که شـــهادت فرزند حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) و پاره شدن بدنش یک امر بدیهی است اما، مرگ سیدعباس در رختخواب هرگز زیبنده او نبود.

هنگامی که راه مقاومت اسلامی را آغاز کردیم، تعدادمان بسیار اندک بود. برخی افراد ساده لوح این راه را خودکشی توصیف کردند ولی، ما آن را راه شـــهادت و پیروزی می‌دیدیم. امروز درگیر جنگ روحی و معنوی با دشـــمن هستیم. دشمنی که گمان می‌کند با ترور رهبران و علمای شجاع‌مان می‌تواند مسیر جهاد را در لبنان از بین ببرد. ولی، این شیوه تروریستی هیچگاه خللی در اراده حزب‌الله وارد نمی‌کند. چرا که ما از روز عاشورا گفته‌ایم: کشته شدن برایمان عادت است و کرامت ما نزد خدا شهادت است.

هر چند که شهادت سیدعباس موسوی تقدیر الهی است اما، سید را در میان خود همچنان زنده می‌دانیم. با شهادت او هرگز به سازش تن نمی‌دهیم. هرگز در مسیری که انتخاب کرده‌ایم، تجدیـــد نظر نمی‌کنیم. ذلت و خواری را نمی‌پذیریم. چرا که با عقب نشینی شکست می‌خوریم. هنگامی که سیدعباس به شهادت می‌رسد و خون او در رگ‌های‌مان به جوش می‌آید، کشته شدن او به پیروزی تبدیل می‌شود. عزم ما برای ادامه راه او راسخ‌تر می‌گردد. به خدای آفریدگار اطمینان داشته باشید که او حافظ و یاری رسان این امت است. من نمی‌خواهم از تاریخ ســـخن بگویم ولی، همین دیـــروز بود که امام خمینی رحلت کرد ولی، رحلت او برای ما انقلاب جدیدی به وجود آورد.

امروز حزب‌الله دوباره بر انگیخته می‌شود. روز قیام مقاومت اسلامی اســـت. روز فداکاری و وفاداری به خون سیدعباس و همه شـــهدا اســـت. باید روش‌هایی را کـــه از جاهلیت به ارث برده‌ایم کنار بگذاریم. وفاداری در این اســـت که برادران مقاوم و رزمندگان مقاومت را در این شـــرایط سخت که در پایگاه‌ها و سنگرهای جنوب مستقر هستند پشتیبانی کنیم. ما انتقـــام نمی‌گیریم و انتقام در منطق ما جـــای ندارد. نبرد ما با اسرائیل نبرد زندگی و مرگ است. مبارزه با این رژیم را ادامه خواهیم داد. خواه سیدعباس را ترور کند یا نکند، اسرائیل غده ســـرطانی اســـت که باید با آن بجنگیم و آن را از عالم وجود محو کنیم اگر همه ما شهید شویم و حتی، اگر خانه‌هایمان را روی سرمان خراب کنند، هیچگاه از گزینه مقاومت اسلامی دست نخواهیم کشید. به شما اطمینان می‌دهم که آینده از آن مقاومت اسلامی است و نه مذاکرات سازش. امروز همچنان در دوره اســـلام و مقاومت زندگی می‌کنیم، آن گونه که امام خامنه‌ای به خواســـت خدا این دوره را دوره امام خمینی(ره) نام نهاده اســـت نـــه دوره امریکا ما با امام زمـــان (عج) و امام خمینی(ره) و دبیرکل شهیدمان پیمان می‌بندیم درس آنان را پی خواهیم گرفت و اسرائیل خواهد فهمید که با اقدام خود در ترور ســـیدعباس موسوی بزرگ‌ترین حماقت تاریخی را مرتکب شده است.

امریکا، شـــیطان بزرگ، همواره دشـــمن اصلی امت ماست. اسرائیل غده سرطانی است که باید ریشه‌کن شود. این رژیم ســـاختگی باید ریشه کن شـــود، هر چند که همه دولت‌های جهان آن را به رســـمیت بشناســـند ولی امر مسلمین آیت‌الله خامنه‌ای همچنان امام و پیشوا و سرور و الگوی ما در جهاد و اراده و عزم و مقاومت خواهد بود. اسلام ناب محمدی، دین ما و مصدر اندیشـــه ما و راهنمای ما باقی خواهد بود. به آن افتخار می‌کنیـــم و در راه آن جهاد می‌کنیم. مردم را به آن فرا می‌خوانیم. مقاومت اسلامی، تنها گزینه و راهکار همیشگی ما باقی خواهد بود و هرگز از آن صرف نظر نخواهیم کرد.

اگر همه جهانیان تسلیم شوند، ما نبرد با دشمن صهیونیستی را ادامه خواهیم داد. شهید بزرگ ما که به مردم مظلوم لبنان عشق می‌ورزید همواره در وجدان و روح ما زنده و جاویدان است.. برای عزت و آزادی و ســـربلندی ملت لبنـــان و تحقق اراده مستقل و رفع بی‌عدالتی و محرومیت زدایی و تحقق امنیت و صلح واقعی برای ملت تلاش و فداکاری خواهیم کرد. قدس عزیز همواره در اذهـــان و اهداف‌مان زنده خواهد بود. برای

و توای ســـید شهدای مقاومت، همچنان در میـــان ما زنده خواهی بود. من ســـخن تو را تکرار می‌کنم و به صهیونیست‌ها می‌گویم: از سرزمین ما بیرون بروید. جای شما میان ما نیســـت. با شـــما صلح و سازش نخواهیم کرد. هیچ زبانی با شـــما کار ساز نیست جز زبان گلوله

تحقق رؤیای آزادی قدس حد و مرزی نمی‌شناســـیم، آزادی سرتاسر فلسطین و بدون چشم پوشی از یک وجب خاک آن در دستور کار ما باقی خواهد بود. جنبش جهاد گر فلسطین و مقاومت اسلامی لبنان همچنان دستان همه افراد مخلص را که نسبت به ابعاد و اهداف دشمن شناخت دارند می‌فشرند.

و توای سید شهدای مقاومت، همچنان در میان ما زنده خواهی بود. من سخن تو را تکرار می‌کنم و به صهیونیست‌ها می‌گویم: از ســـرزمین ما بیرون بروید. جای شما میان ما نیست. با شما صلح و سازش نخواهیم کرد. هیچ زبانی با شما کار ساز نیست جز زبان گلوله در سرزمین خویش باقی خواهیم ماند و شما ریشه کن خواهید شد. عصر حاضر عصر امریکا نیست، عصر پیروزی مستضعفان بر مستکبران است، عصر اسلام و عصر خمینی(ره) است.

توای موسوی شهید چه با شکوه جهاد کردی و چه با شکوه شـــهید شدی. حجت را برای مجاهدان تمام کردی. مگر امام ما، خمینی مقدس درباره مسیر پر رهرو شهادت، چنین نگفته اســـت: جهاد حزب‌الله حجت اســـت بر علمای جهان! و تو فرمانده و آموزگار و الهام بخش این جوانان جهاد گر هستی. تو هم نشین دل آنها هستی. تو آن عالم دانا هستی که مسئولیت ابلاغ رســـالت را بر دوش داشتی. نسل عالمان مبارز و متعهد در حوزه‌های علمیه به دســـت تو ســـاخته شده‌اند. هر گاه به مسجد شهر و روستا، محله‌های فقیر نشین و محورهای جنگ با اشـــغالگران قدم گذاشـــتی با نفس پاک خویش آیات کلام الله مجید را تلاوت کردی. هر ســـخنی که از روح و جان تو جاری می‌شـــد، بی‌درنگ مانند نور درخشـــان در درون مردم تشنه حقیقت می‌نشست..

تو استاد آموزگار، آرام بخش دل دردمندان، فرمانده جهادگران، راهنمای رزمندگان، نشـــانه راه. و آن بزرگ مردی هستی که اســـلام و امـــت را در قلب خود جایگزین کـــردی. از بقاع تا جنوب بر وفاداری مردم بقاع به علما و شـــهدا و مجاهدان و ســـایر مردم پاک این منطقه و میزان حضور آنان در این نبرد

مقدس گواه بودی. وجود تو از لبنان به همه جبهه‌های حق در ایران، افغانستان، پاکستان، کشمیر و عراق فراتر رفت.

هنگامـــی که خون پاک تو را بر زمیـــن ریختند، مردم لبنان و فلسطین و همه فرزندان امت گریستند، شهادت با عظمت تو بر اراده و شـــکوه زندگـــی و ارزش‌های امت گواهی داد. این شهادت در مرحله حساس و دقیقی اتفاق افتاد که امت به یک مرد الهام بخش نیاز داشت. خون تو به امت انگیزه داد تا راهش را ادامـــه دهد. امروزه در جهان جنـــگ و رقابت میان اراده‌ها حاکم است، در این جنگ کسی به پیروزی می‌رسد که از اراده قوی و عزمی راسخ برخوردار باشد. فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی، نتیجه طبیعی و حتمی نظام‌هایی است که ملت‌ها را سرکوب می‌کردند، امکان ندارد نظام‌های الحادی تداوم یابند، خلق‌هـــای جهان از نظر غریزی بـــه آزادی و صلح و حق و عدالت گرایش دارند. اما، قدرت‌های استکباری و طغیانگر که آزادی‌های اجتماعی را مصادره می‌کنند، و ملت‌های جهان را به بند می‌کشند، هر اندازه قوی باشند بی‌تردید روزی سقوط خواهند کرد.

بر اساس این دیدگاه اعلام می‌کنم که سرنوشت حتمی ملت‌ها پیروزی است. سلطه جویی و غارت گری در حال فروپاشی است. این فرو پاشی به تدریج آغاز شده است. عقل و منطق و قانون و ســـنت‌های الهی و تاریخ نشان می‌دهند که امریکا متلاشـــی خواهد شد. روز ســـقوط همه مزدوران و بیگانگان که بر این امت تحمیل شـــده‌اند نزدیک است.. اگر ضعف و در ماندگی نظام‌های حاکم منطقه در برابر امریکا و اســـرائیل غاصب را نادیده بگیریم، بی‌تردید ملاحظه خواهیم کرد که به پیروزی نزدیکتر شده‌ایم. تا چند سال پیش ایران ژاندارم خلیج فارس، پایگاه غرب در منطقه و پشتیبان اسرائیل غاصب بود. ولی، امروز به سنگر اسلام و ام‌القری و قلب تپنده جهان اسلام و پناهگاه انقلابیون و مجاهدان جهان تبدیل شده است. امروزه افغانســـتان در پی سال‌های طولانی جهاد، دور نمای پیروزی نهایی را ترسیم می‌کند.

امروزه ملت‌های جهان اسلام بیدار شده و اراده مستقل‌شان را به دســـت گرفته‌اند. هم اینک مسجد الاقصی، در روز جهانی قدس دویســـت هزار نمازگـــزار را در آغوش می‌گیرد. هنوز بخش وسیعی از فرزندان امت عرب بر لزوم ادامه رویارویی با اشغالگران غاصب و قدرت‌های استکباری موضع ثابت و استوار دارند. ذلت و سازش را رد می‌کنند. با توجه به عوامل یاد شـــده برای رویارویـــی با اقدامات تروریســـتی امریکای مســـتکبر که از اسرائیل غاصب پشتیبانی می‌کند، همچنان به مقاومـــت و پایداری امت عزیزمان چشـــم امید دوخته‌ایم، به امریکای جهانخوار اجازه گســـترش ســـلطه‌اش بر منطقه و غارت ثروت‌های آن یا بهره‌برداری وقیحانه از محافل و مجامع بین‌المللی را نخواهیم داد. متأسفانه سازمان‌های بین‌المللی به ابزار اجرایی خواسته‌های امریکا تبدیل شده، و با یک چشم به رویدادهای منطقه نگاه می‌کنند. با وجود اینکه این سازمان‌ها از جنایات روزانه صهیونیست‌های غاصب در فلسطین اشغالی و لبنان چشم پوشی می‌کنند، در عین حال به منظور سرکوب و خـــوار نمودن امت به بهانه‌های واهی یک ســـری قطعنامه صادر می‌کنند.

گزینه مقاومت، که ســـید شـــهدای رزمندگان مقاومت آن را تجلی بخشیده اســـت، تنها گزینه‌ای است که ما را به تحقق اهداف و دســـتیابی به حقوق مشـــروع‌مان رهنمون می‌سازد. گزینه مقاومت، چهره زشـــت دشمن غاصب که موجودیت امت و کیان‌مان را تهدید می‌کند آشـــکار ســـاخته است، این گزینه تلاش‌های امریکا و اســـرائیل غاصب را برای تحمیل سازش ذلت بار ناکام می‌سازد. تداوم مقاومت، بر چشم پوشی از زمین و عزت انسانی خط بطلان می‌کشد. گزینه مقاومت، تنها مانع بازدارنده در برابر سیاست‌های فزون‌خواهانه دشمن و رویاهای عادی‌ســـازی هرگونه روابط با این دشمن است. مقاومـــت به منظور بـــاز پس گیری ســـرزمین‌های مقدس و فرسایش دشمن و بیداری امت تنها گزینه است، حال زمان هر اندازه طولانی شود. ■

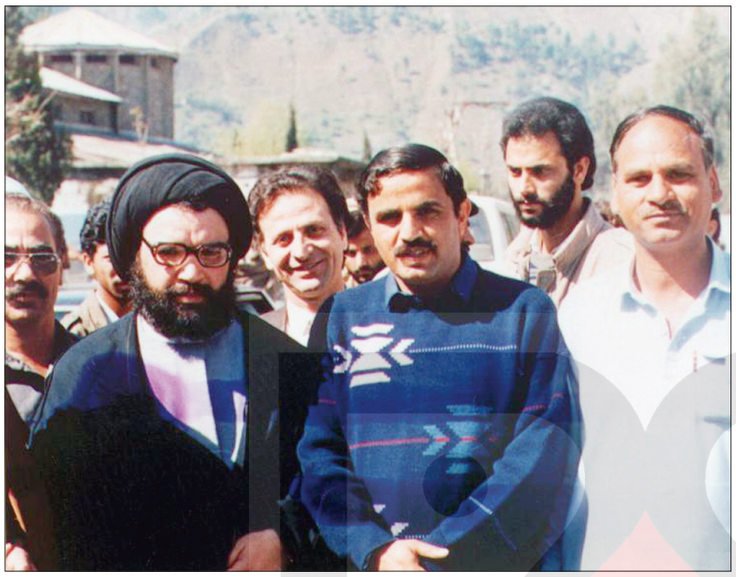

سید عباس موسوی در جمع فرهیختگان پاکستان.

گفت‌وگوی شاهد یاران با سیدحسن موسوی برادر شهید سیدعباس موسوی

او همواره با برخوردهای مثبت به پرسش‌ها پاسخ‌های منطقی ارائه می‌داد...

از دوران کودکی سیدعباس چه خاطراتی دارید؟

زمانی که سیدعباس در روستای نبی شیث متولد شد، پدرم در کویت مشغول کار بود، و سالی یک‌بار به لبنان می‌آمد. وضع زندگی‌مان بد نبود و مانند سایر مردم با سختی‌ها و مشکلات به ویژه با گرسنگی و محرومیت می‌ساختیم. مردم روستا گندم و تخم مرغ تولید می‌کردند، و مازاد بر مصرف خود را می‌فروختند، و در ازای آن سایر نیازهای ضروری را تأمین می‌کردند. سیدعباس از من کوچکتر بود، و همواره به کمک مادرمان می‌شتافت. هرگاه مادر برای پخت نان آماده می‌شد سیدعباس هیزم آماده می‌کرد و در عین حال به کمک مادرمان می‌شتافت و همراه او به رودخانه می‌رفت و آب می‌آورد. ولی، من بازی گوش بودم، و به این کارها اهمیت نمی‌دادم. به همین دلیل سیدعباس بیش از سایر فرزندان مورد توجه و عنایت و محبت مادرمان قرار می‌گرفت.

گفته شده پس از احضار نیروهای امریکا به لبنان در سال ۱۹۵۸ توسط کمیل شمعون رئیس جمهوری وقت، خانواده شما در کویت به‌سر می‌برده است. از آن دوره چه خاطره‌هایی دارید؟

وقتی به کویت مهاجرت کردیم، سیدعباس حدود پنج یا شش سال سن داشت، در آن زمان کمیل شمعون رئیس جمهوری وقت در مخالفت با گسترش گرایشات ملی خواهانه و ناسیونالیستی در لبنان و منطقه، مقررات فوق‌العاده وضع کرد و از امریکا خواست به کمک او بشتابد. به همین دلیل مسایل سیاسی در جهان عرب در آن مرحله حاد شده بود. آن روزها برخی بچه‌ها در کویت با من درگیر شدند، و هنگامی که سیدعباس صحنه درگیری را مشاهده کرد، به کمک من شتافت. من فرار کردم اما، سیدعباس در صحنه ماند و کتک‌کاری و درگیری با بچه‌های کویتی را ادامه داد. به هر حال او قدرت بدنی‌اش را از پدر، و هوش و استعداد را از مادر به ارث برده بود، و از عاطفه و مهربانی سرشار برخوردار بود.

به چه علت مدتی ارتباط شما با برادرتان سیدعباس موسوی قطع شد؟

در حقیقت ارتباط میان ما قطع نشد. در دوران جنگ‌های داخلی لبنان، برای کسب درآمد و امرار معاش مدتی به آلمان هجرت کردم، و آنجا مشغول کار شدم. چرا که در لبنان کارها و درآمدها به علت جنگ به کلی متوقف شده بود. در دورانی که برادرم سیدعباس به دبیرکلی حزب‌الله

> **او پیوسته از خواندن دعای کمیل غافل نمی‌شد. از دوران کودکی، برنامه تنظیم کرده بود که هر روز سوره یاسین و آیت الکرسی را بخواند. فراموش نمی‌کنم که برای حفظ سوره یاسین به من کمک کرد.**

انتخاب شده بود، برای مدتی به صورت مرخصی به لبنان آمدم. پیش‌بینی می‌کردم حال که برادرم که به سمت دبیرکلی حزب‌الله رسیده، اکنون خانه مجلل در اختیار دارد، و مانند پادشاهان زندگی می‌کند، اما، با کمال ناباوری غافلگیر شدم که او در خانه حتی، یک فرش معمولی هم ندارد. آن روز همسرش ام‌یاسر به من گفت که سیدعباس فرش خانه را به یکی از دوستان نیازمند بخشیده است. اظهارات ام‌یاسر مانند کوه بر سرم سنگینی کرد، و بیدرنگ به بازار رفتم و یک تخته فرش برای خانه او خریداری کردم. لازم می‌دانم به این نکته نیز اشاره کنم که تا روز خاکسپاری سید خبر نداشتم که فرزندان او کت و ژاکت به تن ندارند، لذا همان روز به بازار رفتم و برای آنان چند دست لباس خریداری کردم.

به‌طور کل روابط اجتماعی شما با سیدعباس چگونه بود؟

به‌طور مثال در یکی از مسافرت‌هایی که به لبنان داشتم موهایم بسیار بلند بود، سیدعباس با دیدن این قیافه ناراحت شد. ولی، هرگز نپرسید که چرا موهایم را بلند کرده‌ام. او با روشی محترمانه و قانع کننده طوری برخورد کرد که من شرمنده شدم. از من پرسید، اگر ما هر دو برادر موهای‌مان را بلند کنیم مردم چگونه به ما نگاه خواهند کرد؟ هنگامی که مادرم در سال ۱۹۷۸ به رحمت خدا رفت، از آلمان برگشتم لبنان، و سید با عمامه و لباس روحانیت آمده بود به فرودگاه تا از من استقبال کند. من آن زمان نسبت به روحانیون موضع مثبت نداشتم. زیرا، یک بار در سن جوانی از یک روحانی درباره مسئله‌ای سؤال کردم بودم و آن شیخ روحانی چوب دستی‌اش را بر سرم فرود آورد، و جوابم را نداد. این حادثه اثر منفی بر روحیه‌ام گذاشت.

هنگامی که مادرم بیمار بود و او را برای معالجه به آلمان آوردند، در حین صحبت با او از روحانیون انتقاد می‌کردم، و به او گفتم که احساس می‌کنم همه روحانیون از یک قماش هستند. اما، هنگامی که با برادرم سیدعباس روبه‌رو شدم، سعی کردم با پرسش‌های آزار دهنده‌ام، او را تحریک کنم ولی، او همواره لبخند می‌زد و با برخوردهای مثبت به پرسش‌هایم پاسخ‌های منطقی و قانع کننده ارائه می‌داد، و من به ناچار سر تسلیم فرود آورده و توضیحات او را قبول می‌کردم.

ارتباط معنوی سیدعباس با خدا چگونه بود؟

او پیوسته از خواندن دعای کمیل غافل نمی‌شد. از دوران کودکی، برنامه تنظیم کرده بود که هر روز سوره یاسین و آیت الکرسی را بخواند. فراموش نمی‌کنم که برای حفظ سوره یاسین به من کمک کرد. ■

روح جهاد و مقاومت را در محرومان و مستضعفان برانگیخت...

گفت‌وگوی شاهد یاران با سید خلیل موسوی

سیدعباس در چه سالی به لبنان بازگشت، و در چه فعالیت‌هایی شرکت کرد؟

شهید موسوی در سال ۱۹۷۲ میلادی به لبنان بازگشت و بیدرنگ تلاش‌ها و برنامه‌های خود را به منظور همیاری مستضعفان و محرومان و بسیج امکانات و توانمندی‌های آنان و بر انگیختن اعتماد به نفس و روح جهاد و مقاومت در دل آنان به منظور رویارویی با ظلم و بی‌عدالتی آغاز کرد. با وجود آنکه امکانات جامعه شیعیان لبنان در آن دوره بسیار ناچیز بود اما، شهید موسوی لحظه‌ای آرام نداشت و روز و شب تلاش و پیکار می‌کرد. به‌طور مثال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هرگاه به شهر بعلبک می‌آمد، شبانگاه بر بام خانه‌اش جلساتی برپا می‌کرد، و احکام و مفاهیم جهاد را آن گونه که در قرآن کریم آمده است بیان می‌کرد. به ما می‌گفت که نگاه کنید به این رشته کوه‌های شرقی این شهر که جوانان ما چگونه سرگرم آموزش و برگزاری تمرین نظامی هستند. با این شیوه می‌کوشید روحیه جهاد و مقاومت در برابر اشغالگران را در دل جوانان پرشور بر انگیزد، تا اینکه به آرزوی خود رسید.

سید پس از بازگشت از نجف، بیشتر در کدام شهر اقامت داشت؟

او پس از بازگشت به لبنان دو باره به مجموعه امام موسی صدر پیوست اما، همواره میان شهرهای بیروت، صور، بعلبک رفت و آمد داشت. مدتی نیز در زادگاه خود روستای بنی شیث اقامت کرد. و امامت جماعت این روستا را بر عهده داشت. در حقیقت مسجد روستا و خانه سیدعباس محل دیدار مردم با او شده بود، و به مشکلات دینی و اجتماعی آنها رسیدگی می‌کرد. گاهی اوقات در بخش شرقی روستا نماز جماعت برپا می‌کرد، و گاهی اوقات در بخش غربی آن. او با این شیوه میان روستائیان دوستی و مودت برقرار کرد. افزون بر آن، سیدعباس پس از بازگشت به لبنان و تأسیس حوزه علمیه امام منتظر در شهر بعلبک، طلاب لبنانی رانده شده از حوزه علمیه نجف اشرف را گرد آوری کرد. چرا که بیشتر طلاب لبنانی تحصیل کرده در نجف تحت تعقیب

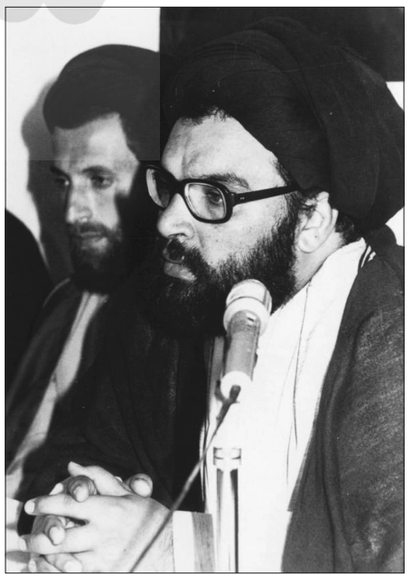

و فشار و یا ارعاب رژیم حزب بعث عراق قرار گرفته و به ناچار به لبنان باز گشته بودند. حوزه علمیه امام منتظر فعالیت‌های آموزشی خود را ابتدا در یک یتیم خانه اسلامی در بعلبک آغاز کرد، تا اینکه کار ساختمان فعلی به پایان رسید. به یاد دارم که من به همراه سید روزانه حدود ۵ تا ٦ کیلومتر از شهر بعلبک تا حوزه پیاده‌روی می‌کردیم. آن روزها زندگی‌مان ساده و سالم بود و مانند شرایط کنونی این همه پیچیده و سخت نبود. هنگام ورود به حوزه، طلاب جوان را در مسجد گردهم می‌آوردیم و به‌طور دست‌جمعی مراسم قرائت «دعای صباح» منسوب به حضرت علی (ع) را بر پا می‌کردیم و پس از آن تدریس آغاز می‌شد.

هزینه ساخت حوزه امام منتظر از چه طریقی تأمین شد؟

این مطلب را صادقانه بگویم که این مرکز به برکت تلاش‌های

> **به مشکلات دینی و اجتماعی آنها رسیدگی می‌کرد. گاهی اوقات در بخش شرقی روستا نماز جماعت برپا می‌کرد، و گاهی اوقات در بخش غربی آن. او با این شیوه میان روستائیان دوستی و مودت برقرار کرد.**

خستگی‌ناپذیر سیدعباس موسوی و نفس‌های پاک آن شهید و کمک افراد خیرخواه و نیکوکار این منطقه ساخته شده است. اکنون این حوزه منشأ خیر و برکت برای همه مردم لبنان و منطقه بعلبک شده است. البته فراموش نکنیم که برخی افراد نیکوکار با اهدای زمین و مصالح ساختمانی و کمک‌های نقدی به برپایی این حوزه کمک کردند اما، قافله سالار احداث بیشتر طرح‌های آموزشی و بهداشتی و درمانی و فرهنگی در منطقه بقاع شهید سیدعباس موسوی بوده، که همه ساکنان منطقه از این تأسیسات عام‌المنفعه بهره‌مند شدند.

حوزه بعلبک پس از شهادت سیدعباس توسط چه کسی اداره می‌شود؟

این مرکز مدتی توسط روحانیون منطقه و مدتی نیز توسط حزب‌الله اداره شد، اما، در حال حاضر، مدیریت مؤسسه آموزشی و علمی مدارس المهدی وابسته به حزب‌الله این حوزه را اداره می‌کند.

بفرمایید سید پس از اشغال لبنان توسط ارتش رژیم صهیونیستی چه فعالیتی داشت؟

پس از تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی و اشغال کشورمان، سیدعباس احساس مسئولیت کرد تا به مقابله با این تجاوزگری برخیزد. او ابتدا به بسیج جوانان برای مقابله با اشغالگران پرداخت اما، مدتی نگذشته بود که من و برخی برادران در رکاب سید شهید به استقبال برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، این پیام‌آوران حضرت امام خمینی رفتیم. آنگاه در اولین دوره آموزش نظامی که در ماه مبارک رمضان توسط برادران سپاهی ترتیب یافت شرکت کردیم. این دوره آموزش نظامی که حدود ٤٥ روز طول کشید، مهم‌ترین نقش را در پایه‌ریزی طرح بزرگ مقاومت و جهاد و شهادت ایفا کرد و مقاومت اسلامی از آنجا شکل گرفت.

گفته شده جنابعالی از شجره نامه سیدعباس موسوی شناخت دارید آیا می‌شود کمی در این باره برایمان بگویید؟

در حقیقت شهید سیدعباس موسوی از نوادگان سرور شهیدان امام حسین (ع) بوده و شجره نامه او از این قرار است:

عباس فرزند علی فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند احمد فرزند حسن فرزند محمد مشهور به قنطار فرزند احمد فرزند حسن فرزند محمد فرزند حسن فرزند زین فرزند علی فرزند حسن فرزند محمد فرزند یوسف فرزند محمد فرزند یوسف فرزند حسن فرزند ابراهیم فرزند محمد فرزند یوسف فرزند محمد فرزند معالی فرزند علی فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند علی فرزند عبدالله فرزند محمد فرزند طاهر فرزند حسین القطعی فرزند موسی ابو سبحه فرزند ابراهیم المرتضی، (برادر امام رضا) فرزند موسی کاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی سجاد فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب همسر فاطمه زهرا دخت رسول اکرم حضرت محمد (ص) فرزند عبدالله فرزند عبد المطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف فرزند قصب و متصل به حضرت ابراهیم الخلیل (ع). ■

سید، اولین پایگاه انقلاب اسلامی و مجاهدان حزب‌الله را بنا کرد...

گفت‌وگوی شاهد یاران با حاج سلمان موسوی وصی شهید سیدعباس موسوی

گفته شده جنابعالی از رفتار نیک و پسندیده شهید سیدعباس موسوی آگاهی دارید، چه خاطرات فراموش‌ناشدنی از سید دارید؟

رفتار نیک، و اخلاق والا و خداپسندانه سید شهید را از نزدیک شاهد بوده‌ام. به‌طور مثال گاهی اوقات ساعت سه بامداد به مراکز آموزش نظامی مجاهدان و رزمندگان مقاومت می‌رفت و با آنان به گفت‌وگو می‌نشست تا از سلامتی‌شان مطمئن شود و به مشکلات آنان رسیدگی کند. روزی مردی مسن و بی‌نوا و نابینا به مجلس سید رفت و مشکلات خود را برای او بازگو کرد. مدتی بعد مرد بینوا خندان و خوشحال از مجلس سیدعباس بیرون آمد. با وجود کاری از دست سید برای حل مشکل او ساخته نبود، اما، مرد مسن گفت که سید آن قدر زیبا و شیوا و شیرین سخن گفت که فراموش کردم برای رفع گرفتاری‌ام به او رجوع کرده‌ام! گویی مشکلی نداشته‌ام. سیدعباس به من چنین گفت:ای کاش چشمان من نابینا شده بودند و نه چشمان تو! این طرز سخن گفتن سیدعباس سبب شد مشکلات و گرفتاری خود را فراموش کنم. سید در برخورد با مردم روش خاصی را دنبال می‌کرد، بد رفتاری با مردم به ویژه با کودکان او را آزار می‌داد. کودکان را دوست داشت، رفتارهای خشونت بار با کودکان را جایز نمی‌دانست. در سال ۱۹۸۵ طرح احداث یک پارک تفریحی برای کودکان را ارائه داد. اکنون این طرح در منطقه بقاع به بهره‌برداری رسیده است.

رفتار او با محافظان شخصی چه گونه بود؟

نظر به اوضاع و شرایط امنیتی لبنان، حزب‌الله برای حفاظت از جان دبیرکل تعدادی محافظ گمارده بود. اما، سیدعباس حاضر نبود آنان را محافظ بخواند و یا محافظ صدا بزند! آنان را برادر، و یا به تعبیر معمول لبنانی‌ها جوانان خطاب می‌کرد. هرگز به تنهایی و بدون آنان سر سفره غذا نمی‌نشست و همیشه غذا را به همراه آنان صرف می‌کرد.

روزی یکی از محافظان با شوخی به سید گفت اگر فرض کنیم اسرائیل روزی به ما حمله کرد و یکی از محافظان کشته شد اما، دبیرکل حزب‌الله به‌طور معجزه‌آسا از این حمله جان سالم بدر برد و روز بعد روزنامه‌ها این خبر را منتشر کنند. سید پاسخ داد که انشاءالله به هیچ کسی به خاطر او آسیب نرسد. آرزو دارم چشمان هیچ مادری در شهادت فرزندش به خاطر من گریان نشود. در واقع همین طور هم شد، و روز شهادت سید بر اثر حمله نظامیان صهیونیست هیچ یک از محافظان شهید نشدند. او همواره نیمی از حقوق خود را به فقیران و مستمندان می‌بخشید.

جنابعالی که وصی سید بوده‌اید می‌شود از میزان دارایی او و ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی سیدعباس برایمان بگوئید؟

او هیچ دارایی و ملکی را به ارث نگذاشت. حتی، منزل مسکونی‌اش ملک شخصی او نبوده است، روزی یکی از دوستانش قطعه زمینی را به او اهدا نمود، اما، سید آن را نپذیرفت، روزی یکی از جوانان نیازمند نزد سید آمد، و نیاز خود را با او در میان گذاشت. سید با دوست بخشنده زمین تماس گرفت و از او خواست آن قطعه زمین را در اختیار شخص نیازمند قرار دهد. روزگاری شایع شده بود که خودروی سیدعباس خانه او است. او یا در حال عبادت و خواندن قرآن و نیایش در مسجد بود، یا در حال زیارت مزار شهدا و یا در حال سخنرانی و تدریس علوم حوزوی و یا در حال دیدار با مردم در روستاهای جنوب و بقاع او همواره با مردم دیدار می‌کرد و با شنیدن شکایات و گلایه شان، از آنان دلجویی به عمل می‌آورد. گاهی اوقات یونیفورم نظامی به تن می‌کرد، و در کنار رزمندگان مقاومت در جبهه‌های جنگ با اسرائیل حضور می‌یافت. و یا او را به صورت مجاهدی در کسوت سیاست در حال تحلیل و تفسیر مسائل و مشکلات امت اسلامی مشاهده می‌کردید. او در عین حال ترجیح می‌داد میان مردم و روی زمین بنشیند تا در جایی مرتفع‌تر از آنها قرار نگیرد. پس از عملیات مقاومت اسلامی که به اسارت دو تن از نظامیان رژیم صهیونیستی منجر شد، در میدان شهر صریفا در جنوب لبنان با لباس نظامی ایستاد و اطمینان کامل داشت که نظامیان اسرائیل در واکنش به اسارت دو نظامی جرئت حمله به این شهر مرزی را نخواهد داشت، و چنین هم شد.

به اقامه نماز در اول وقت بسیار پایبند بود. هرگاه صدای اذان از بلندگوها بلند می‌شد، نماز را اول وقت می‌خواند. بارها دیده می‌شد به‌رغم محدودیت‌هایی که از نظر امنیتی داشته است. در کنار جاده کوهستانی ظهر البیدر که منطقه بقاع را به بیروت وصل می‌کند، توقف می‌کرد و نماز را اول وقت به‌جای می‌آورد. در اتوبان بیروت- طرابلس نیز نماز را به موقع می‌خواند. او معتقد بود که نماز را نباید دیر وقت خواند. اگر میهمانانی برای دیدار او به منزل آمده بودند هنگام اذان آنها را به نماز جماعت فرا می‌خواند تا میهمانان او را از بجای آوردن نماز اول وقت منصرف نکنند.

در زمان ناآرامی‌های جنگ داخلی که به نوعی ناامنی بروز کرده بود و مردم با مشکلاتی مواجه می‌شدند و یا نیروهای انتظامی توان برقراری امنیت را نداشتند، به جوانان حزب‌الله فرمان داد وظیفه پاسداری از امنیت و

> **او هیچ دارایی و ملکی را به ارث نگذاشت. حتی، منزل مسکونی‌اش ملک شخصی او نبوده است، روزی یکی از دوستانش قطعه زمینی را به او اهدا نمود، اما، سید آن را نپذیرفت... روزگاری شایع شده بود که خودروی سیدعباس خانه او است.**

املاک مردم را بر عهده گیرند. او تأکید می‌کرد رزمندگان مقاومت و مجاهدان حزب‌الله که پیرو خط ولایت هستند نباید تنها به عبادت در مساجد و شرکت در مناسبت‌های مذهبی و پیکار اکتفا نمایند بلکه، باید همواره در کنار مردم حضور داشته باشند و در حل گرفتاری‌ها و مشکلات مردم کمک کنند. هرگاه جوانان حزب‌الله دزدی را دستگیر می‌کردند، سیدعباس موسوی دستور می‌داد با مهربانی با او رفتار کنند. وضعیت مالی و اجتماعی و خانوادگی سارقان را از بچه‌های حزب‌الله جویا می‌شد. او عقیده داشت که دزد گناهکار است اما، فرزندان و خانواده او گناهکار نیستند.

یکی دیگر از ویژگی‌های شهید سیدعباس موسوی این است که او روزانه پس از اقامه نماز صبح به زیارت آرامگاه بزرگان و شهدا می‌رفت. مردم را به زیارت این گونه اماکن به ویژه پس از پایان نمازهای جمعه تشویق می‌کرد. سید در اواخر حیات خود مسجد امام علی (ع) را در شهر بعلبک ساخت، و آن را اولین پایگاه انقلاب اسلامی و پایگاه مجاهدان حزب‌الله قرار داد.

ما با چشم سر می‌دیدیم، او با چشم دل...

گفت‌وگوی شاهد یاران با شیخ احمد الشیخ

یکی از شاگردان شهید موسوی

جنابعالی چگونه و در چه زمانی با شهید سیدعباس موسوی آشنا شدید؟

حدود شانزده سال از اولین دیدار من با سیدعباس موسوی همراه برخی از طلاب لبنانی در یکی از حجره‌های مدرسه ازدیه در حوزه علمیه نجف اشرف تا هنگام شهادت او می‌گذرد. اولین دیدار کافی بود تا داستان جهاد و علم و عمل خالصانه و در راه خدا را به تماشا بنشینیم تا پس از آن سمبل نیک و نمونه‌ای زنده برای مجاهدان راستین و علما و رهروان راه خدا، گردد. ستاره این داستان نزد خوانندگان اوج نمی‌گرفت تا این که به عهد خویش با خدایش وفا کرد و صدق گفتارش در عمل به اثبات رسید و با خون خود سطور پایانی تاریخ آن را در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ به نگارش در آورد.

در تابستان سال ۱۹۷۶ میلادی در نجف اشرف شاهد آمدن تعدادی از طلاب لبنانی علوم دینی در حوزه بودم که از میان آنان تعدادی به شهادت رسیدند و تعدادی در راه گسترش علم و معرفت و ساختن علمای مجاهد، گام برداشتند.

از مراحل تحصیل و تدریس سید در نجف چه خاطراتی دارید؟

سید در نجف تلاش بی وقفه‌ای را آغاز کرد و حتی، در تعطیلات رسمی نیز بر سر کلاس حاضر می‌شد و خستگی را نمی‌شناخت و با بحث‌هایی که با برخی از همکارانش داشت به همسرش نیز در این کلاس‌ها تدریس می‌کرد و در کنار آن همواره بر زیارت مرقد مطهر جدش امیر مومنان و امام حسین (ع) در کربلا مداومت داشت. در تابستان و رمضان سال ۱۹۷۷م حوزه کاملاً تعطیل بود اما، سید به خود اجازه نمی‌داد تا روزهای ماه رمضان را در خواب و شب‌ها بیهوده بگذرانیم. بلکه یک جلسه نسبتاً کوچک در برخی خانه‌ها و دور از چشم سازمان امنیت عراق، تشکیل می‌داد که در این جلسات نحوه سخنرانی و وعظ و حفظ قرآن و نهج البلاغه، را به ما آموزش می‌داد. جلساتی که تا همین امروز هم با همان شیوه و اهداف در حوزه بعلبک همچنان دایر می‌باشد. و سید به رغم موانع سر راه مانند حسودان و مغرضین که برخی از آنها در لباس روحانی نیز بودند و به او که خشم نیروهای امنیتی عراق را بر می‌انگیخت تهمت‌هایی ناروا می‌زدند، به راه خود ادامه می‌داد. از تهمت‌هایی که به ایشان می‌زدند یکی این بود که ایشان هنگام نماز در مدرسه ازدیه بخشی از دعای افتتاح را می‌خواند. «اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعز بهاالاسلام و اهله و تذل بها النفاق واهله و تجعلنا فیها من الدعاة الی طاعتک و القادة الی سبیلک». گزارش می‌دادند سید به حزب الدعوه پیوسته که فعالیت آن ممنوع می‌باشد و خواستار تغییر رژیم عراق و روی کار آوردن دولتی دیگر است..

چه شد که سید تحصیل در نجف را نیمه تمام گذاشت و به لبنان بازگشت؟

در آن شرایط خبرچینی‌ها درباره ایشان باعث شده بود که نیروهای امنیتی عراق او را شدیداً تحت مراقبت قرار دادند و بر ایشان به گونه‌ای سخت گرفتند که ناچار شد به لبنان بازگردد. اما پس از آن بار دیگر پیش از اربعین امام حسین در پاییز سال ۱۹۷۷ میلادی به نجف بازگشت و از آنجا با پای پیاده همراه با شاگردانش و برادارن دیگر به سوی کربلا روانه شد که این مسافت از طریق رود فرات ۱۲۵ کیلو متر است. او در طول راه مرتب با کسی همراه می‌شد و با او در زمینه آموزش و پرورش اسلامی سخن می‌گفت و به سوالات طلبه‌ها پاسخ می‌گفت. در طول مسیر وضع به همین منوال بود تا پس از سه روز که به کربلا رسیدیم متوجه شدیم که میان مردم مجاهد و رژیم بعثی عراق در مسیری دیگر میان نجف و کربلا که کوتاهتر بود، درگیری ایجاد شده و نیروهای بعثی بر ضد شیعیان مومن بسیج شده‌اند و از توپ و تانک برای زدن آنها استفاده شده بود که تعدادی کشته و زخمی و تعداد زیادی نیز از زوار امام حسین دستگیر شدند. از این میان تعدادی از دوستان لبنانی ما نیز بودند. اما پس از مدتی همگی آنان از زندان آزاد شدند. از آن پس، آن روز، روز انتفاضه اربعین نام گرفت زیرا، در روز اربعین امام حسین اتفاق افتاد و همین واقعه باعث شد تا سید زودتر به لبنان بازگردد. پس از آن با هم قرار گذاشتیم که در صورت بر طرف شدن خطر و مساعد شدن اوضاع، مجدداً بازگردد اما، اوضاع کاملاً خطرناک‌تر از قبل شد و در نتیجه با تلگراف از او خواستیم که هرگز بازنگردد که در اواخر سال ۱۹۷۷م نیروهای امنیتی عراق به بازداشت وسیع لبنانی و غیرلبنانی دست زد و انها را پس از شکنجه با وضع خفت باری به کشورهایشان فرستاد. پس از آن شهید سیدعباس با هماهنگی سید موسی صدر و آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله تصمیم به تأسیس یک حوزه علمیه در لبنان گرفت که مکان آن از لحاظ امنیتی و وضعیت اهالی شرایط مناسبی داشته باشد، به همین علت بعلبک دارای چنین ویژگی‌هایی بود؛ چه از لحاظ امنیتی و چه از لحاظ پایگاه مردمی آن. پس از آن با موافقت دوستان طلبه‌اش منزلی دو اتاقه در محله رأس العین اجاره کرد که می‌توانست طلبه‌های رانده شده از عراق را فعلاً در خود جای دهد که این حوزه در ۲۴ فوریه ۱۹۷۸ با سیزده طلبه علوم حوزوی که همان دروس نجف اشرف را می‌آموختند، شروع به کار کرد. پس از دو ماه سید شهید با مفتی بعلبک در آن زمان مرحوم شیخ سلیمان یحفوفی هماهنگی کرد تا حوزه را به ساختمانی دیگر، آن هم به‌طور موقتی در محله شروانه بعلبک منتقل کند. چرا که سید همیشه راحتی طلابش را به راحتی خود ترجیح می‌داد و در برف و سرمای زمستان و گرمای تابستان با پای پیاده برای تدریس به آنجا رفت و آمد می‌کرد. روزانه بین ۵ الی ۷ درس مانند لمعه و اصول و منطق و عقاید و فلسفه و علوم اسلامی به طلاب تدریس می‌کرد. و در آنجا بود که شخصیت سید بیش از پیش خود را نمایان ساخت و حقیقتاً متوجه شدیم که سیدعباس موسوی کیست؟

بر سر راه اداره حوزه بعلبک با چه مشکلاتی مواجه بود؟

سیدعباس از لحاظ مالی کاملاً در مضیقه بود اما هرگز طلابش را نیازمند نگه نمی‌داشت. آن‌قدر با کرم و سخاوت با ما برخورد می‌کرد که هیچ یک از ما فکر نمی‌کردیم که او مضیقه مالی دارد. هر گاه یکی از طلاب نیاز مالی پیدا می‌کرد از جیب خود به آنان پرداخت می‌کرد. گاهی بچه‌ها را به نزد پزشک می‌برد یا به دیگری به گونه‌ای دیگر کمک می‌نمود و اینها از

> **سید در عین مهربانی با طلاب خود اما، درباره دروس بسیار جدی بود و هیچ عذر و بهانه‌ای را نمی‌پذیرفت. زیرا، نرمی رفتار در این موارد را مانعی در راه پیشرفت و موفقیت به حساب می‌آورد و هرگاه کسی عذری را برای درس می‌آورد، می‌گفت باید به کار بگوییم درس داریم، نه اینکه به درس بگوییم کار داریم**

مال شخصی خود و خانواده‌اش بود و چه بسا می‌شد که او و خانواده‌اش در خانه غذای کافی نداشتند. او همواره با عبای سیاه و پیراهن طوسی‌اش که سال‌های زیادی از عمر وی رفیقش بودند در میان ما ظاهر می‌شد و ما می‌دیدیم که چگونه شکاف کفش‌هایش میخ‌های آن را نشان می‌داد. به خدا قسم او چه بسیار گرسنگی را در میان ما تحمل می‌کرد و ما خبر نداشتیم که او گرسنه بود. در حالی که ما سیر بودیم او لباس نو بر تن نداشت و ما لباس داشتیم. او سردش بود اما، ما گرم بودیم و بیش از همه اینها او از راه دوری با پای پیاده به حوزه می‌آمد و نشد روزی که از وضع و اوضاعش گله و شکایتی بکند بلکه ما متوجه شدیم که او تنها و تنها رضای خدا را مد نظر قرار می‌دهد که همانا تربیت علمائی مجاهد و صالح برای جهاد در راه خدا است.

شیوه زندگی خانوادگی سید چگونه بود؟

فراموش نمی‌کنم آن منزل محقری که از خشت و گل ساخته شده بود که خودش به همراه شیخ محمد خاتون به‌طور مشترک در آن زندگی می‌کردند. در حالی که کسانی که از لحاظ علمی و درک و آگاهی و جهاد در مراتب بسیار پایین‌تری بودند در خانه‌های مجلل و با اثاثیه‌ای فاخر و غذاهایی رنگین و ماشین‌های آخرین سیستم رفت و آمد و زندگی می‌کردند.

امکان دارد مراحل گسترش حوزه بعلبک را برای خوانندگان شرح دهید؟

یک سال پس از تأسیس، حوزه به ساختمانی در محله حی الشمیس بعلبک منتقل شد و پس از آنهم دوباره به ساختمانی در رأس العین مربوط به یک پزشک نقل مکان کردیم. همه این نقل و انتقالات حوزه تنها به خاطر عدم استطاعت مالی برای داشتن جایی ثابت بود اما، با این همه دروس حوزه هرگز متوقف نشد بلکه، روز به روز بر تعداد طلاب افزون گشت. و پس از چندی همین طلاب، خود استاد طلبه‌های جدید الورود شدند. البته، ناگفته نماند که در این نقل و انتقال به حی الشمیس، شیخ حسین کورانی به عنوان مدرس و استادی توانا و مؤثر در آن حوزه مشغول شدند.

البته در بعلبک دو ساختمان از موقوفات جعفری بود که در اجاره یک مدرسه ابتدایی بود اما، تصمیم گرفته شد که باز پس گرفته و به صورت مرکزی واقعی برای تحصیل علوم دینی درآید که چنین شد و این موقوفه به مدرسه الامام المنتظر تغییر نام یافت. وقتی امور به خوبی پیش رفت، سید به باز سازی مدرسه از لحاظ معنوی و علمی پرداخت تا اهالی و عشایر آن مناطق از آن استفاده بهینه کرده و قول خدای تبارک و تعالی در این زمینه تحقق یابد (فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون) «سوره توبه».

بدین ترتیب سید اداره حوزه را علاوه بر خود به طلاب مورد اعتماد و ویژه خود سپرد و در این زمینه و زمینه‌های دیگر جلساتی را ترتیب می‌داد. و از طلابش همواره می‌خواست کمر همت بندند تا نمونه و سمبلی برای طلاب جدیدالورود، چه از لحاظ شخصیت و آگاهی و چه از لحاظ تدین و اخلاق

> **گویی که امام زمان (عج) و نصرت الهی را به چشم می‌دید و یأس و نومیدی از مقابل چشمان بخشنده‌اش محو می‌شد. ایشان به حق بهترین مربی و استاد ما بود و در برابر تمام فداکاری‌هایش حتی، انتظار تشکر از ما را هم نداشت.**

باشند و آنان را از دل و جان خویش تغذیه کرده و تدریس کنند، نه از دهان و با گفتار خویش.

تبلیغات طلاب حوزه امام منتظر به چه شکل بود؟

سیدعباس طلاب را در ایام تعطیلات به روستاها و مناطق دور و نزدیک بعلبک می‌فرستاد تا به تبلیغ و ارشاد مردم بپردازند. هر طلبه‌ای که دو سال از تحصیلات حوزویش را می‌گذراند می‌توانست جهت تبلیغ با آنچه دروسش بود اقدام نماید زیرا، آگاهی مردم ان زمان آن‌قدر کم بود که لازم بود طلاب هرچه سریع‌تر دروس و شایستگی‌های لازم را فراگرفته و به آگاه کردن و تبلیغ و ارشاد مردم بپردازند یکی دیگر از دلایل تسریع در امر تبلیغ همانا خطرناک و فوق‌العاده بودن آن مرحله زمانی و ترس از اضمحلال کلی دین مردم بود. سید در عین مهربانی با طلاب خود اما، درباره دروس بسیار جدی بود و هیچ عذر و بهانه‌ای را نمی‌پذیرفت. زیرا، نرمی رفتار در این موارد را مانعی در راه پیشرفت و موفقیت به حساب می‌آورد و هرگاه کسی عذری را برای درس می‌آورد، می‌گفت باید به کار بگوییم درس داریم، نه اینکه به درس بگوییم کار داریم. و موقع درس دادن آن‌قدر جدی بود که گویی او را نمی‌شناختی و خود را ذره‌ای کوچک در برابر کوه استواری می‌یافتی که از هیبتش چاره‌ای جز این نمی‌دیدی که با تمام حواس و قوا به درسش گوش فرا دهی و سخنانش را دنبال کنی.

اما در مسائل غیردرسی او مملو از احساس و مهربانی و رحمت بود، به حدی که این همه را در پدر و مادر و خواهر و برادر خود کمتر می‌یافتیم. یادم می‌آید هنگامی که بیمار و در بستر بودم ایشان برای عیادت به دیدنم آمد اما، دو مسئله دیگر بر اعجاب و ارادت من به ایشان افزود.

یکی وضع مالی و موقعیت مکانی ما در حوزه قبلی بود که از هر لحاظ بسیار پایین و دست کم بود و این مسئله جداً آزارم می‌داد و حالت یأس در ما به وجود آورده بود اما ایشان در آن روزها به ما گفت: شما هسته‌های اولیه حوزه در آینده‌ای نه چندان دور خواهید بود. این شما هستید که مسئولیت سنگین اداره و تدریس در حوزه را بر دوش خواهید کشید اما من شخصاً به همان علت یاس و نومیدی که از شرایط داشتم خیلی صحبت‌های ایشان را جدی تلقی نکردم اما، چیزی نگذشت (شاید مدتی نزدیک دو سال) که آن چنان حوزه وسعت پیدا کرد و نقشی بزرگ در منطقه بعلبک و کلاً بقاع بر عهده گرفت که خودمان نیز باورمان نمی‌شد که پیش‌بینی‌های ایشان به این سرعت تحقق یابد و بالفعل نیز تمام کسانی که از اول تأسیس حوزه از طلاب ایشان بودند بعدها خود استاد و مربی بسیاری از طلبه‌های مناطق دیگر شدند. او دارای افق دیدی بسیار دور و وسیع بود. آنچه ما با چشم سر می‌دیدیم، او با چشم دل می‌دید و آینده مسائل را با اتکال به خدا و ایمان مستحکم خود می‌دید ولی، ما به مسائل آینده با علم به وضع موجود نگاه می‌کردیم.

حادثه دوم: در یکی از جلسات فرهنگی که سیدعباس ریاست و مدیریت آن را بر عهده داشت، مطلبی را برای جمع مطرح کرد که تقریباً همه ما در آن لحظه حس کردیم که این مسئله و خواسته بیشتر به رؤیا و خیال می‌ماند تا واقعیت و تحقق این مسئله را باور نداشتیم. هنگامی که از ما خواست که ترتیبی دهیم که رادیویی اسلامی را تأسیس کرده و برنامه آن را از صبح تا شام تدوین نماییم، اینجا بود که سرو صداها بلند شد که این چه طرح غیرممکنی است و چگونه می‌شود آن را جامه عمل پوشاند؟ یا اینکه دولت اسلامی ما کجا بود که رادیوی اسلامیش باشد اما، ایشان برخواسته خود اصرار داشت. این در حالی بود که ما در سال ۱۹۷۸ م بودیم و هنوز حتی، از انقلاب اسلامی ایران هیچ خبری نبود و تحرکات هنوز آغاز نشده بود.

اما بر اثر اصرار ایشان، با وجود آنکه ما نسبت به آن هنوز به باور نرسیده بودیم، این مسئله را انجام داده و برنامه قابل قبولی را طرح کردیم اما، تا امروز که شرح آن وقایع را می‌نگارم پنج سال است که من در رادیو صوت المستضعفین به عنوان مدیر تولید و اجرا به کار مشغولم و تمام برنامه‌های رادیو را خودم شخصاً طرح می‌کنم. و این همان صدای اسلام است که از

رادیوی تهران و دیگر رادیوهای اسلامی، بلند است که راه و روش اسلام ناب محمدی را دنبال می‌کند. و برخی از رادیوها بود که مشغول پخش موسیقی و ترانه و برنامه‌های فاسد بودند که سید شهید از آنها بسیار ناراحت بود. سید همیشه با آنچه که خداوند به قلبش الهام می‌کرد با بصیرت منحصر به فردی عمل می‌کرد و هر ساعت از ساعات زندگیش گویی دو ساعت بود یکی حال و ساعت دیگرش آینده را نشان می‌داد. آینده‌ای روشن و پر امید نسبت به تحقق وعده‌های الهی در نصرت مستضعفین. آن مرحوم به قدری با صبر و طاقت فراوان تنگی افق دیدمان را تحمل می‌کرد و آن لبخند جاودانه‌اش را همیشه به روی ما می‌افشاند تا تب ناراحتی ما را در آن زمان‌ها تسکین بخشد. گویی که امام زمان (عج) و نصرت الهی را به چشم می‌دید و یأس و نومیدی از مقابل چشمان بخشنده‌اش محو می‌شد. ایشان به حق بهترین مربی و استاد ما بود و در برابر تمام فداکاری‌هایش حتی، انتظار تشکر از ما را هم نداشت. به یاد دارم یک بار که روز معلم بود هدیه‌ای برایش تهیه کردم و روی آن شعری عامیانه نوشتم و طوری که کسی نبیند آن را به وی هدیه کردم، در حالی که می‌دانستم به هیچ عنوان خوش ندارد از کسی هدیه یا چیزی مادی و دنیوی دریافت کند. او هدیه را پذیرفت اما به من تذکر داد که دیگر این مسئله را هرگز تکرار نکنم. زیرا، او همانند اجداد طاهرینش برای خدا و لوجه الله عمل و جهاد می‌کرد اما، هرگز منتظر تشکر و پاداش از طرف مقابلش نبود و تنها از یوماً عبوساً قمطریرا می‌ترسید و بس.

همان‌گونه که گفتم اولاً ایشان بهترین مربی و استاد بود،

او معتقد بود که هدف از ربودن امام موسی صدر ربودن اسلام و فلسطین و آرمان مستضعفین از عالم هستی است و ایمان داشت که چنانچه ملت‌ها بیدار نشوند و به حرکت و جوش و خروش در نیایند این هجمه‌ها و توطئه‌های استکباری همچنان ادامه خواهد داشت.

یکی دیگر از نشانه‌های ممتاز بودن ایشان این بود که اجازه نمی‌داد ما بیش از یک بار در ماه به دیدن خانواده‌هایمان برویم زیرا، اکثراً خانواده‌هایشان در شهر دیگری مثل بیروت و جبل عامل ساکن بودند. ما در وهله اول از خواست او کمی دلگیر می‌شدیم اما بعدها که در تحصیلات علوم پیشرفت کرده و به درس خارج رسیدیم، اهمیت و علت این خواسته او که تحصیل علم تنها با هجرت و فقر امکان‌پذیر است را متوجه شدیم. چنانچه بارها این جمله را تکرار می‌کرد. زیرا، عقیده داشت خانواده و مال دنیا انسان را از طلب علم باز می‌دارد. البته، فقر مالی طلاب محقق بود، می‌ماند تحقق امر دوم که دیگر هیچ گونه مشغولیتی در طلب علم و معرفت نداشته باشیم. از امور دیگری که سید شهید بدان اهتمام می‌ورزید، برگزاری دوره‌های آموزش نظامی در جریان انقلاب اسلامی ایران و پیش از پیروزی قطعی آن بود. آموزش‌های نظامی که احتمالاً حضرت امام خمینی به خاطر جهاد بدان دعوت کرده بود. در پادگان جنتا که در آن زمان در دست جنبش امل بود شروع شد. و ایشان در هر فرصتی بر این آموزش‌ها اشراف داشته و آن را زیر نظر داشت. و این اولین تعطیلی حوزه علمیه به جهت آموزش نظامی بود. پس از آن بود که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و طلاب حوزه در راهپیمایی‌های مردمی شرکت جسته و رهبری بسیاری از آنها را بر عهده گرفتند. آن زمان بود که ما شادی بی حد و حصری را در سر شهید می‌دیدیم که ترجمانی از ولایت و عشق ایشان به انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن حضرت امام خمینی (ره) بود.

او که با روشنگری و کرامت طبع و مجاهدت در کنار همه مجاهدان قرار داشت، یک باره با قساوت و خشونت روزهای توطئه بار ناپدید شدن سید موسی صدر روبه‌رو گشت و در مقابل به بسیج مردم

و روشنگری آنها برای مقابله با ستمگران و توطئه گران همت گمارد و معتقد بود که هدف از ربودن امام موسی صدر ربودن اسلام و فلسطین و آرمان مستضعفین از عالم هستی است و ایمان داشت که چنانچه ملت‌ها بیدار نشوند و به حرکت و جوش و خروش در نیایند این هجمه‌ها و توطئه‌های استکباری همچنان ادامه خواهد داشت. او همچنین از شهادت آیت‌الله سید محمدباقر صدر، درد و رنج بسیاری را متحمل شده و با فریادهای خود در برابر ستمگران وجدان‌های خفته را بیدار ساخت و بدینوسیله ابعاد این جنایت را افشا نمود اما، او در برابر این مصیبت عظمی خم نشد بلکه، عزم خود را بر ادامه راه جزم نمود و جبهه جدیدی را در برابر طاغوت‌ها و مستکبران و مزدوران آنان گشود و همواره تکرار می‌کرد که یک روز ربوده شدن امام موسی صدر و یک روز کشته شدن محمدباقر صدر و آینده سنگین‌تر و بزرگ‌تر خواهد بود اما، در عین حال در سپیده دم جدیدی که نور آن از انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) دمید همه امید و پیروزی اسلام و حاکمیت مجدد آن و نیز عقب‌نشینی حکومت ظلم و ستم و استکبار را می‌دید. به همین علت صادقانه در رهبری خردمندانه و مرجعیت امام خمینی (ره) ذوب شد همان گونه که استادش آیت‌الله سید محمدباقر صدر گفته بود که در امام خمینی(ره) ذوب شوید همان گونه که ایشان در اسلام ذوب شده‌است. همه را دعوت به پیروی از رهبری امام خمینی(ره) کرد و برخی از سخنان «ایران رهبر خود و لبنان رهبر خود را دارد» را به هیچ انگاشته و آنها را رد کرد و بر وحدت رهبری امت اسلام و گوش به فرمان او بودن، پای می‌فشرد.

هرگز او را فراموش نمی‌کنم هنگامی که به صورت گروهی راه روستاهای جبل عامل در مرز لبنان با فلسطین اشغالی مانند قلعه الشقیف و سجد تا بئر سلاسل و بنت جبیل را می‌پیمود، آنجا که پایگاه‌های مجاهدان مقاومت بود و به آنان فتنه‌های داخلی و تفرقه افکنی و دسیسه‌های گوناگون دشمنان را درباره ملت لبنان و فلسطین گوشزد می‌کرد و از این که روابط این دو ملت با هم تیره گشته و به جای مبارزه با رژیم غاصب اسرائیل به جان یکدیگر افتاده‌اند، بر حذر می‌داشت. در حالی که بر رهبری امام خمینی و دیدگاه حقیقی ایشان درباره مناقشه با دشمن غاصب صهیونیستی و گفته ایشان که اسرائیل غده سرطانی است و باید از ریشه کنده شود، تأکید می‌ورزید. ■

بازدید از اردوگاه آوارگان افغانی در پاکستان.

سید عباس درس از خودگذشتگی و ایثار به ملت‌های جهان آموخت...

تصاویری از خاطره به قلم سید حسن نصرالله

اندیشیدم چه چیزی درباره استاد شهیدم بنویسم، و چگونه بنویسم؟ شاید ارزش آنچه را که من می‌نویسم و دیگر برادرانم که با او همراه بوده‌اند و با او زندگی کرده‌اند و از نزدیک او را می‌شناسند، در آینده خواهند نوشت گواهی باشد، بر عظمت مردی که مربی، معلم، پیشوا، رهبر و سرمشق ما بوده است. و بالاخره سرور شهدای راه و جنبش جهادی ما بوده که امام امت خمینی بزرگ، و رهبر انقلاب و همه مجاهدان اسلام در سرتاسر جهان به آن افتخار می‌کنند.

بی‌تردید ابعاد شخصیت استاد شهید (ره) شایسته بررسی منطقی و موضوعی است. تا یک شخصیت مترقی و نمونه و درس‌هایی از خودگذشتگی و ایثار و فداکاری و پدری مهربان و شجاع و استوار و مقاوم و اسوه مجاهد، از کادر رهبری گرفته تا رزمندگان، معرفی گردد. من ترجیح دادم درباره استاد شهیدم به سبک ساده و روز شمار و بدور از پیچیدگی‌ها و تحلیل‌های کسالت‌آور بنویسم. تا سخنم مانند سخن قلبی دردمند باشد که از دل برخاسته است و بر دل می‌نشیند.

آغاز آشنایی

در سپتامبر سال ۱۹۷۶ افتخار تشرف به نجف اشرف و پیوستن به حوزه علمیه آنجا را یافتم و در میان طلبه‌های آنجا تنها یک دوست قدیمی داشتم که شهید شیخ علی کریم(ره) نام داشت و من هربار که به آنجا می‌رفتم چندین نامه برای علمای حوزه و در راس آنها امام شهید سیدمحمدباقر صدر با خود همراه داشتم و در آن زمان اوضاع امنیتی و سیاسی آن شهید تا حدی دشوار بود و کسی که به دیدارش می‌رفت باید حساب همه چیز را می‌کرد.

کسی را جست‌وجو می‌کردم که نامه‌هایم را به امام شهید برساند و این کار به سرنوشت و زندگی من در شهر نجف مربوط می‌شد. در این هنگام دوستم شیخ علی به من گفت: من تو را با یکی از نزدیکانم و شاگردان مورد اطمینان ایشان آشنا می‌کنم و او حتماً تو را به خانه شهید صدر خواهد برد و راهنمای من از همان اول در نجف شهید سیدعباس موسوی بود که در مقابل خانه‌اش با او ملاقات کردم و در خواستم را به او گفتم و او گفت: همین حالا برویم من قبلاً او را ندیده بودم. با توجه به سیمای گندم گون او، ابتدا گمان کردم، یک شهروند عراقی است، و سعی کردم با او با لهجه خاصی صحبت کنم ولی، او خندید و گفت: من از لبنان و از روستای نبی شیث در بقاع هستم...

به این ترتیب ما بدون وقت قبلی به خانه سید رفتیم و وقتی متوجه شد، سیدعباس آمده است به راحتی اجازه ورود به ما داد و ما در دفتر آقای صدر نشستیم و با تواضع و مهربانی تمام استقبال کرد. ایشان نامه را خواند و درباره لبنان و وضعیت فعالیت‌های اسلامی در آنجا از من پرسش‌هایی کرد و بعد رو کرد به سیدعباس و گفت: این سید (یعنی من) امانت من نزد شماست و شما مسئول تدریس و تربیت و بر آوردن نیازهایش هستید و مقداری پول برای خرید لباس و کتاب و از این قبیل چیزها به سیدعباس داد و از آن پس سیدعباس سرپرست من شد و رابطه من با او همچون شاگردی در برابر استاد و فرزندی در برابر پدرش بود و این برای من که یک طلبه با سن پایین و در یک کشور دیگر و به دور از خانواده و فامیل بودم، امری طبیعی بود.

و خدا را گواه می‌گیرم که از آن زمان سید شهید با نهایت محبت و لطف، توجه خود را بر من باراند و هیچ وقت نگذاشت من حس کنم که او استاد و مهتر من است بلکه، همیشه روح برادری و خیرخواهی و دوستی را به من تلقین کرد و طی مدت شانزده سالی که ما با هم بودیم از او چیزهایی دریافتم و برداشت کردم که می‌توانم تصویر مختصری از شخصیت بزرگ او ارائه دهم:

استاد با اخلاص

در حوزه علمیه رسم بر این بود که وقتی طلبه‌ای در درس یکی از استادان شرکت می‌کرد، استاد درس را تشریح می‌کرد و مفهوم موضوع کتاب مربوطه را برای شاگردان روشن می‌ساخت و کارش در همین جا تمام می‌شد و معلوم نبود که با شاگردانش مباحثه کند یا هر روز یا هر چند وقت یک‌بار از آنان امتحان بگیرد و یا حضور و غیاب آنها را پیگیری کند. تمام دغدغه برخی استادان استفاده علمی یک نفر از درس و جا انداختن معلومات و پرورش افکار و تعمیق نظرات مطرح شده درسی بود؛ بیش از اینکه بخواهد به پرورش و آموزش آنها بپردازد و از آن گذشته مشکل تعطیل هفتگی و تعطیل فصلی و تعطیلات به مناسبت‌های مختلف در این میان نیز بود، لذا از همان آغاز دوره تحصیلی تشکلی از تعدادی از طلبه‌ها درست شد که روابط خاصی با سیدعباس داشتند وبا ایشان درس مقدمات را آغاز کردیم و ایشان پیوسته از ما درس می‌پرسید و امتحان می‌گرفت و با توجه به سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی که در برخی جوانب در میان برخی طلبه‌ها وجود داشت، سید از ما می‌خواست در درس‌ها جدی باشیم و همیشه به ما سر می‌زد و پیگیر مشکلات شخصی ما بود و مدت‌های زیادی گذشت و ما هیچ تعطیلی نداشتیم حتی، در گرمای تابستان نجف ایشان برای ما علاوه بر جلسات عادی دروس حوزوی، جلسات فرهنگی متنوعی برگزار می‌کرد و همیشه می‌گفت: باید برای به دوش کشیدن رسالت الهی و دفاع از آن در همه مواقع علمای لایقی باشیم و این فکر در همه دوره تحصیل و دروس حاکم بود.

معلم و مربی

تا آنجا که به یاد دارم سید شهید، عباس موسوی برایمان کلاس اخلاق نمی‌گذاشت ولی، خودش استاد اخلاق به تمام معنای کلمه بود و در همه زمینه‌ها اعم از رفتار و برخورد و فداکاری و خستگی و محبتی که نسبت به ما داشت و به تقوا و تدین و پایبندی علمی و اخلاقی شاگردان خیلی اهمیت می‌داد و واقعاً آینه صادقی برای آنها بود و گاهی پنهانی خطاهایشان را به آنان گوشزد می‌کرد و بر ضرورت تصحیح رفتارشان تأکید می‌کرد و زمانی که امور پیچیده می‌شد دست آنان را می‌گرفت و به راه راست هدایت می‌کرد.

و خدا را گواه می‌گیرم که از آن زمان سید شهید با نهایت محبت و لطف، توجه خود را بر من باراند و هیچ وقت نگذاشت من حس کنم که او استاد و مهتر من است بلکه، همیشه روح برادری و خیرخواهی و دوستی را به من تلقین کرد و طی مدت شانزده سالی که ما با هم بودیم از او چیزهایی دریافتم و برداشت کردم که می‌توانم تصویر مختصری از شخصیت بزرگ او ارائه دهم.

شهید سیدعباس به شدت به واجبات دینی و دوری از معصیت پایبند بود. او اهل عبادت و اقامه نماز شب و مداومت بر زیارت حرم امیر المومنین (ع) و دیگر بقاع متبرکه در عراق بود و پیوسته شاگردانش را به این شیوه تشویق می‌کرد حتی، ایشان در سال ۱۹۷۷ شاگردانش را به زیارت اربعین امام حسین (ع) برد. ایشان پای پیاده از نجف به کربلا رفتند در حالی که اوضاع آن زمان به راحتی اجازه

■ دست نوازش بر سر یتیمان لبنان.

شهید سیدعباس به شدت به واجبات دینی و دوری از معصیت پایبند بود. او اهل عبادت و اقامه نماز شب و مداومت بر زیارت حرم امیر المومنین (ع) و دیگر بقاع متبرکه در عراق بود و پیوسته شاگردانش را به این شیوه تشویق می‌کرد حتی، ایشان در سال ۱۹۷۷ شاگردانش را به زیارت اربعین امام حسین (ع) برد.

چنین کاری را نمی‌داد و تا زمان شهادتش مرد دعا و گریه و نماز و شب زنده داری بود. او قلبی عاشق رسول خدا وخاندان پاکش در سینه داشت.

عالم متعهد

سید شهید رسالت سخت امت را بر دوش داشت او از مشکلات مردم متالم می‌شد و همیشه به آینده اسلام فکر می‌کرد، علاقه‌اش به درس و تحصیل ریشه خانوادگی یا آرمان شخصی نداشت و انگیزه او تماماً تعهدی بود که در وجود خود حس می‌کرد. همیشه از حقوق کم خود مبلغی را کنار می‌گذاشت تا هر سال به شهرش بیاید و به تبلیغ عملی در محیط خود دست بزند و این هزینه‌ها را در حقیقت از نان خانواده و فرزندش کم می‌کرد و بعد از اتمام کارش سریعاً به مدرسه و نزد شاگردانش باز می‌گشت. لذا وقتی برای سرگرمی و استراحت نداشتند. به راستی زندگی ایشان سراسر جهاد و جدیت و پایمردی بود و از او به مرد خستگی‌ناپذیر تعبیر شده بود. لذا سعی کرد آن روحیه تعهد را به شاگردان و دوستانش از نجف گرفته تا بعلبک و در طول راه جهاد خونین تا شهادت تلقین کند.

همراه با رهبری

از زمانی که در نجف اشرف با ایشان آشنا شدم، سید، شهید بزرگوار سیدمحمدباقر (ره) را امام و رهبر و مرجع خود قرار داده بود و رابطه‌ای عمیق بر پایه منتهای محبت و علاقه و اخلاص و از خود گذشتگی بی‌پایان با ایشان برقرار کرد. به‌طوری که خود را فراموش کرده بود.

بعد از اینکه خورشید وجود امام خمینی(ره) بر امت اسلامی ما طلوع کرد و مسلمانان با ایشان آشنا شدند شهید صدر همگان را به ذوب شدن در رهبری امام دعوت کرد همچنان که خود امام در اسلام ذوب شده بود و امام خمینی(ره) برای سیدعباس ولی‌امر واجب‌الاطاعه شد. به‌طوری که روح خود را فدای ایشان می‌کرد و درگاه امام را می‌بوسید و به اشاره ایشان سر فرمان فرود می‌آورد، چه رسد به کلمات یا دستورات ایشان.

این شیوه شهید سیدعباس بعد از رحلت امام نسبت به آقای خامنه‌ای حفظه‌الله به همین صورت بود و از نظر سیدعباس، رابطه با رهبری دینی، بر اساس اصول نظری و شرعی آشکاری استوار بود که در فکر رسوخ و در قلب ریشه می‌کرد و در پایبندی و سر سپردگی کامل نمایان می‌شد تا در نهایت امر به بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین نوع شهادت در زیر پرچم یکی از اولیاء الله تعالی و نائب بر حق امام حجت (عج) منتهی شود.

رفتار با مردم

سیدعباس مردم را دوست می‌داشت و نسبت به آنان اخلاص داشت. لذا از یک منبر به منبر دیگر و از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و گویی خادم مردم بود که رنج‌های آنان را برطرف سازد و زخم‌هایشان را التیام ببخشد. او یک فرد خاکی بود که همانند مردم زندگی می‌کرد و با زبان ساده آنان سخن می‌گفت و از الفاظ پیچیده در گویش خود دوری می‌کرد، همیشه با لبخند با مردم روبه‌رو می‌شد و از سر دوستی صادقانه آنان را در بر می‌گرفت، بزرگان را بزرگ می‌داشت و کودکان را احترام می‌کرد و بدون هیچ خستگی به آنان گوش می‌کرد و از رنج‌های مردم غمگین می‌شد و از خرسندی آنان خوشحال می‌شد. به قلب مردم نزدیک بود و در قلب‌ها جای داشت و حتی، مالک آنها بود. لذا مردم متقابلاً او را دوست می‌داشتند و نسبت به وی اخلاص داشتند.

ویژگی بارز سید به نظر من خاکی بودن و تواضع او بود که سیر عشق مردم را به او تفسیر می‌کرد به‌طوری که شهادت او فاجعه بزرگی برای آنها شد.

او در روزهای آخر که مسئولیت دبیرکلی حزب را بعهده گرفته بود، پیشتاز خدمت به مردم و رسیدگی به امور آنان بود. او توانست با شخصیت ویژه و بارزی که داشت خط ارتباط عاطفی و فکری عمیقی ما بین حزب‌الله و اکثریت قریب به اتفاق شکنجه شدگان و پایمال شدگان و مستضعفان در لبنان برقرار کند.

با مشکلات مسلمانان در دنیا

شهید سیدعباس نسبت به دردها و رنج‌ها و آرزوها و خواسته‌ها دیدی فراگیر و جهانی داشت و اخبار مسلمانان را در همه جا پیگیر می‌شد وبا آنان ارتباط برقرار می‌کرد و بسیار می‌گفت: بیایید ببینیم چه باید بکنیم. وی در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل در ایران جنگید و به پاکستان و کشمیر و افغانستان رفت و به شدت مجاهدان و جنبش‌های اسلامی دنیا را دوست می‌داشت وبا جدیت برای ایجاد وحدت حقیقی ما بین مسلمانان تلاش می‌کرد و امیدوار بود که بتواند در همه صحنه‌ها و جبهه‌ها حاضر باشد. قلب و امید و آرمانش خیلی بزرگ‌تر از میزان امکانات و شرایط و عمر کوتاه او بود...

با جنبش مقاومت اسلامی

اینجا منبر و محراب و عبادتگاه و مسجد او بود، به‌طوری که از او انسانی دیگر ساخته بود. مسئله مقاومت اسلامی همه دغدغه او بود، چگونه به آن کمک کند؟ چگونه این حرکت ادامه یابد؟ و چگونه گسترش داده شود؟ و چگونه فراگیر شود تا بتواند اسرائیل را ریشه کن کند؟ او برای مقاومت بیش از پیش فداکاری کرد و بالاخره خون خود را در راه آن ریخت تا الهام بخش و شاهد و شهید بماند.

و بالاخره با خانواده

او پدری کامل و همسری است که معنی اسلام را در زندگی مشترک خود تجسم بخشید من نمی‌دانم درباره این زوج که با هم مشترکاً مسئولیت و مشکلات جهاد را از نبی شیث تا نجف و از آنجا به جنوب و نهایتاً در جبشیت و پایان همه خط‌ها در نبی شیث حمل کردند چه بگویم.

دستیابی به افتخار شهادت از سوی سید و همسرش ام‌یاسر دلیلی است کافی بر عظمت این زوج متعهد و مجاهد و عاشق خدا و مخلص در برابر یکدیگر.

آقایم ابا یاسر، در اولین سالگرد شهادتت هرچند که میان ما نیستی ولی، روحت و راهت میان ما حضور قوی دارد و این راه توست که بیش از آنچه دوست داشتی با مردمت پیوند خورد و حمل پرچم اسلام را تکمیل کرد و به تبلیغ اسلام پرداخت و از هیچ کس نترسید مگر خدا، چنانچه تو نیز چنین کردی. دل صهیونیست‌ها را پر از وحشت کرد و سرزمین جهاد را با خون شهدا رنگین ساخت چنانچه خودت خواسته بودی و این خون توست که از آن مجاهدین و رزمندگان و مبلغان سر بر می‌آورند و این نسل‌ها هستند که از کودکی یا عباس گویان نام تو را می‌برند و این سخنان توست که سرلوحه و شعار اصلی شده است که حتی، از زبان کودکان نیز شنیده می‌شود به‌راستی مرگ نتوانست تو را از دیده‌ها پنهان کند و تو تا ابد در بین ما هستی و آیا کسی هست که بتواند ما بین اسم تو و نام حزب جدایی بیافکند. ■

درآمد

شیخ علی العفی که آشنایی او با شهید سیدعباس موسوی به شـروع تحصیل حوزوی‌شان در نجف اشرف برمی‌گردد و در کنار یکدیگر دوره‌های سختی را پشت سر گذاشته‌اند، از عشـق عمیق و صادقانه آن شـهید به شهادت در راه خدا و وظیفـه سـنگینی که بـر دوش هر مسـلمانی در تحقق وعده‌های الهی گذاشـته شده است و از خودگذشتگی‌ها و دوراندیشی‌های کم‌نظیر آن شهید می‌گوید و...

گفت‌وگوی شاهد یاران با شیخ علی العفی یکی از همکلاسی‌های شهید سیدعباس موسوی

در عشق به شهادت صادق بود...

جنابعالی چه زمانی با شـهید سیدعباس موسوی آشنا شدید؟

اولین‌بار هنگامی که سیدعباس موسوی برای تحصیل علم به نجف اشرف آمد او را شناختم و به حق طلبه‌ای کوشا و مؤدب بود. آنچنان هنگام درس بی حرکت به سخنان استاد گوش می‌داد که گویی پرنده‌ای روی سرش نشسته است. هرگز تأخیر نمی‌کرد و حتی، یک روز غیبت نداشت. این ویژگی یک طالب علم موفق اسـت. استاد هم دانشجویان خویش را بر اسـاس این ملاک‌ها می‌سنجد. درس سطوح را نزد آیت‌الله شـیخ محمد تقی جواهری فرا گرفتیم. من فقـط یک روز غیبت داشـتم زیرا، بر سـر درس آیت‌الله سـیدمحمدباقر صدر حاضر شدم. و طبیعی بود که روابط محکمی میان من و سیدعباس ایجاد شود. حتی، زمانی که ایشـان درس سطوح را نزد اسـتادان دیگری چون علامه شـیخ محمد جعفر شـمس الدین و علامه سیدمحمدباقر حکیم فـرا می‌گرفت. و از آنجا که دروس حوزه در سـه قسـمت مقدمات و سطوح و بحث خارج است، به همین علت نزد برخی اساتید و علمای بزرگ و مراجع تقلید چه در فقه یا اصول یکدیگر را ملاقات می‌کردیم به ویژه هنگام درس خارج نزد آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر(ره). در آن هنگام به یاد می‌آورم که شهید سیدعباس با علامه شیخ حسـن طراد (ره) در راه بازگشت به منزل همراه می‌شد تا از بحث و تبادل نظر با ایشان در راه منزل استفاده کند و این مسئله نشان می‌دهد که سید شهید چگونه در نجف اشرف از هر لحظه برای کسـب علم بهترین اسـتفاده را می‌کرد. در عین حـال او به عده‌ای از طلاب نیـز درس می‌داد. و آموخته‌های خود را با احساس مسئولیت به دیگران منتقل می‌کرد.

به چه علت زودهنگام به لبنان بازگشت؟

در سـال ۱۳۹۸ هجری قمـری هنگامی که جهت تبلیغ به لبنـان رفته بود. نیروهای امنیتی عراق در نجف اشـرف به حمله وسیع و دسـتگیری علمای نجف دست زدند و در صدد بازداشت سـیدعباس برآمدند. اما ایشان آن زمان در لبنان بود و به همین علت به عراق بازنگشـت و در شـهر بعلبک با همـکاری تعدادی از طلبه‌ها حوزه امام منتظر را تأسیس نمود و این حوزه سر فصل جدیدی از فعالیت‌های اسلامی و حوزوی در منطقه بقاع لبنان گشود. هنگامی که در تابستان ۱۹۷۸ میلادی به بعلبک رفته بودم به اتفاق آقای شـیخ صبحی طفیلی موفق به زیارت ایشان شدم و از من خواست که جهت تدریس و تبلیغ در حوزه امام منتظر که آن زمان شـور و حال دیگری در اثر شروع انقلاب مبارک اسـلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) ایجاد شده بود، بـا آنان همراه گـردم آنان برای قانع کـردن من از آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله دام ظله کمک خواستند. من نیز به علت این که آیت‌الله سید محمدباقر صدر از سوی رژیم بعث عراق خانه نشین و ممنوع التدریس شده بود، به ناچار پذیرفتـم که در لبنان بمانم و با برادران در حوزه همکاری نمایم.

عـلاوه بر جنابعالی چه افـرادی در این حوزه تدریس می‌کردند؟

پس از گذشـت چند ماه برادران دیگری چون شیخ محمد المقداد و شیخ محمد یزبک و سید ابراهیم الامین به تدریس در حوزه پیوستند. دیری نپایید که هسته اولیه تجمع علمای

> **این فعالیت‌ها درسـت با مسـائل لبنان و حملـه همـه جانبـه رژیـم غاصـب صهیونیسـت به لبنان در سـال ۱۹۸۲ میـلادی بـه اوج رسـید و نقش علمای دین در بسـیج مردمی مقاومت بر علیه صهیونیست‌ها به ویژه با همراهی سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی که به لبنان آمده بودند بیش از پیش هویدا شد**

مسـلمان در بقاع به ابتکار شهید سیدعباس موسوی شکل گرفت. در کنار تدریس و تبلیغ به کار سیاسی نیز پرداختیم. این فعالیت‌ها درسـت با مسـائل لبنان و حمله همه جانبه رژیم غاصب صهیونیست به لبنان در سال ۱۹۸۲ میلادی به اوج رسید و نقش علمای دین در بسیج مردمی مقاومت بر علیه صهیونیست‌ها به ویژه با همراهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که به لبنان آمده بودند بیش از پیش هویدا شد.

پس از اشـغال لبنان توسط اسـرائیل و حضور برادران سپاه پاسداران، مبارزات سیدعباس چه روندی داشت؟

نیروهای سـپاه یاران و فرسـتادگان امام خمینی (ره) برای یاری رسـانی به مسـتضعفان و آموزش مردم لبنان جهت دفاع از سرزمین‌های اسلامی، آمده بودند. در اینجا بود که نقش محوری و رهبری سـیدعباس موسوی کاملاً نمایان گشـت. ایشـان در کنـار کار تبلیغی و سیاسـی مدیریت پایگاه‌ها و آموزشـگاه‌های مجاهدان مقاومت در جنوب و بقاع غربی را نیز بر عهده داشت. به همین علت کار تدریس در حوزه را کنار گذاشـت و من به ناچار اداره حوزه را بر عهده گرفتم.

به یاد می‌آورم روزی مبلغ ٦ هزار دلار نزد ایشـان بردم و گفتم این پول حق سـادات اسـت خواهش می‌کنم از من بگیرید و در راه‌هایی که خود مصلحت می‌دانید اسـتفاده کنیـد و کمی از آن را هم بـرای اداره حوزه قرار دهید. اما ایشان کل پول را به من بازگرداند و گفت همه این پول را در حوزه مصرف کنید.

سیدعباس علاوه بر مسائل لبنان آیا سایر مسایل جهان اسلام را نیز پیگیری می‌کرد؟

سـید شهید همواره اوضاع مسـلمانان جهان، اعم از ایران اسـلامی و جنگ تحمیلی صدام تا لبنان و اشـغال جنوب لبنان و فلسطین و سرنوشت آوارگان وبینوایانان فلسطینی را که متحمل همه نوع ظلم و سـتم صهیونیسـت‌ها بوده و مـورد بی مهـری رژیم‌های عربی قـرار گرفته بودند تا افغانستان و کشمیر، همه را پیگیری می‌کرد.

سید را چگونه انسانی یافتید؟

من ایشـان را انسانی شـجاع و آزاده و بخشنده و زاهد و پر جرئت و مجاهـدی آگاه و فروتن یافتم. او در همه جا و در همه زمینه‌ها ضرب المثل و نمونه در میان هم‌سـنان خود بود. او یار و همراه ما در نجف اشـرف و در لبنان در حوزه امام منتظر و در تجمع علماء المسلمین در بقاع بود. او با شـهادت خود معلم ما و ما به مثابه شـاگردان او در مدرسه‌اش، مدرسه جهاد و شهادت گشتیم.ای ابا یاسر خدا تو را رحمت کند. تو در عشـق به شهادت صادق بودی و زودتـر از همه ما به این مقام نائل گشـتی و منزلتی یافتی که هر محب علی و حسـین (ع) غبطه تو را می‌خورد. از خداوند مسئلت داریم تا شهادت را نیز نصیب ما کند تا به منزلت تو دست یابیم و در ملأ اعلی و با عهدی که بستیم در کنار هم باشیم. والحمدالله رب العالمین ■

بیشترین تأکید را بر گسترش و توسعه حوزه‌های علمیه داشت...

گفت و گوی شاهد یاران با شیخ اسدالله حرشی همکلاسی شهید سیدعباس موسوی

در آغاز گفت‌وگو بفرمایید برخورد امام موسی صدر با سیدعباس موسوی چگونه بوده است؟

همان‌گونه که بیشتر لبنانی‌ها می‌دانند، شهید سیدعباس موسوی ابتدا توسط امام موسی صدر شناسایی، و در دانشسرای علوم اسلامی شهر صور پذیرفته شد. نظر به اینکه سیدموسی صدر در زمینه‌های دانش و اخلاق و رفتار نیکو طلاب علوم دینی را ارشاد و توجیه می‌کرد، در سایه این عنایت‌ها میان سایر طلاب و سیدعباس موسوی از آغاز ورود او به دانشسرا روابط دوستانه بر قرار شد. گمان کنم راهیابی سیدعباس به دانشسرای علوم اسلامی شهر صور در نتیجه نگرش او به شخصیت علمی و فرهنگی شخصیت امام موسی صدر بوده است. به یاد دارم هنگامی که سیدموسی صدر مردم جنوب لبنان را به اهدای خون به مجاهدان فلسطینی فرا خواند، سیدعباس یکی از پیشگامان اجرای این طرح بود. او با انگیزه فراوان مردم را به اهدای خون تشویق کرد. شهروندان لبنانی در دوران حضور مقاومت فلسطینی در جنوب لبنان به صورت گروهی به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی شهر صور مراجعه می‌کردند و هر شهروند چندبار خون اهدا کرد. درست است که امام موسی صدر این فراخوان را مطرح کرد اما، سیدعباس این کار را با شور و اشتیاق و به بهترین شکل ادامه داد.

چگونه جنابعالی و شهید موسوی تصمیم گرفتید به نجف اشرف بروید؟

در اوایل دهه هفتم از قرن بیستم، هر دو تصمیم گرفتیم تحصیلات علوم دینی را در حوزه علمیه نجف اشرف ادامه دهیم، همه گونه وسایل سفر را آماده کردیم و از طریق سوریه عازم عراق شدیم. در نجف کسی را نمی‌شناختیم و چمدان‌های خود را کنار خیابان پیاده کردیم. آنگاه شیخ حسن قبیسی که یکی از علمای لبنانی است و شناخت قبلی از او نداشتیم، به‌طور اتفاقی در حال گذر از آن خیابان بود به طرف ما آمد و پرسید که شما از لبنان آمده‌اید؟ به او گفتیم آری ما طلبه هستیم و از لبنان آمده‌ایم و همین الآن وارد شهر نجف شده‌ایم. آقای قبیسی به مدت دو هفته در منزل شخصی‌اش از ما پذیرایی کرد، تا اینکه توانستیم محل سکونتی در مدرسه ازدیه تهیه کنیم.

سپس دروس خود را بیدرنگ با دکتر شیخ محمدجعفر شمس‌الدین و برخی روحانیون آغاز کردیم اما، اولین تماس ما با علمای بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف با آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر بود. هنگامی که در لبنان زندگی می‌کردیم درباره ابعاد فکری و فرهنگی این شخصیت بزرگ مطالب زیادی شنیده بودیم، به‌ویژه اینکه کتاب‌های ارزشمند او همچون «اقتصاد ما» و «فلسفه ما» را خوانده بودیم، و تاثیر ژرفی بر روحیه‌مان گذاشته بود. در واقع شناختی که از شهید سیدمحمدباقر صدر داشتیم ما را برای دیدار او بسیار علاقه‌مند کرده بود. سیمایی که از شهید صدر در ذهن خویش ترسیم کرده بودیم، این سیما پس از اولین دیدار با او دگرگون شد. همچنین در جلسات متعددی که به محضر ایشان می‌رسیدیم او را بزرگ‌تر از آنچه که شناخته بودیم می‌یافتیم. به هر حال شهید صدر مسئولیت رسیدگی به تحصیلات حوزوی‌مان را به بهترین شاگردان خود مانند دکتر جعفر شمس‌الدین و شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم و آیت‌الله سید محمود هاشمی و آیت‌الله سید کاظم حائری واگذار کرد. و این اساتید ما را مورد عنایت ویژه خود قرار دادند.

آیا سید شهید علاوه بر تحصیل در نجف، در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن روز عراق شرکت می‌کرد؟

در حقیقت هدف اصلی شهید سیدعباس موسوی از عزیمت به نجف اشرف فراگیری علوم دینی و معارف اسلامی و سایر برنامه‌های درسی حوزه علمیه بود. او با علاقه‌مندی و نشاط فراوان در همه کلاس‌های درس شهید صدر به‌ویژه در مراسم سخنرانی‌های ایام تعطیلات مذهبی مانند ایام ولادت و رحلت ائمه معصومین (ع) حضور می‌یافت. بی‌تردید شهید سیدعباس موسوی برای تحصیل علم و انتقال آن به جامعه لبنان زحمات زیادی متحمل شد اما، با این حال همه خاطره‌های دوران تحصیل چند ساله در کنار این شهید گرانقدر در نجف اشرف زیبا و شیرین است. او پس از بازگشت به لبنان در راه تأسیس حوزه علمیه‌ای پویا، به منظور آموزش انسان‌های متعهد و فداکار گام برداشت. تا این حوزه بتواند مشکلات و نیازمندی‌های روز جامعه را رسیدگی کند و خدا را سپاس که به آرزوی خود رسید.

بفرمایید سیدعباس موسوی نسبت به ناپدید شدن امام موسی صدر چه واکنشی نشان داد؟

شکی نیست که شهید سیدعباس موسوی، پس از ناپدید شدن امام موسی صدر، یکی از افرادی بود که شکوهمندترین تظاهرات اعتراض آمیز را در لبنان به راه انداخت. او همواره میان شیخ محمد مهدی شمس‌الدین و علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله در حال رفت و آمد بود، تا به تحرکات همگانی قوی و سرنوشت ساز در جهان اسلام در اعتراض به ناپدید شدن امام موسی صدر دامن بزند زیرا، روابط و همکاری امام صدر و سیدعباس به‌ویژه پس از بازگشت او به لبنان بسیار گسترش یافته بود.

> **در حقیقت هدف اصلی شهید سیدعباس موسوی از عزیمت به نجف اشرف فراگیری علوم دینی و معارف اسلامی و سایر برنامه‌های درسی حوزه علمیه بود. او با علاقه‌مندی و نشاط فراوان در همه کلاس‌های درس شهید صدر به‌ویژه در مراسم سخنرانی‌های ایام تعطیلات مذهبی مانند ایام ولادت و رحلت ائمه معصومین (ع) حضور می‌یافت.**

شهید موسوی پس از بازگشت به لبنان، بیشترین تلاش خود را روی چه مسایلی متمرکز کرده بود؟

او بیشترین تأکید و تلاش خود را روی گسترش و نو آوری حوزه‌های علمی و بارور ساختن اندیشه اسلامی طلاب حوزه علمیه متمرکز ساخت. چرا که باروری فکری طلاب، خود به‌خود تاثیر مثبتی بر روی عموم مردم می‌گذارد. تنها هدف سید ساختن عالم و روحانی متعهد نبود، بلکه اهداف بزرگ‌تری را دنبال می‌کرد، و تصمیم داشت به وسیله علمای دین و طلاب متعهد، امت را بسازد و توانمند کند. می‌کوشید به مشکلات مردم رسیدگی کند. نیازهای فکری و اجتماعی‌شان را برآورده کند. این سید شهید این گونه فکر می‌کرد. به‌طور مثال در نجف اشرف به فراگیری متون کتاب‌های «اقتصاد ما» و «فلسفه ما»، و سایر بحث‌های فقهی و اصولی اکتفا نمی‌کرد بلکه، معتقد بود که علمای متعهد بایستی همه مسائل مورد نیاز جوانان جامعه را فرا بگیرند.

سیدعباس موسوی، سید حسن نصرالله

انسانی وارسته و منظم بود...

گفت‌وگوی شاهد یاران با شیخ حسین درویش همکلاسی شهید موسوی

از دوران مبارزه شـهید سیدعباس موسوی چه شناختی دارید؟

این سید بزرگوار از دوران جوانی از مقاومت مردم فلسطین پشتیبانی می‌کرد. در حقیقت منشأ این پشتیبانی سیدموسی صـدر بـود. در آن دوران اطـلاع یافتم که سـیدعباس به تشـکیلات جنبش مقاومت فلسطین پیوسـته است، و در پادگان «الهامه» در سـوریه آموزش نظامی می‌بیند. سید در آن مرحلـه احسـاس کرد که روند جهـاد و مبارزه نیاز به پشتوانه‌های فکری دارد تا مبارزات مسلحانه را تأیید کند. آن روز تنهـا امام موسـی صدر بود که با احساسـات این جوان پر شور همفکری و همدردی می‌کرد. به همین دلیل سیدعباس به فراگیری دروس دینی و حوزوی تمایل نشان داد زیرا، معتقد بود که دین تنها به مسـایل عبادی محدود نیست، بلکه همه امور زندگی را در بر گرفته و به مشکلات اجتماعی رسیدگی می‌کند.

سید شـهید در چه سـالی فراگیری علوم دینی را آغاز کرد؟

سـیدعباس فراگیـری دروس طلبگی را در سـال ۱۹۶۷ میلادی در دانشسرای علوم اسلامی شهر صور در جنوب لبنان آغاز کرد. من با سیدعباس در این دانشسرا که فعالیت آن در سال ۱۹۶۶ آغاز شده بود، هم همکلاسی بودیم. امام موسی صدر بنیان‌گذار و مدرس این مرکز بزرگ آموزشی به سیدعباس خوش آمد گفت، و او را به سـایر طلبه‌ها به‌عنوان شاگرد جدید این مرکز معرفی کرد.

ویژگی‌هـا و روحیـه او هنـگام آغاز تحصیل چگونه بود؟

هنگامی که سیدعباس وارد دانشسرا شد، نشـانه‌های وقار و آرامـش در چهره او هویدا بود، این ویژگی‌ها در طول حیات این فقید ملازم او بود. او با اعتماد به نفس گام بر می‌داشـت، و به هیچ وجه نشانه تشـنج و اضطراب در چهـره او نمودار نبـود. با تیـز بینی به همکلاسـی‌هایش نگاه می‌کرد، گویی که می‌خواهد آنان را ارزیابی و بسـنجد. او تا آخرین لحظه‌ای که در این دانشسرا تحصیل می‌کرد، آدمی کم حرف بود و همواره این ویژگی‌ها را حفظ کرد. هر گاه سخن می‌گفت، کلمات را حساب شده و با ظرافت خاصی بر زبان جاری می‌سـاخت، با همه همکلاسی‌ها دوست و مهربان بود. هنگام سخن گفتن، مخاطبانش احساس می‌کردند که خیلی اخمو و جدی اسـت اما، بی‌تردید نرم خو و مهربان و سـخنان او دلنشین بود. همکلاسـی‌ها، پیش از اینکه او را خوب بشناسـند، خیلی زود هنگام با او صمیمی شـده و احسـاس آرامش کردند، چرا که با گشـاده رویی با آنان برخورد می‌کرد. انگیزه و شتاب سید شهید برای فراگیری علوم دینی همه طلاب و اساتید از جمله امام موسی صدر را شـگفت‌زده کـرد. دیدگاه‌ها و موضـع گیری‌های امام موسی صدر نیز سیدعباس را شیفته کرده بود. اگر چه هنوز تا آن زمان مجلس اعلای شـیعیان لبنان تأسـیس نشده و امام موسی صدر اولین رئیس آن نشده بود. این مجلس در اواخر سال ۱۹۶۹ میلادی به وجود آمد.

دبیرکل پیشـین حزب‌الله چگونه خود را شـناخت و به این مقام رسید؟

در حقیقت سیدعباس موسوی هیچگاه وقت خود را بیهوده تلـف نمی‌کرد. لحظه‌ای از عمر خود را به سـرگرمی و یا خوشگذرانی اختصاص نمی‌داد. او انسانی وارسته و منظم بود، و همه فرائض دینی را به موقع و با دقت انجام می‌داد. می‌توانم این ضرب‌المثل معروف را درباره او بگویم: «چه بسـا یک مرد با هزار نفر برابری کنـد و امکان دارد مردان بسـیاری عددی نباشند». انسان پر جنب و جوشی بود که هرگز آرام نداشـت. میـان افراد گوناگـون رفت و آمد و گفت‌وگو می‌کرد و می‌کوشـید دیدگاه‌ها را درباره مسائل روز و مشـکلات را به هم نزدیک کنـد. تمام وقت او به کار و تلاش می‌گذشـت. همـواره او را در حال نگارش، سـخنرانی، گفت‌وگو، مطالعه و شـرکت در همایش‌های بین‌المللی می‌یافتید. به‌رغم همه زحمت‌ها و تلاش‌ها هرگز نماز صبح او قضا نمی‌شد.

از دوران تحصیل او چه خاطره‌ای دارید؟

به یاد دارم که سـیدعباس، همیشـه قبل از حضور استاد، در کلاس درس حاضر می‌شـد تا کوچکترین مطلب را از دسـت ندهد. هنگامی که درس روزانه به پایان می‌رسید، به اتاق خود می‌رفـت و درس‌ها را مرور می‌کرد. چنانچه یکی از طلاب او را در اتاق یکی از همکلاسی‌ها می‌یافت، فرصت را مغتنم می‌شـمرد تا با او بحث و مناظره کند. اما، سـیدعباس به او می‌گفت که این دیدار، جلسـه بحث و گفت و شـنود نیست، و برای سـؤال کردن درباره مطلبی به اینجا آمده اسـت. این نشـانگر میزان نظم و انضباط او در دوران تحصیل اسـت. حتی، هنگام تردد در راهروهای خوابگاه، و یا سر زدن به اطاق‌های خواب طلاب، کتاب و دفتر زیر بغل، و قلم در دست داشت. به هر حال زندگی و تحصیلات او بی‌هدف و بیهوده نبوده است. ■

سـیدعباس موسـوی هیچگاه وقت خـود را بیهـوده تلـف نمی‌کـرد. لحظه‌ای از عمر خود را به سـرگرمی و یا خوشگذرانی اختصاص نمی‌داد. او انسانی وارسته و منظم بود، و همه فرائض دینـی را به موقـع و با دقت انجام می‌داد.

درآمد

پیامدهای ترور دبیر کل پیشین حزب‌الله را درک نکرده بودیم...

سرتیپ تروریست ارتش اسرائیل چگونگی ترور سیدعباس موسوی را فاش کرد

یکی از چهار خلبان ارتش رژیم صهیونیستی که در جنایت ترور شهید حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعباس موسوی دبیر کل پیشین حزب‌الله لبنان و همسرش ام‌یاسر و فرزند شش ساله‌اش حسین، و پنج تن از محافظان او در روز شانزدهم فوریه سال ۱۹۹۲ شرکت داشت. پس از گذشت ۱۶ سال فاش کرد که این عملیات تروریستی به دستور مستقیم ایهود باراک رئیس وقت ستاد مشترک ارتش اسرائیل به اجرا گذاشته شد.

سرتیپ خلبان (الف) که نخواست هویتش فاش شود، در گفت‌وگو با روزنامه صهیونیستی معاریو به تشریح جزییات ترور دبیرکل حزب‌الله پرداخت و تأکید کرد، که مقام‌های اسرائیل عملیات ربودن موسوی را برنامه‌ریزی کرده بودند و برای اجرای این طرح شماری کوماندو با چهار فروند هلی‌کوپتر آپاچی تدارک دیده بودند. فرماندهان ارتش و سازمان‌های امنیتی اسرائیل همچون موساد به ما آموختند که اگر در راه تحقق این هدف با شکست مواجه شویم، هرچه سریع‌تر خودروهای کاروان دبیرکل حزب‌الله لبنان و همراهان او را هدف حملات موشکی و گلوله باران قرار دهیم.

بر اساس این گزارش، دو فروند هلی‌کوپتر که خلبانی یکی از آنها بر عهده سرتیپ (الف) قرار داشت در فرودگاه «محانییم» و دو فروند هلی‌کوپتر دیگر نیز در قرارگاه «بیتست» در نزدیکی مرز لبنان در حال آماده باش و منتظر دستورات بودند.

> **او گفت که هدف اصلی اجرای این طرح، ربودن موسوی، به منظور وادار کردن حزب‌الله به مشخص نمودن سرنوشت رون آراد خلبان ناپدید شده اسرائیلی در جنوب لبنان بوده است اما، در پی شکست طرح ربودن دبیرکل حزب‌الله، ژنرال موشه آرنز وزیر جنگ وقت دستور داد موسوی ترور شود.**

در همین حال یک تیم از جاسوسان اسرائیلی نیز در شهر جبشیت در عمق خاک لبنان تحرکات دبیرکل حزب‌الله را پیگیری می‌کرده و نتیجه کارش را لحظه به لحظه به سرزمین‌های اشغالی گزارش می‌کرده است. خلبانان چهار هلی‌کوپتر به مدت سه ساعت در پایگاه‌های یاد شده خود منتظر دستور بودند، تا پروازشان به سوی هدف را آغاز کنند. چرا که سیدعباس موسوی در آن لحظه در شهر جبشیت و در مراسم بزرگداشت سالگرد شیخ راغب حرب سرگرم سخنرانی بود.

روزنامه معاریو به نقل از سرتیپ خلبان (الف) می‌افزاید که ستاد مشترک ارتش اسرائیل پس از دریافت اطلاعات دقیق از پایان سخنرانی دبیرکل پیشین حزب‌الله در مراسم شیخ راغب حرب، و آغاز بازگشت کاروان موسوی به بیروت، بلافاصله دستور آغاز عملیات به خلبانان داده شد، و چهار فروند هلی‌کوپتر بیدرنگ و با نهایت سرعت به سمت آسمان لبنان به پرواز درآمدند تا فرصت دستیابی به سیدعباس موسوی و ترور او را از دست ندهند. طرح عملیات به این شکل برنامه‌ریزی شده بود که هدف مورد نظر را در منطقه‌ای باز و خارج از شهرها مورد حملات موشکی خود قرار دهیم.

بر اساس ادعاهای این خلبان صهیونیست، کاروان حامل سیدعباس موسوی و همراهان او پس از گذشت ده دقیقه از خروج‌شان از شهر جبشیت، توسط خلبانان اسرائیلی شناسایی شده و مورد تعقیب و مراقبت قرار گرفتند. این کاروان از چند خودروی سواری با رنگ مشکی و یک دستگاه جیپ لاندرور تشکیل شده بود. کاروان با سرعت وحشتناکی در جاده‌های پر پیچ و خم روستاهای جنوب لبنان حرکت می‌کرد.

آنگاه چهار فروند هلی‌کوپتر به دو دسته تقسیم شدند. دو هلی‌کوپتر از جاده ساحلی نزدیک جاده کوهستانی بین شهرهای جبشیت و نبطیه مراقبت می‌کردند، تا در صورت تغییر مسیر ناگهانی و ناپدید شدن احتمالی کاروان، آن را در جاده ساحلی مورد هدف قرار دهند. دو فروند هلی‌کوپتر دیگر، به تعقیب کاروان حامل دبیرکل حزب‌الله در جاده کوهستانی پرداختند. این دو هلی‌کوپتر سرانجام خودروی حامل سیدعباس موسوی را شناسایی کرده و به تعقیب آن ادامه می‌دهند.

سرتیپ خلبان (الف) احتمال می‌دهد که محافظان و همراهان سیدعباس موسوی از نزدیک شدن هلی‌کوپترهای اسرائیلی با خبر شده بودند، و به همین دلیل خودروی حامل سیدعباس به منظور گمراه نمودن خلبانان اسرائیلی چندین بار موقعیت خود را درون کاروان و میان خودروهای شخصی عابران که در این مسیر تردد می‌کردند تغییر داد، به گونه‌ای که قادر نبودیم خودروی حامل دبیرکل را تشخیص دهیم. در این لحظه با فرمانده عملیات تماس گرفتیم و موضوع را به آگاهی او رساندیم. فرمانده بیدرنگ به ما دستور داد که همه خودروهای کاروان را به راکت ببندیم، تا خیال‌مان از هدف قرار گرفتن سوژه اصلی آسوده شود.

معاریو می‌افزاید: خلبانانی که در پایگاه‌های نظامی امریکا آموزش دیده‌اند، اولین راکت را از فاصله پنج کیلومتری به سوی کاروان شلیک کردند که به انفجار نخستین خودرو و آتش گرفتن آن منجر شد. خلبانان احتمال دادند که سوژه مورد نظر سرنشین خودروی منفجر شده باشد. در همان حال خودروی پشت سر آن نیز بلافاصله از جاده منحرف شد و با خودروهای دیگر که در جاده در حال حرکت بودند برخورد کرد. آنگاه خلبانان به کاروان نزدیک شده و جیپ حامل محافظان را نیز به راکت بستند. راکت اول به خطا رفت، اما، راکت دوم به جیپ لاندرور که سرنشینان آن پیاده شده بودند اصابت کرد. بر اساس این گزارش هلی‌کوپتر دوم، همراهان موسوی را که پشت سنگ‌ها پنهان شده بودند با مسلسل سنگین هدف رگبار قرار داد. اما، تاکنون روشن نشده که چند نفرشان کشته یا زخمی شده‌اند.

سرتیپ خلبان (الف) می‌افزاید که هلی‌کوپتر او هنگام انجام این مأموریت به وسیله نیروهای زمینی مستقر در لبنان هدف گلوله قرار گرفته اما، توانسته از این معرکه جان سالم بدر برد. او می‌گوید که فرماندهان ارتش پیش از اجرای این عملیات به او گفته بودند که قرار است شخصیت مهمی را مورد حمله قرار دهند، اما، هویت او را فاش نکرده بودند. (الف) پس از انجام عملیات و بازگشت به اسرائیل از طریق رسانه‌های خبری اطلاع یافت که سیدعباس موسوی دبیرکل حزب‌الله لبنان و خانواده‌اش را به قتل رسانده است.

معاریو نوشته است که بسیاری از فرماندهان نیروی هوایی نسبت به موفقیت این عملیات که به «عملیات ساعت شبانه» نامگذاری شده بود، شک و تردید داشته، و این طرح را جوک خواندند. زیرا، امکان تشخیص هدف برای آنان بسیار دشوار بوده است. ژنرال احتیاط عاموس جلبوع در پی تحقیقاتی که در شعبه اطلاعات نظامی ارتش در سال ۲۰۰۶ به عمل آورد، از تصمیم گیرندگان اجرای طرح ترور سیدعباس موسوی به شدت انتقاد کرد. او گفت که هدف اصلی اجرای این طرح، ربودن موسوی، به منظور وادار کردن حزب‌الله به مشخص نمودن سرنوشت رون آراد خلبان ناپدید شده اسرائیلی در جنوب لبنان بوده است اما، در پی شکست طرح ربودن دبیرکل حزب‌الله، ژنرال موشه آرنز وزیر جنگ وقت دستور داد موسوی ترور شود.

شهادت سیدعباس موسوی اولین عملیات تروریستی هوایی اسرائیل است. الیاکیم روبنشتاین مشاور قضایی کابینه رژیم صهیونیستی به منظور زیبا جلوه دادن این جنایت واژه «بی طرف نمودن هدف» را مطرح کرده بود. به هر حال ایهود باراک رئیس پیشین ستاد مشترک و الیاهو بن نون فرمانده نیروی هوایی واوری ساجی مسئول اداره اطلاعات ارتش به‌طور مستقیم بر این جنایات نظارت داشتند. ■

الزيتون الدامي ...

ان من أهم القضايا الحساسة التى وضعت على جدول أعمال الأوساط والمحافل السياسية والأمنية ومراكز البحوث والدراسات فى العالم فى نهايات القرن العشرين يتمثل بدراسة عوامل ظهور الحركات الثورية والسياسية والاجتماعية والاصلاحية على مستوى المنطقة والعالم. وقد أدت الظروف الموضوعية التى كانت سائدة فى ذلك الوقت إلى أن تتبنى بعض هذه الحركات مقاومة الاحتلال ومناهضة الظلم فى استراتيجيتها العملية. ويعتبر حزب‌الله فى لبنان أحد أهم هذه المنظمات التى نجحت من خلال كفاحها الدامى الطويل بوجه المحتل فى تحرير الجنوب اللبنانى المحتل وتقديم الدعم المادى والمعنوى لحركات المقاومة الفلسطينية والعمل على اصلاح النظام السياسى والاجتماعى فى المجتمع اللبنانى ككل.

وفى هذا الاطار كان للأمين العام السابق لحزب‌الله الشهيد العظيم السيد عباس الموسوى البقاعى دور رائد ومؤثر فى تأسيس وبناء هذا الحزب المقاوم الذى لا أصبح من المنظمات التى لا تقهر، وذلك بفضل قياداتها الحكيمة وأيضاً فى سبيل تحقيق أهداف وآمال وتطلعات الشعوب المستضعفة والمقهورة فى منطقتنا والعالم. وقد خاض خطوب الجهاد والكفاح فى سبيل الله على تخوم فلسطين واكناف بيت المقدس، وأبى أن يرفع غصن الزيتون بوجه المحتل، حتى لحق بالرفيق الأعلى بقلب راضية مطمئنة. ولا يخفى عليكم قراءنا الاعزاء ان الأمين العام المؤسس لحركة الجهاد الاسلامى فى فلسطين الشهيد الدكتور فتحى الشقاقى خلال رثاء رفيق دربه، شهيدنا الغالى السيد عباس الموسوى قال بالحرف الواحد وبمفردات بليغة وبتعابير لا توصف: «ان الحزب الذى يستشهد أمينه العام سيبقى شامخاً وسينتصر». ان فتحى الشقاقى الذى كان يتمنى الشهادة فى سبيل تحقيق اهدافه وتطلعات امته، ربما لم يكن يعلم سوف سلتحق بركب الشهداء وعلى رأسهم سيد شهداء المقاومة الاسلامية فى لبنان. ان هؤلاء اختاروا الشهادة من صميم القلب لأنهم كانوا يعتبرون انفسهم من رواد وتلامذة مدرسة الامام الحسين بن على بن ابيطالب (ع) ومدرسة الامام الخمينى (ره).

لقد حمل سيد شهداء المقاومة الاسلامية فى لبنان الامانة بصدق واخلاص وجاهد فى الله حق جهاده حتى أتاه اليقين. وإذا وقف السيد الشهيد بالأمس أمام الملأ، ونادى بصوت بليغ بأنه جندى من جنود حزب‌الله ومجاهد من مجاهدى المقاومة الأسلامية الشجعان، وسيواصل هذا النهج حتى تحرير جميع الاراضى اللبنانية من الاحتلال الصهيونى الغاشم. لايسعنا اليوم إلا أن نبارك للقائد الفذ الأمين العام لحزب‌الله، سماحة السيد حسن نصرالله ولجميع مجاهدى المقاومة الاسلامية الانجازات والانتصارات التى حققوها أمام العدو الصهيونى الغاصب الأرض فلسطين، ولاسيما النصر المبين الذى تحقق خلال حرب تموز من عام ٢٠٠٦.

إننا نعتبر الشهيد السعيد السيد عباس الموسوى واحد من أولئك القيادات الاسلامية الفذة التى نذرت نفسها فى سبيل تحقيق اهداف أمته السامية وفى سبيل إعلاء كلمة الله، وقد دافع بشرف وبجد لتحقيق تلك الاهداف حتى اللحظات الأخيرة من حياته الشريفة وبقى وفياً لهذا النهج، ومنح للمحرومين من أهله فى الجنوب اللبنانى العزة والكرامة، وللشعب الفلسطينى الاصالة والمجد. ان مجلة شاهد ياران وفى سبيل تكريم شهداء الحركة الأسلامية العالمية ودورهم الرائد وتقديراً لجهودهم الكبيرة بادرت إلى تخصيص عدد خاص عن حياة الشهيد السيد عباس الموسوى البقاعى فى الذكرى السنوية السابع عشر لعروجه إلى السماء

● رئيس التحرير

توضیح:
درصفحات ۴۴ و ۴۵ شاهد یاران شماره ۳۷، گفتگو با سید حسین موسوی و حاج حســین خلیل که توسط مدیر محترم سایت ساجد تهیه و توسط آقای علیرضــا موحدی ترجمه گردیده، اشــتباهاً به نام فرد دیگری درج گردید که بدینوسیله ضمن پوزش اصلاح می‌گردد.

The red olive

WE can refer to the emergence of revolutionary , political, social and reformist movements all around the Islamic world among the important questions which have been put on the agenda of political , security and research centers in the late 20th century.

Certain movements among these because of the time and place conditions have chosen the resistance against occupation and injustice as their strategy. The Hizbullah movement is one of these groups whose success secret is crystallized in the combat against the occupation and the liberation of occupied lands of south Lebanon and helping he Palestinian resistance movements and the reformation of the Lebanese social and political structures.

Amid this the outstanding martyr Seyyed Abbas Mousavi Boghai the ex Hizbullah general secretary has played a valuable role in the arena of this course and took effective steps in the path of realization of the aims and the ideals of the oppressed and toiling nations of the region and the world and reached certainty in the endless sea of combat and the struggle in the path of Allah.

The Immortal Martyr Fathi Shaghaghi the ex Palestine Islamic Jihad movement general secretary in the morning letter of his co combatant Martyr Abbas Mousavi with an expressive word cried loud that the party whose general secretary becomes a martyr will never be defeated. Fathi who always wished to become a martyr in the sacred path of his maybe did not know that after three years he will join the Seyyedulshohada of the Islamic resistance and the other martyrs of the path of god . The path that both of them had chosen by their heart desire because both of them considered themselves as the students of the school of Imam Hussein And the school of Imam Khomeini (rah) .

It is correct statement that the Seyyedolshohada of the Lebanese resistance the master of heart owners of the south , was a successful trustee and the beloved Jihadist in the path of god .

If yesterday the Seyyedolshohada of the resistance stood among the people and with a clear tone declared that he is a soldier of Hizbullah as the Islamic resistance among other Hizbullah militants and up to the liberation of the occupied lands will not bend his feet and will never show Israel an olive branch, today Alameh seyyed Hassan Nasrullah the Hizbullah's general secretary and all the Mojahedeen and the resistance militants have shown that they continue that same path and their achievements in the battle with the Zionist enemy and the victories of the 33 days war are expressive of the continuity of this path. Martyr Mousavi is one of the rare leaders who loved his ideal and believed in the realization of the Islamic nations goals and had whole heartedly believed in this victory up to the last moment of his life and stayed loyal to the path he had chosen. He gave value to the life oppressed muslims of the south Lebanon and gave authenticity to the life of the Palestinian militant nation.

The monthly Shahid –e-Yaran for respecting the high position and status of the martyrs of the Islamic global movement and for keeping alive the memory of this outstanding martyr dedicates this special issue in the 17th anniversary of his martyrdom to the sympathizers of the Islamic global liberation movement.

Editor-in-chief